

تاریخ تُرکانِ قبل از اسلام

به زبان فارسی

نویسندگان: کامران گورون، فاروق سومر، قروسه ...
کتاب حاضر ترجمه ای از کتاب (اسلامیتدن اۇنجه تۆرکلرین تاریخی) میباشد

مترجمین: ج. جعفرزاده

آیدین تاریخ (جلدا)



تاریخ ترکان پیش از اسلام

نویسندگان: کامران گورون، فاروق سومر، رنه گروسه، ...
ترجمه و تدوین: ج.ج. جعفرزاده

سومر نشر

۱۳۹۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

عنوان و نام پدید آور	:	اسلامیتدن اؤنجه تورکلرین تاریخی: به زبان ترکی آذخ پایجانی همراه با خلاصه ای به زبان فارسی = تاریخ ترکان قبل از اسلام/بازار کامران گورون، فاروق سومر، قروسه... [و دیگران] ؛
مشخصات نشر	:	تبریز: سومر نشر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:	۴۰۸ص (بخش ترکی) و ۳۱۲ص (بخش فارسی).
فروست	:	آیدین تاریخ
شابک	:	978-600-91754-0-6
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	ترکان -- تاریخ
موضوع	:	-- آذربایجان -- تاریخ -- پیش از اسلام
شناسه افزوده	:	گورون، کامران
شناسه افزوده	:	ج، مترجم
شناسه افزوده	:	ج، ۱۳۳۷ - مترجم
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۹ ۵۴الف/۲۶DS
رده بندی دیویی	:	۹۵۶/۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۵۵۸۰۱۲

این کتاب ترجمه بخش ترکی کتاب به نام (اسلامیتدن اؤنجه تورکلرین تاریخی) میباشد، قابل ذکر است ترجمه فارسی در بخشهایی از کتاب تلخیصی از متن ترکی آن بوده و پژوهشگران جهت آگاهی از اصل متن و همچنین جهت اطلاع از منابع مربوط به جملات مختلف کتاب میتوانند به اصل ترکی آن مراجعه کنند.



نام کتاب	:	تاریخ ترکان (پیش از اسلام)
نویسندگان:	:	کامران گورون، فاروق سومر، رنه گروسه...
برگرداننده	:	ج، ج.
ناشر	:	سومر نشر
لیتوگرافی و چاپ	:	آزادی
نوبت چاپ	:	نوبت اول
تاریخ چاپ	:	۱۳۹۰
تیراژ	:	۱۰۰۰ جلد
تعداد صفحه	:	۳۱۲
قطع	:	وزیری
شابک	:	978-600-91754-0-6
مرکز پخش	:	تبریز، انتشارات سومر نشر، تلفن تماس: ۰۹۱۴۳۱۱۲۶۸۰
بهاء	:	۷۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آیه های عبرت آمیز از قران کریم در مورد تاریخ

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ...

(یوسف، آیه ۱۱۱).

و كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسَالِ مَا نَتَّبِعُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظُهُ وَ ذِكْرِي

لِلْمُؤْمِنِينَ

(هود، آیه ۱۲۰).

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

(سوره الاعراف، آیه ۳۴).

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

(سوره قصص آیه ۵)

...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بَقِيَ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بَانْفُسِهِمْ...

(رعد، آیه ۱۱).

توضیحات و اختصارات:

-قسمت عمده کتاب ترجمه ای از کتاب کامران گورون میباشد و مطالب مربوط به نویسندگان دیگر با ذکر منبع در داخل کر وشه گذاشته شده است.

-تمامی تاریخهای مربوط به دوران قبل از اسلام بر مبنای تاریخ میلادی قید شده و حوادث بعد از هجرت، هم به میلادی و هم به هجری نوشته شده است.

-در انتهای پاراگراف ها منابع مورد استفاده به شکل روی نویس آمده است و نشاندهنده شماره مرجع در آخر کتاب و صفحه مربوطه در آن کتاب است، مثلا شماره^{۳۰۸-۴۱} نشان میدهد که مطلب از مرجع ۴۱ و صفحه ۳۰۸ برداشته شده است.

اختصارات بکار رفته در کتاب به شرح زیر است.

پروف: پروفیسور	ح: حضرت	س: سطر	ش: شجره
ص: صفحه	م: میلادی	ه: هجری	

در این کتاب حروف لاتین معادل، به شرح زیر مورد استفاده قرار گرفته است.

آAa، ائEe، (هه)əə(ابتدای کلمات: əə، اوOo، اوؤÖö، اوUu، اوئÜü، ایIi، ایLi)، بBb، پPp، تTt، ثSs، جCc، چÇç، حHh، خXx، دDd، ذZz، رRr، زZz، ژJz، سSs، شŞş، صSs، ضZz، طTt، ظZz، ع'، غĞğ، فFf، قQq، کKk، گGg، لLl، مMm، نNn، وVv (وسط و انتهای کلمات: وVv، وOo، وؤÖö، وUu، وئÜü) هHh، یYy، (وسط کلمه: یIi، یLi)

صفحه	فهرست مطالب
۷	پیشگفتار
۹	نگاهی گذرا و عمومی به تاریخ ترکان
۲۵	۱- قسمت اول: ترکان وزادگاه اولیه آنها
۲۶	۱-۱- تاریخ کره زمین
۳۲	۱-۲- تاریخ انسان
۳۴	۱-۳- کوچهای بزرگ و تمدنهای اولیه
۳۹	۱-۴- اجداد و سرزمین اولیه ترکان
۴۲	نژاد ترکان و طوایف آنها: ۱-۵- مفهوم نژاد
۴۳	۱-۶- تقسیم بندی نژادها
۴۴	۱-۷- نژادهای موجود در آسیا و اروپا
۴۴	۱-۸- نژاد نسبت داده شده به ترکان
۴۵	۱-۹- نام ترک و اجتماعات ترکان
۸۲	۱-۱۰- زبان ترکی
۹۳	۲- قسمت دوم: طوایف و تاریخ حکومتهای ترک
۱۰۰	از دوران قدیم تا امپراتوری ترکان آسمانی: ۲-۱- امپراتوری هون های آسیا
۱۱۶	یونئچی ها
۱۱۸	۲-۲- تشکیل دولت های ترک در چین، پادشاهی هان
۱۱۸	پادشاهی هان
۱۲۰	پادشاهی چائو جدید
۱۲۲	دولتهای تاسیس شده بعد از زوال دولت چائو
۱۲۶	۲-۳- دولت ترک توپا
۱۳۴	ترکهای آسیای غربی و اروپا
۱۳۴	۲-۴- ایسکیت ها (ساکالار) - ماساژت ها
۱۴۰	۲-۵- هونهای غرب
۱۶۱	۲-۶- افتالیت ها (دولت آغهوُن)
۱۶۳	۲-۷- دولت سبابار

۱۶۶	۸-۲- امپراتوری ترکان آسمانی (گوک‌ترکها)
۱۹۹	۹-۲- تورککش‌ها
۲۰۶	۱۰-۲- اویغورها
۲۱۹	دولت کانچوی اویغور
۲۲۰	دولت اویغور در ترکستان شرقی
۲۲۴	۱۱-۲- قارلوق‌ها
۲۲۸	۱۲-۲- قیرقیزها
۲۳۰	۱۳-۲- ترکان شاتو (چؤل)
۲۳۴	قراختای‌ها (کیتان، کیتای، خیتای)
۲۳۷	۱۴-۲- اوغوزها
۲۵۹	ترکان غرب آسیا و اروپا، ۲-۱۵- آوارها
۲۶۵	۱۶-۲- خزرها
۲۷۵	۱۷-۲- بولغارها
۲۸۰	۱۸-۲- پئچه‌نکها و اوژها
۲۹۰	۱۹-۲- قبقاقها (کومانها)
۲۹۴	ضمیمه ۱- سومریان و آثار آنها در آذربایجان
۳۰۰	ضمیمه ۲: اوغوزها و آثار آنها در آذربایجان
۳۰۳	منابع
۳۱۲-۳۰۶	فهرست اسامی خاص

[پیشگفتار]

[کتاب حاضر یکی از کتابهایی است که من مکرراً در مورد تاریخ ترکان خوانده‌بودم و درصدد بودم که این مطالب را به نحوی به علاقه‌مندان تاریخ تقدیم نمایم، ابتدا این کتاب را از ترکی استانبولی به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده و مطالبی نیز از کتابهای فاروق سومر و رنه گروسه و ذهتابی و مطالبی نیز از خودم به آن افزودم برای تفکیک این مطالب از کتاب کامران گورون آنها را با ذکر منابع مربوطه در داخل کروش قرار دادم، این کتاب با همکاری آقای سیامک حسینعلی زاده بطور نهایی تصحیح و به زبان ترکی آذربایجانی در سال ۱۳۸۹ منتشر گردید، از آنجایی که کتاب در نوع خود اولین کتابی است در این زمینه منتشر میگردید صلاح بر این دیده شد به فارسی ترجمه شده و چاپ گردد، زحمت اولیه ترجمه توسط خانم جواهر کلام تقبل گردیده و با همکاری اینجانب ترجمه نهایی آماده و پس از تصحیح آماده چاپ گردید.

در این کتاب، کلمات زیادی وجود دارد که دارای تلفظ چینی، اروپایی ویا ترکی بوده و به علت اینکه اسامی مکان و شخص محسوب میشوند بویژه در مواردی که فاقد معادل فارسی بودند، جهت حفظ امانتداری عیناً در متن آورده شده است.

در ارتباط با مطالب کتاب نکته‌ای که اشاره به آن ضروری مینماید اینست که در وهله اول ممکن است چنین تصویری ایجادشود این کتاب بیشتر مربوط به حکومتها و اقوامی هستند که در آسیای شرقی و میانه وجود داشتند و دلیل زیادی برای شناخت آنها در ارتباط با وضعیت کشورمان بویژه برای عموم خوانندگان وجود ندارد ولی مطمئناً عکس این موضوع صادق است چونکه تاریخ اقوام ترک آسیای شرقی و آسیای میانه و تاریخ خاورمیانه و عموماً تاریخ ایران و بالاخص تاریخ آذربایجان چنان باهم عجین شده‌اند که مطالعه جداگانه آنها غیرممکن است، اقوامی که در تشکیل امپراتوری هونهای آسیا و امپراتوری تُرکان آسمانی (گؤک ترکها ویا توکیوها)، حکومتهای خزر، بلغار، اویغور... نقش داشتند همانهایی هستند که حکومتهای بزرگ غزنویان، سامانیان، سلجوقیان، ایلخانیان، افشار، صفوی و غیره را تشکیل دادند، بدون شناخت حکومتهای آسیای میانه و آسیای شرقی، شناخت تاریخ خاورمیانه نه تنها غیرممکن است بلکه نادیده گرفتن این تاریخ در واقع اهمیت ندادن به اقوامی است که در حال حاضر در این منطقه حضور داشته و هم‌ریشه و هم‌منسل با این اقوام بوده و خصوصیتها و فرهنگ آنها را با خود دارند.

به عبارت دیگر بیان این نکته لازم است که تاریخ کشورهایایی مثل ایران، ترکیه، افغانستان، هند، مصر و سوریه عموماً در کل تاریخ قبل و بعد اسلام و بویژه در دوره اسلامی بدون در نظر گرفتن

اقوام و طوایف تُرک ممکن نیست، در کشورهایی مثل ایران و ممالک همجوار در ۱۴۰۰ سال گذشته حتی یکسال خاص را نمیتوان یافت که در آن تاریخ، ترکان در صحنه حضور مستقیم نداشته باشند، البته هستند کسانی مثل مورّخین تربیت یافته حکومت پهلوی و دنباله روان فرهنگهای فراماسونری غرب که هدفشان انکار تاریخ و موجودیت ترکان این مرزبوم میباشد ولی اینها همان راهی را میروند که حکومت منحوس و غیر مردمی پهلوی رفت، و باز هستند کسانی که چند دهه‌ی خاص تاریخ هخامنش و یزدگرد و اردشیر را با تصورات واهی و با القاب ساخته و پرداخته بزرگ کرده ولی هزاران سال تاریخ مستند این مملکت را در زیر گرد و غبارها میسازند، ولی دیگر دوران تکرویهای آنچنانی، سپری شده و مسلماً تجزیه تحلیل درستتر تاریخ گذشتگان راهی روشنتر برای دوران کنونی و آیندگان باز میکند و موجب خواهد شد که مردم با دیدی بازتر و در کنار هم زندگی بهتری را پی‌ریزی بکنند.

برای اینکه درک بهتری از چگونگی رابطه متقابل اقوام قدیمی و وضعیت موجود در منطقه آذربایجان بدست آید، در انتهای کتاب در دو ضمیمه به آثار بجامانده از سومریان و اقوام اوغوز در منطقه و تاثیر آنها در اسامی شهرها و روستاهای آذربایجان اشاره شده است، امید است این مطالب مورد استفاده خوانندگان قرار گرفته و راهی را برای تحقیقات بیشتر در این زمینه باز کند.

[جعفرزاده]

نگاهی گذرا و عمومی به تاریخ ترکان

کتاب تاریخ ترکان کتابی است که قسمت عمده آن توسط کامران گورون نوشته شده است این کتاب ابتدا به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه شد و مطالب تکمیل کننده ای از مورخین مثل فاروق سومر، ذهتابی و رنه گروسه و دیگران به آن اضافه شد جهت تفکیک آنها و مطالبی که خود بر کتاب افزودم آنها را در داخل کرشه قرار دادم.

قبل از پرداختن به اصل کتاب به نکاتی چند در مورد تاریخ ترکان اشاره میشود.

مطلب مهم قابل ذکر در این زمینه این است که مناسب ترین شکل ارائه تاریخ ترکان در دوره های قبل از اسلام نوشتن آنها در طی دو سر فصل اصلی میباشد فصل اول تاریخ ترکان آسیای میانه و آسیای شرقی بوده و فصل بعدی مربوط به ترکان آسیای غربی و خاورمیانه یعنی ترکان بین النهرین و اطراف آن، آذربایجان، آناطولی و اقوام التصاقی زبان این منطقه میباشد خوشبختانه در هر دو زمینه کتاب های عمومی و کلی وجود دارد کتاب حاضر اشاره به تاریخ ترکان آسیای میانه و شرق یعنی سر فصل اول دارد در ارتباط با سر فصل دوم تاریخ ترکان، میتوان به کتاب پروفیسور ذهتابی اشاره نمود و جای دارد خوانندگان، تاریخ حوادث دوران قبل از اسلام را از دو منبع ذکر شده خواننده و ارتباط لازم را در بین آنها ایجاد کند و امید میرود محققین و مورخین تاریخ آذربایجان با مبنا قراردادن تاریخ ترکان قدیم ایران و ایجاد ارتباط با حوادث تاریخی میانه و شرق آسیا کتاب های تاریخی مفید جدیدی را تقدیم خوانندگان نمایند.

-اصولا در ارتباط با تاریخ ترکان ایران و تاریخ نگاری منطقه آذربایجان، نکته مهمی قابل ذکر است به نظر می رسد تاریخ نگاری در آذربایجان به دو دوره مشخص و جداگانه تقسیم میشود این دو دوره شامل زمان قبل و بعد از نوشته شدن "تاریخ ترکان قدیمی ایران" می باشد معمولا تاریخ های نوشته شده در دوره اولیه بدون تفسیر بوده و بدون اینکه به عمق و ریشه حوادث پرداخته شود به ذکر ساده حوادث تاریخی پرداخته میشد و هر چند کتاب های متعددی در آن دوره نوشته شده ولی کتابی که بر حوادث تاریخی روشنی مشخصی را بیاورد توسط مورخین آذربایجان و حتی ایران نوشته نشد و بیشتر مورخین از سیستم تربیتی حکومت پهلوی تبعیت کرده و عملا تاریخ سازی میکردند تا تاریخ نگاری، ولی بعد از نگارش کتاب فوق بسیاری از حوادث تاریخی با تفسیرهای منطقی، روشنی قابل ملاحظه ای یافته و مسلماً حوادث بسیاری نیز وجود دارد که نیاز به کاوش و تحقیق دارد و امید است محققین در این راستا تلاش های بیشتری را انجام دهند.

-عموما در ارتباط با ترکان و خصوصا در مورد آذربایجان لازم است تحقیقات بسیاری پی گرفته شود به عنوان مثال کتیبه های باقیمانده به زبان اصلی حکومتهایی مثل هخامنشیان و ساسانیان به زور به تعداد انگشتان یک انسان میرسد در صورتی که کتاب های نوشته شده و تبلیغات انجام شده در مورد آنها خارج از حد تصور بوده در صورتی که در مورد دولتهایی مثل قوت ها، مانناها، مادها، آتروپاتن، سومرها، ایلامیان و پارت ها منابع تحقیقی بسیار کم و نادر میباشد، زبان ایلامی که یک زبان التصاقی است علاوه بر دوران چند هزار ساله حکومت ایلامیان، حتی قرن ها بعد از بین رفتن حکومت ایلام، به عنوان زبان رسمی و درباری دولت های بعدی به کار می رفته است و هزاران کتیبه از این زبان باقی مانده ولی تحقیقاتی در این زمینه دیده نمیشود و در ارتباط با حکومت اوراتو و به گفته جناب رئیس نیا (آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۹) بیش از ۴۰۰ کتیبه به یادگار مانده است ولی به جز چند نمونه کوچک تحقیقی در این زمینه نیز دیده نمیشود در حالی که وجود این مقدار نوشته و کتیبه در دوره ای که چند قرن قبل از هخامنشیان در منطقه ای کوچک از آذربایجان می زیستند نشان دهنده فرهنگ و تمدن بالای آن موقع در مقایسه با هخامنشیان و ساسانیان بوده است.

-قبل از اینکه به ترجمه ترکی این کتاب اقدام کنم ابتدا تلاش کردم مطالبی از کتاب های ترکی و فارسی نوشته شده توسط گروسه، لیگتی، مارکوات، هیات، دوغان اوغلو و دیگران جمع آوری نموده و بطور خلاصه ارائه نمایم ولی از یک طرف با غیر کافی دانستن امکانات و منابع، و از طرف دیگر با مشاهده کتاب بسیار مفید کامران گورون نسبت به آماده نمودن کتاب تاریخ به شکل حاضر بسنده نمودم در این کتاب بسیاری از سوالات در حد مناسب جواب داده میشود و در مواردی که نیاز احساس میشد مطالبی را از دیگران ترجمه کرده و اضافه نمودم، لازم است قبل از شروع بحث اصلی به چند مطلب مهم بویژه در مورد منابع قدیمی فارسی موجود و مرتبط با تاریخ و زبان ترکان آذربایجان و همچنین به مطالب موجود نوشته شده توسط رنه گروسه پرداخته شود.

یکی از اولین و قدیمی ترین کتابهایی که در مورد تاریخ مردم این منطقه نوشته شده است و دارای اطلاعات ذیقیتی میباشد بی شک تاریخ طبری بوده که توسط محمدجریر طبری نوشته شده است، طبری در سالهای ۲۲۴-۳۱۰ هجری (۸۳۹-۹۲۲ م) می زیسته است و تاریخ جهان را از ابتدای خلقت تا سالهای ۳۰۲ هجری (۹۱۵ م) در کتاب خود آورده است، بدیهی است که تاریخ قبل از اسلام با تکیه به داستانها و افسانه ها نوشته شده ولی تاریخ بعد از اسلام با دقت بیشتری تحریر شده و میتوان گفت این کتاب از معتبرترین منابع موجود در مورد تاریخ ملل مختلف منطقه در دوره

های گذشته میباشد، اصل کتاب تاریخ طبری به زبان عربی نوشته شده است، در همان دوران و چند دهه بعد این کتاب در خراسان توسط وزیر سامانیان به نام ابوعلی بلعمی به فارسی ترجمه گردید تاریخ اتمام ترجمه را سال ۳۵۵ هجری (۹۶۶ م) قید میکنند.

در این کتابها در مورد مردم آذربایجان و منسوبیت قومی و زبانی آنها اطلاعات مهم و قابل توجهی وجود دارد، که به قسمتی از آنها اشاره میشود:

نکته ای که ابتدا اشاره به آن ضروریست اینست که نام این منطقه در کتاب اصلی که به زبان عربی نوشته شده به شکل آذربایجان آمده است با توجه به عدم قید صائتها در زبان عربی این کلمه را میتوان به صورت آذربایجان ویا آذربایجان خواند، با توجه به تلفظ کنونی این کلمه شکل دوم آن منطقی تر به نظر میرسد و در این کلمه نام طایفه آذر، کلمه بای/بئی (بزرگ و متمول) و پسوند مکان قان/جان مستتر است.

نکته ای که قابل توجه است وقتی این کتاب در خراسان به فارسی ترجمه میشود نه فقط مطالب از عربی به فارسی برگردانده میشود حتی اسامی خاص مثل کلمه آذربایجان نیز شکل و شمایل فارسی به خود میگیرد و به صورت آذربادگان در می آید، و جالبتر اینکه در ترجمه فارسی بلعمی در قسمت مربوط به فتح آذربایجان مطالبی نیز در ارتباط با حدود جغرافیایی آذربایجان به کتاب افزوده میشود در حالیکه در کتاب طبری در این مورد مطلبی نوشته نشده است (جلد ۵، صفحه ۱۹۷۹)، این موضوع نکته مهمی را روشن میسازد و آن اینکه در آن زمان، حدود منطقه آذربایجان برای خراسانیان و حداقل برای خوانندگان زبان فارسی آن مرزبوم چندان آشنا نبود و از طرف دیگر تلفظ کلمه آذربایجان نیز برای آنها چندان مانوس نبود و به این سبب آنرا به فرم فارسی ارائه داده اند، البته ترجمه کلمه آذربایجان به آذربادگان در این کتاب چنین تصور اشتباهی را حتی برای تعدادی از نویسندگان ترک دوره های بعدی بوجود آورد که گویا اسم این منطقه، آذربادگان است در حالیکه این کلمه چیزی جز ترجمه کلمه آذربایجان نبوده است، البته مطلب اضافه شده در تاریخ بلعمی از نظر مستندات تاریخی اهمیت خاص خود را دارا میباشد، در این کتاب در صفحه ۵۲۹ محدوده آذربایجان چنین نشان داده شده است: "اول حد از همدان درگیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به دربند خزران، و بدین میانه هرچه شهرها است همه را آذربایگان خوانند که از آنجا به بلاد خزران شوند." (تاریخ بلعمی، صفحه ۵۲۹، تصحیح محمد روشن).

در این قسمت ابتدا نکات مهمی عینا از کتاب با قید صفحه مربوطه نقل شده و سپس به نتیجه گیری لازم میپردازیم.

از عبدالله بن عباس روایت کنند که از گاه آدم تا آمدن نوح ۲۲۵۰ سال بود و از گاه طوفان تا وقت ابراهیم علیه السلام ۱۰۷۹ سال بود و از گاه ابراهیم علیه السلام تا هنگام موسی علیه السلام ۵۶۵ بود و از گاه موسی علیه السلام تا هنگام سلیمان بن داود علیهما السلام که بیت المقدس را بنا کرد ۵۳۶ سال بود و از گاه سلیمان علیه السلام تا هنگام ذوالقرنین ۷۱۷ سال بود و از گاه ذوالقرنین تا هنگام عیسی ۳۶۹ سال بود و از گاه عیسی علیه السلام تا پیامبر ما صلی الله علیه و سلم ۵۵۱ سال بود (تاریخ بلعمی، تصحیح پروین گنابادی، صفحه ۱۱)

(در زمان منوچهر، حاکم یمن به آذربایجان حمله میکند و در کتاب چنین مینویسد) "و در آذربایجان به ترکان که آن سرزمین را به دست داشتند حمله برد و بسیار کس بکشت و اسیر گرفت (تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۲۹۳)".

و کیخسرو و یارانش به تعقیب فراسیاب بکوشیدند و او پیوسته از ولایتی به ولایتی گریخت تا به آذربایجان رسید و در برکه ای به نام چاه خاسف نهان شد (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۳۱)".

(در زمان بهمن شاه، حاکم یمن از انبار گذشته و به موصل و آذربایجان حمله میکند و در کتاب چنین مینویسد) "و از آنجا سوی موصل و آذربایجان رفت و با ترکان روبرو شد و آنها را شکست داده و مردان بکشت و زن و فرزند اسیر کرد و آنگاه به یمن بازگشت (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۸۳)".

این مطالب در تاریخ بلعمی (تصحیح پروین گنابادی) به شکل زیر آمده است:

(پادشاه یمن یکی از تابعین ملک منوچهر) "و به عراق آمد بناحیت انبار و موصل و بدان حدها برگشت و به آذربادگان شد و این زمینها بدست ترکان اندر بود همه از ایشان بستد و ایشان را مقهور کرد و زمین از ایشان پاک کرد (تاریخ بلعمی، صفحه ۲۴۷)".

با سپاه همی رفت تا به آذربادگان برسید از راه موصل چون به آنجا رسید با ترکان آذربادگان حرب کرد بسیاری از ایشان بکشت برده کرد و غنیمت برداشت و آن هوا او را موافق نیامد بازگشت سوی یمن (تاریخ بلعمی، صفحه ۴۷۸)

بر اساس کتاب طبری منوچهر در زمان حضرت موسی و کیقباد در زمان حضرت سلیمان پادشاهی میکردند بعد از او به ترتیب کیکاوس، کیخسرو، گشتاسب، و بهمن پادشاه شدند.

منابع فوق نشان میدهند که قبل از اسلام، ترکان در آذربایجان حضور فعال داشتند و قید حملات متعدد اقوام بیگانه‌ی خارج از منطقه نشان میداد که در واقع این منطقه و اقوام ساکن ترک برای هجوم کنندگان آشنا نبوده و آنها برای قتل و غارت به این منطقه حمله میکردند و سپس اینجارا

ترک میکردند و بویژه جملاتی از قبیل "و این زمینها بدست ترکان اندر بود" نشان از این دارد که ترکان در این سرزمین ریشه عمیقی داشته و ساکنان بومی و اصلی منطقه بوده اند. مطابقت تقریبی تاریخ حملات انجام شده به آذربایجان با تقویم های موجود کنونی نشان میدهد که در زمان ح موسی یعنی در ۱۶۰۰ قبل از میلاد و در زمان ح سلیمان یعنی در ۷۰۰-۸۰۰ میلادی ترکان ساکنان غالب منطقه آذربایجان بودند. و نکته دیگری که در این ارتباط قابل ذکر است اینست که این حملات نه توسط پادشاهان پیشدادی بلکه توسط عاملان آنها در یمن اتفاق میافتد و هرچند مطالب کتاب با افسانه آمیخته شده ولی حوادث ذکر شده با وقایع واقعی تاریخی مطابقت تام دارد، چونکه در تاریخهای فوق الذکر هنوز از حضور موثر آریاییان و بویژه از حکومت آنها در منطقه اثری دیده نمیشد، و طبق مستندات تاریخی آریاییها در ۹۰۰ سال قبل از میلاد شروع به مهاجرت به منطقه جنوب ایران نمودند و بعد از چندین قرن در ۵۵۰ قبل از میلاد سلسله هخامنشی را بوجود آوردند. کتاب های فوق الذکر اطلاعات ذیقیمتی در مورد ترکان دارد ولی در اینجا به مطالب فوق بسنده میشود.

در مورد تاریخ و زبان مردم آذربایجان در دوره حکومت خلفای اموی و عباسی اطلاعات مختلفی را از کتاب سیاحان عرب میتوان استخراج نمود از آنجایی که معمولا مورخین تربیت یافته دوران پهلوی از کسروی گرفته تا شعار "مترجم: سفرنامه ابن حوقل" کتاب های خود را بر مبنای ترجمه های دروغین ویا خود ساخته بنا نهاده و سپس تفسیرهای بی اساس و بی شماری را تحویل مردم میدهند لازم است نگاه مختصری به نمونه ای از این مطالب انداخته میشود بعنوان مثال در همین کتاب سفرنامه ابن حوقل (نوشته شده در سال هجری ۳۶۷، ۹۷۸ میلادی توسط یک سیاح عرب)، مترجم به اصطلاح بسیار پر ادعا، مطلبی را به فارسی ترجمه کرده و سپس با آب تاب که انگار کشف مهمی کرده، مینویسد آهای مردم ببینید در قرن چهارم سیاح معروف عرب صریحا نوشته که زبان مردم آذربایجان فارسی بوده است و جالب اینکه یک مقدمه نیز جهت شرح این کشف خود در ابتدای کتاب اضافه نموده است.

در کتاب "المسالک و الممالک" نوشته ابن حوقل جمله ای در حاشیه آن آمده است، جمله مورد نظر در کتاب فوق چنین است "و اما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه فالفارسیه تجمعهم (تجمعهم) والعربیه بینهم مستعمله و قلمن بها ممن یتکلم بالفارسیه لا یفهم بالعربیه و یفصح بها من التجار و ارباب الضیاع... " نویسندگان کم سواد ویا مغرض، قسمت اول پاراگراف فوق یعنی "و اما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه فالفارسیه" را برداشته و چنین تعبیر میکردند که زبان

آذربایجان و ارمنیه فارسی است حال اینکه کلمه تجمهه معنی دیگری را میدهد بدین شکل که وقتی تاجران و مالکان بزرگ آذربایجان و ارمنیه بهم میرسند و با همدیگر دیدار می کنند میتوانند بین خودشان از زبان فارسی و عربی فصیح استفاده کنند و به عبارت دیگر این جمله این معنی را نمیدهد که زبان مردم آذربایجان به غیر زبان ترکی است. در این ارتباط میتوان اطلاعات جامعتری را از مقاله آقای دکتر قابوسی به نام "ملاحظات در زبان قدیم آذربایجان" بدست آورد.

مطالب فوق اشارات عمومی به تاریخ ترکان، منطقه آذربایجان و ساکنان آن بوده و هدف اینست تا خواننده بتواند ارتباطی کلی بین آنها را در نظر گرفته و حوادث را دنبال نماید.

در اینجا این قسمت را تمام نموده و به مطلبی دیگر میپردازیم، همانگونه که گفته شد در ارتباط با منابع تاریخی دوره قبل از اسلام از نویسندگان معتبری مثل: کامران گورون، فاروق سومر، محمد تقی ذهتابی، دوغان آوجی اوغلو، زکی ولیدی دوغان، بهالدین اوگل و همچنین چند نویسنده اروپایی مثل لیگتتی، ائبهارد، بارتولد، رنه گروسه میتوان نام برد در بین آنها بویژه در ایران بدلائل زیادی رنه گروسه شناخته شده تر است، کتاب او با نام "امپراتوری صحرانوردان" توسط عبدالحسین میکده ترجمه شده و چاپ اول آن در ۱۳۵۳ و چاپ چهارم آن در مورخ ۱۳۷۹ به بازار عرضه شده است. و حاوی مطالبی چند در مورد بخشی از تاریخ قدیم ترکان در شرق و میانه آسیا میباشد، این کتاب به علت نوع نگاه آن به تاریخ ترکان بوسیله افراد پهلوی گرا مورد پسند بوده است، هر چند کتاب، هم از نظر نوع نگاه آن به تاریخ یک ملت و هم به علت اشتباهات فاحشی که در لابلای مطالب آن رخ داده است میتواند در یک کتاب حجیم مورد نقد و بررسی قرار گیرد ولی به علت وجود کتابهای مفیدی (توسط نویسندگان فوق الذکر)، نیاز چندانی به آن احساس نمیشود و خواننده با خواندن مطالب مشابه، خود میتواند برداشت منطقی از مطالب را انجام دهد، ولی جهت روشن نمودن خوانندگانی که به کتابهای مفید ویی طرف فوق الذکر دسترسی نداند بطور خلاصه به چند مطلب مهم انتقادی در مورد کتاب گروسه اشاره میشود.

۱- کتابی که با نام اصلی امپراتوری استپها می باشد هر چند از نکته نظر تاریخ ترکان و بویژه در دوره های قبل از اسلام مرجع مهمی برای محققین محسوب میشود ولی این کتاب باهدف بی اهمیت جلوه دادن تمدن و تاریخ ترکان نوشته شده و بویژه در کتاب تلاش شده است دوره هایی از تاریخ ترکان که در تمدن بشری تاثیر قابل ملاحظه ای داشته بصورت گذرا مورد بررسی قرار گیرد.

۲- در این کتاب در قسمت اول و بویژه در ۱۵۰ صفحه ابتدای آن به علت وجود درکی غلط از یک حادثه تاریخی، خطایی دائمی مورد تکرار قرار گرفته شده است و این خطا عبارت از این

است که رنه گروسه سیت و سارمات ها را آریایی نژاد میدانند در حالی که این مطلب توسط تعدادی از محققین اروپایی و بویژه با تلاش پروفیسور زهتایی به طور روشن حل شده است در این زمینه اطلاعاتی در بخش مربوط به ساکاها داده شده است و به جز این در یکی از قدیمی ترین و مهم ترین منابع فارسی به نام تاریخ طبری و تاریخ بلعمی اطلاعات ذیقیمتی که در مورد ترکان آذربایجان داده شده روشنگر می باشد رنه گروسه از اقوام کوچنده ساکا و سیت نام می برد که در ۷۰۰ قبل از میلاد به آذربایجان آمده بودند (ص ۳۸) در تاریخ طبری نیز از قومی یاد میشود که حدوداً در همان تاریخ به این منطقه آمدند و جالب اینکه در تاریخ طبری نامی از کلمه ساکا برده نمی شود بلکه از این قوم با نام ترکان یاد میشود البته این اشتباه یک حسنی نیز دارد بدین شکل که رنه گروسه برعکس دیگر اقوام ترک وقتی از سیت و سارمات ها نام میبرد از آنها به احترام یاد میبرد و از بکار بردن کلمات تحقیر آمیز در مورد آنها خوداری میکند البته این خطای گروسه سبب شده است تمدن های بوجود آمده توسط اقوام سیت و سارمات در ترکستان به اقوام هندواروپایی نسبت داده شود درحالی که اقوامی که بلافاصله در بیرون همان شهرها می زیستند از قوم ترک محسوب کرده و دور از مدنیت قلمداد شده است.

۳- وقتی گروسه از فرماندهان چینی و هجوم آنها در هزاران کیلومتر دور از خاک چین به اقوام ترک اسم می برد با حرارت زیاد از موفقیت و توانمندی و سلحشوری و کشتار آنها یاد میکند ولی وقتی از مقاومت ترکان در مناطق سکونت خود در مقابل چینی ها صحبت میکند از آنها با نام وحشی و آدم کش و قاتل سربازان مهاجم چینی یاد میکند.

۴- وقتی از هون های اروپا می نویسد دچار یک سردرگمی بسیار خاصی میگردد در حالی که صفحات زیادی را در ارتباط با آتیلا می نویسد عملاً به جز هجو به چیز دیگری اشاره نمی کند و از چندین صفحه موجود در این قسمت بیش از ۳ الی ۴ خط مطلب مفید تاریخی نمیتوان بدست آورد و چنانکه کسی مقداری مطلب تاریخی از یک کتاب دیگر خوانده باشد بوضوح میتواند ببیند که چگونه رنه گروسه با مهارت سعی میکند حوادث تاریخی را لاپوشانی کرده و با هدف تصویر یک دوره وحشت با کلمات بازی میکند او تلاش میکند هیچگونه اشاره ای به موفقیت های آتیلا و اقوام هون و بویژه نجات دادن شهر رم از آتش سوزی و غارت، نکرده و فقط حوادث منفی را به آنها نسبت دهد.

۵- نوشته های گروسه در واقع بصورت یک نقشه راه میباشد معمولاً راهی را که چنین نویسندگانی نوشته و نشان میدهند عیناً توسط مورخین پهلوی گرا و راسیست تکرار شده و به عنوان خط مشی

سیستم حکومتی انتخاب میشود چنین شیوه هایی را در نوشته های بسیاری از نمایندگان امپریالیست ها میبینیم به عنوان مثال ریچارد فرای در کتاب عصر زرین فرهنگ ایران نه فقط مثل دیگر مورخین تربیت یافته سیستم پهلوی با یادآوری ترجمه غلط از ابن حوقل و دیگران به انکار زبان واقعی آذربایجانی ها میپردازد بلکه قدمی نیز فراتر گذاشته و در حال حاضر نیز خطرات این زبان را برای پهلوی گرایان گوشزد میکند.

رنه گروسه چنین می نویسد (ص ۸) ترکانی که بدوی و به دور از تمدن هستند به ملت های دیگر حاکم شدند و در واقع به سبب بدوی بودن توانستند این امپراتوری ها را ایجاد کنند، این مطلب گروسه نه تنها دور از منطق است بلکه مضحک نیز میباشد مطمئنا رنه گروسه اقوام بسیاری را میشناسد که همه آنها بدوی بودند مثلا اقوام زیادی در کتاب هردوت وجود دارد که بدوی قلمداد شده اند اگر حرف های گروسه درست بود باید تمامی این اقوام امپراتوری تشکیل میدادند که البته هیچکدام از آنها امپراتوری ایجاد نکرده اند و اگر این منطق گروسه درست بود باید تمام اقوام بدوی افریقا بصورت امپراتوری های بزرگ میزیستند و معلوم نیست در بین این همه اقوام بدوی چرا فقط ترکان به تاسیس امپراتوری ها موفق شده اند و چرا بدوی های دیگر به حرف عالم و داننده بزرگی مثل گروسه گوش نکرده و از ایجاد امپراتوری عاجز ماندند روشن است در حرفهای گروسه یک دید غلطی وجود دارد در این ارتباط اشاره به موارد زیر ضروری است: اولاً حرف های گروسه به یک اساس نژاد پرستانه تکیه دارد زیرا اگر حرف های او درست بود حتی در سیستم های حکومتی دموکراتیک نیز یک وضعیت فلاکت باری بوجود می آمد و اگر تغییر حکومت و خارج شدن آن، از دست اشراف و افتادن آن به دست طبقات پایین جامعه طبق نظر گروسه تعبیر میشد باید چنین میگفتیم که حکومت به دست بدوی ها افتاده است و ثانیاً یادآوری مطلبی از قران بسیار به جا خواهد بود بدین شکل که خداوند حکومت را به مستضعفان وعده داده است و اگر حکومت همیشه در دست اشراف بود یک ظلم مهلک ناشی از روی هم انباشته شدن ثروت ها و مظالم بوجود می آمد و در واقع دست به دست گشتن حکومت ها حتی توسط ضعیفان و بدوی ها در واقع تعادلی هست که ایجاد شده و این نتیجه اهدا ذکا و عقل به نوع بشر از طرف خداوند می باشد.

در اینجا موضوع دیگری نیز لازم به روشننگری است متأسفانه حرف هایی که بر مبنای نژاد پرستی بنا نهاده شده در تاریخ انسان به فلاکت های بزرگی سبب شده است و مسلماً چنانچه مانعی در مقابل چنین سخنان بیمار گونه بوجود نیاید مشکلات بزرگتری را نیز بوجود آورد و

مورخین و سیاستمدارانی که از چنین افرادی تاثیر می‌پذیرند حتی در زمان کنونی نیز کم نیستند. مثلاً میبینیم در مقابل چشم انسان‌ها و در روز روشن و در قرن ۲۱ و بدتر از این در منطقه ای تحت حفاظت ارتش اتحادیه اروپا (و شاید با چشم پوشی زیرکانه و یا با اهداف پنهان گروههایی) اسلاوها به بوسنی هرزگوین حمله کرده و چنان نسل کشی بزرگی را ایجاد می‌کنند که انسان را مبهوت میکند و یا در قره باغ ارتش به آن بزرگی روس با ارمنی‌ها متحد شده و بدون احساس کوچکترین شرمندگی و با درندگی کامل به مردم حمله کرده و در شهر قوجالی و مناطق دیگر نسل کشی راه انداخته و بزرگ و کوچک را قتل عام می‌کنند و بدتر از این در حالی که ارمنی‌ها در جنگ جهانی اول با تحریک روس‌ها و اروپاییها بیش از ۲,۵ میلیون نفر از مسلمانان بیگناه منطقه یعنی مردم عادی را میکشند ولی با ادعای نژادکشی دروغین ارمنی‌ها توسط ترکان قصد پیاده کردن سیاست‌های امپریالیستی روسها و غربیها و گروههای مافیایی دارند در صورتی که تاکنون در هیچکدام از آرشیوها و مدارک کشورهای مختلف یک مدرک و یک سند در این ارتباط پیدا نشده است و باز شبیه این می‌بینیم هجوم تمامیت خواهانه و تکرانه آمریکاییان به عراق، به بهانه ایجاد دموکراسی، سبب کشته شدن حدود ۲ میلیون نفر انسان بی گناه میشود و عجیب تر این است که این حوادث در قرن ۲۱ اتفاق افتاده است مسلماً این گونه حرکت‌ها نتیجه عمل کسانی هست که مثل گروسه فکر می‌کنند و پهلوی گرایانی که از اینگونه افراد درس گرفته‌اند جنایات مشابهی نیز در آذربایجان انجام دادند در دوران پهلوی جنایاتی که بی‌شبهت به نژادکشی نیستند در یک طرف مانده، آنها در تمامی سیاستهای اقتصادی اعمال شده نیز همین رویه را پیش بردند در حالی که تاکنون هیچ آذربایجانی در شهر خود حتی یک نفر منسوب به مناطق مرکزی ندیده است که به کار یدی اشتغال داشته باشد ولی در دورترین شهرها مثلاً در شهری دور مثل بندرعباس بسیاری آذربایجانی میتوان دید که به کارهای سخت مشغولند مسلماً اینها حاصل سیاست‌های اعمال شده توسط سیاستمداران و تربیت یافتگان پهلوی‌ها و تابعین سیاست‌های افرادی مثل گروسه‌ها بوده و نهایتاً چیزی جز سیاست بایکوت اقتصادی این منطقه نبوده است و به این سبب در مقابل تاریخ انسان راهی دراز وجود داشته و لازم است با دیدی منطقی و باز مانع اجرای چنین سیاست‌های فلاکت بار شد.

۷-رنه گروسه در صفحه ۲۴ کتاب خود چنین می‌نویسد که ترکان بدوی هر موقع دست به هجوم برده و حکومت ایجاد میکنند این حکومت تنها ۵۰ سال دوام آورده و ترکان نیز در میان آن ملت تحلیل می‌رود و حکومت دست بومی‌های منطقه می‌افتد در این مطلب نیز جهات اشتباه آمیز

زیادی دیده میشود اولاً گروسه تلاش دارد چنین وانمود کند که کسانی که حکومت را تغییر میدهند با حاکمان موجود از دو قوم مختلف می‌باشد در صورتی که همیشه اینطور نبوده است البته مواردی بوده است که ترکان در مناطقی مثل چین، هند و اروپا حاکمیت کرده اند بدیهی است که این حکومت آنها مثل حکومت‌های ایجاد شده توسط اقوامی مثل مقدونیه ای ها، روس ها و دیگر اقوام مدتی بعد به پایان رسیده و حکومت کنندگان نیز در بین اهالی تحلیل رفته و یا دست به مهاجرت زدند ولی اکثر امپراتوری هایی که توسط ترکان بوجود آمده در سرزمینهایی اتفاق افتاده که ترکان اهالی بومی آنها هستند و حکومت کنندگان مدت های مدیدی در آنجا ساکن بوده و هستند و در واقع رقم ۵۰ سال نیز حاصل خیال و ذهنیت اوست به عنوان مثال امپراتوری هون ۳۰۰ سال، ترکان آسمانی ۱۹۳ سال، غزنوی ها ۲۱۸ سال، قراخانیان ۲۰۰ سال، آلتین اوردو (اردوی زرین) ۲۶۲ سال، سلجوقیان بیش از ۲۰۰ سال، آغ‌قویونلوها ۱۵۰ سال، صفوی ها ۲۴۰ سال، خزرها ۶۰۰ سال، امپراتوری ترک عثمانی ۶۰۰ سال حکومت کردند و دیگر دوول ترک نیز بر این منوال بوده است و غیر از آن ترکان در هیچکدام از حکومت های ایجاد شده هیچ کسی را به خاطر نژاد و زبان او نکشته و یا به زور او را ترکیزه نکرده اند با اینکه حکومت هایی که علیه ترکان در سرزمین های روسیه و یا در زمان پهلوی ها درست عکس این قضیه عمل نمودند و در عین حال این موضوع نیز قابل ذکر است که ترکان در حکومت های خود و جهت تداوم آن همیشه قدرت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را با دیگران تقسیم کرده اند و در واقع ذهنیت آنتی ترک گروسه تصورات عجیب ذکر شده در بالا را بوجود آورده است.

۸- رنه گروسه در تمامی نوشته های خود ترکان را بدوی، وحشی، دور از تمدن و غارتگر و نابود کننده نشان داده است و برای او فرقی نمی کند که این اقوام در حالت کوچندگی در صحراها و کوهها زندگی می کنند و یا مثل اهالی دولت اوغور در شهرها زندگی کرده و صاحب تمدن هستند و یا برای او حکومت هایی مثل ترکان آسمانی، سلجوقیان و یا دیگران به انواع امکانات شهری و فرهنگی صاحب بوده و برای رشد آنها تلاش نمودند هیچ فرقی نمی کند.

در حرف های گروسه معیار بدوی بودن و وحشی بودن مشخص نیست آیا بدوی بودن به سبب زندگی کوچندگی میباشد متأسفانه درک گروسه از زندگی کوچندگی بسیار ناقص است او سیستم حیات کوچ قره چی ها که از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دیگر کوچ میکنند با سیستم زندگی ترکان کوچنده اشتباه گرفته است قره چی ها به زمین و خاک وابستگی نداشته و دائماً در حال کوچ هستند در صورتی که ترکان کوچنده در فواصل کوتاهی بیلاق قشلاق نموده

و چنان به سرزمین های خود وابسته اند هیچ قدرت بزرگی نتوانسته آنها را به راحتی از سرزمینشان بیرون کند و قهرمانی ها و سلحشوری ترکان در دفاع از خاک خود در هر کتابی قابل ملاحظه است، البته مهاجرت های بزرگ و کوچ های دسته جمعی خارج از چنین بحثی است و چنین مهاجرت ها و کوچ هایی به دلایل تغییر شرایط اقلیمی و یا وقوع جنگ های بزرگ در مورد هر ملتی اتفاق افتاده است و نیازی به ایضاح آنها نمی باشد.

باز باید بگوییم آیا معیار بدوی بودن و وحشی بودن در منطق گروسه این است که چنین اقوامی انسانهای زیادی را که بسیار متمدن هستند میکشند، اگر چنین است اروپاییها و در واقع پدران گروسه ها و بچه های آنها وحشی ترین آدم ها هستند چون که اروپاییها فقط در جنگ جهانی اول بیش از ۲۰ میلیون و در جنگ جهانی دوم بیش از ۵۰ میلیون کشتار انسان ها را سبب میشوند نسل کشی فرانسوی ها در الجزایر نه در زمان های قدیم بلکه در دوره معاصر اتفاق افتاده است و یا فرانسویها در تمام کشورهای افریقایی که استیلا کرده اند حتی یک نفر را باقی نگذاشته اند که به زبان بومی و دین خود صاحب باشند و زبان فرانسه را چنان به این مردم تحمیل کردند که هیچ آثاری از زبان بومی باقی نمانده است وقتی اروپایی ها به امریکا رفتند تمامی سرخ پوستان را یا قتل عام نموده و یا به صورت بردگان چنان زیر فشار قرار دادند که اکنون نیز در کشور بزرگی مثل امریکا حتی یک شهر و روستا متعلق به این بومی ها باقی نمانده است که به زبان خود و یا به دین خود صاحب باشند آیا ترکانی که به نظر گروسه وحشی و بدوی می نمایند در کل تاریخ خود حتی یکصدم جنایات انجام شده توسط پدران و فرزندان گروسه انجام داده اند، ترکان ایران علاوه بر اینکه قبل از اسلام نیز هزاران سال حکومت تشکیل دادند در دوران بعد از اسلام نیز حدود هزار سال در این کشور حاکمیت داشتند در هیچ منبع تاریخی چنین قیدی وجود ندارد که یک نفر فارس، کرد و یا ارمنی و یا قوم دیگری به خاطر منسوبیت او به یک زبان و یا فرهنگ خاص کشته شود و ترکان حاکم نه تنها تلاشی برای از بین بردن فرهنگ و زبان دیگران نکرده اند حتی خدمات بزرگی نیز به آنها نموده اند و نمونه آنها را در چین، هند و جاهای دیگر میتوان دید.

البته هدف از مطالب فوق این نیست که بگوییم ترکان اقوامی هستند که هیچگونه اشتباهی نمی کنند و چنانکه در همین کتاب تاریخ نیز می بینیم خطاها و تقصیرهای بسیاری در بین آنها وجود داشته و دشمنی های غیرعادلانه و ناعادلانه بسیاری در بین آنها سبب از بین رفتن حکومت هایشان شده است و خساراتی بزرگی در نتیجه این اشتباهات متحمل گشته اند، و در اینجا هدف این است با تحلیل درستتر حوادث، و دانستن خطاها راه روشنتری برای آینده ترسیم شود و باز در این

قسمت این هدف را نیز نداریم که بگوییم تمامی اروپاییان و غربی ها مثل گروسه نژادپرست هستند مسلما انسان ها و جمعیت های بزرگ وارسته ای در آنجا وجود دارد که خدمات بزرگی برای بشریت نموده و خواهند نمود.

۹-رنه گروسه در صفحه ۹ می نویسد که ترکان بدوی تنها به خاطر اینکه اسب سواری و تیراندازی را بسیار خوب یاد گرفته بودند به غالبیت های بزرگ نائل شدند و وقتی توپخانه بوجود آمد کارایی آنها از بین رفت گروسه از این حرف ها چنان با آب و تاب سخن می گوید که گویا به بزرگترین یافته و کشف زمان خود دست یافته است و شاید تصور میکند بعد از این، نیروهای امپریالیستی نفس راحتی کشیده و دیگر به خطر نخواهند افتاد در این ارتباط به مطالب زیر اشاره میشود.

گروسه در واقع یک سری سخنان بدیهی را مطرح میکند که نیازی به ثبوت وجود ندارد و این مطالب را در مورد هر قوم و ملتی میتوان گفت و انسان یاد جوک های تحقیرآمیزی می افتد که بعضا به ملتی نسبت داده میشود در حالی که کافی است نام قوم را تغییر دهیم و نتیجه خواسته شده در ارتباط با قوم مورد نظر حاصل میشود.

گروسه می گوید وقتی توپخانه پیدا شد ترک ها حاکمیت خود را از دست دادند، نباید فراموش کنیم کسانی که در علم مربوط به توپخانه انکشاف بزرگی را سبب شدند ترکان عثمانی بودند و به غیر از این کاملا بدیهی است وقتی توپخانه پیدا شد تکنیک هایی که در سطح پایین تر از آن قرار داشتند برتری خود را به اندازه مشخصی از دست دادند و عین همین مورد وقتی موشک و هواپیماهای جنگی به میدان آمدند توپخانه برتری اولیه خود را از دست داد وهاکذا در مورد تکنیک های دیگر نیز مطلب فوق را میتوان ادامه داد مسلما هر ملتی که تکنیک های برتری را بدست آورد پیشرفت کرده و به وضعیت برتر خواهد رسید ولی این به معنی آن نیست که دیگران هیچوقت به این تکنیک ها دست نخواهند یافت تاریخ در این ارتباط درس های عبرت انگیزی دارد.

گروسه در حرف های خود مطلبی را به طور کامل از یاد برده است و علت آن این است که او در تجزیه و تحلیل های خود چنان در اندیشه آنتی ترک خود غرق شده است که به ادراک واقعی او پرده افکنده و دید او را کور نموده است در اینجا صحبت از عقیده و اراده انسان ها و توانایی روحی و فرهنگی آنها و همچنین صحبت از مبارزات طبقاتی انسان ها می رود، گروسه تصور می کند که در دنیا فقط ترکان و ضد آنها وجود دارد در صورتی که چنین نیست، اگر حرفهای

گروسه درست بود هیچگونه پیروزی برای ملتها امکان نداشت، چنانچه مردم جمهوری های شوروی سابق نه توپخانه و نه موشک و هواپیما و نه تیرو کمان داشتند، ولی آنها توانستند بر نیروی قهار و درنده خوی امپریالیستی کمونیستی روسی پیروز شده و آنرا بزانو در بیاورند، و با ملتهای بسیار در آسیا و افریقا و امریکا توانستند آزادی خود را به دست آورند و استعمارگران را به فلاکت بنشانند و یا رژیم گذشته طاغوتی پهلوی که سر تا پا مسلح بوده و تمامی استعمارگران امریکایی، اروپایی و روس آن حکومت را حمایت می کردند توسط ملتی که نه تیرو کمان و نه هواپیما و توپخانه داشتند سرنگون شد و این حکومت چرکین از بین رفته و حکومت اسلامی به جای آن نشست، و این حکومت که در راستای عقاید ضد ترک گروسه عمل می کرده علیرغم تمام توان خود و بر خلاف تئوری گروسه به زباله دان تاریخ پیوست.

هدف از ذکر این سخنان، یادآوری این است که بعضی از منابع و کتاب ها در عین حال که دارای مطالب ارزنده تاریخی هستند ولی در لابلای بعضی نوشته های آنها، اهداف پنهان و عقاید غیر انسانی چنان ماهرانه جای داده شده اند که شناخت آنها بویژه برای هر محقق ضرورت دارد.

۱۰- روند و روال مورد اشاره در تمامی متن کتاب گروسه قابل ملاحظه است مثلا در صفحه ۷۹۱ وقتی صحبت از صفویان میکند ماهرانه چنین می نویسد که گویا صفوی ها نه تنها ترک نبودند بلکه یک حکومت ضد ترک نیز تاسیس کردند البته منابع تاریخی موجود در ارتباط با وجود کتاب هایی مثل دیوان ترکی شاه اسماعیل و کتاب ترکی قره مجموعه‌ی شیخ صفی و یا طایفه های ترک تشکیل دهنده اتحادیه قزلباش، جایی را برای شبهه باقی نمی گذارد و عجیب است این موضوع انسان را یاد حرف های مورخین و سیاستمداران دوران پهلوی می اندازد که آنها وجود هر نوع عنصر ترک را در تاریخ منطقه انکار کرده و حتی وجود ترکان کنونی را نیز منکر شده و سیاست خود را بر مبنای محو و نابودی این ملت بنا نهاده بودند، البته جناب گروسه میتواند به پدران خود در آن زمان افتخار کند که تمام توان خود را بکار بردند و بویژه با استفاده از خطاهای شاه اسماعیل تفرقه بین دو دولت ترک صفوی و عثمانی را تشدید کرده و به نوعی جنگ مذهبی را دامن زدند و طبیعتا از این وضعیت، استعمارگران اروپایی حداکثر بهره برداری را کردند.

۱۱- در پایان اضافه میشود که در ترجمه کتاب رنه گروسه، مترجم نیز سعی نموده نه تنها پیام گروسه را با عریانی هر چه بیشتر به خوانندگان برساند و خود نیز گاه بیگاه مطالب تندتر از حرف های گروسه به کتاب افزوده است ضمنا این نکته نیز ذکر میشود که اسم اصلی کتاب

”امپراتوری استپ‌ها“ می‌باشد که این به شکل امپراتوری صحراها نیز می‌تواند باشد ولی نام کتاب با اهداف مشخص به صورت امپراتوری صحرانوردان گذاشته شده است.

-به عنوان یک نتیجه کلی میتوان به مطالب زیر اشاره نمود:

ترکان در دوره های قبل از اسلام بویژه در دوره ظهور اسلام به دو اکتشاف بزرگ نائل شدند، البته دوره مورد بحث شامل زمان های بعد از سومریان تا اسلام میباشد، و دوران سومریان در یک طبقه بندی ویژه از انبوه اکتشافات و یافته هایی قرار میگیرد که بشریت را به مرحله جدیدی از تمدن رساند که خارج از بحث حاضر میباشد.

در دورانی که از هونها شروع شده و تا ظهور اسلام ادامه مییابد ترکان و خصوصا ترکان شرق و میانه آسیا به دو پیشرفت و انکشاف بزرگ دست یافتند که سبب ایجاد دگرگونی های بسیار زیاد در سرنوشت آنها و به تبع آن موجب تغییرات بزرگ در منطقه وسیع جهان گردید، اولین انکشاف آنها شامل یافته هایی است که در آسیای میانه و مناطق شرقی تر حاصل شد آنها ابتدا اهلی کردن اسب و استفاده از رکاب جهت سوار شدن به اسب را یاد گرفته و سپس و برای اولین بار از شلوار و پیراهن استفاده کرده و در پی آن و با بهره گیری از سهولت های ایجاد شده تیراندازی را نه فقط در حالت ایستاده بر زمین بلکه بر روی اسب و در حال راندن آن یاد گرفتند، اینها مواردی هستند که مورد توافق بسیاری از محققین تاریخ و از جمله خود رنه گروسه میباشد، و در سایه همین یافته ها بود که دول و امپراتور های بزرگی را از هون ها تا امپراتوری ترکان آسمانی به صحنه ظهور آورده و با سلاحی که برترین سلاح زمان خود بود دولتهای کوچک و بزرگ موجود را از میان برداشته و خود به حاکمان بلامنازع منطقه تبدیل شدند، بعد از این دوره، ترکان به دومین و بزرگترین توسعه و پیشرفت دیگر دست پیدا کردند، در این مرحله آنها دین اسلام را با رسم و سنتهای دیرین خود و بویژه با دین تک تانری آسمانی خود (دین تک خدایی آسمانی ترکان) مطابق دانسته و بطور دسته جمعی به آن روی آوردند و بویژه آن را با رسم و سنتهای دیرین وفق داده و علاوه بر تبلیغ آن در بین دیگر ترکان، در کل مناطق اطراف نیز پخش کردند.

روشن است با این حرکت، ترکان، علاوه بر اینکه دیدگاه جهانی و فلسفی خود را گسترش دادند بلکه به کلیه اکتشافاتی که توسط عالمان ترک و غیر ترک جهان اسلام در شاخه های مختلف فلسفه، منطق، طب، هنر و غیره بوجود می‌آمد دست پیدا کرده و در سایه این یافته ها به قدرتی عظیم در سطح منطقه ای و جهانی تبدیل شدند و بیش از هزار سال به بخش بزرگی از دنیا و به پیشرفته ترین کشورها و مناطق عالم حاکم شدند، و درست در همین نقطه بود که تمامی

استعمارگران و استیلا گران با اهداف غارتگرانه و ضد انسانی علیرغم وجود اختلافات بزرگ در بین خودشان، باهمدیگر علیه حکومت‌های ترک متحد شده و در طول دو قرن گذشته توانستند آنها را مغلوب نمایند، البته در این دوره ترکان نیز با عدم درک موقعیت جدید و جدا شدن از اختراعات و اکتشافات بزرگ زمانه، خود سبب شکست‌های پی در پی در رقابتها بودند و توده های مردم نیز در راستای همین روند، عقب مانده و از اطلاعات جدید علمی دور شده و اتحاد در بین آنها سست شده و با اضافه شدن خطاهای بزرگ و کوچک حاکمان ترک، سبب شکست و عقب نشینی دول ترک در صحنه جهانی شدند.

با توجه به مباحث فوق فقط اگر تمامی پروسه ها و روندها را یکجادر نظر بگیریم میتوانیم حوادث دوره های اخیر را تجزیه تحلیل نماییم، به عنوان مثال هرچند شکست و زوال حکومت‌هایی مثل امپراتوری عثمانی و حکومت سلطان نشین ترک دهلی، عمدتاً، حاصل ایجاد انفاق بین نیروهای استعماری غرب، روس و چین قلمداد میشود ولی بعضاً از بین رفتن حکومت ترک قاجار را ویدتر از این بر سرکار آمدن حکومت پهلوی و یا حمله پهلوی ها با حمایت ژنرالهای آمریکایی به آذربایجان را حوادثی موضعی و منطقه ای به حساب می‌آورند و گویا تنها چند فوجی از پهلوی گرایان عقب مانده و راسیست توانسته اند این کارها و اعمال را بوجود آورند. در حالی که اگر طرح ریزی دراز مدت فراماسونها، نامه معروف کاترین تزار روسیه و توصیه های او به حاکمان روسیه و همکاریهای تنگاتنگ روس وانگلیس علیه حکومت قاجار و کمک منسجم آنها به راسیستهای پهلوی و کشتار دسته جمعی روشنفکران تبریز و آذربایجان طی اشغال تبریز توسط روسها را در نظر بگیریم میتوانیم دلایل از بین رفتن قاجار را با دید روشنتری حلاجی نماییم روشن است که اختلافات در بین خود قاجارها، عقب ماندن توده های مردم در نتیجه سیاستهای واپس گرایانه حاکمان، بهم خوردن اتحاد در بین نیروهای پشتیبان حکومت، عدم توسعه فرهنگی و اقتصادی و عدم دسترسی مردم به مسائل و اکتشافات جدید نیز باید به اینگونه بررسیها اضافه شود. و باز بعنوان مثال چنانچه به بسیاری از نوشته های محققین آذربایجانی و از جمله مطالب جمیل حسنلی نگاهی بکنیم می‌بینیم که در بین علل اصلی مغلوبیت حکومت آذربایجان، اتحاد و یگانگی در بین نیروهای طرفین جنگ سرد علیه ترکان منطقه علیرغم وجود اختلافات عمیق در بین استعمارگران، نقش اصلی را بازی میکرد و نهایتاً باید گفته شود که ترکان آذربایجان از سه جهت تحت تضييق بوده اند، از یک طرف پهلوی گرایان و راسیستهای متجاوز، از طرف دیگر داشناقها و بالاخره تروریستهای کوهستان کم و بیش بطور مستقیم و غیر مستقیم تحت هدایت و حمایت امپریالیستها

بوده و خواهند بود و به این جهت ضرورت دارد هر نوع حادثه ای که در منطقه اتفاق می افتد در این راستا مورد تجزیه تحلیل قرار گیرد.

در کنار مطالب فوق به نکته ای نیز اشاره میشود و آن اینست که مطمئنا نتیجه اتحاد و همبستگی این ملت و نیرویی که میتواند از آن ناشی شود توسط قدرتهای بزرگ کنونی جهان نیز شناخته شده است به این سبب آنها در کنار توطئه هایی که انجام میدهند تلاش دارند نه اینکه فقط در جبهه مقابل، بلکه در کنار آن قرار گرفته و ضمن بهره برداری از وضعیت، از خطرات ویرانگرش دور بمانند، به عنوان مثال قبول نمودن امکان ورود ترکان آناتولی به اتحادیه آتلانتیک ویا ایجاد امکان جهت ورود آنها به اتحادیه های منطقه ای اروپا و باز ایجاد همکاریهای منطقه ای بزرگ در آسیای میانه بین این کشورها و قدرتهای بزرگ در راستای چنین اهدافی میباشد، مسلما لازم است چنین وضعیتهای و شرایط با دیدی باز و آینده نگرانه تجزیه تحلیل گردد و بیشترین بهره گیری از اینگونه همکاریها و امکانات مادی و معنوی پیش آمده برده شده و راههای انکشاف برای توسعه این ملت باز شود و این وظیفه روشنفکران و نمایندگان فرهنگی و سیاسی این مردم میباشد، در این صورت است که این ملت میتواند در کنار حفظ ویژگیهای فرهنگی مبتنی بر عناصر عالی بجای مانده از گذشته، ودور ریختن ایرادها و اشکالات بجا، به ارزشهای فرهنگی و مادی معاصر و برتریهای انسانی دست یافته و قدم به صحنه کنونی گذارد و بدینگونه میتوانند قدرت و توان لازم را بدست آورده و از پس طرحهای مخربی که توسط نویسندگان و سیاستمداران نماینده استعمارگران شبیه گروسه ها علیه ملت آماده میگردد بر آمده و راههای پیشرفت و کمال را طی نماید. [cəfərli]



۱- قسمت اول

ترکان و زادگاه اولیه آنها

در ارتباط با تاریخ ترکان قبل از هر چیزی لازم است بدانیم، ترکان چه کسانی هستند و اولین زادگاه آنها کجاست، البته این موضوع در ارتباط با تدقیق تاریخ هر ملتی ضرورت دارد.

در حال حاضر مورخین ترک و غیر ترک همگی به این نکته اذعان دارند که این ملت قبل از اینکه نام ترک را استفاده کنند مدتی طولانی در صحنه تاریخ اهمیت ویژه خود را دارا بودند. هرچند عبارت مدت طولانی در عقیده هر مورخی تفاوت دارد.

بعضی از مورخین، تاریخ مورد نظر را تا قرن سوم قبل از میلاد برده و عده ای آن را به قرنهای چهارم و پنجم میلادی وصل می کنند و گروه محدودی نیز آن را به زمانهای پیشتر و صدهای دوازده تا پانزده قبل از میلاد می برند.

به عقیده بعضی مورخین امکان بررسی موضوع فوق در قرون قبل از تاریخهای فوق و بر اساس سندهای تاریخی، روایات و افسانه ها امکان پذیر نمی باشد به ویژه وقتی موضوع ترکها می باشد مورخین به هر دلیلی که هست واقع بینی و بی طرفی خود را فراموش کرده و نمی خواهند تاریخ قدمت آنها را به زمانهای دورتر ببرند.

و معمولاً تاریخ این قوم را نه در زمان اقامت در زادگاه مادری بلکه از زمانی که شروع به کوچ کردن از زادگاه اولیه خود می کنند بررسی می نمایند البته دلایل کوچ آنها از زادگاه اولیه مشخص است و شرایط سخت اقلیمی و تغییرات بوجود آمده علت اصلی این موضوع می باشد و چیزی که ناشناخته است این است که آنها چه مدتی در آن مکان مقیم بودند و چگونه زندگی خود را سپری می کردند. مسائل اینچنینی عموماً در کتابهای تاریخ جایی ندارند و به دلیل چنین کمبودهایی شروع تاریخ ترکان از دوره ای مشخص به بعد قابل تعقیب و بررسی است. البته با بدست آمدن اطلاعات مختلف باستانشناسی، مورخین مطالب مدلی را جهت نفوذ در اعماق بیشتر تاریخ گذشته بدست آورده اند [در این زمینه در قسمتهای بعد به ویژه در بخش مربوط به نظریه اورمی مطالب بیشتری ارائه خواهد شد].

معمولا بسیاری از بررسی کنندگان کلاسیک در ارتباط با زادگاه اولیه ترکان و اینکه این زادگاه در محدوده آسیای میانه است متفق القول اند.

و فقط حدود این منطقه را کمتر و یا گسترده تر فرض می نمایند بعضی ها این حدود را در نقاط شرقی تر و دیگران در مرزهای غربی تر در نظر می گیرند. و در اینجا ضرورت دارد علل این انتخابها را روشن نماییم هر چند این کار آسان نخواهد بود.

[قید این نکته لازم است که مورخین آذربایجان با تدقیقات جدیدتر این زادگاه را نه در شرق دریای خزر بلکه در محدوده غربی آن و در اطراف دریاچه اورمیه جستجو میکنند و به این نتیجه رسیده اند که ترکان از این محدوده در چهار جهت اصلی حرکت نموده اند].

البته مورخین این مطالب را بدون اینکه به دلایل واضحی اشاره کنند به صورت یک فرضیه مطرح نموده اند و آنهایی که خواسته اند دلایلی را نشان دهند آن را نه به عنوان دلیل علمی بلکه به عنوان یک فرض ساخته شده در ذهن خود مطرح نموده و با این ذهنیت شروع به جستجوی براهین نموده اند در عین حال در مورد ترسیم این محدوده مشکل دیگری نیز وجود دارد، در این منطقه بسیار وسیع از زمانی که انسانها شروع به سکونت کردند تغییرات شگرفی در روی زمین بوجود آمد و جاهایی که قبلا دریا بود به صورت خشکی درآمد، و مراتع و زمینهای مناسب زراعی به شکل صحراهای لم یزرع درآمد، چنین تغییراتی می تواند بسیاری را به اشتباه بیاندازد.

و دانستن این حوادث نه تنها از نکته نظر تاریخ ترکان بلکه با توجه به تاریخ انسانها و بشریت واجد اهمیت است و برای اینکه کوچهای بزرگ و تاریخ آنها مشخص گردد دانستن این تغییرات لازم دیده میشود.

حوادث و تغییراتی که در حیات انسانها تاثیر گذاشته عمدتا در دوره های متاخر تاریخ زمین اتفاق افتاده است و به این سبب نیز ضرورت دارد این تاریخ از زمان شروع آفرینش کره زمین مورد اشاره قرار گیرد طبیعی است این مطالب کاملا خلاصه خواهد بود.

۱-۱- تاریخ کره زمین

”آفریننده آسمان و زمین و هر آن چیزی که در این میان است آن را در شش روز آفرید و این آفریننده و حکمران خداوند است“ (قران کریم سوره سجده آیه ۴).

”ابتدا خداوند بهشت و زمین را آفرید دنیا بی شکل و خالی از هر چیزی بود روی اعماق با تاریکیها پوشیده شده بود و روح خداوند در روی آبها میگردد و خداوند فرمود نور ایجاد شود و نور بوجود آمد“ (تورات، گنسیس ۱).

”خدای بزرگ ماردوگ جانور ماده تیاماتی را دو نیم کرد از یک نیم آن آسمان و از نیم دیگر زمین را آفرید“ (افسانه بابلون).

”دنیای دوران کابوس از اقیانوسی به نام (نو) سر بر آورد“ (افسانه قدیمی مصری).

”او در شروع وجود نداشت بعدا بوجود آمد و بزرگ شد و به صورت یک تخم مرغ در آمد و یکسال استراحت کرد و باز شد، یک نیمه‌ی آن طلا و نیمه‌ی دیگرش نقره بود قسمت نقره آن زمین و قسمت طلای آن آسمان را بوجود آورد“ (برهمن).

تا قرن ۱۸ م. (قرن ۱۲ هـ) دیدگاه و تصورات مردم در مورد آفرینش چنین بود و از این تاریخ به بعد بود با توجه به تجربه‌های علمی تفکرات جدیدی در مورد آفرینش بوجود آمد و مثل بقیه علوم هر روز فرضیه‌های جدیدی به میدان آمد در اینجا فقط به ذکر آخرین این فرضیه‌ها بسنده می‌نماییم.

در حال حاضر مقبول‌ترین دکتترین در مورد آفرینش جهان (تئوری انفجار اکبر) می‌باشد، بر این اساس کائنات حدود ۲۰ میلیارد سال قبل در نتیجه انفجار یک اتم عظیم بوجود آمد و با گسترش این توپ آتشین کائنات به شکل امروزی در آمد.

این تئوری برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ م. (۱۳۴۶ هـ) بوسیله نجوم‌شناس ادوین هابل مطرح گردید و اساس تئوری بر این موضوع که ”ستارگان و تمام اجسام سماوی با سرعت از همدیگر فاصله می‌گیرند“ استوار بود.

در سال ۱۹۶۵ م. (۱۳۲۵ هـ) فیزیکدان دانشگاه پرینستون به نام روبرت دیک چنین مطرح نمود که: ”اگر کائنات با تشعشع مربوط به توپ آتشین اولیه بوجود آمده است بی شک این تشعشع هنوز هم باید موجود باشد و امکان اثبات آن ممکن خواهد بود“.

همان سال در امریکا لابراتوار موسسه بل موجودیت تشعشع ذکر شده را تثبیت نمود.

کائناتی که ۲۰ میلیارد سال پیش ایجاد شده دارای وسعتی برابر ۲۰ میلیارد سال نوری می‌باشد و وجود ۱۰ میلیارد کهکشان در آن پیش بینی می‌شود در هر کهکشان میلیاردها ستاره و سیاره و خورشید وجود دارد و باید دانست که نور در هر ثانیه حدودا ۳۰۰ هزار کیلومتر مسافت را طی می‌کند.

ستارگان زاده میشوند و می‌میرند خورشید ۵ میلیارد سال سن دارد چنین سنی برای ستاره‌ای در حجم خورشید نیمه عمر محسوب میشود بر اساس نظریه‌ای که تقریبا در حال حاضر منسوخ می‌

باشد کره زمین توسط تکه ای که از خورشید جدا شده بوجود آمده است و این حادثه ۳ میلیارد سال پیش، اتفاق افتاده است.

در طول ۳ میلیارد سال کره زمین به شکل امروزی نبود بطور دوره ای و مداوم تغییر یافته است ابتدا به صورت یک توده گاز سوزان بود بعدها قشر سطحی آن شروع به سفت شدن کرد در نتیجه‌ی آتشفشانها، خشکی ها بوجود آمد و دریاها ایجاد شد و با آتشفشانهای بعدی مواد مذاب روی قشر سطحی پرتاب شده و هوای زمین به گرمترین نقطه خود رسید بعد از آن دوره تبخیر و بارندگی موجب سرد شدن آن گردید در قطبها یخ بوجود آمد و کوهها از یخها پوشیده شد سپس فرسایشها کوهها را میکند و در دریاها طبقات رسوب ایجاد می شود عمق دریاها کاهش پیدا کرده و روان آبها خشکیها را فرسایش داده و نهایتا اقلیم به یک تعادلی میرسد بعد از یک دوره سکون مجددا آتشفشانها شروع به فعالیت می کنند این حوادث حداقل سه بار تکرار می شود اولین آن ۵۰۰ میلیون سال قبل اتفاق می افتد که در علم زمین شناسی شروع آن با نام کامبرین شناخته می شود دومین مرحله ۲۵۰ میلیون سال قبل با نام دوره ای به نام کاربون و نهایتا سومین آن یک میلیون سال قبل با دوره ای به نام پلیستوسن اتفاق می افتد دوره های زمین شناسی ذکر شده با جزئیات بیشتر در جدول زیر ارائه شده است.

به جز تغییرات دوره ای سه گانه فوق، وجود تغییرات زمین شناسی دیگری نیز قبل از این دوره ها به اثبات رسیده است چنانچه در دوره ای قبل از کامبرین یک دوره یخبندان وجود داشته است به سبب وجود پاره ای از مشکلات تکنیکی امکان نفوذ بیشتر در اعماق زمان مقدور نمی باشد. کره زمین بعد از دوره ای که از یک میلیون سال پیش شروع شده از نظر شکل جغرافیایی به صورتی در آمده است که مشابه دوران معاصر می باشد هر چند شکل امروزی آن تنها بعد از اتمام یک دوره طولانی یخبندان و حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش ظاهر گردیده است تغییرات زمین شناسی نزدیک به دوره ای که در آن زندگی می کنیم به نام دوران چهارم زمین شناسی معروف است.

دوره های تاریخی زمین شناسی ۷۰-۵۴

زمان	دوره	قبل از دوره	زمان	دوره	قبل از دوره
دوران چهارم	هولوگن	۸,۰۰۰	دوران دوم مئوزویک (دوران میانه)	تَبَسیر	۱۴۰ میلیون
	پلئیسنوسن	۱ میلیون		زُورا	۱۷۰ میلیون
دوران سوم سنوزویک (دوران اخیر)	پلیوسن	۱۵ میلیون	دوران اول پائوزویک (دوران قدیم)	تریاس	۱۹۵ میلیون
	میوسن	۳۵ میلیون		پرئم	۲۲۰ میلیون
	اولیگوسن	۴۵ میلیون		کاربون	۲۷۵ میلیون
	انوسن	۶۰ میلیون		دئوون	۳۲۰ میلیون
	پائوسن	۷۰ میلیون		سیلور	۳۵۰ میلیون
			اوردوویسیئن	۴۲۰ میلیون	
			کامبرین	۵۲۰ میلیون	
			قبل از ۵۲۰ میلیون سال		
			آرکئوزویک اولیه		

نام دوره های یخبندان

زمان شروع

یخبندان گونز (دوره یخبندان اول) ۶۲۰,۰۰۰ سال و قبل

وسط دوره یخبندان اول ۵۶۰,۰۰۰ سال قبل

یخبندان میندل (دوره یخبندان دوم) ۴۶۰,۰۰۰ سال

وسط دوره یخبندان دوم ۴۲۰,۰۰۰ سال قبل

یخبندان ریسس (دوره یخبندان سوم) ۲۲۰,۰۰۰ سال

وسط دوره یخبندان سوم ۱۸۰,۰۰۰ سال قبل

یخبندان وُرم (دوره یخبندان چهارم) ۸۰,۰۰۰ سال

در علم زمین شناسی چنین بیان میشود که یخبندان وُرم ۲۰,۰۰۰ سال

قبل شروع به ذوب شدن نمود و جزئیات دوره های آن چنین است.

دوره یخبندان گونز ۶۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان اول میانه ۱۰۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان میندل ۴۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان دوم میانه ۲۰۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان ریسس ۴۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان سوم میانه ۱۰۰,۰۰۰ سال

دوره یخبندان وُرم ۶۰,۰۰۰ سال (در حال حاضر ادامه دارد).

به دلیل اینکه دوره یخبندان ریسس در ارتباط مستقیم با زمان معاصر می باشد بررسیهای بیشتری در این مورد لازم است، یخبندان ریسس دارای سه مرکز بزرگ بوده است یکی از آنها در شرق کانادا در اطراف خلیج هودسن به نام یخبندان لاوُرنت بود که تا منطقه اوهایو گسترش یافته بود دومین یخبندان اسکاندیناوی بود که از نزدیکیهای لندن در انگلستان گذشته و کشورهای هلند و شمال آلمان را پوشانده و تا دره های دون و ولگا کشیده شده و از کوههای اورال به طرف شمال ادامه مسیر داشته و شمال غربی سیبری را تا دماغه چنلیوسک می پوشاند، سومین یخبندان در شمال شرقی سیبری بود به جز اینها مناطق قفقاز، البرز، هندوکش، هیمالی، تبت و تیانشان (کوههای تانری) با یخ پوشانده شده بود یخبندان ها با کاهش سطح آب دریاها مسیر جریان رودخانه ها را تغییر داده بود و بی شک با تغییر شرایط اقلیمی موجب سرد شدن مناطق مختلف شده بود، با پیشروی یخبندان به سمت جنوب، حیواناتی که از سرما گریزان بودند به مناطق جنوبی تر کوچ می کردند و با پیشروی بیشتر یخبندان به جنوب حیوانات، اقلیم گرم از بین رفتند و حیواناتی بوجود آمدند که مقاومت بیشتری در مقابل سرما داشتند کوچ حیوانات در زندگی انسانهایی که از شکار گذران می کردند دوره های گذر مهمی محسوب میشد.

پریماتها که سلف انسانها شناخته میشوند حدود ۶۰۰,۰۰۰ سال پیش یعنی در دوران یخبندان اول زندگی می کردند بعد از آنها هوموساپینس در زمانی حدود ۶۰,۰۰۰ سال قبل به دوره انکشاف رسیده بودند بسیاری از عالمان، این دوره را به زمانهای قبل تر نیز می برند، مسلماً تغییرات بوجود آمده در زمین در زندگی این انسانها تاثیرات موثری داشته است اما قبل از اینکه به این موضوع پردازیم نکته ای را که از نظر تاریخ ترکان به ویژه منطقه آسیای میانه اهمیت دارد یادآور می شویم. در دوران سوم زمین شناسی یعنی مرحله ائوسن جغرافیای کره زمین فرق زیادی با دوران کنونی داشت دریای مدیترانه از اقیانوس اطلس شروع میشد و شبه جزیره ایبری و شمال افریقا را پوشانده بود و در شرق این دریا تا حدود چین ادامه داشت و دریاهای خزر و آرال و قطعه هندوستان نیز در همین محدوده قرار داشت و جدا از این ارتباطی که بین دریای آرکتیک و اقیانوس هند وجود داشت موجب جدا شدن قاره های آسیا و اروپا می گردید.

تا دوره پالئوسن جغرافیای ذکر شده به مقدار زیادی تغییر کرد اولاً دریایی که شمال و جنوب را به هم متصل می کرد از غرب روسیه عقب نشینی کرد و به این ترتیب قطعه اوراسیا بوجود آمد و از طرف دیگر دریایی که تا حدودهای چین پیشروی داشت به سمت غرب عقب نشینی نمود.

پس از آخرین آتشفشانهای دوران پلیستوسن، ارتباط دریای مدیترانه هم با اقیانوس اطلس قطع گردید و هم با یکپارچه شدن شبه جزیره ایتالیا با آفریقا این دریا به دو قسمت تقسیم شده بود نیمه ای که در شرق باقی مانده بود به دریای داخلی تبدیل شده بود که دریا‌های سیاه، خزر و آرال را در داخل خود داشت زمین شناسان به این دریا نام سارماتیک را می دهند با بوجود آمدن این دریا ارتباط آسیای میانه با دریا‌های آزاد قطع گردیده و در حال تبدیل شدن به یک منطقه محاصره شده بود در دوره های شروع پلیستوسن و با به پایان رسیدن آتشفشانهای بزرگ سطح کره زمین به دوران آرامی می رسد مدتی بعد دوران یخبندان اول سبب میشود آسیای میانه از چهار طرف توسط یخها و یخچالها محاصره گردد نهرهای بزرگی که از کوههای پر برف و پوشیده از برف روان میشدند دریای سارماتیک را تغذیه مینمودند با شروع ذوب شدن یخها و افزایش تبخیر و گرما دریا نیز شروع به کوچک شدن نموده و با تقسیم شدن آن، به حوزه های کوچک داخلی تبدیل گردیدند با ادامه عصرهای یخبندان دوم و سوم و دوره های میانی آنها این حوادث چندین بار تکرار گردیده و دریای سارماتیک بیشتر به طرف غرب کشیده شده و آسیای میانه به منطقه محدود و محاصره شده تبدیل می شود.

با ذوب شدن یخهای دوره وورم یعنی از ۲۰,۰۰۰ سال پیش به بعد ارتباط این منطقه با دریاها تماما قطع شده و به یک منطقه محاصره شده تبدیل میشود ایجاد منطقه محاصره شده حاصل طبیعی شرایط جغرافیایی است جنوب منطقه با کوههای بسیار بلندی پوشیده شده بود جریانهای هوا که از منطقه استوا به طرف شمال حرکت میکرد رطوبت ناشی از تبخیر دریاها را به همراه خود می برد کوههای ذکر شده مانند سدی عمل می کردند و رطوبت هوا به صورت باران فرو میریخت هوایی که اوج گرفته و به سمت شمال میرسید دارای رطوبت کمی بوده و با بلند شدن هوای گرم از سطح خاکها، در بوجود آمدن بارندگی مانع بزرگی ایجاد میشد و با سرد شدن خاک در زمستان رطوبتهای نفوذ یافته به این منطقه به صورت برف در می آمد و با شروع فصل بهار این برفها ذوب میشدند با کاهش بارندگی ها رودخانه ها نیز به تدریج کوچک شده و قبل از اینکه به دریاچه های منطقه برسند خشک می گردیدند.

حوزه هایی که بدین شکل در آسیای میانه ایجاد گردیدند اینها هستند: حوضه قره گوئل در پامیر، حوضه دره آلائی، حوضه قره تکین و حصار در قزل سو، حوضه زرافشان، حوضه تارم، حوضه فرغانه، حوضه آرال خزر. همچنین و از واحه های زرافشان، حصار، فرغانه، آناو، دلتای مرغاب میتوان نام برد، کاهش بارندگی و آبهای جاری تاثیر خود را بر گیاهان منطقه نیز می گذارد در دوره

پلیوسن مناطق پوشیده شده از جنگل در ترکستان و مناطق پر باران به سمت شمال و جنوب عقب نشینی کرده و با کاهش بیشتر رطوبت از بین رفتند و با خشک شدن دریاها، نهرها و دلتاها مناطق باتلاقی خشک شده و فقط لایه ای از گل زرد، شن و ماسه باقی ماند، در شرایطی که باد همیشه در حال وزیدن بود ذراتی که به شکل گرد و خاک در می آمد از مناطق مرکزی به اطراف حرکت می کرد و با نشستن بر روی گیاهان لایه های جدید خاک را بوجود می آورد و بدین طریق استپ ها به میان آمده و در ادامه راههایی را بوجود آورد که بعدها مسیر کوچ انسانها را در آسیای میانه مشخص مینمود هم چنین در شمال دریای خزر تا منطقه امروزی اتریش لایه های ضخیم خاک ایجاد گردید با کم شدن ذرات ریزتر خاک، این دفعه شن و ماسه ها شروع به حرکت کردند البته حرکت آنها به صورت تپه های شنی بوده است در محدوده نهرهایی که در مناطق مرکزی شروع به خشک شدن می کردند مراکز مدنیت انسانهای آسیای میانه بوجود آمدند.

با عقب نشستن دریا در دوره میوسن و با تشکیل قطعه اوراسیا تغییرات فوق الذکر چندین بار تکرار میگردد در دوران کنونی، عصر یخبندان چهارم در حال سپری شدن است و احتمال دارد در یک دوره میانی یخبندان قرار گرفته باشیم چونکه هنوز یخهای قطبها تماما ذوب نشده است هر چند داخل شدن در یک دوره یخبندان جدید نیز غیر محتمل نیست.

آسیای میانه در ۲۰,۰۰۰ سال گذشته به منطقه خشک کنونی تبدیل گردیده است و البته دوره های خشکی شدیدتری نیز قبلا اتفاق افتاده بود و همین تغییرات دوره ای سبب بوجود آمدن کوچهای بزرگ انسانی در این منطقه گردیده بود.

با بسنده کردن به مطالب فوق و مروری خلاصه به تاریخ گذشته کره زمین، اکنون به تاریخ انسان و جستجو کردن اجداد ترکان می پردازیم.

۱-۲- تاریخ انسان

متخصصین انسان شناس در مورد تغییرات پریماتها و انسانها نظرات مختلفی دارند اولین اشارت های مربوط به تغییر انسان به دوران پلیوستوسن تعلق دارد یعنی در دوره ای که به یک میلیون سال قبل محدود است در اینجا هدف تدقیق پریماتها نیست و حتی در مورد انسانهای اولیه نیز بحثی نخواهیم داشت و فقط به این موضوع که این انسانها در کجاها پیدا شده اند بسنده خواهیم نمود. اولین انسان (پیته کانتروپوس) در منطقه جاوا و در دوران یخبندان میانی اول و دوران یخبندان دوم زندگی میکرد و آن را انسان پکن (سینانتروپوس) تعقیب میکرد که در دوران یخبندان میانی دوم زندگی میکرد سپس انسان رودزیا در دوران یخبندان دوم و بعد از آن انسان نئاندرتال در دوره

یخبندان سوم و اوایل دوران یخبندان چهارم زندگی می کرد انسان نئاندرتال در کل اروپا و شمال افریقا شرق نزدیک و آسیای میانه دیده شده است گفته میشود در دوران یخبندان سوم انسان نئاندرتال از آسیا به اروپا رفته است و این موضوع قابل ذکر است که وجود بیشتر این نوع انسان در اروپا در واقع به دلیل وجود تحقیقات و حفاریهای زیاده تر در این منطقه می باشد در حالی که در دوره های میانی یخبندانها شرایط آب و هوایی گرمتر بود انسان نئاندرتال که ساخت مسکن را نمی دانست و از شکار امرار معاش می کرد با شروع دوره یخبندان و سرد شدن اقلیم و مهاجرت حیوانات به مناطق جنوبی تر دچار مشکلات عدیده ای گردیده و به جز عده ای که به غارها پناه بردند بقیه از بین رفتند با عقب نشینی یخبندان وضعیت خاصی به میان آمد و در این مرحله انسان نئاندرتال تماما از بین رفته و نسل جدیدی از انسانها بوجود آمد محتملا در شرایط سخت آن دوران، آنهایی که در مجادله با سختیهای اقلیمی تواناییهای بیشتری داشتند توانستند در قید حیات بمانند در حالی که انسانهای نئاندرتال بیش از ۱۰۰,۰۰۰ سال در کره زمین باقی ماندند از بین رفته و جای خود را به انسانهای هوموساپینس دادند.

چنین تصور میشود که هوموساپینس ها در آسیا رشد کردند در مورد اینکه در کجا و چگونه این حیات را گذراندند اطلاعات کاملا روشنی وجود ندارد آنها حدودا ۵۰ تا ۶۰ هزار سال پیش به اروپا رفتند و عموما آنها به انسانهای کرومانیون معروفند.

در جدول زیر مراحل تاریخی رشد انسانها با نامهای علمی مربوطه ارائه میشود.

تاریخ انسانهای یافت شده در دوره های زمین شناسی

دوره زمین شناسی	عصر	سال (پیش)	نوع مدنیته	نوع انسان
هولو سن	عصر معدن		ایلری مدنیتر	نژاد های کنونی
	مئزولوتیک، نئولیتیک (عصر سنگ)	۱۰,۰۰۰	سنگ تراش شده	نژاد های کنونی
پلایستوسن پائولیتیک	عصر سنگ (دوره یخبندان چهارم)	۷۵,۰۰۰	اولیه	انسان کرومانیون
	عصر سنگ قدیم (دوره یخبندان سوم)	۲۲۰,۰۰۰	اولیه	انسان نئاندرتال
	عصر سنگ خیلی قدیم (دوره یخبندان او)	۶۰۰,۰۰۰	اولیه	انسان جاوا، پکن
	قبل از انسان	۱ میلیون	نبوده است	پریماتها

در سال ۱۹۳۸ م. (۱۳۵۷ هـ) یافته های غار دثشیکتاش و غار امیر تیمور دال بر موجودیت انسان نئاندرتال در غرب ترکستان است در اینجا تمدن موسترین و آلتهای مربوط به آن دیده شده است در غرب کوههای اورال و در مالتا نزدیک ایر کوتسک و اوردوس یافته ها دال بر وجود انسانهای شکارچی می باشد.

در مطالب قبلی از وجود سه مرکز بزرگ یخبندان سخن گفته بودیم در این دوره ها هر چند آسیای میانه در اطراف خود با بلندیهای بیشماری محاصره گردیده بود ولی شرایط اقلیمی آن نسبت به دوران کنونی مناسب تر و گرمتر بود و هر چند انسانهای این منطقه با دیگر مناطق ارتباطی نداشتند ولی در سایه وجود شرایط اقلیمی مناسب، زندگی بهتری را داشتند. در حالی که در همان زمان در مناطق اروپا شرایط اقلیمی سخت زندگی را بر انسانهای آنجا تنگ تر کرده بود.

در این دوران یکی از مناطقی که با تمدن آنا و شناخته میشود در منطقه ترکستان تثبیت گردیده است متخصصین تمدن آنا و را در پنج مرحله بررسی می کنند اولین مرحله در هزاره نهم تا ششم قبل از میلاد بوده و مراحل دیگر در هزاره های ششم، پنجم، دوم و نهایتاً هزاره اول قبل از میلاد مورد بررسی قرار می گیرد. و چنین تصور میشود که گوسفند و بز اولین بار توسط همین تمدنها به مرحله ظهور رسیده و سپس به مناطق دیگر برده شده است. [لازم به ذکر است در تئوری اورمی چنین گفته میشود که دامداری اولین بار در مناطق اطراف دریاچه اورمیه بوجود آمده و با بوجود آمدن مهاجرتهایی به چهار جهت گسترش یافته است و از جمله اینکه تمدن آنا و سومر نیز از این منطقه نشات گرفته است].

۱-۳ کوچهای بزرگ و تمدنهای اولیه

هر چند کمبود تحقیقات در مورد تمدنهای اولیه دنیا دانسته های ما را در ارتباط با چگونگی و وسعت کوچها محدود می سازد ولی فرهنگ و آداب سننی که در نتیجه شروع کوچها از آسیا به مناطق دیگر منتقل شده اند کمبود خود را تا اندازه ای برطرف نموده و اطلاعات ذیقیمی در زمینه مدنیت قدیمی اقوام آسیایی بدست می دهد.

با توجه به بررسی های مختلف مهاجرت در آسیای میانه فقط در مسیر اروپا نبوده بلکه مشخصاً در جهت اصلی انجام یافته است.

اولین و بزرگترین مسیر کوچ از راه شمال می باشد این مسیر از بالای دریای خزر و استپ های روسیه گذشته و به اروپا متصل می گردد. دومین مسیر از جنوب دریای خزر به آسیای صغیر و شبه جزیره عربستان وصل می گردد از اینجا نیز تا جزایر اژه، بالکان و یونان ادامه می یابد مسیر چهارم از راه افغانستان به مقصد هندوستان بوده و بالاخره مسیر چهارم از ترکستان شرقی به سمت چین و جنوب شرقی آسیا می باشد.

در دوران عصر سنگی قدیمی اولین کوچها توسط انسانهای نئاندرتال و کرومانیون در مسیر شمالی انجام گرفته بود در این راستا سه موج مهاجرت بزرگ شناخته شده است هر چند وجود

مهاجرتهای کوچکتر نیز در این بین محتمل است در این کوچها اروپا، آسیای صغیر و شبه جزیره عربستان به عنوان مقصد بوده است حفاریهای انجام شده در فلسطین چنین حرکتهایی را نشان می دهد آنهايي که در ابتدا آمده بودند در نتیجه تضییق و فشار مهاجرین بعدی به مناطق دورتر حرکت کردند و از سوریه به افریقا و از آسیای صغیر به قبرس و یونان رفتند شبیه این وضعیت در بین النهرین وجود داشت تمدن سومر از قدیمی ترین مدنیتهای شناخته شده همراه با مدنیت عیید به دوره های هزاره ششم قبل از میلاد مرتبط است محتملا مهاجرین از منطقه ترکستان و قزاقستان به طرف شرق حرکت کرده و از کوههای آرال عبور کرده و در حوضه رودخانه ایرتیش به سمت جنوب و نهایتا به بین النهرین رفتند.

وقتی از بین النهرین و سومریان بحث می شود مطالبی نیز در مورد منطقه ایران قابل ذکر است تحقیقات زمین شناسی منطقه نشان می دهد وقتی دوران یخبندان چهارم در اروپا وجود داشت در منطقه ایران بارندگی های مداوم سبب بوجود آمدن دریاها و دریاچه ها در مناطق مختلف شده بود و صحراهایی که امروز به نام کویر لوت و کویر نمک شناخته می شود به صورت یک دریای بسته در آمده بود تغییرات اقلیمی در این منطقه حدودا ۱۰ تا ۱۵ هزار سال پیش شروع شد و به تدریج خشکی ها و خشک سالی ها نمود پیدا کردند در ۵ هزار سال پیش تمام منطقه به صورت خشکی های لم یزرع در آمده بود.

پروفسور هرزفیلد در حفاریهای انجام شده در اطراف پرسپولیس ابزار سنگی و مسی پیدا نموده که نشان می دهد مهاجرینی در عصر معدن به این منطقه آمده بودند که دارای حیوانات اهلی بوده و نحوه کاشت و برداشت غلات را می دانستند. حفاریهای مختلف در قسمتهای مختلف در این منطقه نشان دهنده مسیر مهاجرت از ترکستان به این منطقه بوده است و این مهاجرتها نهایتا تا بین النهرین و آناتولی کشیده میشد.

کسانی که اصل و نسب مهاجرین سومر را به منطقه آسیای میانه و آلتای می بندند و آنها را به ترکان نسبت می دهند کم نیستند پروفسور کوپرس با جمع آوری تحقیقات شش متخصص بزرگ در این زمینه در کتاب "ترکان اولیه" چنین اظهار می دارد که در انتهای هزاره چهارم قبل از میلاد مهاجرینی که در دروازه های شرقی دیده شدند پرتوترکها بودند که تمدن معظم قدیمی شرق را به همراه خود داشتند.

پروفسور گوردون چایلد چنین می نویسد ساکنین اولیه سومر از بیرون به این منطقه آمده بودند آنها با خود گوسفندهای وحشی اورال و بزهایی که در مراتع بزرگ آزادانه تغذیه شده بودند به همراه

داشتند هم چنین گندم و جویی را که در مناطق کوهستانی شرقی و شمالی بوجود آمده بودند با خود آورده بودند .

متخصص نامی پومپللی که حفاریهای آنرا انجام داده بود شباهتهای موجود بین این تمدن و تمدنهای شوش و ایلام را مطرح نموده و نشان داد که تمدن شوش از آنرا و به آنجا آمده بود البته هستند کسانی که عکس این قضیه را فکر می کنند.

البته این موضوع که سومریان و ایلامیان به کدام تبار وابسته بوده و این تمدن از کجا آمده و یا در چه جاهایی تاثیر پذیر بوده خارج از موضوع بحث ماست در اینجا فقط مطالبی به طور گذرا ذکر می شود که در قرین به حقیقت بودن آنها اطمینان قابل ملاحظه ای وجود دارد.

۱- منطقه ای که به نام بین النهرین شناخته میشود جایی هست که در طول چندین عصر در نتیجه عقب نشینی دریا بوجود آمده بود در واقع جایی که به عنوان محل تمدن سومریان شناخته میشود در دوره های قبل تر از دریا پوشیده شده بود.

۲- در این شرایط کسانی که مدنیت سومر را بر پا کرده بودند اهالی بومی منطقه نبوده و مطمئنا از جاهای دیگر به آنجا آمده بودند و در این زمینه جایی برای هیچ مناقشه و بحث وجود ندارد.

۳- در مورد زمان آمدن این اقوام به طور میانگین هزاره پنجم قبل از میلاد مورد توافق می باشد.

۴- در ابتدای هزاره پنجم وجود حیوانات اهلی در این منطقه به اثبات رسیده است بدیهی است امکان اهلی نمودن حیوانات وحشی منطقه توسط مهاجرین با توجه به محدوده زمانی غیر ممکن است و مسلما این حیوانات اهلی از منطقه دیگر به اینجا آورده شده اند.

۵- مسلما این فرض که افراد مهاجر در محل اولیه خود از زندگی نرمال و مناسبی برخوردار بودند درست نخواهد بود و مطمئنا شرایط سخت اقلیمی و یا تضییق اقوام دیگر چنین کوچی را سبب شده بودند.

۶- در این که در نتیجه تغییر شرایط اقلیمی آسیای میانه، مهاجرتها از این منطقه شروع شده و اهلی نمودن حیوانات در همان جا بوجود آمده اکثر محققین متفق القول اند.

۷- بدین ترتیب در اینکه مهاجرین سومر از منطقه آسیای میانه به آنجا آمده اند می توان توافق نمود.

۸- در بین النهرین معدن وجود ندارد در حالی که سومریان به یک علوم معدنی پیشرفته آشنایی داشتند در جایی که معدن وجود نداشته و امکان یادگیری آن نیز وجود ندارد چنین می توان گفت

مهاجرین از جایی آمده بودند که در آنجا معادن زیادی وجود داشته و به علم معدن و تبدیل مواد خام معدن آگاهی کافی داشتند.

۹- می توان گفت مهاجرین سومر در نتیجه کوچهای متعددی که انجام شده نهایتاً به بین النهرین رسیده و با دیدن شرایط آب و هوایی مناسب در آنجا ساکن گردیدند و بدین ترتیب مدنیت آن‌ا و از ترکستان به بین النهرین آورده شده و در آنجا گسترش می یابد هر چند این نکته نیز قابل تامل است که هم مدنیت آن‌ا و هم مدنیت سومر از نقطه سومی نشات گرفته است. [اشاره به این موضوع ضروری است مهاجرتها و رفت و برگشتهای مداوم می تواند به طور متقابل سبب توسعه و تاثیر تمدنهای مناطق مختلف بر روی همدیگر شود و نسبت دادن کل انکشاف فرهنگی و مدنیت به یک مرکز و قوم خاص واقعی نخواهد بود هر چند این مطلب نیز روشن است که تاثیر تمدن سومری بسیار بیشتر از تاثیر مدنیت های دیگر بوده].

۱۰- در صورتی که این فرضیه مورد قبول گردد می توان گفت کسانی که در آن‌ا و به پیشرفتهایی دست یافته بودند جهت یافتن مناطق سکونت مناسب تر به مهاجرت دست زده و به بین النهرین آمدند.

۱۱- به روشنی می توان قبول کرد همین اقوام علوم معدنی را همراه خود آورده بودند [البته به مطالب فوق این موضوع اضافه می گردد که در نتیجه کوچهای مکرر در مسیر خزر و آذربایجان امکان یافتن معادن در این منطقه دور از ذهن نیست و با توجه به نوشته های پروفیسور زهتابی بعد از بین رفتن حکومت سومریان عده ای از آنها به آذربایجان برگشته و بخشی از آنها از همین مسیر به طرف آسیای میانه رفتند جدا از مطالب فوق، اقوام التصاقی زبان ایلامی که در منطقه کنونی خوزستان و لرستان اقامت داشتند و همچنین وجود حکومتهای التصاقی زبان دیگر به نام ماننا، لولوبی، قوتها، اورارتو و دیگر اقوام وجود مسیری را در این راستا بوضوح نشان میدهند. در این زمینه میتوان به ضمائم انتهای کتاب در ارتباط با آثار به جا مانده از سومریان در آذربایجان رجوع نمود].

در کنار مطالب مربوط به بین النهرین به مهاجرتها می توان اشاره کرد که در مسیر هندوستان انجام شده اشاره کوتاهی میشود.

در سال ۱۹۲۴ میلادی در نتیجه حفاریهای انجام شده توسط سرجان مارشال در منطقه موهنژو دارو، آثاری بدست آمد که نشان دهنده تمدنی قدیمی بوده است مثل هر یافته جدید ابتدا چنین تصور شد که این مدنیت قدیمی ترین مدنیت جهان می باشد با ادامه بررسیها معلوم گردید تمدن فوق به

دوره ای از اواسط یا انتهای هزاره سوم قبل از میلاد تعلق دارد و معلوم گردید که بانیان این مدنیت از شمال آمده بودند نزدیکی مدنیت فوق با تمدن سومری بسیار چشمگیر است این منطقه که در نزدیکی نهر ایندوس (سند) پاکستان در نزدیکی شهر سوککور قرار گرفته است محقق معروف هرورنی شروع این تمدن را ۲۴۰۰ سال و ویل دورانت شروع آن را ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد می داند ماجدونل این تمدن را مشتقی از تمدن سومر می داند متخصص نامی به نام هالل معتقد است سومریها تمدن خود را از هندوستان گرفتند متخصص دیگر به نام وولئی اعتقاد دارد تمدن موجود در هند و تمدن موجود بلوچستان و تمدن سومری به یک مرکز و نژاد تعلق دارد، چایلد نیز کم و بیش همین نظر را مطرح می نماید البته لازم به ذکر است با پیش رفتن بررسیها و مشخص شدن قدمت تمدنهای مختلف محقق گردید که تمدن سومری با قدمت ۴۱۰۰ سال قبل از میلاد، بر تمدنهای دیگر تقدم داشته و عکس این موضوع مفهومی نخواهد داشت و تنها مطلبی که قابل تامل است این است که هر دو تمدن فوق الذکر از یک نقطه مرکزی دیگری بوجود آمده است. [چنانکه از نوشته های فوق مشخص می گردد در منطقه سومریان معدنی وجود نداشته است ومطمئنا وقتی اقوام سومر هزاران سال در این منطقه سکونت می کنند به طور مداوم به معدن و مواد معدنی احتیاج خواهند داشت و بدیهی است امکان اینکه کلیه مایحتاج چندین هزار ساله خود را در اولین مهاجرت همراه خود ببرند غیرممکن خواهد بود بنابراین تصور اینکه آنها برای رفع نیاز مواد معدنی خود به طور مداوم به زادگاه اولیه خود در حال رفت و آمد بوده باشند دور از ذهن نخواهد بود و با توجه به بعد زمانی و مکانی آن دوران، مهاجرت آنها به منطقه خزر و آذربایجان بسیار منطقی مینماید و همین مهاجرتها علل اصلی تاثیر تمدن سومری بر تمدنهای دیگری هست که در دوره های زمانی بعدی به مناطق ترکستان یعنی آناؤ و هندوستان و پاکستان رفته اند و این نظریه منطبق با تئوری اورمی می باشد که در قسمتهای بعدی تشریح خواهد شد].

بعد از مباحث فوق به موضوع مهاجرتهایی پرداخته میشود که در مسیر چهارم یعنی مسیر چین و جنوب شرقی آسیا بوده است با توجه به اطلاعات امروزه ما در آن زمان بحث از نژاد چینی و یا از چینی ها امکان پذیر نبوده است چنانچه ۲ هزار سال قبل بحث از فرانسوی بودن یا سوئیسی بودن مفهومی نداشت شبیه این چینی ها نیز در نتیجه مهاجرت اقوام اتنیککی مختلف و اختلاط آنها بعد از یک دوره زمانی طولانی بوجود آمدند در مسیر مهاجرت چین، دوران ۴ هزار سال قبل از میلاد مورد توافق می باشد چونکه در همان زمانها در مناطق شمال غربی چین در محدوده ایالتهای قانسو و شنسی وجود مهاجرینی که دامداری و زراعت می کردند به اثبات رسیده است آنها در دوره های

بعدی به مناطق جنوبی تر حرکت کردند و این در نتیجه موج مهاجرت دیگری بود که از مناطق شمالی بوجود آمده بود متخصصین تاریخ این موج مهاجرت را به سالهای ۲۵۰۰ قبل از میلاد نسبت می دهند در دوره های ذکر شده فوق از نوعی تغییرات اقلیمی بوجود آمده در منطقه بحث به میان می آید و در ما بین دوره های فوق به وجود نوعی آرامش نسبی در آب و هوا اشاره می گردد محققین مهاجرینی را که در دوره ۲۵۰۰ قبل از میلاد در ایالتهای قانسو و شنسی دیده شده اند به اجداد ترکان نسبت داده اند آنها اسب را اهلی نموده بودند و زراعت گندم و ارزن را می دانستند از محل زادگاه اولیه این اقوام اطلاعات مناسبی وجود ندارد.

به جز مهاجرتهای فوق یک موج کوچ دیگری مشاهده شده که در سالهای ۲۳۰۰ قبل از میلاد به سمت اروپا انجام شده آنها نحوه استفاده مس را با خود همراه داشتند و در سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد قسمتی از این اقوام به هندوستان کوچ کردند محققین این اقوام را به نام آریایی می شناسند. موضوع نژاد آریایی در واقع بیشتر یک موضوع سیاسی است تا یک تحقیق تاریخی، عده ای خواستند این موضوع تاریخی را با هدف جذب ملت‌هایی به طرف خود و به زبان دیگر جهت گسترش تسلط خود به ملل دیگر، مطرح نمایند.

در اصل اثبات وجود یک ملتی به نام آریایی به راحتی امکان پذیر نیست افرادی مثل کوپپترس و نهرینگ وجود چنین قومی را از اختلاط اقوام مختلفی مقدور میدانند، در هر حال شباهت بسیاری در مورد نژاد و زبان و منشا و منطقه زندگی آنها وجود دارد.

۱-۴-۱- اجداد و سرزمین اولیه ترکان

- وقتی از آسیای میانه صحبت میشود منطقه ای از محدوده کوههای کینگان بزرگ تا حوضه بالکان و از طرفی از کوههای آلتای و حوضه ولگا تا محدوده کوههای هندوکش، پامیر، قراقوم، کوههای قارانیق، رودخانه زرد را شامل میشود.

- در این منطقه انسانهای تیپ مونقولوئید دیده نمیشود و وجود نژاد سفید به اثبات رسیده است.
- در این منطقه به تدریج حیوانات اهلی کوچتر شده و تمدنهایی در اطراف رودخانه ها و کوههای نزدیک آن بوجود آمده، تمدن آنا و نمونه ای از آنهاست این اجتماعات به علت کمبود باران به استفاده از آب رودخانه در زراعت روی آوردند.

- این که زراعت و یا دامداری کدامشان در اولین مرحله بوجود آمده نظریه های مختلفی وجود دارد وجود دامداری و اهلی نمودن حیوانات و تمدن چوپانی در مراحل اولیه مسکونی شدن منطقه قریب به یقین به نظر میرسد.

-عموما چنین تصور میشود دامداری توسط انسانهای نوع تاس کوتاه(دارای جمجمه با ارتفاع کوتاه وکشیده) و زراعت توسط انسانهای تاس بلند(دارای جمجمه با ارتفاع بلند و غیر کشیده) استفاده میشده هر چند جدا کردن حد مرز روشنی بین آنها وجود ندارد.

-تمدن مبتنی بر معدن در برطرف نمودن نیازهای مربوط به وسایل شکار نقش بزرگی داشته و توسعه تمدنهای مربوط به معدن، شکار و فرهنگ چوپانی در جوار همدیگر ممکن گردیده است به ویژه این مطلب باید در نظر گرفته شود وجود معادن در مناطقی که صاف بوده و امکان زراعت وجود داشته بسیار نادر بوده است چنانچه در آناو^۱ به رغم پیدا شدن بعضی اشیاء معدنی توسعه قابل ملاحظه ای بوجود نیامده در صورتی که در آناو^۲ بدون اینکه دوره گذری وجود داشته باشد توسعه قابل ملاحظه ای به چشم میخورد چنین توسعه ای تنها در سایه ورود فرهنگی از بیرون منطقه قابل تصور است چنانچه در نگاه به تمدن سومر ملاحظه میشود که فرهنگ استفاده از معدن را انسانهایی از نوع سفید و تپ تاس کوتاه از بیرون این محدوده به آنجا آورده بودند.

-در آسیای میانه توسعه یافته ترین مناطق از نکته نظر تمدن معدن، اطراف آلتای و دریاچه بایکال بوده است انسانهای آنجا از نوع تپ تاس کوتاه بودند.

-حدس زده میشود انسانهایی که تمدنهای سومر و موهنژودارورا بوجود آورده اند انسانهای مهاجر از نوع تاس کوتاه بودند که در زادگاه اولیه خود نیز حداقل به چنین سطحی از تمدن رسیده بودند. -با گذشت زمانی طولانی انسانهای از نوع تپ تاس کوتاه و تاس بلند در مقیاس وسیعی باهم اختلاط کرده و به نظر بعضی از محققین اجتماعات هند و اروپایی را بوجود آوردند این اجتماعات در هزاره سوم قبل از میلاد به مهاجرتهای گسترده ای دست زدند در این اجتماعات سنگینی انسان تپ تاس کوتاه بیشتر به چشم میخورد.

در آسیای میانه دو نوع مختلف از انسانها یکی در زراعت و دیگری در چوپانی و معدن پیشرفت بیشتری کردند در این دوره هنوز نمیتوان از ملتها و یا از نژادهای مختلف به عنوان تمثیل کنندگان تمدنهای گفته شده یاد نمود.

۱- به تصور من در اینکه اجداد ترکان از انسانهای تپ تاس کوتاه هستند منطق بیشتری وجود دارد در ارتباط با این موضوع در بین محققین عدم توافقی وجود ندارد.

۲- در حال حاضر به نظر بیشتر محققین کلاسیک، زادگاه اولیه ترکان آسیای میانه است و اختلاف تنها در مورد محدوده آن وجود دارد بعضی ها آن را تنگ تر نموده و به منطقه آلتای و کوههای تانزی و بعضی دیگر به آلتای- بایکال محدود میکنند و باز عده ای آن را به غرب تر و دریاچه آرال

و دیگری به سمت قزاقستان میبرند [این تئوری به نام نظریه آلتای معروف است و عموماً مورخین و محققین کلاسیک در اطراف این تئوری جولان میدهند در زمان متاخر بسیاری از محققین آذربایجانی را میتوان نام برد که با تکیه بر نظریات دانشمندان روسی و اروپایی تئوری اورمی را به میان میکشند این تئوری زادگاه ترکان را نه در شرق خزر بلکه در غرب آن جستجو میکنند].

۳- کسانی که اهلی نمودن اسب و فرهنگ اسب داری را به اجداد ترکان نسبت میدهند در حال حاضر به صورت یک اکثریت مطلق هستند گفته میشود بوجود آمدن این فرهنگ در انکشاف و گسترش تمدن عمومی انسانهای آن دوران نقش اساسی را داشته است و در عین حال چنین پیش بینی میشود اسب توسط انسانهای تیپ تاس کوتاه کوچنده و عمدتاً در اطراف دریاچه بایکال و اورال اهلی گردیده است.

بدون اینکه سند نوشته شده ای وجود داشته باشد و تنها با تکیه بر یافته های آرکئولوژیک، حتی وجود یکی از سه دلیل فوق بر اثبات موضوع کفایت دارد.

[نظریه اورمی: چنانکه گفته شد محققینی زادگاه اولیه ترکان را در غرب دریای خزر جستجو میکنند بر اساس این نظریه اقوام ترک در اطراف دریاچه اورمی و در منطقه ای از خزر تا دریای سیاه و جنوب دریاچه اورمی مسکون بودند آنها دامداری و زراعت را توسعه داده و به پیشرفتهای قابل ملاحظه ای دست یافتند در مرحله ای از دوره زمانی کوچهای بزرگی در چهار جهت بوجود آمد اقوامی به سمت جنوب رفتند که ایلامیان و سومریان از آنها بودند گروه دیگر به سمت شرق روی آوردند و اقوام ترک آسیای میانه را بوجود آوردند از مهاجرین شرقی عده ای با اقوام موجود در آن منطقه مثل مغولها، مونقولویدها اختلاط پیدا کرده و نژادهای جدیدی را بوجود آوردند این نژاد مختلط نیز بعدها در جهت های اربعه دست به مهاجرت زدند و به زادگاه نخستین خود که در منطقه آذربایجان و آناتولی رسیدند و اختلاطهای جدیدی بوجود آمد همچنین طبق نظریه اورمی گروهی از افراد بومی به سمت غرب مهاجرت کردند و اقوام ائروسکهای ایتالیا از آنها هستند و باز گروهی نیز به شمال رفتند و در شمال خزر اطراف ولگا تا اقیانوس منجمد شمالی ساکن شدند.

مدافعان این نظریه با تکیه بر نوشته و کتیبه های قدیمی یونانی، اوراتو، ایلام، سومر، هیت و مصر به اثبات میرسانند که اسامی طوایف ترکی که در هزاره های دوم تا چهارم قبل از میلاد در این کتیبه ها آمده است همان اسامی طوایفی است که در هزاره اول قبل از میلاد و بعد از آن در آسیای میانه دیده شده است این نظریه از مواردی مثل فرهنگ و عادات ترکان نیز جهت اثبات آن استفاده میکند به عنوان نمونه میتوان گفت که ترکان از قدیم چهار جهت اصلی را با چهار رنگ مشخص

میکنند شمال با رنگ سیاه، جنوب با رنگ سرخ، شرق با رنگ آبی و غرب با رنگ سفید مشخص میشود چنین ویژگی فقط با نظریه اورمی تطابق دارد بدین شکل که اگر محدوده دریاچه اورمیه را در نظر بگیریم شمال آن دریای سیاه (قارا دنیز) و جنوب آن دریای سرخ (قیزیل دنیز) و در غرب دریای سفید (آغدنیز یا مدیترانه) و در شرق دریای خزر (گۆی دنیز) وجود دارد].

نژاد ترکان و طوایف آنها

۱-۵- مفهوم نژاد

ساده ترین تعریف از نژاد، خصوصیات منتقل شده از نسلی به نسل دیگر و تشابهات فیزیکی اجتماعات بزرگ انسانی است.

مفهوم نژاد نباید با زبان و ملیت مخلوط شود از نژادی به نام نژاد آلمانی و یا نژاد اسلاو نمیتوان صحبت کرد، نژاد حادثه ای ژنولوژیک (زمین شناسی) و زبان حادثه ای اجتماعی میباشد انسانهایی از نژاد یکسان ممکن است در طول تاریخ به زبانهای مختلفی صحبت کنند ولی خصوصیات آناتومی آنها تغییر نمیکند.

امروزه همه قبول میکنند که کلیه نژادها ریشه در انسان هوموساپینس دارند معنی چنین جمله ای این است که خصوصیات مشترک بین انسانها بسیار بیشتر از وجود تفاوتهای خاص در بین آنهاست چنانکه از یک تیپ مشخص و مشترک شروع به حرکت نماییم تفاوتها نوعی انکشاف و توسعه و تطابق با شرایط اقلیمی و اجتماعی مختلف است چنانکه اجتماعی از انسانها به دو قسمت تقسیم شود تفاوتهایی که در بین آن دو اجتماع و به صورت نهانی در وجود آنها موجود است امکان اختلاط و یکی شدن را از دست داده و در جهت رشد ویژگیهای منطبق با شرایط جدید را بوجود میآورند و بدین صورت از نسلی به نسل دیگر این مشخصه های فیزیکی خود را بیشتر نشان داده و به تدریج شکلی می یابد که آن را امروزه به نام نژاد می شناسیم، طبیعی است بحث مورد نظر در زمانی بسیار طولانی خود را نشان خواهد داد.

بوجود آمدن چنین تفاوتهایی دو سبب عمده دارند اولی تغییرات ژنتیکی و دومی هماهنگی با شرایط محیطی است.

چنانکه از نوع هوموساپینس حرکت کنیم اگر هیچگونه تماسی بین اجتماعات مختلف وجود نمی داشت مسلماً در شرایط کنونی به تعداد این گروههای اجتماعی، نژادهای صاف وجود داشت ولی به علت اینکه نژاد صاف تنها در طی چندین ده نسل (بعدی) امکان بروز خواهد داشت لازمه اش موجود بودن چنین شرایط محیطی بود ولی میدانیم که در طول تاریخ مهاجرتهای مختلف حتی در

طول زندگی یک نسل چنان زیاد بوده است که امروزه از صحبت نمودن نژادهای صاف و تمیز غیر ممکن است و می توان گفت کلیه نژادهایی که امروزه از آنها نام برده میشود به مقدار زیادی اختلاطی از همه نژادهای موجود است و لذا وقتی ما در این کتاب از نژاد صحبت می کنیم به معنی وجود نژادهایی با خط و مرز مشخص نمی باشد بلکه هدف این است که این اجتماعات را با خصوصیات فیزیکی ظاهری کلی و به صورت کاملا تصنعی از همدیگر جدا کنیم.

۱-۶- تقسیم بندی نژادها

از زمانهای قدیم محققین تلاش نمودند انسانها را با توجه به تیپ و وضع آنها طبقه بندی نمایند در مصر و یونان قدیم بر اساس رنگ پوست چنین طبقه بندیهایی دیده شده است اولین بار و به صورت آکادمیک چنین طبقه بندی در سال ۱۷۴۶ توسط لیننه انجام گرفت او بر اساس رنگ، اروپاییها را سفید، آسیاییها را زرد، افریقاییها را سیاه و امریکاییها را سرخ در نظر گرفته و اجتماعات انسانی را به چهار دسته تقسیم نمود و در بین این گروهها زیر گروههایی تعریف نمود. در سال ۱۷۷۵ بولومثناچ، پنج گروه مشخص نمود به نظر او قفقازیها سفید پوست، مونقولوئیدها زرد پوست، امریکاییها سرخ پوست و افریقاییها سیاه پوست نامیده میشدند و اهالی استرالیا و مالزی گروه پنجمی را تشکیل می دادند این طبقه بندی مدتی طولانی به صورت طبقه بندی کلاسیک باقی ماند.

در تاریخهای بعدی طبقه بندیهای بسیار پیچیده تری شروع به وجود آمدن نمود در این طبقه بندیها علاوه از رنگ پوست عواملی مثل رنگ چشم، مو، بزرگی سر، دماغ، درازی قد، شکل اسکلت و بسیاری از عوامل دیگر دخالت داشت و به دنبال آن عناصر دیگری مثل گروه خون و یا عناصر بیولوژیک و بیوشیمی زیادی وارد گردید.

در اینجا هدف وارد شدن در ریز این مسایل نیست به این دلیل هنوز هستند محققین نادری که در پی ایجاد طبقه بندیهای پیچیده تری هستند ولی در این فاصله زمانی از قرن شانزدهم تا کنون این طبقه بندیها هر چه بیشتر وارد جزئیات شدند نتایج اشتباه آمیزتری را ارائه دادند محققین هر چه بیشتر در این جزئیات غور کردند بیشتر سرخورده شدند به عنوان مثال وقتی گروههای خونی را در اجتماعات مختلف بررسی کردند آخرالامر به این نتیجه رسیدند هیچگونه حد و مرز مشخصی نمی توان بین آنها ایجاد کرد.

می توان گفت در حال حاضر تمامی تلاشها برای طبقه بندی انسانها در گروههای متمایز به شکست قطعی رسیده است و دانشمندان دوباره به همان طبقه بندی های اولیه یعنی تقسیم بندیهای مبتنی بر رنگ ظاهری پوست و قیافه روی آوردند.

۱-۷- نژادهای موجود در آسیا و اروپا

چنانکه به خصوصیات کلی اجتماعات انسانی نگاه کنیم می توان جدول کلی زیر را ارائه نمود البته چنانچه در بالا قید شد تطبیق نمودن جدول زیر با حد و مرز مشخص در بین اجتماعات ذکر شده مفهوم منطقی نخواهد داشت و تنها کلیات آن قابل قبول خواهد بود.

جمعیت های بزرگ نژادی و خصوصیت های کلی آنها^{۹۳-۱۳۶} (×درجه بیرون آمدگی در فک)

بومی های استرالیا	سیاه پوستان	موقولوئید	سفیدپوستان	
سیاه	سیاه	زرد، گندمگون	سفید	دری رنگی
تیره	تیره	تیره	متغیر	چشم و مو
راست، مجعد	مجعد	راست	راست، مجعد	نوع گیسو
ملایم	خیلی کم	کم	ملایم	موهای بدن
مشخص	مشخص	کم	نیست	بیرون زده گی فک ×
مشخص	تنگ	تنگ	وسط	قوس ابرو
خیلی شبیدار	راست	راست	شبیدار	شیب ابرو
بزرگ	پخ شده	کوچک	بالا	بینی
متوسط	ضخیم	متوسط	نازک	لب

۱-۸- نژاد نسبت داده شده به ترکان

در ارتباط با نژاد ترکان تحقیقات متعددی توسط اروپاییها و اخیرا توسط محققین ترکیه انجام شده است از این افراد می توان به دنیکر، ریسباخ، باسسوانیچ، و آفت (عافت) اینان نام برد در اینجا وارد شدن به جزئیات بیشتر مفید نخواهد بود و تنها به بیان نتایج کلی آنها اکتفا می شود. نتایج نشان می دهد که اکثر ترکان به نژاد سفید منسوب هستند و گروههای کمی نیز از نژاد زرد می باشند البته بسیاری از محققین اذعان دارند که ترکان اختلاطی از نژادهای سفید و زرد هستند که در مناطق مختلف بعضا نژاد سفید و گاهی نژاد زرد سنگینی خود را بیشتر نشان می دهد.

۱-۹- نام ترک و اجتماعات ترکان

هر چند تاریخ ترکان به اندازه تاریخ انسان قدمت دارد ولی به رغم آن نام ترک از قدمت خیلی زیادی برخوردار نیست.

به معنای حقیقی کلمه اولین بار نام ترک در سال ۵۴۲ قبل از میلاد در تقویم های نوشته شده چینی به نام "چوو-شو" (به منظور نشان دادن اتحادیه ترکان آسمانی در نوشته ها)، بکار برده شده است همانند عربها در نوشته های بیژانس نیز در سده های ششم میلادی نام ترک در ارتباط با حکومت امپراتوری توکیو نوشته شده است، در اولین متن ترکی این نام را در کتیبه های اورخون می توان دید که در سالهای ۷۲۰-۷۲۵ توسط تونیوگوک درست شده است.

زبان شناسان این کلمه را به شکل‌های (توروک-توروک-تورک) نشان می دهند در منابع چینی اولین شکل این کلمه به صورت "توکوئی" در واقع معادل کلمه (توروک) می باشد که آن هم به معنی ترک می باشد.

مورخین و زبان شناسان این کلمه را در منابع بسیار قدیمی تر جستجو می کنند.

مورخ هاممتر قید می نماید که هرودوت وقتی از اقوام شرقی سخن به میان می آورد از تارگیتا نام می برد که همان کلمه ترک می باشد همچنین کلمه بکار برده شده در تورات به نام توگهارما همان کلمه معادل ترک است مورخ توماسچک در کتاب هرودوت به کلمه بکار برده شده در اراضی اسکیت به نام تیرکا اشاره میکند که همان کلمه ترک خواهد بود. ف. اردمان کلمه تراک را عینا معادل ترک میداند مارکوارت در منابع هندی وجود کلمه توروکها را با همین کلمه مطابق میداند.

با توجه به روایات تورات پسر حضرت نوح یافت شده و پسر او نیز به نام ترک می باشد ولی باید قید شود که این روایات منسوب به نوح وقتی بوجود آمد که امپراتوری ترکان آسمانی ظهور کرد چونکه در متون قدیمی تر تورات نه از شخص ترک و نه از قوم ترک نامی به میان نیامده است.

عالم روس به نام ف.ن. اوشاکوف در متون اوراتو منسوب به سال ۷۳۳ قبل از میلاد کلمه ای را به شکل توروقید می نماید و آن را با کلمه ترک یکسان میداند.

در روایات مربوط به منابع فارسی از ترکان نیز بحث می شود در دورانی که متصادف با حضرت نوح می باشد از شاهی به نام جمشید سخن به میان می آید بعد از او فریدون کشور را بین سه پسر خود سلم، ایرج، تورج تقسیم می کند، تورج را با کلمه ترک یکسان میدانند در تقسیم کشور، چین به تورج می رسد پسر ایرج به نام منوچهر به کشور ترک هجوم می آورد و از نسل تورج با پادشاهی به نام افراسیاب جنگ می کند پس از نبردهای بسیار چین توافق می شود مرز بین دو

کشور با انداختن تیری مشخص شود و بدین صورت نهر بلخ (جیحون و یا آمودریا) به عنوان مرز تعیین می شود در روایت‌های بعدی از کشور ترک به نام توران و از منطقه فارس به نام ایران سخن به میان می آید، نام افراسیاب با نامی که در ترکی، آلپ ارتونقا گفته می شود یکی است.

چنین تحقیقاتی هنوز هم ادامه دارد و در این زمینه نظریات مختلفی در ارتباط با واقعی بودن آنها ارائه می شود از نکته نظر زبان شناسی نیز کلمه ترک را به شکل‌های مختلفی معنی نموده اند.

موضوعی که امروزه در مورد آن هیچگونه شکی وجود ندارد این است که کلمه ترک بسیار پیش از قرن شش میلادی در بین افرادی که به زبان ترکی صحبت می کردند به کار برده می شد می دانیم که زبان ترکی در بین هونها صحبت میشده و حالا این لهجه را در بین یاکوت ها و چوواش ها جستجو می کنند با این تصور می توان گفت این اقوام در سالهای ۲۵۰۰ قبل از میلاد از آسیای میانه به سمت چین کوچ نمودند و بعدها با نام هون معروف شدند در مورد چگونگی استفاده از کلمه ترک در مبحث مربوط به اوغوزها مباحث مفصلی آورده خواهد شد.

امروزه افرادی معتقدند که نام ترک را به عنوان یک اجتماع انسانی و قومی اولین بار عربها بکار برده اند و ترکانی که اسلام را قبول کرده اند این نام را پذیرفتند.

در اینکه این نام به تمامی اقوامی گفته میشود که به لهجه های مختلف ترکی صحبت می کنند شکی نیست به ویژه اینکه این نام تمامی افرادی را شامل می شود که فارغ از فواصل هزاران کیلومتری محل سکونت، تفاوت فرهنگی و اختلاف نژادی و رنگ پوست و قیافه به زبانی صحبت می کنند که خصوصیات کلی این زبان را در خود جای داده اند در اینجا هدف این است که بتوانیم ریشه و اصلیت اقوامی را مشخص کنیم که در نقاط مختلف با تفاوت‌های بسیار به زبانی صحبت میکنند که در ردیف زبانهای ترکی قرار می گیرند.

در این زمینه منبع بسیار پر ارزشی وجود دارد که مربوط به پروفیسور ائبثرهارد است که از منابع چینی نقل شده است وقتی امپراتوری هونها آسیا بوجود آمد با گسترش آن اراضی بسیاری با اقوام مختلف به آن ملحق شدند مهمترین آنها در شرق (دونگ هو)، سیئینی، و-هوان؛ در شمال، هونی، دینگ لینگ، کیه قون یا قرقیز؛ در غرب، یوئچی، اوسون و در جنوب اقوام مربوط به چینی و تبتی می باشد در میان اینها چنانچه اقوام چینی و تبتی را کنار بگذاریم می توان بقیه را اقوام ترک بدانیم هرچند در مورد یکی دوتای آنها تردد وجود دارد.

از طرف دیگر در دوره ای که امپراتوری هونها آسیا دوران زوال را می پیمود اقوامی از ترکها در داخل اراضی هونها وجود داشتند که بعدها حکومت و دولتهای دیگری را بوجود آوردند و می

توان گفت که بین هون ها و این اقوام ترک، جنگی وجود نداشته و کلیه این اقوام از موسسین و بنیانگذاران امپراتوری هون محسوب می شدند در این بین می توان از اقوام تیه له یا تولوس، توبا یا تاوگاچ، هوای هو یا اویغور، توجوئه یا توکیو و یا ترکان نام برد که هر کدام به طوایف و گروههای ترک زیادی را در خود جای می دادند در اینجا تلاش می کنیم خصوصیات بیشتری را از این اقوام ارائه دهیم.

۱- دونگ هوها: این قوم با سیئپی ها تفاوت داشتند به آنها مو-ژونگ نیز می گفتند در زمان توباها آنها قبیله ای از حاکمیت محسوب میشدند برخی از مورخین آنها را اجداد تونقوزها می دانند هر چند توافق جمعی در این مورد وجود ندارد.

۲- سیئپی ها از نظر زبان و عادات به وو-هوان ها شباهت داشتند وقتی در بین امپراتوری هون اختلافات شروع شد از هون های شمال حدود صد هزار نفر به میان این قوم مهاجرت کردند و با آنها در آمیختند شرق شناسانی مثل پئلیوت و بارتولد آنها را ترک می دانند.

۳- وو-هوان ها با مهارت در تیراندازی، اسب سواری، شناخته شده اند و با شکار گذران کرده و قوم کوچنده ای محسوب میشدند در دوران توباها طایفه ای از آنها محسوب می شدند آنها با فرهنگ کوچ شناخته شده اند.

این اقوامی که در شرق هون ها قرار داشتند به نظر بعضی مورخین به عنوان ترک شناخته می شوند دیگران آنها را تحت تاثیر تونقوزها به عنوان پرتومغول می شناسند و فقط به دلیل اینکه مدت زیادی با هون ها همسایه بودند با آنها آمیخته فرهنگ آنها را یاد گرفته بودند، ابتدا ترک هم نبوده باشند بعدها به صورت قومی ترک شده در آمدند ولی در هر حال خصوصیات مونقولویدها در آنها وجود دارد و نمی توان از نظر علم انسان شناسی آنها را در طبقه بندی سفید پوستان قرار داد.

۴- هوئی- ها از اقوامی هستند که اطلاعات زیادی در مورد آنها وجود ندارد و اثبتهارد فقط این اطلاعات را در مورد آنها می دهد که محل اقامت آنها در شنسی بوده است چنانکه خواهیم دید این قوم بعدها دولت ژوان ژوان ها را تشکیل خواهند داد همان هونی ها در امپراتوری ترکان آسمانی نیز جای دارند قسمتی از آنها به سمت غرب می کوچند و اقوام آوار را تشکیل می دهند آنها سفید پوست محسوب میشوند.

دینگ لینگ ها اقوامی از هون ها هستند و زبانشان با آنها یکی است و در اطراف سمرقند و تاشکند می زیستند این مطلب در مورد آنها قید شده است " که تا زانو با مو پوشانده شده اند وجودشان به اسب شبیه هست به این خاطر بسیار سریع می دونند گیسوانشان مجعد است". نژاد مونقولویید

دارای وجودی بی مو هستند و گیسوانشان صاف است و لذا آنها را نمی توان یکی دانست و می توان تیپ دیناریک را در مورد آنها بکار برد و در مورد ترک بودن آنها مناقشه ای وجود ندارد.

۶- کیه قون و یا قرقیزها امروز نیز از اقوام موجود هستند چینی ها آنها را با خصوصیات زرد گیسو، سبز چشم، سرخ ریش می شناساند در منطقه قارا شا (قراشهر) سکونت دارند زبان و نوشته هایشان مثل اویغورها هست چنین مشخصاتی نشان میدهد ترکان فقط سفید مو نبوده بلکه بور و دارای موهای زرد نیز هستند.

این سه قوم بالایی سفید پوست شناخته میشوند در غرب آنها اثبتهارد از سه قومی به نامهای هوتان، سایی، یوئچی نام می برد که از نظر تاریخ ترک اهمیت دارد.

۷- در اتحادیه هوتان از اقوامی به نامهای چیه مو، چوچو، کوپان تو، کو مو، کوی تسیه، لوولان، مو کوو، پالوجیا، وئن سو، یئن چی، یوتین، هوتان وجود دارد این نامها به چینی بوده و از حروف انگلیسی گرفته شده است آنها از اقوام ترکستان هستند و مطالب جالبی در مورد آنها داده شده است و قید گردیده است هوتانها بیشتر از هون ها به چینی ها شبیه اند و دیگران به هون ها بیشتر شبیه اند یعنی دارای چشمان فرورفته اند، تعبیر شباهت به هون به این معنی است که آنها با چینی ها و سوغدیها تفاوت دارند از اینها بعضا با خصوصیت دماغ برجسته، چشم آبی، دارای ریش پر پشت نام می برند و مفهوم دیگری که از این مطالب می توان فهمید این است که این اقوام با اینکه در خارج از محدوده سیاسی امپراتوری هون قرار می گیرند ولی شباهت آنها با هون ها نشان دهنده هم نژاد بودن آنها است و در این مورد باید اضافه نمود هر چند بعضی مورخین غربی سوغدیان را خارج از اتحادیه هون ها می دانند ولی منابع چینی چنین اشاره ای را مشخص نمی کنند و بدین ترتیب متفاوت بودن اقوام هون و سوغد را نمی توان به اثبات رساند.

در صورتی که می توانستیم نامهای گرفته شده از زبان چینی فوق الذکر به ترکی بدانیم می توانستیم اظهارات قطعی تری در این مورد بدهیم.

۸- اقوامی که از آنها به نام سای نام برده میشود در غرب ترکستان می زیستند که در زمان مته به مناطق غربی تر کوچانده شدند در بین این گروه از چوان تو، هسیو هسون، سوچو، سولو، وئی، توو می توان نام برد منابع چینی تمامی این اقوام را با اوسون ها خویشاوند می دانند انسان شناسان آنها را با خصوصیات چشمهای فرورفته با رنگ قهوه ای و آبی و پیشانی کوتاه مشخص می کنند این خصوصیات مشترک در اوسون ها و سای ها آنها را هم نسل و هم ریشه نشان می دهد.

۹- در بین اتحادیه یوئچی اقوام آن تسای، کانگ چو یا تایو-آن، و یوئچی بزرگ اهمیت دارند.

۹-۱- آن تسای ها در سمت شمال غربی کانگ چو ها می زیستند به کشور آنها آ-لان-اییاومی گفتند بعدها به این منطقه سوته و یا وئن-نا-شامی گفتند عادات و لباسشان به کانگ چوها شبیه بود به نظر محقق فرانک قوم سوته همان سوغد، آ-لان-لیا و همان آلان ها، وئن-نا-شا همان ماساژت ها هستند در صورتی که این صحیح باشد معلوم میشود این اقوام نیز ترک هستند.

۹-۲- کانگ چو کلمه چینی بوده و معادل آن سوغد و یا به زبان دیگر سمرقند است این کلمه می تواند با سخن قدیمی ترکی به نام کنگر یکی باشد در بحث مربوط به پئچه نک ها خواهیم دید به سه قوم اثرتیم، چور، یولا یکجا کان-کار و یا کنگر می گفتند شباهت موجود در این بین بسیار زیاد است، آنها را اجتماعی ۶۰,۰۰۰ نفری نوشته اند عاداتشان شبیه یوئچی ها هست، چشمهایشان فرورفته، دماغشان بر آمده و ریششان پر پشت است مراسم ازدواج و ماتمشان با ترکان یکی است در اتحادیه کانگ چو پنج دولت کوچک داخل است: سو هسیه، فو مو، یونو، چی، آو-چین.

در صورتی که این نامها به ترکی بودند مفهوم روشن تری پیدا می کردند، حاکمان آنها از یوئچی ها می بودند، قبل ها در شمال کوه چی-لیئن می زیستند در نتیجه تضییق هون ها به غرب کوچانده شدند و دولت سوغد (کانگ چو) را بنیاد نهادند بسیار مشکل است که بگوییم که این اقوام ترک نیستند.

۹-۳- قوم تا-یو-آن در منطقه فرغانه می زیستند ۳۰۰,۰۰۰ نفر را شامل می شدند همه چشم فرو رفته و دارای ریش پر پشت بودند.

۹-۴- یوئچی های بزرگ دارای اجتماع ۴۰۰,۰۰۰ نفره بودند قبل ها همراه هون ها به صورت قومی کوچنده بودند و در کوههای تون-هوانگ و چی-لیئن می زیستند قسمتی از آنها به نام یوئچی های کوچک به سمت هندوستان رفتند ابتدا هر کدام با سر کرده ای به صورت حکومتهای کوچک در شهرها وجود داشتند آنها چشم آبی بودند.

۱۰- ووسون ها (اوسون) از اقوامی هست که با هون ها مجادله کردند آنها در شمال شرق فرغانه می زیستند زندگی چوپانی داشتند عادات و سنن مشابه هون داشتند با یوئچی های بزرگ در توان-هوانگ می زیستند.

در بین آنها افسانه گرگ وجود داشت چشم سبز، سرخ گیسو بوده و ظاهری شبیه میمون داشتند گفته می شود اوسون ها و یوئچی ها و کانگ چو ها به زبان توخاری صحبت می کردند بور و سبزچشم بودند و بعضی ها آنها را هندوژرمن می دانند در این زمینه مطالبی لازم به ذکر است :

هیچکدام از این قومها یک فرهنگ مخصوص به خود نداشته و تماما دارای فرهنگ مشترک با هون ها بوده اگر آنها هندوژمن بودند در دورانی که با هون ها می زیستند باید آن موقع نیز خصوصیات هندوژمن را داشتند و در صورتی که هیچ جایی این موضوع قید نشده است که اقوام هندوژمن با هون ها در یک جا می زیستند بدین سبب گفتن هندوژمن به آنها منطقی نخواهد بود و به احتمال زیاد تعدادی از این اقوام با مهاجرت به غرب به تدریج در بین اقوامی که به زبان توخاری صحبت می کردند تحلیل رفتند این موضوع را در اینجا به اتمام می رسانیم و در واقع هدف ما در اینجا این بود که نشان دهیم همسایگان غربی امپراتوری هون از نژاد سفید بوده و در وابستگی آنها به اجتماعات ترکان تردد نباید کرد.

۱۱- در اینجا قبایل و طوایفی را که بدنه اصلی امپراتوری هون را تشکیل می دادند معرفی می کنیم.

از تولوس ها بحث نموده بودیم اثبترهارد در مورد آنها اطلاعات زیر را می دهد: از نسل هون ها هستند، ترک هستند و در اطراف اورخون اقامت دارند دارای طوایف زیادی هستند مراسم دفن آنها مثل ترکان است آنها با گاو-چیغ ها یکی هستند که در شمال غربی دریاچه لو-هون زندگی می کنند به دوازده شاخه تقسیم می شوند: چیغ-فولی؛ تو-لو؛ دا-لیئن؛ کو-هو؛ ژو-شو؛ پی-ای؛ دا-پو-قان؛ آ-لون؛ مو-یون؛ سی-فین؛ فو-فو-لو؛ جی-سو؛ چیغ-جان

چاوانتس در مورد تولوس ها چنین می گوید به گفته او تولوس ها همان اویغور ها هستند سر کرده و کشور ثابتی ندارند این قوم اسب سوار و تیر انداز دایما در پی مراتع پر آب می گردند از پانزده قوم تشکیل می یابند: اویغور، سیر-تاردوش، کیسیو، توپو، قوریقان، تئلانقوت، پوکو، بایرکو، تونقرا، هون، سکی، هوسی، هیکی، آتیه و پسی

۱۱-۱ اویغورها (هوای-هو = هوئی-ای-هو = یوئن-هو = اوو-هو) آنها در اطراف نهر سئلنگا و در غرب اقوام بایرکو زندگی میکنند و کوچنده هستند آنها در ابتدا از نه طایفه تشکیل می یافتند که به نه اویغور معروف بودند ((یو-لو-کو)). (هو-تو-کو)، (هو-لو-وو)، (مو-کو-سی-کی)، (آ-وو-تسی)، (کو-سا)، (هو-وو-سو)، (یا-او-کو)، (هسی-یی-وو)، بعدها باسمیل ها و قارلوق ها به آنها اضافه شده و به یازده طایفه تبدیل شدند.

اویغورها دارای هیکلی کوچک بوده و مغرور و خشن شناخته می شدند چاوانتس در بین اقوام تولوس طایفه های پوکو، تونقورا، بایرکو، فولوپو را اویغور می داند.

۱۱-۲ سیرتاردوش ها (سیئن - تو) جوانمردترین، ثروتمندترین و جسورترین اقوام تولوس ها بودند عاداتشان شبیه توکیوها بوده و در اطراف آلتای می زیستند.

۱۱-۳ کیپی ها در اطراف قرا شهر و شمال غربی وادی اولدوز می زیستند.

۱۱-۴ توپو-ها در شرق قرقیز ها و شمال اویغورها و در کنار دریاچه قوپسو می زیستند.

۱۱-۵ قوریقان و یا کوریکان ها در شمالی ترین نقطه و در غرب دریاچه بایکال می زیستند و در کتیبه های اورخون از آنها نام برده شده است.

۱۱-۶ تئلانگوت ها در شرق سیرتاردوش ها و در کنار نهر تونگلو می زیستند.

۱۱-۷ پو کو ها در شرق تئلانگوت ها می زیستند.

۱۱-۸ بایتر کو ها که نامشان در کتیبه های اورخون آمده در شرق پوکو ها و در شمال صحرای قوبی زندگی می کردند و دارای محدوده ای ۵۰۰ کیلومتری بودند.

۱۱-۹ تونقراها در شمال سیرتاردوش ها و شرق تئلانگوت ها قرار داشتند.

۱۱-۱۰ هون (هون ها) در جنوبی ترین نقطه بودند.

۱۱-۱۱ سکیه، در مورد محل آنها اطلاعاتی وجود ندارد.

۱۱-۱۲ هوسیه، در مورد محل آنها اطلاعاتی وجود ندارد.

۱۱-۱۳ هیکیه، در مورد محل آنها اطلاعاتی وجود ندارد.

۱۱-۱۴ پئست (پئسی)، در مورد محل آنها اطلاعاتی وجود ندارد.

۱۱-۱۵ آتیه در قامسو می زیسته است حدس زده میشود این نام با کلمه اندیز که در اورخون آمده و همچنین با نام قوم آپار یکی است علاوه از اینها از اقوام دیگر تولوس به نامهای (پوؤ-اوؤ-کیوؤ)، (فوؤ-لوؤ-پوؤ) و (سوؤ-لوؤ-کیئ) می توان نام برد در مورد آنها اطلاعات دیگری وجود ندارد.

۱۲-تابقاچ ها: آنها را با سیئپی ها هم ریشه می دانند بعضی ها آنها را مغول می دانند تابقاچ ها از ۱۲۰ قوم تشکیل شده بودند البته فقط در مورد منشا ۳۹ تای آنها اطلاعاتی وجود دارد که ۲۰ طایفه سیئپی، سه قبیله هون و هفت قبیله گاو-چیغ بوده و بقیه از اختلاط اقوام مختلف بوجود آمده اند اکثر محققین بر این باورند که تابقاچ ها دارای ریشه ترکی بیشتری داشته و خصوصیات آنها به مقدار زیادی به ترکها شبیه است و در مورد اینکه دولت تابقاچ ترک بودند شبه ای وجود ندارد در هر حال نسبت دادن آنها به نژاد سفید ممکن نخواهد بود.

۱۳-توجوئه (توکیو:ترک) در منابع چینی اولین بار در ۴۵۰ میلادی اطلاعاتی داده شده است در این تاریخ آنها در ۵۰۰ کیلومتری شمال شرقی کاشغر می زیسته اند مسکن اولیه آنها دامنه های

آلتای بوده و قومی از هیونگ-نو بودند و اعتقاد داشتند که جد آنها از طرف یک گرگ ماده شیر داده شده است تمامی قوم به قتل رسیده بوده و تنها یک بچه پسر نجات می یابد و به وسیله یک گرگ، بزرگ می شود.

توجوئه ها از نسل هیونگ نوها و طایفه پینگ-لیانگ بوده و از عائله آسئنا یا آسئنا می باشند و فقط به صورت طایفه جدایی بودند و از طرف کشور لین مغلوب می شوند و همه شان به قتل میرسند و فقط بچه شیر خواره ای که از طرف سربازان لین مورد ترحم قرار می گیرد نجات می یابد و البته پاهای او را بریده و به یک باتلاقی می اندازند و این بچه توسط گرگ ماده ای پیدا می شود گرگ او را تغذیه می کند این بچه بزرگ می شود و از او نیز بچه ای دنیا می آید وقتی شاهزاده لین زنده بودن او را می فهمد سربازانی را برای کشتن او اعزام می نماید آنها فرار می کنند و در شمال منطقه کائو (محتماً تورفان) به غاری در کوه پناه می برند و از آنها دوباره ده بچه بوجود می آید آنها با قرقیزها ازدواج می کنند و هر کدام نسلی را بوجود می آورند بعد از اینکه از غار بیرون آمدند تابع دولت ژوان ژوان ها شده و در دامنه های آلتای اقامت کرده و به عنوان آهنگر آنها کار می کنند.

[در اینجا به نکته ای اشاره می گردد که بعضی از مورخین و زبان شناسان مطرح می نمایند که گویا در مرز چین کوهی وجود داشته که ترکان در آنجا زندگی می کردند و چون چینی ها به این کوه توجوئه و یا توکیو می گفتند به این سبب نام این قوم نیز از اسم این کوه گرفته شده است چنین تعبیری قطعاً درست نیست به این سبب که در تلفظ چینی حرف "ر" وجود ندارد و در کلمات توجوئه و توکیو نیز حرف "ر" مشاهده نمی شود در صورتی که در کلمه ترک، بودن این حرف تعبیر دیگری را بوجود می آورد بدین صورت که وقتی در زبان چینی این حرف وجود ندارد چگونه میشود ملتی نام خود را از این کلمه چینی بگیرد و به آن یک حرف اضافه نماید و چنین تفسیری منطقی نخواهد بود و اضافه می شود که عکس این موضوع درست خواهد بود بدین شکل که این ملت این کلمه را خود بر نام خود گزیده و اقوام دیگر یعنی چینی ها وقتی این کلمه را شنیدند سعی نمودند آن را متناسب با خصوصیات زبان خود تلفظ نموده و آن را بدون حرف "ر" گویش کنند].

در مورد توجوئه ها اطلاعات مهم دیگر به شرح زیر است اجداد آنها دارای صورتی قرمز و چشمانی آبی بود لباسهایشان در قسمت چپ دگمه دار و گیسوانشان بریده شده می بود در چادرهایی که از نمد پوشانده میشد زندگی می کردند این چادرها بر روی ارابه ها ایجاد میشد

کوچنده و شکارچی بودند گوشت می خوردند قمیز می نوشیدند لباس پشمی و کرک می پوشیدند مردگانشان را طی مراسمی در چادر می گذاشتند گوسفند و اسب قربانی می کردند در اطراف چادری که مرده در آن قرار داشت مسابقات اسب برگزار می کردند، نعلش با تمامی ثروت و اسب او سوزانده میشد خاکسترش بعداً در مزار قرار داده شده و دوباره قربانی می کردند و به تعداد افرادی که این شخص کشته بود سنگ قبر بر روی مزار او قرار می دادند ازدواج مادران ناتنی بی فرزند با برادر شخص مرده جایز بود.

۱۴- هیونگ نوها از اقوام تشکیل دهنده امپراتوری هون بوده و نام خود را به این حکومت دادند در منابع چینی روایاتی در ارتباط با قدمت این قوم در سالهای ۲۵۰۰ قبل از میلاد وجود دارد. آنها در ایالات شانسی، شنسی، هوبگ می زیستند کوچنده بودند اسب گاو و گوسفند پرورش داده و اسب می خوردند و زراعت می کردند و از پوست لباس درست می کردند با زنان ناتنی که بدون فرزند بودند ازدواج می کردند به خورشید و ماه ستایش می کردند دارای اصالت ۲۴ درجه ای بودند اقوام هون بسیار زیاد بودند این اسامی در لیست اقوام ترک که در صفحات آتی آمده آورده شده است هون ها از نژادهای مختلف بودند در مورد تابقاچ ها نمی توان گفت تماماً از نژاد سفید بودند ولی تولوس ها و اقوامی که در قسمتهای غربی و شمالی آنها می زیستند تماماً سفید پوست محسوب می شدند توجوئه ها و قارلوق ها چنین بودند هیونگ نوهای جنوبی از طرف چینی ها چنین تعریف می شدند آنها با چینی ها تفاوت داشته و دارای چشمان فرورفته بودند در آینده از اقوام مختلف هون که دولتهای مختلفی را ایجاد کردند بحث خواهیم نمود در اینجا لیست نام طوایفی را که تا قرن دهم قبل از میلاد از آنها اسم برده شده می آوریم باید دقت نمود که این اسامی از منابع چینی برداشت شده و به این خاطر تلفظ آنها چینی بوده و این نامها عیناً در اینجا آورده شده و در انتهای هر قسمت از منسوییت این طایفه ها به قوم اصلی سخن می رود.

اسامی طایفه های ترک تا قرن دهم قبل از میلاد.

چ'و-لان-چ'و Ch'ü-lan-Ch'u : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چو-وو Chu-vvu : طایفه ای از قوم قیرقیز

چوان-چو Chuan-ch'ü : طایفه ای از قوم هیونق-نو

دو-بو Du-bo : طایفه ای از قوم هیونق-نو

دینگ-لینگ Ding-ling : طایفه ای از قوم هیونق-نو

دزی-لو Dzi-lu : طایفه ای از قوم هیونق-نو

فو-لو Fu-lu : طایفه ای از قوم هیونق-نو

فو-لو-کیو Fou-lu-kiu : طایفه ای از قوم تؤلوس

فو-لو-پو Fou-lo-pou : طایفه ای از قوم تؤلوس

ه'ی-هیونق H'i : طایفه ای از قوم هیونق-نو

ه-ین-بی h-yen-bi : طایفه ای از قوم سیئیل

هیونق-نو Hyung-nu : طایفه ای از قوم هیونق-نو

هئی-نان Hei-nan : طایفه ای از قوم هیونق-نو

هئی-لین Hei-lien : طایفه ای از قوم هیونق-نو

هئی-نای Hei-nai : طایفه ای از قوم هیونق-نو

هئی-کیی Hei-kie : طایفه ای از قوم تؤلوس

هو-لو-او Hou-lou-ou : طایفه ای از اونها (تؤلوس)

هو-سی Hou-sie : طایفه ای از قوم تؤلوس

هو-تو-کو Hou-tou-ko : طایفه ای از ۹ اویغور

هو-وون-سو Hou-vven-sou : طایفه ای از قوم ۹ اویغور

(هو-وو-سو)

هو-سا Ho-sa : طایفه ای از قوم ترک (خزرها)

هسی-سو Hsi-su : طایفه ای از قوم تیتیک

هسی-یسه Hsi-yeh-wu : طایفه ای از قوم

اویغور

هسیئن-سا Hsien-sa : طایفه ای از قوم ترک

هسیئن-هسیئن Hsien-hsien : طایفه ای از قوم هیونق-نو

هسینگ Hsing : طایفه ای از قوم : از قوم هیونق-نو

آ-ژو A-jo : طایفه ای از قوم قیرقیز

آ-لی-چی (a-li-che) : طایفه ای از قوم تورککش

آ-او-تسی (A-ou-tse) : طایفه ای از ۹ اویغور

آ-پا (A.pa) : طایفه ای از قوم تؤلوس

آ-پو-سی (A-po-se) : طایفه ای از قوم اویغور

آ-سی-کی (A-si-ki) : از قوم اون اوخ (نوئسپی)

آ-شیه-نا A-shih-na : طایفه ای از قوم : طایفه ای

از قوم ترک (قومی که عایله خاقان بدان منسوب است)

آ-شیه-تی (A-shih-te) : طایفه ای از قوم ترک

آ-تیئه (A-tieh) : طایفه ای از قوم باک-آ-پا

آ-ای Ai : طایفه ای از قوم اویغور

آ-یئه-وو (Ai-yeh-wu) : طایفه ای از قوم تؤلوس

آ-او AO : طایفه ای از قوم هیونق-نو

با-هی-می (Ba-hi-mi) : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چی-چو-تی (Che-cho-ti) : از قوم اونوخ (تؤلوس)

چاریگ Ch'arig : از قوم هیونق-نو اوباسی [چاریق]

چی-لان (Che-lan) : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چی-هو (Ci-hu) : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چی-گو (Çi-gu) : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چی-چی chi : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چی-سیح Ch'i-sih : طایفه ای از قوم تورککش

چیاو Ch'iao : طایفه ای از قوم هیونق-نو

چیخ-لی Chieh-li : طایفه ای از قوم اویغور

چیخ Chih : طایفه ای از قوم ترک

چو-نی-چی Chou-ni-che : طایفه ای از قوم اون

اوخ (تؤلوس)

چ'و-فو Ch'ü-fu : طایفه ای از قوم هیونق-نو

قوئی Kun'i : طایفه ای از قوم اویغور	هسو Hsü: طایفه ای از قوم قوزئی هیونق-نو
لانق Lang : طایفه ای از قوم هیونق-نو	اویاسی
لو-لی Lu-lí : طایفه ای از قوم هیونق-نو	هسو-لیئن-تی Hsü-lien-t'i : از قوم گوئی هیونق-نو
لو-سهیه Lu-shih-pi : طایفه ای از قوم ترک	هوئی-هو Hui-ho : طایفه ای از قوم اویغور
لو-شوی Lu-shui : طایفه ای از قوم هیونق-نو	هون Hun : طایفه ای از قوم تؤلوس
لونتق Lung : طایفه ای از قوم هیونق-نو	هو-لو Hu-lu : طایفه ای از قوم هیونق-نو
مو-هو Mo-ho-t'u : طایفه ای از قوم تیلرک	هو-یئن Hu-yen : طایفه ای از قوم هیونق-نو
مو-کو-سی Mo-ko-si-ki : از قوم ۹ اویغور	هیئن-یون H'yen-yün : طایفه ای از قوم هیونق-نو
مو-ایو Mo-lo : طایفه ای از قوم قارلوق	هو-پا Huo-pa : طایفه ای از قوم ترک
مو-هو Mo-ho : طایفه ای از قوم تورکنش	ا-لی-تیئه I-li-tieh : طایفه ای از قوم سیر-تاردوش
نو-چی-پی Nu-che-pi : از قوم اون اوخ (۵ گروه غربی)	کی-یئ-اوو Ki-ye-ou : طایفه ای از قوم ۹ اویغور
نو No : طایفه ای از قوم هیونق-نو	(هسی-یئ-وودا)
نو-اثرح-کان Nu-erh-kan : طایفه ای از قوم ترک-	کو-لو Ko-lo : طایفه ای از قوم ترک
(نورکان!)	کو-سا Ko-sa : طایفه ای از قوم ۹ اویغور
او-هو Ou-ho : طایفه ای از قوم اویغور	کو-لو-لوو Ko-lo-lou : طایفه ای از قوم قارلوق
پا-سای Pa-sai-kan : طایفه ای از قوم اون	کو-چوو Ko-chou : طایفه ای از قوم اون اوخ
اوخ (نوشتی)	(نوشتی)
پا-سی-می Pa-si-mi : طایفه ای از قوم باسمیل (با-هی-می)	کو-لیکان Kuo-likan : طایفه ای از قوم تؤلوس-
	(کوریکان ها)
پا-یئح-کوو Pa-yeh-kou : طایفه ای از قوم تؤلوس	کی-پی-یو K'i-pi-yu : طایفه ای از قوم تؤلوس
(بایر کو)	کیو-لو-پوو Kiu-lo-pou : طایفه ای از قوم اویغور
پی-سیح Pei-sih : طایفه ای از قوم هیونق-نو	کیو-پی-چی Klu-pi-Che : از قوم تورکنش
پی-چی Pi-che : طایفه ای از قوم ترک	کو-تو-شیح K'o-t'u-shih : طایفه ای از قوم ترک
پینگ Ping هیونق-نو	کو-ا K'u : طایفه ای از قوم تیترک
پ-و-فو P'o-fu : طایفه ای از قوم قارلوق	کو-کو Ku-ku : طایفه ای از قوم هیونق-نو
پو-کو Pou-kou : طایفه ای از قوم تؤلوس	کو-سو Ku-su : طایفه ای از قوم ترک
پو-تو-کن Pu-tu-ken : طایفه ای از قوم هیونق-نو	کو-لون-وو Ku-lun-wu-ku : طایفه ای از قوم
نو	تؤلوس اویاسی

سای-نی Sai-ni هیونق-نو	تو-لو تو-lou: از اونوخ ها (۵ گروه شرقی)
شات-و' Sha-t'ou: طایفه ای از قوم ترک (چا-تو)	تو-لو او-و' tou-lou-ou: طایفه ای از قوم ۹ اویغور
سی-کی Se-kie: طایفه ای از قوم تولوس	تو-پو' tou-po: طایفه ای از قوم تولوس
سی-یئن-تو' Sie-yen-t'o: طایفه ای از قوم	تو-جو' T'u-cüe: طایفه ای از قوم تورکلر
سیرتاردوش، تولوس	تون Tun: طایفه ای از قوم هیونق-نو
سو-کو' So-ko: طایفه ای از قوم تورکش	تو-یو-هون' Tu-yü-hun: طایفه ای از قوم هیونق-
سو-لو-و' Sou-lou-kie: طایفه ای از قوم نو	
تولوس	وو-سون' Vu-sun: طایفه ای از قوم اوسون
شی She: طایفه ای از قوم ترک	وی ای Wei: طایفه ای از قوم هیونق-نو
شیخ-سو' shih-su: از قوم گوئی هیونق-نو	وو-چیج' Wu-chih: طایفه ای از قوم ترک
شو' shu: طایفه ای از قوم هیونق-نو	وو-لان' Wu-lan: طایفه ای از قوم هیونق-نو
سیح sih: طایفه ای از قوم ترک	وو-مو' Wu-mo: طایفه ای از قوم اویغور
سیح-ایی' Sih-li: طایفه ای از قوم ، ترک	یئن yen: طایفه ای از قوم ترک
Tat: طایفه ای از قوم ترک	یو-وین' yü-vin: طایفه ای از قوم هیونق-نو
تا-چی-ایی' Ta-cHe-lí: طایفه ای از قوم قارلوق	یی-بان' yie-ban: طایفه ای از قوم هیونق-نو
تا-پا' Ta-pa: طایفه ای از قوم تورکش	ی ایی-جی' yie-ci: طایفه ای از قوم غربی قوم
تا-شوی' Ta-shui: طایفه ای از قوم هیونق-نو	یی-دا' ye-da: طایفه ای از قوم انفتالیت
تانق Tang: طایفه ای از قوم هیونق-می	یئن-مین' yen-mien: طایفه ای از قوم تولوس
تانق-یو' Tang-yü: طایفه ای از قوم هیونق-نو	یو-لو-کو' yo-lo-ko: طایفه ای از قوم اویغور
تچو-ومی' Tch'ou-mi: طایفه ای از قوم ترک	یو-وو-کو' Yo-vu-ko: طایفه ای از قوم ۰ اویغور
تچو-وو-مو' Tch'ou-mou-k'un: طایفه ای از	یونن-هو' Yüen-ho: طایفه ای از قوم تولوس
قوم اونوخ (تویو)	یئن-فو' Yen-fo: طایفه ای از قوم ترک
تچو-وو-یو' / چویو' Tch'ou-yü: از قوم ترک	
تی-لی' Tie-le: طایفه ای از قوم تولوس	
ت'یاو' T'iao هیونق-نو	
تو-لان-کو' To-lan-ko: از قوم تولوس (تلقوت)	
ت'ونق-لو' T'ong-lo: از قوم تولوس (تونقرا)	
تو-کی' tou-k'i-che: از قوم تورکش	
تو-کیو' tou-kiue: طایفه ای از قوم ترک	

از قرن دهم قبل از میلاد به این طرف تغییرات زیادی بوجود آمده و اسامی نام برده شده در بالا با نام ترکی آنها در منابع آورده شده است در ادامه نام طوایف ترکی که به اتحادیه های بزرگ ترکمن، قرقیز، ازبک، قزاق و دیگر ترکان متعلق است از کتاب زکی ولیدی توغان و جلال الدین یوجل آورده می شود در این تقسیم بندی ها گروه های مختلف به شکل زیر می باشد هر طایفه (بوی) به چند قبیله (اوغوش) و هر قبیله به اوینه (اویا) و گروه های کوچکتر (اوروغ، بوکوم) تقسیم می شود این طبقه بندی به عبدالقادر اینان متعلق است مثلا چاولای به ملت (بودون) قزاق و طایفه کیچیوز، قبیله بای اوغلی و اوینه آدای وابسته است و یک اوروغ را تشکیل می دهد در این لیست به تقسیم بندی های کوچکتر از اوروغ وارد نشده ایم.

جمعیت های قومی ترک در دوران معاصر (ت. = تۆرکان، ک: کیچیک: کوچک)

آرلاتلار Arlatlar : تر کمن-تکه-تو کتا میش	آبا Aba : ترکان آلتای-ساقای
آریک / آریخ Arık : قیرقیز-تاقای-بو گو	آباقلی Abaklı : اوزبک-کیننگس
آس As : قوندور-قاسپولاد	آبدال Abdal : تر کمن-جاودور
آساق Asak : تر کمن-تکه-تو ختامیش	آبلا Abla : قیرقیز-تاقای-ساری باغیش-مونقول
آسیق Asik : تر کمن-تکه-اوته میش-ساجماز	آبین Abın : آلتای ت. شور
آسیق Asik : قیرقیز-تاقای-سان باغیش-مونقول	آپاق Appak : قازاق-کیچلیوز-آلیموغلو-قاراساقال
آغ Ak : تر کمن-آرساری-اوخ	آتا او شاعی Ata Uşağı : ترکان ایران-آفشار
آغ Ak : تر کمن-یا وموت-کیچیک تاتار	آتابای Atabay : تر کمن-یا وموت-کیچیک تاتار
آغ بیس Ak-bes : قازاق کچیوز-آلیموغلو-قاراساقای	آت-کئشدی At-Keşti : ترکان آلتای
آغ بورا Ak-bora : قازاق-اورتایوز-نایمان	آتیقayı Atıgay : قازاق-اورتایوز-آرقین-مومین
آغ-بیلک Ak-bilek : تر کمن-چاودور	آچامایلی Açamaylı : اوزبک-قاراقالپاق
آغ-تاز Ak-Taz : قازاق-اورتایوز-نایمان-سمیزباقانالی	آچامایلی Açamaylı : اوزبک-کیننگس
آغ-تامات Ak-Tamat : آلتای ت.-تئلئوت	آداق Adak : تر کمن-چاودور
آغ-چوواق Ak-çuvak : قیرقیز-تاقای-جیریق	آدای Aday : قازاق-کیچیوز-بای اوغلو
آغچیستار Akçistar : آلتای ت.-بلتیر	آدبان Adban : قازاق-اولویوز
آغداش-آیاق : تر کمن-تکه-اوته میش-داشایاق	ترکان آذری Azeri Türkleri : آذربایجان، روسیه
آغ-داغلات Ak-dağlat : تر کمن-چاودور	آذری Azeri : ترکان ایران
آغ-دانا Ak-Tana : اوزبک-قونرات-اویینلی	آرالار Aralar : آلتای ت.-آلتای کیشیلر
آغ-دونلو Ak-Tonlu : قیرقیز-قاراتال-خیتای	آراب [عرب] Arap : تر کمن-تکه-اوته میش-سیچماز
آغ-شور Ak-Şur : تر کمن-گو کلن-سنریک	آرپالی Arpalı : ایران ت.-قاراپاق
آغ-صوفی : تر کمن-تکه-اوته میش-ساجماز	آرتیی Artyi : : طایفه ای از قوم آلتای-قویبال
آغقاش تر کمنلری akkaş ترکان سوریه	آردای Arday : قیرقیز-آندیگنه
آغ-قونقور Ak-Kongur : تر کمن-تکه-تو ختامیش	آرقین Argın : : طایفه ای از قوم آلتای-قیزیل
	آرقین Argın : قازاق-اورتایوز
	آرلات Arlat : اوزبک

آغ- کیَررین Ak-kırrın : تر کمن-یا وموت- ک. تاتار	آلتای کیشیلر Altay Kişiler : ترکان آلتای
آغ- گو کشه Ak-gökşe : تر کمن-تکه- توختامیش	آلتون Altun : قازاق- کیچیوز- بایوغلو
آغمان Akman : قازاق- کیچیوز- بایوغلو- آدای	آلتی آیاق Altı ayak : قوندور- کاسای
آغ- مانقیّت Ak-Mangit : اوْزبک- مانقیّت	آللاه یاد Allahyad : قیرقیز- تاقای- بوگو
آغ- نظر Ak-Nazar : قازاق- اورتایوز- آرقین- مومم	آلمات Almat : آلتای ت. - آلتای کیشیلر
آغی Aki : آلتای ت. - قیزیل	آلی بگلو [علی بگلی] Alibeklu : : ترکان ایران. - قاشقای
آغیر ağır : تر کمن- آرساری- اوخ	آلیز Alız : قازاق- کیچیوز- بایوغلو- بایبانتی
آغیرباش ağırbaş : تر کمن- آرساری- اوخ	آلیم اوغلو Alımoğlu : قازاق- کیچیوز
آغ- یوسوف Ak-Yusuf : تر کمن-تکه- توختامیش	آمالی Amale : ایران ت. - قاشقای
آفشار Afşar : ترکان ایران	آمانجول Amancul : قازاق- اورتایوز- آرقین- مومین
آقامایلی agamaylı : اوْزبک- قونرات- اوخ تامغالی	آنابیلگی Ana bilgi : تر کمن- سالور
آقیش Ağış : قازاق- اورتایوز- آرقین- قوواندیک	آندارجای Andarcay : قازاق کیچیوز- بایوغلو جاپاس
آلاج Alac : تر کمن- آرساری	آنق Ang : آلتای ت. - آت کئشدی
آلاجا Alaca : تر کمن-تکه- اوته میش- ساچماز	آیان Ayan : قازاق- تاقای- بوگو- تئنیمسید
آلاجا- باش Alacabaş : تر کمن- چاودور	آیدابول Aydabul : قازاق- اورتایوز- آرقین- قوواندیق
آلاچا Alaça : تر کمن- ساریق	آیدورگاز Aydurgaz : قازاق- کیچیوز- بایوغلو- آلتون
آلاچا Alaça : قازاق- کیچیوز- بایوغلو	آیلو Aylu : باشقیرد
آلاشا Alaşa : تر کمن-تکه- توختامیش	آییت Ayıt : قازاق- کیچیوز- آلیموغلو- قاراساقال
آلاقچین Alaqçın : قیرقیز- مورات آلی	آییم Ayım : تر کمن-تکه- توختامیش
آلان Alan : تر کمن- سالور- قارامان	اؤته میش ötemiş : تر کمن-تکه
آلتای Altay : آلتای مختار بؤلگه سی، ها کاس مختار بؤلگه سی، جمهوریت تووا.	اچپگ Eçig : آلتای ت. - ساقای
	اؤده میش ödemiş : تر کمن- چاودور

اوتوز وگلو/اوتوز اوغلو OtuzOglu: قیر قیز-	اڤدیگنه Edigene : قیر قیز
ایچکیلیک-قادیرشا	اۆزبگ özbek : جمهوریت ازبکستان
اۆچ اوروغ Uruğ Ü: اۆزبک	اۆزبگ özbek : ترکان افغان
اۆچ تامقا Ü Tamga: قیر قیز-تاقای-جیریق	اؤ کوز Öküz : تر کمن-یا وموت-بایرامشاهلی
اؤچاقتی Oçaktı : قازاق-اولویوز	اثلتکی Elteke : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-
اؤچو Oçu: آلتای ت.-تئلوت	بایاختی
اؤخ Ok تر کمن-اثرساری	اثلجولا Elcula : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-
اؤخ تامقالی/اؤخ دامغالی oktamgali: اؤزبک-	قیز یلقورد
قونرات	اثلچی-بگ Elçi-Beg : قیر قیز-اڤدیگنه
اودو هوجا Udu Hoca : تر کمن-سالور-یالواج	اوندون Öndün : قیر قیز-تاقای-بوگو-توخوم
اؤراز-ممد Uraz-Mehmet: تر کمن-تکه-	ایموره لی Eymürelı : تر کمن
توختامیش	ایوگه Eyüge قیر قیز-تاقای-ساری باغیش-
اوران Uran : باشقیرد	مونقول
اورتایوز ortayüz : قازاق	ارساری Er Sarı : تر کمن
اورقو Urgan : قیر قیز-ایچکیلیک	ارکه-قاشقا Erke-Kaşka : قیر قیز-مونقوش
اورکیت Urkit : آلتای ت.-آلتای کیشیلر	ارگو کچه Er Gökçe : تر کمن-تکه-توختامیش
اوروس orus اؤزبک-قونرات-قانجاقالی	ارگنکتی Ergenektı : قازاق-اورتایوز-نایمان
اوروس Urus : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-آدای	ارگنکلی Ergenekli : قوندور-قاسای
اوروس-قوشجی Urus-Kuşçı : تر کمن-	اریک Erik : تر کمن-ارساری-قارا
یا وموت-بایرامشاهلی	استی Esti : قازاق-اولویوز
اوزونبوت Uzunbut : قیر قیز-قیرخ اوغول	اسن گلدی Esen Geldi : قازوق-کیچیوز-
اوستو Ustu : آلتای ت.-شور	آلیموغلو
اوسرگن Üsergen : باشقیرد	اسنلی Esenli : تر کمن-چاودور
اوغری Uğrı : تر کمن-چاودور	اشرفلوا Aşraflu : ایران ت.-آفشار
اوغلانلار Oğlanlar : تر کمن-تکه-توختامیش	افغان (ترکان افغان) Afgan Türkleri
اوغورجیکلی/اوغورجیقلی Oğurcıklı : تر کمن-	افغانستاندا
سالور-قارامان	

ایر گیت İrgit : آلتای ت. - ساقای	اوغورچالی Uğurçalı : تر کمن - یا وموت
ایر هتی İrhti : باشقیرد	اوغول Oğul : قیر قیز
ایسا - هو جا [عیسی خو جا] İsa-Hoca : قیر قیز -	اؤفاق Ufaq : تر کمن - تکه - تو ختامیش
تاقای - سولتو - تولکان	اوقوتور Ogutur : قیر قیز - موندی
ایستک İstek : اؤزبک - قاراقالپاق	اولاچلی Ulaçlı : ایران ت، - قاراپاق
ایستک İstek : قازاق - کیچیوز - آلیموغلو	اولچالی Olçalı : قیر قیز - مورات آلی
ایستتمیر [اسن تئیمور] İsentemir : قازاق -	اولچکی ülçeki : قیر قیز - ائدلگنه
کیچیوز - با یوغلو	اولویوز Uluyüz : قازاق
ایسیتک İsik : قازاق - کیچیوز - با یوغلو - بئرلش	اوواق تامقالی Uvak Tamgali : اؤزبک - نایمان
ایسیتک İsik : قیر قیز - تاقای - ساری باغیش - مونقول	اوواق گیرئی Uvak Girey : قازاق - اورتایوز -
ایشیقالی İşıqalı : اؤزبک - قونرات - اوختامقالی	گیرئی
ایغدیر [ایغدیر] İğdir : تر کمن - یا وموت - جونئی	اوانیش Uvanış : باشقیرد
ایغدیر İğdir : تر کمن - چاودور	اویما ووت Oymavut : اؤزبک - قاراقالپاق
ایگرنئی İgrenni : تر کمن - چاودور	اویوکلو Üyüklü : اؤزبک - قونرات - اوختامغالی
ایلان İlan : باشقیرد	اویینلی Oyınlı : اؤزبک - قونرات
ایلدت İldet : باشقیرد	ایبیسکه İbiske : قازاق - اورتایوز - نایمان -
ایلمن İlmen : قازاق - کیچلیوز - با یوغلو - چیرکس	سَمیز باقاناالی
اینئی İney : باشقیرد	ایت - ایمگن İt-ingen : قازاق - اورتایوز - گیرئی -
اینرباش [یننرباش] İner Baş : تر کمن - آرساری -	اوواق گیرئی
اوخ	ایتلی İteli : قازاق - اورتایوز - گیرئی - اوواق گیرئی
اینقارا İngara : آلتای ت. - قویبال	ایتمه İtemke : قازاق - کیچلیوز - با یوغهی -
بئج - قاباق Beç-Kabak : قیر قیز - قیرخ - اوغول	بایباختی
بئج - کنمپیر Beç-Kempir : قیر قیز - تاقای - سایاق	ایچکیلیک İçkilik : قیر قیز
بؤرکیمک Bökimek : قیر قیز - مورات آلی	ایدگر İdeger : قیر قیز - توقای - ساری باغیش -
بؤری / بؤرو Börü : قیر قیز - تاقای - بوگو	مونقول
بئرش Beriş : قازاق - کیچیوز - با یوغلو	ایردیشان İrdişan : نوهای
بئرین Berin : تر کمن - تکه - اوته میش - ساچماز	ایرگه İrge : آلتای ت. - قویبال

باسا قار Basagar : آلتای ت. - قیزیل	بئش بالا Beş bala : اؤزبک - قونرات - اویملی
باسسیز Bassız : قیر قیز - تاقای	بئش بالا Beş bala : قازاق - اورتایوز - نایمان - سَمیز باقاناالی
باشقیر Başqırt : اورتا وولگا بؤلگه سی روسیه	بئش - او یاق Beş-oyak : آلتای ت. - شور
باشکۆرöl Başkörü : قیر قیز - تاقای - بوگو - بلك	بوگو جی [بو یوجو] Böğöci : آلتای ت. - قویبال
باغا Bağal : تر کمن - یا وموت - شریف	بوگور - داغ Böğür-Dag : تر کمن - تکه - اؤته - میس - ساچماز
باغیش Bağış : قیر قیز - تاقای	بئلتیر Beltir : ترکان آلتای
باغشی [باخشی] Bağış : تر کمن - تکه - اؤته میس - داشایاق	بولوکبای Bölükbay : قیر قیز - توقای - سولتو
باقاناالی Bağanalı : قوندور - قاسپولاد - نایمان	بویوک بویقودا Büyük Boygodal : آلتای ت. - قویبال
باقشی [باخشی] Baqşı : تر کمن - تکه - توختامیش	بویوک - آچین Büyük-Açın : آلتای ت. - قیزیل
باقیس Baqıs : قازاق - اورتایوز - آرقین - موئین	بابا Babalar : قیر قیز - تاقای - بوقو
با کال / باقال Bakal : قیر قیز - اندیگنه	بابانازر Babanazar : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - ماسقار
با کای / باخای Bakay : قازاق - اورتایوز - آرقین - موئم	بابکئی Babkey : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - آدای
با کئی / باخدی Baktı : قیر قیز - تاقای - جیریق - اوچ تامغا	باتاش bataş : اؤزبک
با کتیردی / باختی وئردی Baktıberdi : قازاق - کیچیوز - آلیموغلو - قاراساقال	باتان batan : قازاق - کیچیوز - آلیموغلو - قاراساقال
با کجان / باخجان Bakcan : قازاق - کیچیتیز - آلیموغلو - قاراساقال	باتراق Batrak : تر کمن - یا وموت - چوئی
با کیر / باخیر Bakır : تر کمن - آرساری - اوخ	بادانین Badanın : تر کمن - ساریق
بالا قچی Balakçı : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - آدای	بارزاقلی Barzaklı : تر کمن - ساریق
بالتالی Baltalı : قازاق - اورتایوز - نایمان	بارقی Bargı : قیر قیز - اندیگنه
بالیق Balık : قیر قیز - تاقای - بوقون - جلدن	بارقی Bargı : قیر قیز - ایچکیلیک - تاییت
بالیقچی Balıkçı : قیر قیز - اورتایوز - نایمان - سَمیز باقاناالی	بارماق Barmak : اؤزبک - قونرات - قوشتامقالی
	بارین Barın : اؤزبک
	بارین Barın : باشقیرد

بگ-تمیر Bek-temir : تر کمن-چاودور	بالیقچی Balıkcı : قیرقیز-موندی
بگ-ساکار Bek-sakar : تر کمن-سالور-یالواچ	بالیقلی Balıklı : اوزبک-قونرات-قیر
بگقازان Bekgazan : تر کمن-سالور-قارامان	بالکارلار Balkarlar: قابارتای بالکار-روسیا
بگلر Bekler : تر کمن-تکه-توختامیش	قافقازیا
بک Belek : قیرقیز-تاقای-بوگو	باویگ Bavbek : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-آدای
بوپتای Buptay : قازاق-اولویوز-دوولات	باویگ Bavbek: قازاق-کیچیوز-بای اوغلو-
بوچای Buçay : قازاق-اورتایوز-کیچاک	بایاختی
بودی Budi : قیرقیز-اندیگنه	باویگ Bavbek: قازاق-کیچیوز-آلیموغلو-
بورجن Bürçen : باشقیرد	قاراساقال
بورکاز/بورقاز Burkaz: تر کمن تکه-اوتهمیش-	بایات Bayat : ایران ت.-قاشقای
داشایاق	بایات Bayat : تر کمن-گوکلن
بورکوت/بورقوت Burkut : اوزبک	بای اوغلو Bayoğlu : قازاق-کیچیوز
بورونچوک/بورونچوق Burunçuk : تر کمن-	بایاختی Baybaktı : قازاق-کیچیوز-بایوغلو
چاودور	بایراچ Bayraç : تر کمن-ساریق
بوذاچی Bozaçı : تر کمن-چاودور	بای-جیکنت Bay-Ciket: قازاق اورتایوز-گیرئی--
بوستان Bustan : قیرقیز-ایچکیلیک-کیسک	قاراگیرئی
بوستان Bustan : قیرقیز-توقای بثردی	بایرامشاهلی Bayramşahlı : تر کمن-یاوموت
بوستوقاس Bustugas: قیرقیز ایچکیلیک-نایمان	بای-سویات Bay-Soyat : آلتای ت. شور
بوش مویون Boş Moyun : قیرقیز-مورات آلی	بایسییق Baysıyık: قازاق-اورتایوز-گیرئی-
بوسورمان Busurman: قازاق-کیچیوز-	قاراگیرئی
آلیموغلو-قاراساقال	بای صوفو Baysofu تر کمن-تکه-توختامیش
بوşman Buşman : قازاق-اورتایوز-قونراد-	بایگونلو Baygunlu : قوندور-کاسای
کوننجی	بایلار Baylar : باشقیرد
بوqaca Bogaca : تر کمن-تکه-اوتهمیش-	بایس Bayıs : قازاق-اورتایوز-گیرئی-قاراگیرئی
ساجماز	بایس Bayıs : قازاق-کیچیوز-آلیموغلو
بوqanay Baganay: قازاق-کیچیوز-بایوغلو-	بایندیر Bayındır : تر کمن-گوکلن
بایاختی	بگ Bek : تر کمن-تکه-توختامیش

تؤرت-اووول Tört-ovul قازاق-اورتا یوز-نایمان	بوکجهمه Bukeceme : قیرقیز-قاراتال-خیتای
تؤرت-قارا Tört-kara قازاق-کیچیوز-آلموغلو	بوکچلی Bukeçli : اؤزبک-قونرات-اؤختامقالی
تؤکی Töki : قازاق-اورتا یوز-آرقین-سؤیوند وک	بوکر وؤ Bükür : ترکمن-تکه-توختامیش
تؤلوس Tölös : آلتای ت.-تئلئوت	بوکفاچا Bukgaçal : ترکمن-گوکلن
تؤلئکن Töleyken : قیرقیز-مونقوش	بوکویل Bukevil : ترکمن-آرساری
تؤلس Töles : قیرقیز-ایچکیلیک	بوگو/بوغو Bugu : قیرقیز-تاقای
تؤلک Tölek : قازاق-اورتا یوز-آرقین-مومین	بوولا سور وؤ Bola Sürü : قیرقیز-توقای بئردی
تؤنتورت Töntürt : قیرقیز	بولاتجی Bulatçı : قازاق-اورتا یوز-نایمان
تنیمسئیت Tenimseyit : قیرقیز-تاقای-بوکو	بولر BÜler : باشقیرد
تابان Taban : آلتای ت.-بلتیر	بولک-تال Bulek-Tal : قیرقیز-موندی
تابونای Tabunay : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-آدای	بویدالی Boydalı : قازاق-اورتا یوز-نایمان
تابین Tabın : باشقیرد	سمیز باقانالی
تابین Tabın : قازاق-کیچیوز-یندی اوروغ	بیر نظر Bir Nazar : قیرقیز-تاقای-بوگو-بلک
تاتار Tatar : آلتای ت.-کومانندی	بیراش Bıraş : ترکمن-ساریق
تاراجاق Taracak : آلتای ت.-قوبیال	بیرلر Birler : ترکمن-تکه-اؤته میس-ساجماز
تاراکتی Taraktı : قازاق-اورتا یوز-آرقین-سؤیوند وک	بیگلیک Bigelik : اؤزبک-قونرات-قانجاقالی
تاراقلی Taraklı : اؤزبک-کیننگئس	بیگندیک Bigendik : قازاق-اورتا یوز-آرقین-مومین
تارالیق Taralık : آلتای ت.-قارابا	بیوم Biyüm : کیرگ-ز-تاقای-بوگو-قیدیق
تارانجی Tarancı : ترکان چین	پارات Parat : آلتای ت.-تئلئوت
تارتکین Tartkin : آلتای ت.-شور	پالان palan : آلتای ت.-توبا-کؤمنوش
تارتوغلو Tartuğlu : اؤزبک-قونرات-اؤختامقالی	پور وؤ pürü : آلتای ت-ساقای
تارخان/ترخان Tarkhan : ترکمن-چاودور	پولو Polu : ترکان چین
تارلیق Tarlıq : آلتای ت.-قارابا	پیر-موراتلی/پیرمردلی Pir-Muratlı : ایران ت.-آفشار
تازانای Tazanay : قیرقیز	توبت پَس Töbetpes : قوندور-قاسپولاد
تازلار Tazlar : باشقیرد	تورت-آس Tört-as : آلتای ت. آچ کئشدی

تازلار Tazlar : قازاق-کیچیوۆز-بایوغلۇ	تَمَش Temeş : قازاق-اورتایوۆز-آرقین-
تازلار Tazlar : قیرقیز-تاقای-ساری باغیش- مونقول	کُوْواندیک
تاغ-قالقپینا Tağ-Kalkpına : آلتای ت. -بلتیر	تَمیر هوْجا Temir Hoca : قوندور-قاسای
تاقاپ Tagap : آلتای ت. -شور	تَننی Teney : قازاق-اورتایوۆز-قونراد-کوْتنجی
تاقای Tagay : قیرقیز	تَننی Teney : قازاق-اورتایوۆز-نایمان-سَمیز
تاقای Tagay : قیرقیز-تاقای-جیریق-سازان	باقانالی
تاماما Tamama : اۆزبک-اوچ اوروغ	تَنت Tenet : قازاق-اورتایوۆز-آرقین-مومین
تاماما Tamama : قازاق-کیچیوۆز-یندی اوروغ	توبأ کیشیلر Tuba Kişiler : ترکان آلتای
تامیان Tamyān : باشقیرد	توبوس Tobus : آلتای ت. -توبأ-تیرگنش
تانا/دانا Tana : ترکمن-یاوموت-ک. تاتار-	توبوش Tübüş : قازاق-کیچیوۆز-بایوغلۇ-آدای
آتابای	توبوکتی Tobukti : قازاق-اورتایوۆز-آرقین-
تانا/دانا Tana : قازاق-کیچیوۆز-بایوغلۇ	مومین
تانرابگ Tanrabek : قیرقیز-تاقای-بوقو-بلک	توبوللیق Tobollıq : آلتای ت. -قارابا
تانقدو Tangdu : آلتای ت. -آیتای کیشیلر	توپقارا Topkara : اۆزبک-قونرات-قانجاقالی
تانپ Tanıp : باشقیرد	توخ Tok : قوندور
تایاش Tayaş : آلتای ت. -شور	توخابای Tokabay : قیرقیز-تاقای-بوقو
تاییت Tayıt : قیرقیز-ایچکیلیک	توخاچ Tokaç : قیرقیز-تاقای-بوقو
تَرس Ters : اۆزبک-قونرات-قیر	توخپاق Tokpak : قازاق-اورتایوۆز-گیرئی-
تَرس تامقالی/تَرس دامغالی Ters Tamgali : قازاق-اورتایوۆز-نایمان	قاراگیرئی
تَریاویون Terkyavyun : ایران ت. -قاراپاق	توخپولاد TokBulat : قازاق-اورتایوۆز-قونراد-
تَره کمه Terekeme : ترکمن-یاوموت-	کوْتنجی
اوغورچالی	توختامیش Tohtamış : نوْقای
تَکه Teke : ترکمن	توختامیش Toktamış : ترکمن-تکه
تلو Telev : قازاق-کیچیوۆز-یندی اوروغ	توْخسارا Toksara : قازاق-کیچیوۆز-بایوغلۇ-
تلوت Teleut : ترکان آلتای	آدای
	توْخلی Tokli : ترکمن-تکه-توختامیش
	توْخماق Tokmak : ترکمن-چاودور

توقبولات / توخ پولاد Tokbulat: قازاق- اورتا یوز- نایمان- سمیز باقانا لی توقوزلار Toguzlar : باشقیرد توکوچئی Tüküçey : قازاق- کیچیوز- بایو غلو- آدای تولقان Tolkan : قیر قیز- تاقای- سولتو تولواؤبای / تولواؤبای Tülüöbay: قیر قیز- تاقای- بوقو توما Tuma : قازاق- اورتا یوز- گیرئی- قارا گیرئی تومان Tuman : قازاق- اورتا یوز- آرقین- مومین توم- ساقای Tom-Sagay : آلتای ت.- ساقای تومللیک Tümelik : آلتای ت.- قارابا تومن Tümen : تر کمن- تکه- اوته میش- ساچماز تون قاتار Tün Katar : قیر قیز- تاقای- سایاق تون قاتار Tün Katar : قیر قیز- قاراتا- خیتای تون / دون Ton : آلتای ت.- توبا- کومنوش تونئی- چورا Tüntey-Çural : قیر قیز- تاقای- سایاق تونقاوور Tüngavur : باشقیرد تونقشون Tongşon : آلتای ت.- آلتای کیشیلر تویاقلی Tuyaklı : اوژبک تیرچیلر Tirçiler : تر کمن- تکه- توختامیش تیرگش Tirgeş : آلتای ت.- توبا تیلکی Tilki : تر کمن- تکه- توختامیش تین Tin : تر کمن- تکه- توختامیش تینی Teyni : قیر قیز- مونقوش	توخم Tokman: قازاق- کیچیوز آلیمو غلو قاراساقال توخ- مانقیت Tok-Mangit : اوژبک- مانقیت توخوم Tokum : قیر قیز- تاقای- بوقو توران Turan : آلتای ت.- ساقای تورتوش Tortoş : آلتای ت.- تثلئوت توردوش Torduş : قیر قیز- قاراتال- خیتای تورقای Turgay : قیر قیز- تاقای- بوقو- قیدیق تورقول Torgul : آلتای ت.- تثلئوت ترکمن Türkmen : اوژبک- قونرات- قویونلو ترکمن Türkmen : ترکان افغان ترکمن Türkmen : ترکان ایران ترکمن Türkmen : ترکان ایران ترکمن Türkmen : عموماً تر کمنستان تورو Toro : آلتای ت.- تثلئوت توروم Turum : قازاق- کیچیوز- آلیمو غلو- قاراساقال توره لر Türeler : تر کمن- تکه- توختامیش توغول Toğul : آلتای ت.- توبا توغولبای Toğulbay : قیر قیز- تاقای- بوقو- سلمک توفاز Tufaz : تر کمن- تکه- اوته میش- داشایاق توقابای Tugabay: قازاق- کیچیوز- بایو غلو- بایاختی توقالاق Tokalak : تر کمن- تکه- توختامیش توقای Tokay : قیر قیز- تاقای- بوقو توقای- بئردی Togay-Berdi : قیر قیز
---	---

جان میرزا Can Mirza : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - بثیش	باباجی Cabaci : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - بایاختی
جانیس Canıs : قازاق - اولویوز - دولات جاوقاتی Cavgati : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - بایاختی	بابالاق Cabalak : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - آلتون
جاوقاجیق CaVkakıç : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - چیرکس	بابالاق Capalag : قیرقیز - مونقوش جایپاس Cappas : قازاق - کیچیوز - بایوغلو
جاوک Cavek : قازاق - کیچلیوز - آلیموغلو جاولای Çavlay : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - آدای جاهان - قولوشاهلی : ایران ت. - آفشار	جادیق Cadık : قازاق - اورتایوز - گیرک - اوواق گیرئی
جعفر بای Cafarbay : ترکمن - یاموت - بایرامشاهلی	جار - بولدی Car-boldı : قازاق - کیچیوز - آلیموغلو - قاراساقال
جکئی Cekey : قازاق - کیچیوز - آلیم اوغلو - قاراساقای	جار - تابان Car-taban : قازاق - اورتایوز - گیرئی - اوواق
جلدن Celden : قیرقیز - تاقای - بوگو جل - گلدی Cel-Geldi : قیرقیز - مونقوش جوچولدوق Coçulduk : ترکمن - چاودور جور و Curu : قیرقیز - اندیگنه	جاریق لار Carıklar : تورکینن - تکه - توختامیش جاقایبیلی : Cagaybaylı قوندور - قاسپولاد - نایمان
جوژی Cüzey : قازاق - اورتایوز - آرقین - مؤمین جوگولدک Cügüldek : ترکمن - تکه - توختامیش جولدا - جاکشی Colda-Cakşı : قیرقیز - موندی جومارت / جومرد Cumart : قازاق - کیچیوز بایوغلو آدای	جالالیلو Calalılı : ایران ت. - آفشار جالایر Calayır : قازاق - اولویوز جالمان Calman : قازاق - اورتایوز - نایمان - سمیز باقانالی
جوموق Cumuk : قازاق - اورتایوز - گیرئی - قاراگیرئی	جان احمدلی Canahmetli : ایران ت. - قاراپاق جانبولات / جان پولاد Canbulat : نوقای
جونئیت Cüneyt : ترکمن یا مومت بایرامشاهلی جون - باقیش Cun-Bağış : قیرقیز - تاقای	جانتیقای Cantıgay : قازاق - اورتایوز - گیرئی - اوواق جان کلدی Cankeldi : قازاق - کیچیوز - آلیموغلو - قاراساقال

چاودور Cavidur: قازاق کیچیویز-آلیموغلو-	جوواش Cuvaş : قیرقیز-قاراتال
قاراساقال	جوووش Cuvuş : قیرقیز-مونقوش
چاهارلی Çaharlı : ایران ت. -قاراپاق	جیریق Cırık : قازاق-اورتایوز-نایمان-سئمیز
چتتی çetti : آلتای ت. -ساقای	باقانالی
چتی -پورؤ Pürü-Çeti : آلتای ت. -بلتیر	جیریق Cirik : قیرقیز-تاقای
چتیم Çetim : قازاق-اورتایوز-آرقین-مومین	جیمیر Cımır : قازاق-اولویوز-دوولات
چتیملر Çetimler: قازاق-اورتایوز-قونراد-	چئچی Çeçey : قیرقیز-تاقای-ساری باغیش-
کوننجی	مونقول
چکلی Çekli قازاق-کیچیویز-آلیموغلو	چود Çöd : قیرقیز-تاقای-بوگو-بابا
چکوی Çeküy : قازاق-کیچیویز-بایوغلو-آدای	چندیبس Çedibes : آلتای ت. -شور
چلیم Çelim : قازاق-کیچیویز-بایوغلو-آدای	چندیتش Çediteş : آلتای ت. -توبا-کوسون
چوبار-آیقیر Çobar-Aygır: قازاق-اورتایوز-	چوکور Çökür : قیرقیز-تاقای-بوگو-سلمک
گیرنک-اواواق گیرئی	چولیت Çöllit : اوزبک-قونرات-قانجاقالی
چوب-باش Çub-Baş : ترکمن-آرساری-قارا	چاپتی Çaptı : آلتای ت. -کیشیلر
چوبلر Çübeler : ترکمن-تکه-توختامیش	چپراشتی Çapraştı : قازاق-اولویوز
چوران çuran : اوزبک-قونرات-اویینلی	چاپلان Çaplan : ترکمن-تکه-توختامیش
چورتای Çurtay: قازاق-اورتایوز-نایمان-	چاچاقلی Çaçaklı : اوزبک-قونرات-قوشتامقالی
سمیزباقانالی	چاقا Çaka : ترکمن-چاودور
چوروس Çoros : آلتای ت. -تئلوت	چاقالداق Çagaldak: قیرقیز-تاقای-ساری-
چوک Çük : کیرگیز-تاقای-بوگو-بابا	باغیش-مونقول
چولوم تاتارلاری Çolum Tatarları: ترکان	چال Çal ترکمن-تکه-توختامیش
آلتای	چالباق Çalbak قیرقیز-تاقای-سولتو-تولکان
چومکئی Çümekey : قازاق-کیچیویز-آلیموغلو	چالتاز Çaltaz ترکمن-تکه-توختامیش
چون-باغیش Çun-Bağış : قیرقیز-تاقای-	چالقارلار Çalgarlar : ترکمن-تکه-توختامیش
سویتو-تولکان	چالمان Çalman : آلتای ت. -تئلوت
چونقارار Çunkarar: قازاق کیچیویز-	چانچقیلی Çançkılı قازاق-اولویوز
آلیموغلو قاراساقال	چاودور Çavidur : ترکمن

چونقاي Çunkay : قازاق - كيچييوۆز - بايوغلو - آدای	حیراسانی [خوراسانی] Hirasani : ترکمن - ساریق
چونگیس Çüngis : آلتای ت. - آچ کئی	حیدر محمد ساهلی Haydar Muhammet Sahli
چونئی Çuni : ترکمن - یاموت	ایران ت. - آفشار
چوواش Çuvaş : چوواش مختار جمهوریتی	خزرتر کمئری Hazar : ترکان سوریه
چیبئی çibeney : قازاق - كيچييوۆز - بايوغلو - آدای	خیتای Kitay : اۆزبک
چیچار Çıçar : قیرقیز - تاقای - باگیش	خیتای Kitay : قیرقیز - تاقای - سولتو
چیخوت Çıkhut : اۆزبک - کیننگس	خیتای Kitay : قیرقیز - قاراتال
چیرتکی Çirteki : قیرقیز - تاقای - ساری - باغیش - مونقول	خیتای Kiyak : قیرقیز - ایچکیلیک - نایمان
چیرکس / چرکس Çirkes : قازاق - كيچييوۆز - بايوغلو	دۆستلیک Döstelik اۆزبک - قونرات - قانجاقالی
چیر وچی Çiruçi : قازاق - اورتا یوز - گیرئک - اوواق - گیرئی	دؤ کچی - آغا Dökçe-aga : ترکمن - تکه - توختامیش
چیقال Çıgal : آلتای ت. - توبا - تیرگش	دؤ ولشاه DevletŞah : ترکمن - آرساری - اوخ
چیکک Çikek : ترکمن - آرساری - آلاچ	دئولر Devler : ترکمن - تکه - توختامیش
چیکن / چینگن Çiken : قازاق - كيچييوۆز - بايوغلو - آدای	داررئشوری Darreşuri : ایران ت. - قاشقای
چیگندیک Çigendik : قازاق - اورتا یوز - آرقین - مومین	داز Daz : ترکمن - سالور - یالواج
چیلبک çilbek : قیرقیز - تاقای - بوگو - بابا	داز Daz : ترکمن - یاموت - چونئی
چیلتک Çiltek : ترکمن - تکه - اوته میش - داشایاق	داسا یاق Daşayak : ترکمن - تکه - اوته میش
چی - مایون Çi-Mayun : قازاق - اورتا یوز - گیرئی - اوواق گیرئی	داشقی Daşki : ترکمن - چاودور
حاللاج / حالاج Hallac : ایران ت. - قاشقای	دانالار Danalar : ترکمن - تکه - توختامیش
حالیل / خلیل Halil : ترکمن - تکه - توختامیش	دانرئیک Danrık : ترکمن - یاموت - کیچیک تاتار
	دولاقلار Dulaklar : ترکمن - تکه - توختامیش
	دووی چی Düveçi : ترکمن - ساریق
	دووی چی Düveçi : ترکمن - یاموت - شریف
	دووان Duvan : باشقیرد
	دووان Duvan : کیرگیک - تاقای - جیریق - اوچ تامغا
	دوولات Duvlat : قازاق - اولویوز

سارت Sart : آلتای ت. - تئلئوت	دویلات Din-aci : تر کمن - چاودور
سارت Sart : قیرقیز - ائدیگنه	دویونجو Doyuncü تر کمن - یاوموت - کیچیک
سارت Sart : قیرقیز - لچکویک - قیپچاق	تاتار - آتابای
سارجالی Sarcalı : تر کمن یاوموت - کیچیک تاتار - آغ	دیلبری Dilberi : اوژبک - قونرات - قوشتامقالی
سارلار Sarlar : قیرقیز - مونقوش	دیلی Dili تر کمن - تکه - توختامیش
ساری اویسون Sarı uysun : قازاق - اولویوز	دین - آجی Din-aci : تر کمن - آرساری - اوخ
ساری اویغور Sarı uygur : ترکان چین	رامازان [رمضان] Ramazan : قازاق - کیچیوز - یئدی اوروغ
ساری بوری Sarı böri : قیرقیز - تاقای - بوقو - بوری	رودئی Rüdey : باشقیرد
ساری باغیش Sarı bağış : قیرقیز - تاقای	زاروبای Zarubay : قازاق - کیچیوز - بایوغلو - آدای
ساری تایت Sarı tayıt : قیرقیز ایچکیلیک - تایت	زاریف / ظریف Zarıf : قیرقیز - ایچکی لیک - تایت
ساری جاقچاق Sarı Cakçak : قازاق - اورتایوز - آرقین - مومین	زیرین یورتی Zırın Yurtı : باشقیرد
ساری شور Sarı şor : آلتای ت. - شور	سویوندوک söyündük : قازاق - اورتایوز - آرقین
ساری سارقالداق Sarı sargaldak : قازاق	سابار Sabar : قیرقیز - تاقای - ساری باغیش - مونقو
اورتایوز - نایمان - سمیز باقانالی	سابای Sabay : قیرقیز - ائدیگنه
ساری قاتین Sarı Katın : قیرقیز - تاقای - بوقو - جلدن	ساتیقای Satıkay : قیرقیز - مورات آلی
ساری کوبن Sarıküben : قیرقیز تاقای - جیریق - سازان	ساجماز / سیچماز : تر کمن - تکه - اوته میش
ساری Sari : تر کمن - چاودور - آبدال	سادی Sadır : اوژبک - نایمان
ساری Sari : قیرقیز	سادی Sadır : قازاق - اورتایوز - نایمان
ساریباش Sarıbaş : قازاق کیچیوز آلیموغلو - قاراساقال	سارار sarar : تر کمن - چاودور
	سارای Saray : اوک
	سارای Saray : ایران ت. - قاراپاق
	سارای Saray : قیرقیز - مونقوش
	ساریباش Sarbas : قازاق - اورتایوز - گیرئی - اوواق - گیرئی

ساری جو مارت (جو مارد) SariCumart: قازاق - اورتا یوز-نایمان	سفر بیز Seferbiz : اوزبک - کوئرا ت - قوشتامغالی
ساریچا Sariça : قیر قیز-تاقای-جیریق-اوج تامغا ساریق Sarıq : آلتای ت. -ساقای	سکسک Seksek: قازاق - کیچیوز - آلیموغلو قاراساقال
ساریق Sarıq : قیر قیز-تاقای-بوگو-توقوم ساریق Sarık : تر کمن	سلمک Selmek : قیر قیز-تاقای-بوگو سمیز باقاناالی semizBaganali: قازاق اورتا یوز - نایمان
سازان Sazan : قیر قیز-تاقای-جیریق ساغری Sağrı : تر کمن-تکه-اؤته میش-ساچماز	سنریک Senrik : تر کمن-گوکلن سو So : آلتای ت. - کو ماندی
ساغیر Sağır : تر کمن-آرساری-اوخ ساقار sakar : قیر قیز-موندی	سوباق Subak قیر قیز-تاقای-بوگو-تنیم سید سو-قالقینا Su-Kalkpına : آلتای ت. - بلتیر
ساقال Sakal : ترکان آلتای - کیشیلر ساقای Sagay : ترکان آلتای	سوقولاق sokulak : قیر قیز-مونقوش سوکى Suki تر کمن-یا وموت-کیچیک تاتار- آتابای
ساقای Sagay : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-آلتون ساقای Sagay : قازاق-کیچیوز-بایوغلو- بایاختی	سولتان عزیز Sultan Aziz : تر کمن-تکه- اؤته میش - داشایاق
ساقنی sakni : تر کمن-یا وموت-ک. تاتار-آتابای سالار Salar : ترکان چین	سولتان علیلو Sultan Alilu : ایران ت. - آفشار سولتو Soltu : قیر قیز-تاقای
سالالاهلی salalahlı: تر کمن-تکه-اؤته میش - داشایاق	سومروک Sumruk: قازاق-کیچیوز-بایوغلو- جاپاس
سالجیقیت salcıgit : قوندور سالور Salur : تر کمن	سوان Suvan : قازاق-اولویوز سوھتی Suhti : تر کمن-ساریق
سالوق saluk : تر کمن-یا وموت-بایرامشاهلی سامادین samadin : تر کمن-یا وموت-اوگورچاؤ	سویون Soyon : آلتای ت. - آلتای کیشیلر سویون Soyon : ترکان آلتای
سامای samay : قازاق-کیچیوز-بایوغلو- چیرکنس	سیباق Sibak : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-ماسقار سیبان siban : قازاق-اورتا یوز-گیرئی-قاراگیرئی
سایاق Sayak : قیر قیز-تاقای سبه Sebe آلتای ت. - شور	سید Seyid قازاق-اورتا یوز-نایمان-سمیز باقاناالی

شوستان Şustan: قازاق-اوردایوز-نایمان- سیمزباقانالی	سیرقیلی Sirgili: قازاق-اولویوز
شیفیل/شیفیل şifil: ترکمن-تکه-اوتهمیش- ساچماز	سیرکه لر Sirkeler: ترکمن-تکه-اوتهمیش- ساچماز
فئیلی Feyli ایران ت.- قاشقای	سیقیم sıykim: قازاق-اویویوز-دولات
فار Far ترکمن-تکه-توختامیش	ششبولوکی/ششبلوکی İşeşbülüki ایران ت- قاشقای
فارباند Farband: ایران ت.- قاشقای	شیخ/شیخ şeyh: ترکمن-چاودور
فاريسما دان(فارسی مدان)(farsimedan): ایران ت.- قاشقای	شیخ لار/شیخلر şeyihlar: قازاق-کیچیوز- بایوغلو
قاتای Katay باشقیرد	شیخ لر/شیخلر şeyhler: ترکمن-تکه- توختامیش
قاجان Kacan: قازاق-کلچیوز-آلیموغلو- قاراساقال	شیخ وند şeyhvand: ایران ت.- قاشقای
قاجای Kacay: اوزبک-قونرات-اویینلی	شاپاق şapak: قیرقیز-تاقای-بوکو-بلک
قاچ Kaç: ترکان آلتای	شاراقاش şaragaş: آلتاوت.- شور
قاجار/قاجار Kaçar: ترکان ایران	شالقال Şalkal: آلتای ت.- شور
قاچاغلی Kaçağlı: ترکمن-ساریق	شاه Şah: ترکمن-یاوموت-بایرامشاهلی
قاجقار Kaçkar: قازاق-اوردایوز-آرقین-مومین	شاهسونلر Şahsevenler: ترکان ایران
قاچیر Kaçır: ترکمن-آرساری-اوخ	شریف şerif: ترکمن-یاوموت
قادیرشا Kadirşalı: قیرقیز-ایچکیلیک	شکر بای şekerbay: قازاق کیچیوز- آلیموغلوقاراساقال
قادیرشا Kadirşalı: قیرقیز-ایچکیلیک-کیسک	شکل şelal: آلتای ت.- شور
قار Kar: ترکمن-آرساری-بوکولی	شول Şul: آلتای ت.- قیزیل
قار Kar: ترکمن-تکه-توختامیش	شول Şul: ترکمن-تکه-اوتهمیش-داشایاق
قارا احمد KaraAhmet: ترکمن-تکه-اوتهمیش- ساچماز	شوبالاجی Şobalaçı: قوندور-قاسپولاد-نایمان
قارا اووی Kara Üy: ترکمن-یاوموت-شریف	شوبی Şubi: قازاق-کیچیوز-بایوغلو-قیزیل- قورد
قارا بوری Kara böri: قیرقیز-تاقای-بوگو-بوری	شور Şor: ترکان آلتای
قارا بارقی Kara Bargı: قیرقیز-ائدیگنه	

قارا کؤس Karakös: قازاق-اؤرتایوژ-قونراد- کوئنجی	قارابالا KaraBala: قازاق-اؤرتایوژ-نایمان- سمیزباقانالی
قارا کول Kara Kol: قیرقیز-تاقای-جیریق	قارا بالکان Kara Balkan: ترکمن-گوکلن
قارا کویلی Kara Koyli: اؤزبک-قاراقالپاق	قارابالیق karabBalık: قازاق-اؤرتایوژ- قونرادقپچاق
قارا کیسک Kara Kisek: قازاق-اؤرتایوژ- آرقین-سؤیوندوک	قارابایتال Kara Baytal: قیرقیز-ایچکیلیک- قپچاق
قارا کیسک Kara Kisek: قازاق-کیچیوز- آلیموغلو	قارا بوز Kara Boz: اؤزبک-قونرات-قانجاقالی
قارا گؤز Kara göz: قازاق-کیچلیوز-بایوغلو- بایاختی	قارا تابین Kara Tabın: باشقیرد
قارا گؤکچه Kara Gökçe: ترکمن-تکه- توختامیش	قارا تایت Kara Tayıt: قیرقیز-ایچکیلیک- تایت
قارا مانقیت Kara Mangit: اؤزبک-مانقیت	قارا توپه Kara Tüpe: ترکمن-آرساری-آلاج
قارا مورزا Kara Murza: نوقای	قارا چاودور Kara Çavdur: ترکمن-چاودور
قارایورمه Kara Yürme: ترکمن-تئکج- توختامیش	قارا چایلار Kara çaylar: قافقازیادا قباردین بالکار جمهوریتی ایچینده
قارا Karal: ترکمن-آرساری	قاراخوجا KaraHoca: ترکمن-یاوموت- بایرامشاهلی
قارا Karal: ترکمن-تکه-توختامیش	قارا خیتای Kara Kitay: قیرقیز-قاراتال-خیتای
قارابالا Karaba: ترکان آلتای	قارا سینگیر Kara Singir: اؤزبک-قاراقالپاق
قاراپاپاق Karapapah: ترکان ایران	قارا شور Kara Şor: آلتای ت.-شور
قاراتاس آیاق Karatas Ayak: ترکمن-تکه- اؤته میش-داشایاق	قارا شور Kara Şor: ترکمن-گوکلن-سنریک
قاراتاق/قاراداغ Karatak: قیرقیز	قارا قورسا Kara Kursal: اؤزبک-قونرات- قانجاقالی
قاراجا Karaca: ترکمن-تکه-توختامیش	قارا قونفور Kara Kongur: ترکمن-تکه- توختامیش
قاراجورلو Karaçorlu: ترکان ایران	قارا قویتون Kara Koytun: قیرقیز-تاقای-بوقو- قیدیق
قاراجیستار Karaçistar: آلتایت-بلیتیر	
قاراداغلی Karadağli: ترکان ایران	

قاراساقال Karasakal : قازاق- کیچیوز- آلیموغلو	قارینچیق Karınçık: تر کمن- تکه- اؤته میس- داشایاق
قاراقا Karaga : ترکان آلتای	قازاق Kazak شرقی تورکیستان، چین
قاراقاس Karakas : قازاق- اورتایوز- گیرئی- اؤواق	قازاق Kazak عموماً قازاخیستان، شرقی تورکیستان
قاراقالباق Karakalpak : اؤزبک	قازان تابان KazanTaban: قازاق- کیچیوز- آلیموغلو
قاراقالباق Karakalpak : اؤزبک- قونرات- اویینلی	قازان Kazan Türkleri : وولگا بؤلگه سی
قاراقالباق Karakalpak: اؤزبک- قونرات- قوشتامغالی	قازانچیق Kazancık : اؤزبک- قونرات- اوخ تامغالی
قاراقچی Karakçı : قیرقیز- تاقای- سولتو- تولکان	قازای Kazay قازاق- اورتایوز- نایمان
قاراکسه Karakese: قازاق- کیچیوز- آلیموغلو- قاراساقال	قاسای Kasai : قوندور
قاراگیرئی Kara Girey : قازاق- اورتایوز- گیرئی	قاسپولاد Kaspulad : قوندور
قارامان Karaman تر کمن- سالور	قاسیم Kasım : قازاق- کیچیوز- آلیموغلو- قاراساقال
قاراوول Karavul : قازاق- اورتایوز- آرقین- موئین	قاسیملو Kasımlu : ایران- آفشار
قارایوسف Kara Yusuf : تر کمن- تکه- توختامیش	قاش Kaş : آلتای ت. - قاراقا
قارایی Karayi : ترکان ایران	قاشقا- تامان Kaşka-Taman : قیرقیز- موئدی
قارییق Karpık : قازاق- اورتایوز- آرقین- قوواندیق	قاشقای Kaşkay : ترکان ایران
قارشئی Karşı : باشقیرد	قاشقولی Kaşkuli : ترکان ایران- قاشقای
قارقا Karga : آلتای ت. - شور	قاغشال Kağşal : تر کمن- تکه- توختامیش
قارلیق Karlık: - اؤزبک- قاراقالباق	قاقا ووزلار Gagavuzlar مولداویا- دویر و آ
قارماقچی Karmakçı: قازاق- اورتایوز- نایمان- سمیز باقانالی	قاقی Kaki تر کمن- یامووت- کیچیک تاتار
قاری- بوز Karı-Boz : قیرقیز- تاقای- سولتو- تولکان	قالباند Kalband : ایران- قاشقای
	قالقمان Kalkaman: قازاق- اورتایوز- آرقین- قوواندیق
	قالقمان Kalkaman : قازاق- اورتایوز- آرقین- موئین

قالمان Kalkaman: قازاق - کیچیویز - قایراسالی Kayrasali : اوزبک - کینگس	قالمان با یوغلوجا پیاس
قایقالی Kaygali اوزبک - قونرات - اوخ تامغالی	قالمق جانتای Kalmak cantay : قیرقیز - تاقای - ساری باغیش - مونقول
قایلی - قاج Kayli-kac: قازاق کیچیویز - بایوغلو، بئرش	قالمق Kalmak : آلتای ت. قیزیل
قای Kayi تر کمن - گوکلن	قالی Kali : باشقیرد
قایتلار Kayitlar تر کمن - تکه - توختامیش	قامربازلو Kamerbazlu : ایران ت. - آفشار
قایدوق Kayidug : آلتای ت. قویبال	قامباشی Kambaşı : ترکان آلتای
قوبابا Kuba: اوزبک - قونرات - قیر	قاملار Kamlar : ترکان آلتا. قیزیل
قوبان Kuban : آلتای ت. - کومانندی	قان Kan : ترکان آلتای. کیشیلر
قوتلوق ساری Kutluk sari : قیرقیز - تاقای - باغیش	قانای Kanay : قیرقیز - تاقای - سولتو - تولکان
قوتی Koti : آلتای ت. - آلتای کیشیلر	قانچاقالی Kancagali : اوزبک - قونرات
قوداقچین Kudagaçin : قیرقیز - مونقولوش	قانچاقالی Kancagali : قازاق - اورتایوز - آرقین - موئین
قورجو Korcu : تر کمن - تکه - اوتهمیش - داشایاق	قانچیق Kancık : تر کمن - تکه - توختامیش
قورچیق Kurçık : آلتای ت. - قیزیل	قاندی Kandi : قیرقیز - ایچکیلیک
قوردجای Kurdçay: قازاق - اورتایوز - گیرئی - قاراگیرئی	قانق Kang : آلتای ت. - قویبال
قورمان هوجا Kurman Hoca: قیرقیز - تاقای - سایاق	قانق Kank : قازاق - کیچیویز - بایوغلو - بایباختی
قوروجاس Kurucas: قازاق اورتایوز - آرقین - سؤیوندوک	قانقلی Kanglı : قازاق - اولویوز
قوزقان Kuzkan: قازاق - اورتایوز - آرقین - سؤیوندوبیک	قانلی باشلی Kanlıbaşı : تر کمن - ساریق
قوسای Kosay : قازاق - کیچیویز - بایوغلو - آدای	قانلی Kanlı : قیرقیز - ایچکیلیک - قادیرشا
قوسقال Kuskal : قازاق - اورتایوز - آرقین - سؤیوندوک	قانلی Kanlı : قیرقیز - ایچکیلیک - کیسک
	قانیلیدی Kanıldı: قازاق کیچیویز - آلیموغلو - قاراساقال
	قان - یوقماز Kan-Yukmaz: تر کمن - یاوموت - چوئی

قوشتامقالی /... دامغالی Koştamgali: اۋزبک- قونرات	قوۋاچ بگ Kuvaçbek : قیرقیز-تاقای-بوگو- جلدن
قوشتامقالی /... دامغالی Koştamgali: اۋزبک- نایمان	قوۋاقان Kuvakan : باشقیرد قوۋاندیق Kuvandık : قازاق-اورتایوژ-آرقین
قوشجو Kuşcu : ترکمن-گوکلن-سَنریک قوشجو Kuşcu : قیرقیز	قوۋوق Kuvuk : اۋزبک-قونرات-اویینلی قوی Koy : ترکمن-گوکلن
قوشجو Kuşcu : قیرقیز-قاراتال قولچیق Kolçık : قازاق-کیچیوژ-بايوغلو- بایاختی	قویان Kuyan : اۋزبک-قونرات-قانجاقالی قویبال Koybal : ترکان آلتای
قولدالی Kuldavlı : اۋزبک-قونرات-قانجاقالی قولدیقای Koldıkay: قازاق-کیچیوژ- بایوغلوجا پیاس	قویتو Kuytu : قیرقیز-تاقای-سولتو-تولکان قویو Koyu : آلتای ت.-شور
قوئلچاق Koldıqay: قازاق-کیچیوژ- بایوغلوجا پیاس	قویوسقانسیز Kuyuskansız: قازاق-اورتایوژ- قونراد-کوتنجی
قولوچاتام kuluçAtam: قازاق-کیچیوژ-بايوغلو- ماسقار	قویونلو Koyunlu : ترکمن-آرساری-اوخ قویچاق Kıpçak : آلتای ت-تئلوت
قوماندی کیگیلر Kumandi Kigiler: ترکان آلتای قوموق Kumuk: داغیستان جمهوریتی، روسیه (قافقازیا)	قویچاق Kıpçak : اۋزبک قویچاق Kıpçak : باشقیرد قویچاق Kıpçak : ترکمن-سالور
قون Kun : قیرقیز-ایچکیلیک-نایمان قوناق Konak : قازاق-کیچیوژ-بايوغلو-آدای	قویچاق Kıpçak : قازاق-اورتایوژ قویچاق Kıpçak : قیرقیز-ایچکیلیک
قونچای Kunçay : قیرقیز-تاقای-جیریق-قارا کول	قیرخ/قیرخ Kirk : قیرقیز قیرخ یوزمین Kırk Yüz Min : اۋزبک
قوندور Kundur : وولگا دئلتاسی قونرات Konrat : اۋزبک	قیرقیز Kirgiz : ترکان چین قیرقیز Kirgiz قیرقیزستان، روسیه
قونراد Konrad : قازاق-اورتایوژ قونقور Kongur : ترکمن-تکه-توختامیش	قیرقیز-قویچاق Kirgiz-Kıpçak : قیرقیز- ایچکیلیک-قویچاق
قونقی Kongı : آلتای ت.-شور	قیزیل آیاق Kızıl Ayak : تورکمن-آرساری-اوخ قیزیل باش Kızıl Baş : قیرقیز-ایچکیلیک-تاییت

کۆجە-هور Küce-Hur	اۋزبک-قونرات-کیتە Kite : قازاق-کلچیوز-آلیموغلو
قوشتامغالی	کیچیوز / کیچیوز Kiciyüz : قازاق
کۆچئی Küçey	کیچیک آجین Küçük acın : آلتای ت-قیزیل
کۆچکور-موند وُس / قوچقور-موند وُس Koçkor-	کیچیک ایموړ Kümür eymür : ترکمن-یا وموت-چمن
Mundus : آلتای ت-تئلئوت	کیچیک بو یقودا Küçük boygoda : آلتای ت-قویال
کۆچوک / کیچیک Küçük	کیچیک تاتار Küçük tatar : ترکمن-یا وموت
کورتوغی Kür Tuğı	کیچیگوز Kiçigöz : ترکمن-چاودور
کۆرۆمه iKürüme	کیدیک / قیدیق Kıdık : قیرقیز-تاقای-بو قو
تاتار	کیر / قیر Kır
کۆسولی Küsevli	کیر / قیر Kır
کۆسون Kösün	کیر / قیر Kır
چیرکنس	کیر / قیر Kır
کوش-تامغالی Kuş-Tamgali	کیرئی Kirey
قاراقالباق	کیرئی Kirey
کوغوس Küğüs	کیرئیت [کرایت] Kireyit
کول-آبی Küli-Abi	اۋرۇغ
قوشتامغالی	کیرا / قیر Kırıl
کول-چوقاچ Küli-Çugaç	کیردری Kirderi
سایاک	کیرریک / قیرریق Kırık
کولدنن Külden	کۆجوک تاتار
قپیچاق	کیرمان [کورمان] Kirman
کۆمسى Kümsi	بايوغلو-جاپاس
ساجماز	کیریک / قیریق Kırık
کویوس Küyüs	کیریم Kırım Türkleri
چیرکس	کیز و تاز Kızü Taz
کیتی Kite	سَمیز باقانالی

مارقا کیچی Markakiçi : اؤزبک-قاراقالپاق	کیسای Kisai آلتای ت. شور
ماساق Masak : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-ماسقار	کیسک Kisek : قیرقیز-ایچکیلیک
ماسقار Maskar : قازاق-کیچیوز-بایوغلو	کیشاک / قیشاق Kışak: تر کمن تکه-اؤته میش- ساچماز
ماشاق Maşak : قیرقیز-قیرخ اوغول	کیشکیستک / قیشقیسدیق Kışkistek: قازاق-
ماشریق Maşrıq : تر کمن-یا وموت-چونئی	کیچلیوز-بایوغلو-چیر کئس
ما کرپ Makrıp : تر کمن-تکه-توختامیش	کینکی Kineki : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-
مانقیت Mangıt : اؤزبک	جایپاس
مانقیت Mangıt : قوندور-قاسای	کینگس Kineges : اؤزبک
مانقیتای Mangıtay: قازاق-اورتایوز-قونراد-	گئر اوچمئک Ger üçmek: تر کمن-تکه-
کوئنجی	توختامیش
مرکیت Merket: قازاق-اورتایوز-گیرئی-اوقاق	گؤ کچه / گؤیجه Gökçe : تر کمن-تکه-
گیرئی	توختامیش
ملک-آمان Melek-Aman: تر کمن-تکه-	گؤ کجالی / گؤیجالی Gökcalı : تر کمن-
اؤته میش-ساچماز	یا وموت-کیچیک تاتار-آغ
مورات آلی Murat Ali : قیرقیز	گؤ کلن Göklen : تر کمن
مور کوت Mürküt : آلتای ت.-تئلئوت	گئینه Geyne : باشقیرد
مورون Morun : : قازاق-اورتایوز-گیرئی-	گله Gele : اؤزبک-قونرات-قانجاقالی
قاراگیرئی	گمزه لو / غمزه لو Gemzeli : ایران ت. آفشار
موقال Mugal : قازاق-کیچیوز-بایوغلو-آدای	گوزیلی Güzili : اؤزبک-قونرات-قیر
مولقو Mülgü : قازاق-اورتایوز-گیرئی-اوقاق	گیرئی Girey : قازاق-اورتایوز
گیرئی	لازکیه تر کمنلری LâzkiyeTürkmenleri اسوریه
موللا طاهر لو Mollataharlı : ایران ت.-آفشار	ت.
مومین Mumin : قازاق-اورتایوز-آرقین	لاقای Lakay : اؤزبک قاراقالپاق
موناق Monak : : قیرقیز-اندینگه	ماتای Matay : قازاق-اورتایوز-نایمان
موندوس Mundus : آلتای ت.-تئلئوت	مادیار Madyar : قازاق-اورتایوز-آر گین-مومین
موندوس Mundus : قیرقیز	مادیر Madır : آلتای ت.-قویبال

نایمان Nayman : آلتای ت. - تثلثوت	موندی Mündi : قیر قیز
نایمان Nayman : قازاق - اور تاپوز	مونقوش Monguş : قیر قیز
نایمان Nayman : قوندور - قاسپولاد	مونقول Mongul : آلتای ت. - آلتای کیشیلر
نایمان Nayman : قیر قیز - ایچکیلیک	مونقول Mongul : قیر قیز - تاقای - ساری باغیش
نایمان Nayman : قیر قیز - ایچکیلیک - قادیر شا	مونقول Mongul : قیر قیز - مونقوش
نایهان Nayhan : اوژبک	مونقولدار Monguldar : قیر قیز - تاقای - سان
ندیم Nedim : تر کمن - یاموت - اوگورچالی	باغیش - مونقول
نظر Nazar : قیر قیز - تاقای - جیریق - قارا کول	موتین Müyten : اوژبک
نظر - بئک Nazar-Bek : قیر قیز - تاقای - بئردی	میتر Miter : تر کمن - تکه - اوته میش - داشایاق
نوقای Nogay : اوژبک - قونرات - قانجا قالی	میر جانللو Mircanlu : ایران ت. - آفشار
نوقای Nogay : قوزئی قافقاز و رومانیا	میرزا Mirza : قیر قیز - ایچکیلیک - نایمان
نوقای Nogay : قیر قیز - تاقای - جیریق - قارا کول	میرکه Mireke : تر کمن - چاودور
نوروز Novruz : نوقای	میرگک Mirgek : تر کمن - تکه - توختامیش
وکیل Vekil : تر کمن - تکه - توختامیش	میریش Miriş : تر کمن - تکه - اوته میش - داشایاق
هادیر قازاق / خیدیر قازاق Hadirkazak : تر کمن - چاودور	میریش Miriş : تر کمن - چاودور
هارین Harin : تر کمن - تکه - توختامیش	میریکیتلو Mirikitlu : ایران ت. - آفشار
هامای (اومای) Hamay(umay) : تر کمن - چاودور	میسیت Misit : اوژبک - اوچ اوروغ
هوتم Hotm : ترکان چین	میشر Mişer : قازان - اوفا چئوره سی، روسیه
هوجج Hüceh : تر کمن - تکه - توختامیش	میگریمه Migrime : تر کمن - یاموت - اوغورچالی
هوجا - بئجه Hoca-Bece : اوژبک - قونرات - اوینلی	میلتک Miltek : اوژبک - قونرات - قانجا قالی
هوجا صوفی Hoca Sofi : تر کمن - تکه - اوته میش - ساچماز	میلیش Miliş : تر کمن - چاودور
هودای - باقتی Huday-Bagti : قیر قیز - تاقای - بوگو - قیدیق	مین Min : اوژبک
هوراسانی [خوراسانی] Horasani : ترکان ایران	مینچه Minçe : تر کمن - تکه - اوته میش - داشایاق
	مینق Ming : باشقیرد
	مین - مورات Min-Murat : قیر قیز - تاقای - بوقو - بلک
	ناوروز Navruz : قیر قیز - ایچکیلیک - تایت

ھیوادى Hiyvadi : تر کمن-یا وموت-کیچیک

تاتار

یئدی اوروغ yedi uruğ : قازاق-کیچیوز

یاباغو Yabagu : قازاق-کیچیوز-یئدی اوروغ-

کیردری

یابو Yabu : اوزبک-اوچ اوروغ

یاپلان yaplan : تر کمن-تکه-اوته میش-داشایاق

یاتی yati : آلتای ت.-کومانندی

یاربان ایتگن yarban Itegen : قیرقیز-تاقای-

ساری باغیش-مونقول

یاریق yarıq : تر کمن-تکه-توختامیش

یاریم yarım : تر کمن-چاودور

یا کیشلیک yaKşılık : قیرقیز-تاقای-بوقو-قیدیق

یا کوت yakut : یا کوت مختار جمهوریتی

یالان yalan : آلتای ت.-توبا-کومنوش

یالواچ yalvaç : تر کمن-سالور

یامانباى yamanbay : قیرقیز-تاقای-بوقو-قیدیق

یانفاق yangak : تر کمن-گوکلن

یا وموت yavmut : تر کمن

یوبیر yobir : آلتای ت.-توبا-تیرگش

یوتی ymti/yüti : آلتای ت.-آچ کستی

یوداق yudak : آلتای ت.-آلتای کیشیلر

یورماتی Yurmati : باشقیرد

یوس yüs : آلتای ت.-توبا

یوسف yusuf : تر کمن-تکه-توختامیش

ییلئاس yiltas : آلتای ت.-کیشیلر

۱-۱۰-۱- زبان ترکی

با توجه به اینکه زبان مشترک طوایف ترک به نام زبان ترکی شناخته می شود جا دارد در مورد خصوصیات این زبان اطلاعاتی داده شود ابتدا لازم است در مورد مفهوم زبان صحبت نمایم موضوع زبان که یک حادثه اجتماعی (سوسیال) می باشد علاوه بر اینکه فهمیدن آن مشکل است فهماندن آن نیز سخت می باشد مهم ترین تعریفی که در مورد زبان داده شده از طرف آنتونی میللت بوده است: "از نکته نظر مدنیت و تمدن، بدون توجه به اینکه درجه توسعه یک اجتماع انسانی و میزان نفوس آن در نظر گرفته شود به تمامی واسطه ها و وسیله هایی که موجب ارتباط آنها می شود زبان گفته می شود".

ارنست رنان چنین عقیده دارد با اولین انسان زبان نیز بوجود آمده و اینکه اولین انسان از توان نطق محروم بوده و در دوره های بعدی این استعداد را بدست آورده به جز محصول خیال چیز دیگری نیست انسان طبیعتاً یک مخلوق سخن گو است. این نظریه بوسیله اکثر عالمان مورد قبول است هرچند افرادی هستند که عکس موضوع را عقیده دارند.

زبان تنها واسطه گفتگوی متقابل نیست در عین حال واسطه ای برای فهمیدن نیز هست، ایجاد و یا تولد و انکشاف زبان چیز قابل انتظاری هست ولی حادثه ای غیر قابل ایضاح است نقطه شروع زبان با نقطه شروع فهم و تفکر یکی است انتقال تفکر به شکل بی صدا و امواج رادیوفونیک امکان پذیر است، تصور بر این است بعضی از حیوانات به صاحبان خود چنین تفکراتی را منتقل می کنند، پدیدار شدن زبان گفتاری در واقع می تواند نتیجه احتیاج تردهای انتقال تفکرات انسانهای اولیه باشد در کنار زبان گفتاری یک زبان اشاره نیز وجود دارد این روشی برای کسانی است که امکانی برای گفتگو ندارند مثلاً لال ها و یا کسانی که زبان خارجی را نمی دانند برای فهماندن چیزی به طرف مقابل از چنین روشهایی استفاده می کنند در مناطق سرد نیاز به گرم کردن دستها سبب میشود انسان ها از اشاره استفاده کنند در صورتی که در مناطق گرم انسان ها جهت فهماندن فکر خود به حرکت دادن دست و شانه های خود روی می آورند انسانها بعد از اینکه زبان را به میان آوردند در دومین قدم زبان نوشتاری را ایجاد کردند وجود یک زبان گفتاری دال بر وجود زبان نوشتاری نیست بسیاری از زبانهای گفتاری افریقا فاقد نوشتار هستند.

اولین نوشتارهای سومر و مصریها ترسیمی هستند یعنی اشیاء و حوادث با شکلها نشان داده می شوند آسوری ها خط میخی را ایجاد کردند فنیقی ها و فلسطینی ها و عربهای جنوب از حروف بی

صدا برای نوشتن استفاده می کردند و یهودی ها با نقطه گذاری در بالا و پایین حرفها، حروف صدا دار را معین می کردند یونانی ها از فنیقی ها الفبا را گرفته و لاتین ها نیز از یونانی آن را یاد گرفتند قبلا حروف بکار برده شده توسط ائروسک ها هنوز به طور کامل شناخته شده نبود، حروف رونیک استفاده شده توسط اسکاندیناوی ها و ژرمن ها توسط اقوامی که از طرف جنوب شرقی به اروپا آمده بودند آورده شده بود در زبان قدیم ژرمن ۲۴، زبان آنگلوساکسون ۳۰ حرف وجود داشت نوشته رونیک توسط مسیونرهای مسیحی به الفبای لاتین عوض شد.

مشابهت الفبای مورد استفاده سلت ها با حروفی که قبل از قرن یازدهم در انگلستان بکار می رفت اثبات نگردیده است الفبا های کوپت، نویبا، اسلاو از الفبای یونانی گرفته شده و الفبای ایرلندی و گوتیک از لاتین گرفته شده الفبای قدیمی سانسکریت از حروف گوشه دار ایجاد شده بود و دراویدین ها حروف را از تجاری که از دریای سرخ آمده بودند یاد گرفته بودند عناصر مورفولوژیک، اشارات و کلمات بکار برده شده به مرور زمان زبان ها، لهجه ها و شیوه ها را بوجود آورده و طبقه بندی این زبان ها اولین بار در قرن ۱۶ به میان آمد، اسکالیگر زبانهای اروپا را به چهار گروه لاتین، توتونیک، یونانی و اسلاو تقسیم کرد و در درجه دوم زبانهای آلبانی، مجار، فین، ایرلند، گال، باسک را قرار داد و در پی آن تقسیم بندی های دقیق تری شروع به وجود آمدن نمود. از نکته نظر مورفولوژیک زبانهای دنیا به چهار گروه تقسیم میشود.

-زبانهای منفرد یا تک هجایی: کلمه ها فاقد گرامر و پسوند هستند معنای واقعی کلمات از وضعیت آنها در جمله، مکث، آهنگ... فهمیده میشود زبانهای چینی و سیامی و جنوب شرقی آسیا از این طبقه است.

-زبانهای التصاقی یا آگلوتیناتیو: کلمات اصلی ثابت مانده و با چسبیدن پسوند ها و حروف صرفی جملات بوجود می آید به عنوان مثال جمله " از آنهايي که در خانه است " در زبان ترکی به شکل زیر خواهد بود " ائو + ین + ده + کی + لر + دن + ... " .
زبانهای اورال آلتای در این طبقه است.

-زبانهای تصنیفی و یا تحلیلی: به جز پسوند ها و حروف صرفی ریشه کلمات نیز مورد تغییر قرار می گیرد زبانهای هندو اروپایی در این رده بندی است.

-زبانهای ترکیبی: علاوه از پسوندها با ترکیب کلمات جمله ساخته میشود زبان افراد بومی امریکای شمالی در این طبقه بندی است.

در کنار این طبقه بندی ها زبان شناسان مختلفی وجود دارد که ریشه کلیه این زبان ها را یکی می داند و در عین حال افرادی وجود دارد که زبانهای اورال و آلتای از همدیگر جدا دانسته و یا زبانهای فین، اوغور و ترکی را در یک گروه قرار می دهد در اینجا به طبقه بندی که بوسیله پیی انجام شده اشاره می شود.

۱- زبانهای هند و اروپایی: آلمانی، انگلیسی، اسکاندیناوی، اسلاو، فارسی، یونانی، ارمنی.

۲- زبانهای هامیتو-سمیتیک: عربی، ائبری، زبان قدیم مصری، زبانهای افریقای شمالی.

۳- زبانهای اورال و آلتای: فین، استونی، مجار، ساموییت، ترکی، مغولی و تونقوزی.

۴- زبانهای چینی: چین، تایلند، سیام، بیرمانی و تبت.

۵- گروههای دیگر زبانی: ژاپنی، کره ای، مرکز هندوستان، دراویدین، مالنزی، پولونزی.

رادلوف (Radloff)، پس از بررسی دقیق لهجه های مختلف ترکی، آنها را با توجه به خصوصیات مشترک شان در ۴ گروه دسته بندی کرد، این طبقه بندی امروزه نیز اعتبار خاص خود را دارد، در پایین این دسته بندی را ارائه مینمایم^{۲۷-۵}.

۱- گروه ترکی شرقی: در این گروه حروف صائت یعنی صدادار (حروف صدادار لبی) از قانون هماهنگی صدا تبعیت میکنند ولی حرف بلند (ای) مستثنی است، تاثیر صائت (او) بر حرفهایی که بعداً می آیند کم است، تاثیر صائت (او) بسیار قوی است. در ابتدا و انتهای کلمات حروف طنین دار (ک، ت، پ، س، چ، ش)، و در وسط در بین دو صایت دایما حروف صامت (غ، گ، د، ب، ز، ج) می آید.

رادلوف زبان اقوام ساکن در شمال آلتای، کوههای سایان تاننولوا، حوضه بالایی یتنی سئی و حوضه آباقان، اقوام "آلتای کیشی"، تثلثوت، لئبند، شور، ساقای، قویبال، قاج، قیزیل، بارابا، تولوس، سویوت (یعنی اورثنها)، کاراگاس و اقوامی که روسها تاتارهای چولیم میگویند، طوایف کئچیک و کوآریک، اوغور قدیم را در داخی این گروه قرار میدهد، این بخش از ترکان در عین حال که شامان هستند رسماً مسیحی شناخته میشوند.

۲- گروه ترکی غربی: در ابتدای کلمات حروف صامت بی طنین (ک، ت، بعضاً پ) و طنین دار (ب) و استثناً (د) می آید. در انتهای کلمات فقط صامت های بی طنین دیده میشود. صامت های (ts-تس، ج، ش، س؛ چ) بجای هم می نشینند. مثلاً در لهجه قازان (آکچا)، لهجه قرقیز (آکشا). باشقورد (آکسا)، لهجه توبول (آکتسا) گفته میشود.

زبانهای ترکی قازان، باشقورد، قزاق، قاراقالپاق، قرقیزهای تیانشان پامیر، ترکان توبول و توومن، نوّقای ها در این گروهند.

۳- گروه ترکی آسیای میانه: در این گروه (اؤ) و (اؤ) فقط در هجای اول دیده میشود و به صداهای بعدی تاثیر نمی گذارد. حرف (ای-ا) وجود نداشته و مثل (ای-ا) تلفظ میشود. عموماً قانون هماهنگی صدا در این لهجه ها بهم خورده است. بعد از حروف ستر (ق) و (ت)، نیز حرف (ای-ا) می آید. مثلاً: کلمه (قالین)، به شکل (قالین kalin) خوانده میشود. پسوند بر ریشه کلمه نیز تاثیر میگذارد. مثلاً کلمه (باشی) که باید (باشی başı) خوانده شود ولی (بئشی) تلفظ میشود. ترکان تمام شهرهای ترکستان، قسما اؤزبک ها، زبان تارنج و کاشغر و چاغاتای قدیم در این گروه جای میگیرد.

۴- زبان ترکی جنوبی: در این لهجه صائت های (اؤ) و (اؤ) فقط در هجای اول می آیند. و به دنبال آنها (اؤ) ویا (اؤ)، و در ابتدای کلمات، حرفهایی مثل (گ، د، ب) می آید. حرف (چ) در وسط کلمات به (ج) تبدیل میشود.

ترکی ترکیه، آذربایجان، کریمه، قاقاووز و تورکمنی در این گروه داخل هستند چنانچه ملاحظه میشود رادلوف، چوواش ها، یا کوت ها را در گروه زبان ترکی قرار نمیدهد. رادلوف این طبقه بندی را در سال ۱۹۲۲ میلادی بوجود آورد با مبنا قرار دادن همین گروه بندی آ. ساموی لویچ طبقه بندی جدیدی ارائه نمود کسانی که بخواهند در این ارتباط اطلاعات بیشتری کسب کنند میتوانند به کتاب ر. رحمتی آرات مراجعه کنند.

خصوصیت زبان های مختلف ترکی را میتوان به شکل زیر خلاصه نمود.
 ۱- در بعضی لهجه ها حرف (ز) به (ر) تبدیل میشود. مثال: اوغوز = اوغور.
 ۲- بعضاً حروف (ت) و (د) به حروف (ز) و (ی) تبدیل میشود. مثال: آداق = آزاق = آیاق.
 ۳- در انتهای کلمات تک هجا، حروف (گ) و (و) به همدیگر تبدیل میشود. مثال: تاگ = تاو.
 ۴- در انتهای کلمات چند هجایی، بعضاً (گ) حذف میشود، و بعضاً به حروف (ک و خ) تبدیل میشود. مثال: داغلیق- داغلی- داغلیخ.

۵- در ابتدای پسوندهای تصریف بعضاً حرف (ق) می افتد. مثال: قال-قان = قالان؟؟
 ۶- در ابتدای کلمه بعضاً حرف (ی-ی) به (س) تبدیل میشود. در تمامی لهجه های ترکی که با حرف (ی) شروع میشود، در لهجه های یا کوت و چوواش با حرف (س) شروع میشود. مثلاً: یالین < سالین.

بعضاً یک و یا چند خصوصیت فوق باهمدیگر بوده و بدین ترتیب گروه‌های خاصی از لهجه‌های ترکی بوجود می‌آیند.

اینکه کدام زبان اصلی قدیمی ترکی، ریشه زبانهای مختلف ترکی امروزی را تشکیل میدهند معلوم نیست ولی به صورت کلی میتوان دوره‌های مختلفی را که این زبان در بین مردم صحبت میشده است به شکل زیر تعریف نمود^{۱۱-۵}.

۱- دوره ی زبان آلتای = زبان مشترک ترکی-مغولی

۲- دوره ی زبان ترکی خیلی قدیم = زبان مشترک پروتوترک

۳- دوره ی زبان ترکی اولیه = قبل از میلاد و دوره زبان ترکی هون و ترکی بولغار

۴- دوره ی ترکی قدیم = دوره ترکان آسمانی (گوک‌ترک)، ترکی اوئغوری

۵- دوره ی ترکی میانه = زبان ترکی قاراخانیان، سلجوقیان، عثمانی‌ها، آذربایجانی‌ها: زبان رایج در قرنهای ۱۰-۱۶ میلادی

۶- دوره ی ترکی جدید = زبان ترکی عثمانی‌ها، چاغاتای، ترکی آذری، ترکی اوزبکی، زبان رایج در قرنهای ۱۶-۲۰ میلادی

۷- دوره ی ترکی مدرن = زبان رایج ترکی ادبی جدید

موضوعی که قابل ملاحظه است اینست که در این گروه بندی در ابتدا زبانهای ترکی و مغولی به شکل یک زبان مشترک بودند و در طی زمان آنها از همدیگر جدا شده و به شکل دوزبان جداگانه در آمدند در هر حال به نظر بنده (کامران گورون) به این نوع طبقه بندی زبان ترکی در دوره‌های مختلف زمانی نمی‌توان اطمینان زیادی نمود.

چنانچه در قسمت اول کتاب قید نموده بودیم جد اولیه ترکان از انسانهایی تشکیل میشده که از نوع طاس کوتاه و کشیده بودند و در منطقه ای که آنها زندگی میکردند آثاری از انسانهای مغول نژاد وجود نداشته است و مغولها در زمانهای بسیار بعد به این منطقه آمدند، بدین سبب مشترک بودن زبانهای ترکها و مغولها نوعی طبقه بندی غیر واقعی بوده و در هزاره‌های ۴ قبل از میلاد منطقه ای که به عنوان محل اصلی زبان ترکی شناختی میشود دارای انسانهای غیر مغول بودند به این جهت مشترک بودن این دوزبان نیز ممکن نخواهد بود.

البته در صورتی که چنین فرض شود مغولهایی که در آن تاریخ در مناطق، یتسی‌سئی، شمال و شرق کوههای کینقان می‌زیستند به همان زبان ساکنین ترک آنجا صحبت میکردند اعتراضی به این موضوع وارد نخواهد بود.

[اشاره به این موضوع لازم است که بحث مربوط به یگانگی زبانهای اولیه ترکی و مغولی بوسیله محققین زیادی مطرح شده و لذا تحقیق و کنکاش در این مورد هنوز نیز بوسیله عالمان مختلف ادامه دارد، هر چند در صورت قبول نظریه اورمی این بحث معنی خود را ازدست میدهد].

دراینکه زبانی ترکی ترکان آسمانی تقریباً صافترین زبانهای ترکی میباشد بیشترین توافق وجود دارد ولی چگونه به این مرحله قدم گذاشته شده اطلاعات دقیقی در این ارتباط وجود ندارد، بویژه نمیدانیم که مراحل تغییر زبان ترکی هون به ترکی ترکان آسمانی به چه شکل بوده است. مسلماً جهت دست یابی به اینگونه اطلاعات نیاز به تحقیقات بسیار زیاد باستانشناسی و زبانشناسی خواهد بود.

تغییرات بعد از زبان ترکی ترکان آسمانی راحت تر میباشد، میدانیم که بعد از این دور، زبان ترکی در مقیاسهای مختلفی تحت تاثیر زبانهایی مثل زبان مغولی، اسلاوی، عربی و فارسی، قرار گرفته است، و در عین حال زبانهای مختلف ترکی در مناطق متعدد تحت تاثیر زبانهای غیر ترکی، راه توسعه و انکشاف جداگانه ای را پیمودند.

در مورد لهجه های زبان ترکی رایج در قرن ۱۱ میلادی، ایضاحات مفصلی توسط محمود کاشغری داده شده است، و این کتاب برای محققین زبانشناس اثر بی همتایی محسوب میشود. محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات ترک چنین مینویسد^{۱۱-۳۲}.

صحیح ترین و درست ترین شیوه، متعلق به کسانی است که با فارسها و یا دیگر خارجیان اختلاط ننموده و زبانشان با آنها در تماس نبوده است، در بین روستائینی که دوزبان میدانند یک نوع تغییر وجود دارد مثلاً در زبانهای اقوام (سویداک)، (کنجک)، (آرقو) نوعی نرمش وجود دارد، همینطور در زبان اهالی (هوتان، ختن) و (توییت، تبت) و (تانقوت) نیز چنین خصوصیتی را میتوان دید. در بین تبتی ها و هوتانها زبان مخصوصی صحبت میشود آنها زبان ترکی را خیلی قشنگ صحبت نمیکنند.

با آنکه اوغورها به شیوه اصیل زبان ترکی صحبت میکنند ولی در بین خودشان دارای شیوه ترکی بوده و در نوشتار هایشان از ۲۴ حرف استفاده میکنند.

چومو های کوچنده زبان و شیوه مخصوص خودشان را دارند ولی زبان ترکی را می فهمند، اقوامی مثل قای ها، تاتارها، باسمیل ها با آنکه شیوه مخصوص خود را دارند ولی زبان ترکی را بسیار خوب و قشنگ صحبت میکنند.

قرقیزها، اوغوزها، توخسی‌ها، یغماها، چگیل‌ها، ایغراق‌ها و چاروق‌ها ترکی را به شیوه خاص خود صحبت میکنند و باشقیرها نیز چنین هستند.

اقوام مناطق دیگر تا دیار رُم مثل پنجه‌نک‌ها، بولغارها و سایرها نیز ترکی را به شیوه خاص خود صحبت میکنند ولی در بین کلمات مورد استفاده آنها تحریفات واژه‌ای مختلفی دیده میشود.

در قرن ۱۱ اهالی سوغد هم به زبان سوغدی و هم به زبان ترکی صحبت میکنند.

محمود کاشغری قابلیت‌های مختلف ادبی، لهجه‌های مختلف زبان ترکی را مورد بررسی قرار داده و نهایتاً به نتیجه‌گیری‌های زیر دست یافته است.

- راحت‌ترین شیوه زبان ترکی، لهجه اوغوزها میباشد.

- صحیح‌ترین و درست‌ترین شیوه زبان ترکی لهجه توخسی‌ها، و لهجه یغماها میباشد.

- در سرزمین اوغوزها صحیح‌ترین و درست‌ترین شیوه زبان ترکی، لهجه اهالی ساکن در اطراف نهرهای (ایرتیش)، (یامار)، (ایدیل) میباشد.

- فقط ظریف‌ترین و صاف‌ترین شیوه زبان ترکی، لهجه "خاقانیه" میباشد، و بویژه لهجه شاهزاده‌ها و تابعین آنها در این رده است.

شیوه‌ای که محمود کاشغری به عنوان شیوه ترکی خاقانیه نام میبرد در واقع زبان نوشتاری رسمی دولت قاراخانیان میباشد.

در مقابل زبان گفتاری زبان ترکی، امکان تعقیب تغییرات آن در بخش نوشتاری راحت‌تر میباشد، زیرا در این مورد اطلاعات بیشتری در دست داریم، و میدانیم که نوشته‌های بجا مانده در کتیبه‌های اورخون به عنوان شروع، از غنای زیادی برخوردار است.

اولین الفبای ترکی به حدس بیشتر محققین، الفبای بکار برده شده در سنگ‌نوشته‌های اورخون میباشد، در مورد الفبای قدیمی‌تر از این، برای نوشتن زبان ترکی اطلاعات زیادی وجود ندارد [در ارتباط با کتیبه‌های بسیار قدیمی و الفبای ترکی بکار رفته در این سنگ‌نوشته‌ها اطلاعات ذیقیمتی در نوشته‌های محققین مربوط به نظریه اورمی میتوان یافت، این مطالب بر اساس یافته‌های باستانشناسی جدیدی که در منطقه آذربایجان و قفقاز انجام شده جمع‌آوری شده است، بجز این در مورد کتیبه‌های قدیمی، اطلاعات جدید دیگری نیز قابل ذکر است، بر اساس حفاری‌های جدید باستانشناسی که در ۵۰ کیلومتری شهر آلماتا و در نزدیکی دریاچه ایسیتی انجام شده در قبری که متعلق به شاهزاده‌ای میباشد جام زرینی پیدا شده است، این جام، قدیمی‌ترین نوشته زبان ترکی را در خود دارد این نوشته که در عین حال به قدیمی‌ترین الفبای ترکی نیز اشاره دارد به دوره‌ای

در حدود ۲۵۰۰ سال قبل مربوط میشود و میتوان گفت که بر اساس این یافته قدمت زبان نوشتاری ترکی حداقل به ۲۵۰۰ سال قبل میرود، البته چنانچه زبانهای سومری و ایلامی را وارد این مباحث نماییم قدمت زبان و نوشته ها به زمانی حداقل ۵۵۰۰ سال پیش خواهد رفت].

در مورد منشا حروف اورخون نظرات مختلفی ارائه گردیده است، گفته شده است که این الفبا از الفبای رونیک، الفباهای آسیای نزدیک (آسیای غربی)، الفبای آرامی، ویا الفباهای مشابه گرفته شده است، محققینی مثل آریستو^{۱۱} و (Aristov) و ماللیسکی (Malliskiy) عقیده دارند که این الفبا بر اساس مهر و تمغاهای قدیمی اقوام مختلف ترک ایجاد شده است، احمد جعفر اوغلو، با توجه به بررسیها و تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که این الفبا حاصل تلاش خود ترکان برای ایجاد ارتباط نوشتاری در بین خودشان بوده است^{۱۱-۱۲}.

اینکه الفبای اورخون دقیقا از چه تاریخی شروع به استفاده شده معلوم نمی باشد.

در این حال نمیتوان ادعا نمود که الفبای اورخون توسط تمامی اقوام ترک استفاده میشده است. این الفبا و نوشته ها در واقع زبان ادبی و نوشتاری افراد رده بالای دولتی محسوب میشده است، بعد از اینکه دولت ترکان آسمانی از بین رفت این الفبا تا سال ۸۴۰ میلادی نیز توسط دولت اوغور استفاده میشده است. میدانیم بعد از آنکه دولت اوغور از بین میرود اهالی اوغور در ترکستان شرقی یعنی در بشبالیق، کوچا، تورفان، یئنی بالیق الفبایی را با مبنا قرار دادن الفبای سوغدی بوجود آوردند و بدین ترتیب دوره انکشاف ادبی و نوشتاری جدیدی بوجود می آید.

چنانچه محمود کاشغری اشاره میکند، زبان ادبی نوشتاری اوغوری زبان عمومی کلیه اقوام ترک نشده بود، آنها در عین حال که به ترکی اصیل صحبت میکردند شیوه مخصوص به خود نیز داشته اند، از حرفهای کاشغری چنین بر می آید که این شیوه خاص موجود در بین اوغورها در واقع همان زبان ادبی ترکی رایج در بین آنها بوده است. یعنی اوغورها در کنار زبان عمومی و اصیل ترکی رایج در بین بیشتر اقوام ترک، به یک زبان ادبی خاصی نیز آشنا بوده اند [همین ویژگی آنها بود که سبب میشود اوغورها در امپراتوری های بزرگ رتبه های بالای دولتی را صاحب شده و مقامهای بالایی را بدست آورند]

بعد از استیلای مغول، زبان نوشتاری ترکی دچار یک بحران عمومی میشود ولی از آنجاییکه چنگیز خان زبان نوشتاری اوغوری را به عنوان زبان رسمی دولتی انتخاب میکند این زبان در منطقه وسیع تری راه انکشاف خود را طی میکند.

بعد از سپری شدن موجهای اولیه حملات مغول، زبان و مدنیت ترکان مجدداً شروع به نیرو گرفتن میکند، بویژه در محدوده حکومتهای خوارزم-آلتین اوردو، یعنی اوغوز-قپچاق این زبان و نوع ادبی و نوشتاری آن راه کمال را طی میکند همچنین زبان ترکی چاغاتای نیز در محدوده بزرگی شروع به انکشاف کرده و آثار گراندردی از خود بجای مینهد. و این حرکتها تا قرن ۱۶ میلادی راه پیشرفت را پیموده و البته با وارد شدن انواع عناصر دینی بودیسم، شامانیسم و نهایتاً عناصر اسلامی غنای زیادی پیدا نمود.

در پی آن اوزبکها با ایجاد حکومتهای مقتدر به توسعه این زبان کمک شایانی نموده و چندین قرن این راه را ادامه دادند.

بعد از رواج دین اسلام در منطقه آسیای میانه و آسیای غربی، الفبای عربی به عنوان روش نوشتاری جدید پا به میدان می گذارد، و این الفبا را نوع کریل و لاتین دنبال میکند، در حالی که در آسیای میانه الفبای کریل جایی برای خود باز میکند در بین ترکان غربی الفبای لاتین گسترش یافته و بعدها تقریباً در کل منطقه رواج می یابد.

در اینجا بر اساس نوشته های ژوهاننسس بنزینگ (johannes benzing) اطلاعاتی در ارتباط با زمان تغییر الفبای ترکان آسیای میانه و غربی ارائه میشود.^{۴۸} چوواش ها از ۱۸۷۵ به بعد زبان نوشتاری داشته اند.

در آذربایجان، ترکی آذری به عنوان زبان ادبی و نوشتاری انتخاب میشود.

در ترکمنستان لهجه یوموت زبان رسمی و نوشتاری میگردد.

ترکان کاراییم از قدیم الفبای عبری را بکار میبردند و حال الفباهای له (leh) و لیتوانی را بکار میبرند.

ترکان قاراچای و بالکار از ۳۰ سال پیش زبان مشترکی را به عنوان زبان نوشتاری در بین خودشان قبول نموده اند.

ترکان قوموق در شمال و شرق قفقاز از سال ۱۸۲۵ میلادی به این طرف زبان نوشتاری در بین خودشان دارند.

ترکان ولگا و سبیری از اواسط قرن ۱۹ زبان ترکی چاغاتای را بکار میبرده اند و بر مبنای آن زبان نوشتاری نیز مورد استفاده قرار میگیرد.

باشقورد از ۱۹۲۵ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند.

قزاق از اواسط قرن ۱۹ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند.

قبرقیزلارها از ۱۹۲۵ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند. در بین اوزبک ها، زبان ترکی چاغاتای رواج داشته و همین زبان نیز به عنوان زبان نوشتاری مورد استفاده قرار میگیرد.

ترکان آلتای از ۱۹۳۰ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند. البته زبان اقوام آلتای و قوم قرقیز مشترک میباشد ولی زبان ترکی آلتای تحت تاثیر لهجه های ترکی شمالی قرار داشته و عملاً به یک زبان ترکی گروه شمالی تغییر یافته است.

ترکان شور از سال ۱۹۳۰ دارای زبان نوشتاری ترکی آباکان هستند. اقوام و جمعتهای ساگای، بلتیر، کاشین، کویسال، قیزیل نیز از سالهای ۱۹۳۰ دارای زبان نوشتاری ترکی هستند.

زبان این اقوام به زبان ترکی خاکاس معروف است. ترکان توبا از سال ۱۹۳۰ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند. ترکان یاکوت از سال ۱۹۱۸ به بعد دارای زبان نوشتاری ترکی هستند. ترکان اویغور در چین و ترکستان شرقی زبان ترکی اویغور جدید را بکار میبرند آنها قبلاً الفبای عربی را بکار میبردند ولی در حال حاضر از الفبای لاتین استفاده کرده و در کنار آن از الفبای عربی نیز بهره میگیرند.

چنانچه در بالا نیز ذکر شد در حال حاضر صدها میلیون نفر به زبان ترکی صحبت میکنند [با توجه به اطلاعات موجود، در حال حاضر حدود ۳۰۰ میلیون نفر به لهجه های مختلف زبان ترکی سخن میگویند و از نظر تعداد افرادی که به این زبان صحبت میکنند بعد از زبانهای انگلیسی، چینی، اسپانیولی در رده زبانهای مثل عربی و ... بوده که بیشترین جمعیت را به خود اختصاص داده است].

چنانچه خوانندگان کتاب بخواهند اطلاعات جامعتر و بیشتری در مورد زبان ترکی و جمعتهایی که به این زبان سخن میرانند بدست آورند میتوانند به آثار تهیه شده توسط نویسندگان مختلف ذکر شده در زیر رجوع کنند.

(زکی ولیدی توغان) و اثر مفید او به نام: "عمومی تورک تاریخینه گیریش".

کتاب ساووت ائمپایتر نوشته: اولاف کارو (olaf caroe)

کتاب ترکان (دیش تورکلر) نوشته صلاح الدین یوجل (celiaddin yücel)

نوشته های مختلف دکتر ر. آ. ک در مجلات (kultura turcica). (شماره ۱).

نوشته های محرم ارگین در کتاب تورک دیل بیلگی سی

[کتابهای نوشته شده توسط آقایان ذهتابی، فرزانه، اسماعیل هادی، شعبانی....]



۲- قسمت دوم

طوایف و تاریخ حکومت‌های ترک

در قسمت اول تلاش شد به این سوالها جواب داده شود که زادگاه اولیه ترکان کجاست؟، در این سرزمین موجودیت آنها را تا چه تاریخی می‌توان عقب‌برد و از این سرزمین کی و در کدام جهت-ها مهاجرت کردند؟.

اکنون به تدقیق تاریخ دولتهایی که توسط آنها ایجاد شده می‌پردازیم قبل از هر چیز مطلبی را اشاره خواهیم کرد وقتی از دولت صحبت می‌کنیم طبیعتاً در یک شرایط مشخص موسسه‌های معین به میان می‌آید در حالی که در تاریخ ترکان به اقوام و ملت‌هایی می‌توان برخورد نمود که در مناطق بسیار وسیع مدت زمانی طولانی حاکمیت پیدا کردند ولی تشکیلات‌هایی به شکل کلاسیک ایجاد ننمودند. ملت‌های آوار، پئچه‌نک، قبچاق، در این رده هستند از این نظر وقتی از دولتهای تاسیس شده توسط ترکان صحبت می‌شود به این گونه موارد نیز پرداخته خواهد شد.

تاریخ دول ترک را با امپراتوری هون‌های آسیا شروع می‌کنیم و البته مطلب ذکر شده به این معنی نیست که دولتهایی که قبل از هون‌ها تشکیل شده با ملت ترک ارتباطی ندارد بلکه در اینجا هدف از حرف فوق این است که در این کتاب از تاریخ دولتی شروع می‌کنیم که خود را ترک می‌نامید به عنوان نمونه می‌توان به دولتهای زیادی اشاره نمود که قبل از هون‌ها توسط ترکان آسیای میانه سومریان، ایلامیان و بسیاری دیگر ایجاد شده‌اند.

در این کتاب هدف نوشتن تاریخ سیاسی نیست به عبارت دیگر در اینجا هدف ما این نیست که علل و عوامل دخیل در نحوه تصمیم‌گیری مسئولین و اشخاص تاریخی را بررسی کرده و درستی و یا اشتباه بودن این گونه تصمیم‌ها و اعمال را مشخص کنیم چنین تاریخی شاخه دیگر از این علم است چون که چنین مسائلی را وقتی می‌توان کتابت نمود که حوادث تاریخی با تمام جزئیات آنها مشخص شده باشد در صورتی که چنین ادعایی در مورد حوادث تاریخی ترکان در تمامی دوره‌های تاریخ ممکن نیست و در اینجا ما تلاش خواهیم کرد حوادث تاریخی را به صورت ترتیب زمانی و کروئولوژیک ارائه دهیم و به ویژه سعی خواهیم نمود تاریخ این ملت را به خصوص در شرق و میانه آسیا به طور مداوم و غیر منقطع نوشته باشیم این مطلب را روشن تر بیان می‌کنیم بدین

معنی که: بعضی مورخین چنین تصور می کنند که دولتهای تاسیس شده توسط ترکان در زمانهای کوتاه در این و یا در آن منطقه ایجاد شده و ارتباط پیوسته ای با همدیگر نداشته اند در حالی که در تاریخ ترک یک پیوستگی روشنی وجود دارد وقتی یک دولت ترک از بین می رود و یا حیات سیاسی آن به اتمام می رسد دولت ترک جدیدی جایگزین آن شده و به حاکمیت خود ادامه داده است وقتی دولتی به دولت دیگر تغییر می یابد مردم همان بوده و این ملت تغییری نمی کند و فقط سلاله های حکومتی تغییر می کند وقتی امپراتوری هون آسیا که توسط اقوام مختلف ترک ایجاد شده بود راه زوال را پیمود این ملت ها از بین نرفتند و دولتهای بعدی توسط همین ملت ها تاسیس گردید بعضا نام آنها تغییر کرده و بعضا با اقوام دیگر اختلاط پیدا کردند و حتی دیده شده زبان گفتاری بعضی اقوام از بین رفته ولی ریشه ها به همان صورت باقی مانده است و مطلبی نیز لازم به اشاره است که در تاریخ ترک بزرگترین دشمنان ترکان، خود ترکان بودند و به این سبب در این کتاب به اختلافات داخلی و توطئه هایی که در نتیجه به هم خوردن عادات و سنن مرسوم بین آنها بوجود می آمد اشاره خواهد شد.

در صورتی که ما می توانستیم اسامی طایفه هایی که قبل از قرن سوم میلادی در منابع چینی آمده به زبان ترکی بدانیم و نام آنها را به همان شکلی که خودشان در مورد خود بیان می کردند بشناسیم این امکان وجود داشت نسبت به انطباق نام این اقوام با نام طایفه های ترکی که در دوره های بعدی اقدام به تشکیل حکومت نمودند اقدام نموده و چگونگی تغییرات، جابجایی و خصوصیات آن اقوام قدیمی و جدیدتر را بیشتر تجزیه و تحلیل نماییم این نکته نیز لازم به ذکر است که بعضا دوره های کوتاه مدتی را می توان در تاریخ دید که هیچ دولتی در آن دوران وجود نداشته ولی این موضوع به معنی از بین رفتن ملت نبوده و چنانکه گفتیم در چنین مواردی نیز در مناطق گسترده و وسیع حاکمیت در دست همین ملت بوده بدون اینکه تشکیلات شناخته شده امروزه از دولت در آن دوران دیده شود و با اطمینان این موضوع را می توان گفت که در آسیا مناطق بین کوههای کینگان تا نهر یاییق از دوران اول تاریخ تا شروع امپراتوری چنگیز به طور مداوم در دست ملت و حاکمیت ترکان بود و حتی به دوره هایی می توان اشاره نمود که در مناطق بسیار وسیع در شرق و غرب آسیا دولتهای متعدد ترک ایجاد شده بود.

به این موضوع نیز اشاره می شود که وقتی ما از دولتی ترک صحبت می کنیم به این معنی نیست که تمامی اقوام زیر دست این دولت ترک بودند در این حکومت ها اقوام بسیاری مثل مغول ها و تونقوزها و ملل دیگر اشتراک داشتند، واضح است چنین ادعایی را نمی توان نمود که اقوام تحت

حاکمیت یک دولت همه مثل ملت موسس آن حکومت هستند و حتی این موضوع در زمان کنونی نیز صادق است و در واقع در هر دولتی اقوامی که توانایی بیشتر را دارند در ردیف حاکمان آن منطقه قرار گرفته و مَهر نام خود را بر آن دولت می‌زنند در این قسمت قبل از شروع تاریخ هون‌ها در مورد اساطیر و میتولوژی ترکان نیز مطالبی قید می‌شود در یونان قدیم به مثل میت می‌گفتند و میتولوژی از این کلمه ایجاد شده این علم افسانه‌هایی که در ارتباط با یک ملت است بررسی می‌کند معمولا افراد تاریخی در میتولوژی نامی ندارند و به حکایاتی که در مورد افراد تاریخی گفته می‌شود داستان می‌گویند وقتی تاریخ ملتی بررسی می‌شود لازم است میتولوژی و داستانهای آن ملت نیز تدقیق شود زیرا تاریخ انسانها و ملتها به دوره‌های زمانی قبل از دوره نوشتاری میرسد چنین اطلاعاتی امروزه با علوم مربوط به باستان‌شناسی و انسان‌شناسی و علوم مشابه بدست می‌آید و معمولا این اطلاعات مطالب مفید عمومی بوده و به جزئیات بیشتر وارد نمی‌شود.

معمولا افسانه‌ها و شخصیت‌های افسانه‌ای حوادثی را بیان می‌کند که در تاریخ قید نگردیده است بعضا می‌توان حقایقی را از بین آنها بیرون کشید چنانچه افسانه ایلید و ادیسه هومر سبب گردید حادثه تاریخی ترووا واقعت تاریخی را روشن سازد چنین مواردی را در افسانه‌های ترک نیز می‌توان دید.

افسانه‌ها و داستانهای ترک در مواردی بسیار به هم پیوسته است و جدا کردن آنها مشکل می‌نماید به عنوان مثال داستانهای دده قورقود را می‌توان هم افسانه (میتولوژی) نامید و هم داستان نامید در هر حال داستان دلی دومرول یک افسانه است زیرا نیروهای فوق طبیعت در آن دخیل اند.

پروفسور بهالدین اوگل تا قرن ۱۳ میلادی (۷ هجری) افسانه‌های ترک را از منابع چینی و در تاریخ‌های بعدی نیز با استفاده از منابع اسلامی آنها را جمع‌آوری نموده است البته به اینها منابع یهودی و حتی یونانی را نیز می‌توان اضافه نمود با توجه به این مطالب در مورد ملت ترک به دو اثر مهم اشاره می‌شود یکی داستان اوغوز خاقان و دیگری کتاب دده قورقود است ۱۲ حکایت کتاب دده قورقود چیزی به جز ۱۲ داستان اوغوز خان نیست. داستان اوغوز خان در اصل به صورت متنی منظوم بود و در روزهای ملی و در مواقعی که به جنگ می‌رفتند به منظور به هیجان در آوردن سربازان همراه با ساز قوپوز خوانده میشد اصل متن بدست نیامده است آن چیزی که بدست آمده متنی است که وقتی از متن اصلی جدا شد همراه با تغییراتی خلاصه آن را تشکیل می‌داد.

از این متون مهم‌ترین و بزرگترین قسمت همانا کتاب دده قورقود و دیگری کتاب اوغوز خان است که تنها نسخه دست‌نویس آن با حروف اویغوری در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود

همچنین قسمتی از داستان اوغوز خان به زبان جغتایی در "اوزون کؤپرو" پیدا شده است. پروفیسور فاروق سومر معتقد است نسخه نوشته شده اوغوری در کشور اوغور نوشته نشده بلکه در زمان ایلخانیان در ایران نوشته شده است.

خلاصه داستان اوغوز خان نیز در دوره ایلخانیان توسط وزیر آنها خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب جامع التواریخ با نام تاریخ اوغوزان و ترکان آورده شده است. این مطالب توسط پروفیسور زکی ولیدی توغان به ترکی ترجمه شده است.

اوغوزنامه خواجه رشیدالدین با اوغوری تفاوت دارد و در آن تاثیر اسلامیت آشکار است. به عنوان مثال وقتی اوغوزخان به دنیا می آید سه شبانه روز شیر مادرش را نمی خورد و می گوید اگر می خواهی شیرت را بخورم باید به وحدانیت خدا اقرار و اعتراف کنی، چنین قسمتهایی را در متن اصلی نمی توان دید.

در واریانت اوغوری اوغوزخان مطالبی مثل تولد اوغوز، فتوحات او و نام دادن به بعضی از اقوام و تقسیم کشور بین فرزندانشان آورده شده است و فاقد ابتدا و انتها است. در اوغوزنامه رشیدالدین داستان بعد از مرگ اوغوز نیز ادامه می یابد و تحت تاثیر حوادث قرن ۷ میلادی (هـ-۱) داستان به پایان می رسد. نمی توان گفت که چه مقداری از این داستانها با متن اصلی منطبق می باشد. در هر حال قسمت اعظم آن مطالبی است بعدها به کتاب افزوده شده است.

توضیحاتی که در مورد اوغوزنامه داده شده این است که این داستان در اصل به اوغوزها متعلق است و نمی توان حوادثی را که به اقوام ترک قدیمی تر از اوغوزها مربوط است از این کتاب بدست آورد. این موضوع را در ادامه خواهیم دید.

در نسخه رشیدالدین پدران اوغوز تا ح نوح نوشته شده است، ح نوح دنیا را بین سه پسر خود تقسیم می کند. پسر بزرگ او یافث مناطق شرقی و ترکستان را تصاحب می کند، یافث لقب اولجای خان را می گیرد و پسر او دیب یا وکوخان (دیب یا بغوخان) و پسر او قاراخان و پسر او نیز اوغوزخان است.

عین این روایت در تورات نیز هست. پسر نوح یافث بوده و پسر او نیز به نام ترک می باشد و چنانکه گفته شد این روایت ها جدید بوده و در تورات عتیق قید نشده است.

بوجود آمدن روایت هر چه می خواهد باشد حتی در دوران امپراتوری عثمانی نیز چنین شجره نامه ای تا ح نوح نوشته میشد. به عنوان مثال وقتی احمد عاشقی در تاریخ عثمانی پدران قورقود را می نویسد آن را در ح نوح خاتمه می دهد. در این لیست پسر ح نوح یافث بوده و از بطن سی

وسوم او نوه اش قاراخان و پسر اوغوزخان بدینا می آید مجادله پدر اوغوز و عموهایش، کشمکش هیونگ نوها را در زمان مته خان به خاطر می آورد در اوغوزنامه رشیدالدین مجادله اوغوزخان با پدرش از آنجا شروع میشود که به سبب اینکه اوغوزخان می خواست دین حق را به آنها بقبولاند با خطر کشته شدن از طرف پدرش روبرو می شود و از تخت محروم می گردد مته به علت اینکه پدرش بر ضد ستهای موجود بوده با او به جنگ می پردازد قسمتی از قبایل با او همراه می شود و فرزندان عمویش نیز با او همدست می شود و به این سبب او به آنها نام کسانی که در راه اصلی قدم بر می دارند می دهد و این نام در ترکی به شکل اویغور می باشد و بدین صورت نام اویغور به نسل پسران عموی اوغوزخان اطلاق می گردد در امپراتوری هون های آسیا، از اقوامی که تا آخرین لحظه به خاقان هون صادق ماندند همان اویغورها بودند در تاریخ ترک مجادله های اینچینی بین پدر و پسر دیده می شود در اوغوزنامه نامی که بعد از اوغوز بیشتر اهمیت دارد نام سیمنی اوغول یغماخان است او در قسمت شرقی هندوستان پادشاهی می کند و محتملا این منطقه در همسایگی کشمیر بوده و او سرکرده قوم یغما می باشد.

نام مهم دیگر اینال است ز. و توغان معتقد است اینال پادشاه کشور قرقیزها در منطقه یینی سئی است مجادله اوغوز با ترکان یغما (قارلوق) و قرقیزها زیاد بوده این حوادث منطبق با کشمکشهای بعد از قرن هفتم میلادی است از این نظر داستان اطلاعات بیشتری نمی دهد در داستان اوغوز مهم ترین نامها همانا اسامی فرزندان و نوه های اوغوزخان است سه فرزند اولی اوغوز از نوری که از آسمان آمده و با زنی یکی می شود بوجود می آیند و سه فرزند دیگر از زنی که در بین کُنده درختی در میان یک دریاچه بود بدینا می آیند این فرزندان به ترتیب به نامهای گون، آی، اولدوز و همچنین گوئی، داغ، دنیز است وقتی آنها به شکار می روند پسران بزرگ یک کمان طلایی پیدا می کنند و به پدرشان می آورند پدر آن را به سه قسمت می کند و به سه فرزند خود می دهد به این سبب نسلی که از این سه فرزند بوجود می آید به نام بوزاوخ ها یعنی تیرهای طلایی معروف می شوند [باید دقت نمود معنی اصلی بوزاوخ ها تیرهای خاکستری است ولی مجازا به مفهوم تیرهای طلایی می باشد]، وقتی برادران کوچکتر به شکار می روند یک تیر طلایی پیدا می کنند و به پدرشان می آورند پدر آن را نیز سه قسمت نموده و به آنها می دهد و به این سبب نسلی که از آنها بوجود می آید به اوچ اوخ ها معروف هستند و به معنی سه تیر می باشد هر کدام از این فرزندان دارای چهار پسر هستند، اوغوزخان بیش از ۱۰۰۰ سال زندگی می کند و به جای او پسرش گون خان بر تخت می نشیند در

زمان او ۲۴ پسر هر کدام نسلی را بوجود می‌آورند و هر کدام دارای تمغا و توتم مخصوص به خود بودند نام ۲۴ طایفه اوغوزها به شرح زیر است.

پسران گوَن خان: قایی، بایات، آلقا ائولی. قارا ائولی؛ پسران آی خان: یازیر، دؤگر، دودورقا، یاپارلی؛ پسران اولدوز خان: آوشار(افشار)، قیزیق، بگدیلی، قارقین؛ پسران گوک خان: بایندی، پئچه‌نک، چاوولدور، چینی؛ پسران داغ خان: سالور، ائیمور، آلا یوئتلو، یوره‌گیر؛ پسران دنیز خان: ایغدیر، بوگدوز، ییوا، قینیق.

در اوغوزنامه مناطقی که به این طایفه‌ها متعلق است به شکل زیر آورده شده است.

ابتدا پدر بزرگ اوغوزخان یعنی اولجای خان به عنوان ییلاق "اورتاق و کورتک" و به عنوان قشلاق شهرهای تالاس، سایرام و آلمالوق را انتخاب می‌کند این مناطق در اطراف دریاچه بالخاش در قزاقستان امروزی قرار دارد و عموماً منطقه اون اوخ‌ها(ده طایفه) است در اوغوزنامه سرزمین اولیه اوغوزها منطقه زرافشان و تالاس نشان داده شده است البته اوغوزها دیر وقت به این منطقه آمدند سرزمین اولیه آنها در شرق دریاچه بایکال بوده است، سرزمین اولیه خلیج‌ها دماوند است و آنها از این منطقه به اطراف پخش شدند سرزمین اولیه قارلوق‌ها نیز در کوههای تخارستان و فرغانه و بامیان نشان داده شده است چنین گستره‌ای به دوران پایانی تاریخ امپراتوری ترکان آسمانی تعلق دارد در اوغوزنامه از قبچاق‌ها نیز سخن به میان می‌آید ولی در مورد سرزمین آنها اطلاعاتی داده نمی‌شود.

در مورد اوغوزنامه اطلاعات دیگری نیز قابل ذکر است در داستان اوغوزخان گرگ نقشی تقدس آمیز داشته و راه را به قوم نشان می‌دهد و در دوره‌های فتوحات اوغوزخان در مواقع دشوار همیشه یک گرگ خاکستری راه را به قشون نشان می‌دهد در صورتی که در افسانه ترکان آسمانی گرگ خاکستری نسل در حال انقراض ترک‌ها را احیا می‌کند.

در افسانه‌های اوغوزی خاقان اوغوز به نام بؤگوخان در داخل درخت قایین؟؟ متولد می‌شود در داستان اوغوزخان سه پسر کوچک اوغوز در شکاف یک درخت از زنی زاده می‌شوند می‌توان نزدیکی این دو داستان را قبول کرد.

در داستان اوغوز از نوری که از آسمان می‌آید و در وسط دریاچه‌ای و در شکاف درختی با یک زنی همراه می‌شود بچه‌های اوغوز بدنیا می‌آید این حادثه به این موضوع یک هویت تقدس آمیز داده و نشان می‌دهد اوغوزها به آسمان و آب به عنوان چیزهای مقدس می‌نگریستند نام شش فرزند او نیز با نام آسمان و زمین مرتبط است.

تقسیم بندی فرزندان اوغوز به دو دسته و به ۲۴ نسل موضوعی است که در کل تاریخ ترک قابل مشاهده است و حتی در تقسیمات اداری و نظامی نیز دیده می‌شود در دولت هون کشور به دو قسمت راست و چپ تقسیم می‌شد و دولت دارای ۲۴ رکن بود، در امپراتوری عثمانی کشور به دو قسمت آناتولی و رومئلی تقسیم می‌شد و در جنگها نیز جناح چپ و راست وجود داشت که آنها به ۲۴ شاخه تقسیم می‌شدند و بخش رومئلی نیز به ۲۴ سنجاق و یا ایالت اداری تقسیم می‌شد.

چنانچه به کتاب دده قورقود توجه کنیم می‌توان گفت که این کتاب در انتهای قرن ۱۵ م. و ابتدای قرن ۱۶ توسط شخص نا معلومی تهیه شده است کتاب در حال حاضر دارای دو نسخه دست نویس است یکی در واتیکان و دیگری در درسدن نگهداری می‌شود. [محققین آذربایجان زمان نوشتن این داستان را تا ۱۳۰۰ سال قبل می‌برند محقق محترم به نام گونئیلی تاریخ هجری ۴۴۴ را برای کتابت آن مطرح می‌نماید].

مثل های دده قورقود نحوه حیات اوغوزها را نشان می‌دهد قهرمانها به طایفه های اوغوز منسوبند همانگونه که داستان اطلاعات واضحی در مورد سرزمین اوغوزها نمی‌دهد قهرمانهایشان نیز در داخل تاریخ مشخص نیستند در این اثر، بزرگ اوغوزها بایندرخان نام دارد البته او در صحنه جایی ندارد و فقط از او بحث به میان می‌آید قهرمان اصلی به نام سالورقازان است او سرکرده بزرگان اوغوز است در داستانهای دده قورقود دشمنان اوغوز کسانی هستند که هنوز اسلام را قبول نکردند و این نشان می‌دهد داستان به دورانی مربوط است که هنوز اسلامیت به طور کامل در بین اوغوزها رواج نیافته است.

به نظر من در حکایات دده قورقود جالب ترین آنها حکایت دوازدهم است این حکایت کشمکش و به هم خوردن میانه بوزاوخ ها و اوچ اوخ ها را نشان می‌دهد و سر کرده تمامی بیگ های اوغوز سالورقازان است که از بوزاوخ ها می‌باشد و اوچ اوخ ها به بوزاوخ ها تابع هستند چنانچه می‌دانیم سلجوقیان متعلق به جناح اوچ اوخ ها بوده و از طایفه قینیق که از آخرین طوایف اوچ اوخ ها محسوب می‌شوند در واقع داستان اوغوزخان در زمان سلجوقیان و متناسب با شرایط آن زمان تنظیم گردیده است [این موضوع دلیل دیگری بر اثبات تاریخ کتابت سال هجری ۴۴۴ می‌باشد].

در داستانهای اوغوز مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی طوایف اوغوز و تشکیلات آنها تشریح میشود این داستانها در طی دوره های مختلف حتی توسط اجتماعات دیگر نیز مورد بهره برداری قرار گرفته است به عنوان مثال مغول ها داستان ارگنه کن را به زبان خود برگردانده اند

این داستان در زمان چنگیز خان درست شده است و بر اساس آن مغول‌ها تماماً توسط ترک‌ها از میان برداشته شده بودند تنها یک پسر و زنی باقی میماند آنها به صخره ای پناه می‌برند و طی زمان زیاد می‌شوند و در آنجا نمی‌گنجند ولی کوهها از آهن بود در نهایت کوره‌هایی درست می‌کنند و آهن‌ها را ذوب کرده و بیرون می‌آیند دیده می‌شود که این داستان همان داستان آفرینش ترکان آسمانی است که به شکل تغییر یافته ای در آمده است از منابع چینی چنین بر می‌آید که مغول‌ها تا زمان چنگیزخان از معدن و آلات فولادی اطلاعی نداشتند در این منابع حتی در دوره‌های قبل از قرن شش میلادی بحثی از مغول‌ها به میان نمی‌آید و کلمه مغول برای اولین بار در همین قرن در زمان سلاله تانگ به میان می‌آید و گفته می‌شود آنها برای قوم توکیو (ترکان) چوپانی می‌کردند این موضوع در مقاله شمس الدین گونتای آمده است.

از دوران قدیم تا امپراتوری ترکان آسمانی

۲-۱- امپراتوری هون‌های آسیا

به عنوان ملت ترک اولین نوشته‌های تاریخی را در منابع چینی می‌توان یافت در واقع تاریخ ترک و ملت ترک در این منابع با تاریخ چین عجین می‌باشد. حکومتی که در چین با نام هیونگ‌نو به صحنه تاریخ آمده از خود وثیقه نوشته شده ای به جا نگذاشته است و اطلاعات ما در مورد آنها بر اساس منابع چینی می‌باشد در دوره‌های اخیر بویژه در طول قرن گذشته حفاریهای باستان‌شناسی سبب شده است از یک طرف منابع چینی را کامل تر نموده و از طرف دیگر خطاهای موجود را کاهش دهد.

چین شناس معروف به نام کارلگرن معتقد است اهالی بومی چین اثری از خود به جا نگذاشته اند و مدنیتی که به آنجا آمده از خارج آن محدوده بوده است و قومی که سبب شده بومی‌های چینی از دوره سنگی خارج شده و به پیشرفت برسند همانا اقوام منسوب به نژاد ترک بوده است این قوم استیلاگر در قرن سوم قبل از میلاد از سمت کاشغر به شمال چین رفته و آن را ضبط می‌کند این اطلاعات با توجه به حفاریهای باستان‌شناسی بدست آمده است و در عین حال معلوم شده است مدنیتی که توسط این قوم ایجاد شده از نظر قدمت تاریخی تا سالهای ۲۵۰۰ ق.م عقب می‌رود تمثیل کنندگان این مدنیت با شکار، دامداری و زراعت (گندم و جو) گذران می‌کردند و منابع چینی وجود آنها را در ایالت‌های شئنسی و قانسو نشان می‌دهد آنها به جای چهارپایان بزرگ، اسب پرورش می‌دادند شبهه ای نیست که این قوم از ترکان بودند ولی این موضوع به این معنی نیست که

زادگاه اولیه ترکان ایالت‌های شنسی و قانسو بوده است بلکه مطلب فوق نشان دهنده محدوده گسترش یافته توسط این قوم است.

آکادمسین فرانسوی به نام رنه گروسه نیز معتقد است مدنیت چین از طرف یک قوم استیلاگر به آنجا آورده شده و در موقع آمدن این قوم، در این منطقه بومیهای بربر و وحشی می‌زیستند البته نحوه ارائه مطلب او کمی تفاوت دارد: "چینی‌ها به این منطقه به شکل فاتح آمده‌اند و وطن اولیه آنها در سمت غرب، سیبری، آرال و اطراف کاشغر بوده است آنها زادگاه مادری خود را ترک کرده و از مسیر قانسو به شمال چین آمدند و ابتدا ایالت‌های شانسی و پیچیلی را ضبط نمودند و سپس شنسی، هونان و شانتونگ را به آن اضافه نموده و از رودخانه زرد گذشته و بین این نهر و رودخانه یانگ تسه پخش شدند در حالی که کوچنده بوده و چوپانی می‌کردند روستایی شدند و البته این مناطق خالی از سکنه نبود و در آنها تبتی‌ها و افراد دژونگ ساکن بودند."

در صورتی در این متن به جای کلمه چینی‌ها کلمه ترکان و یا هون‌ها را قرار بدهیم صحیح‌تر خواهد بود، با توجه به اینکه چینی‌ها خود را بومی دانسته و مهاجرت از خارج را صحیح نمی‌دانند به این سبب در این متن تغییر کلمه چینی‌ها اشتباه نخواهد بود و دیگر اینکه خود چینی‌ها شروع تاریخ خودشان را از سال ۱۱۲۲ ق.م و از سلاله چو قید می‌کنند و در عین حال از وجود دژونگ‌ها در عصر ۲۵ ق.م نیز سخن به میان می‌آورند.

ما در مطالب گذشته به این موضوع اشاره کرده بودیم که به علت تغییر شرایط اقلیمی ترکان از زادگاه اولیه خود خارج شده و به این مناطق آمده‌اند حفاریهای باستان‌شناسی موجودیت ترکان را در سالهای ۲۵۰۰ ق.م تثبیت کرده‌اند و منابع چینی نیز چنین اطلاعاتی را بدست می‌دهد، چنانچه به ترجمه محقق گروت از منابع چینی نظر بیاندازیم اسامی اقوام هیئن یون، هون اوک که بعدها هیونگ نو نامیده شدند اقوامی به غیر از هون‌ها نبودند و آنها در زمان "تانگ، ژو" در مناطق شمالی می‌زیستند و دارای رمه‌های زیادی بودند تانگ و ژو یک پادشاه افسانه‌ای چینی است که در سالهای ۲۳۰۰-۲۴۰۰ ق.م می‌زیست با توجه به اینکه صنعت نوشتاری چین از زمان سلاله شانگ (۱۴۵۰-۱۰۵۰ ق.م) شروع می‌شود لذا تاریخهای قدیمی‌تر با توجه به داستانها و افسانه‌هایی که سینه به سینه منتقل شده‌اند کتابت شده است و وجود اقوام ترک در این افسانه‌ها قدمت آنها را نشان می‌دهد [رنه گروسه قید می‌کند که نام هو در تقویم‌های چینی مربوط به قرن ۸-۹ همان نشان دهنده قوم هیونگ نو می‌باشد].

محقق نامی دنگویگنئس نیز چنین مطالبی را در کتاب خود ارائه می‌دهد و در دوران حکومت هیا از هیونگ نوها سخن به میان می‌آورد.

در منابع چینی اولین اشاره به هجوم هون‌ها به دوران سلاله شانگ تعلق دارد و نوشته می‌شود امپراتور وو-تیم (۱۲۶۶-۱۳۲۵ ق.م) که از این مهاجمان به تنگ آمده بود ارتشی را تجهیز می‌کند و آنها را به عقب می‌راند البته این عقب‌نشینی کوتاه مدت بوده و با مرگ امپراتور هجوم‌ها مجدداً شروع می‌شود منابع چینی در مورد این هجوم‌ها چنین می‌نویسند "آنها تا مقاومتی ندیده‌اند به حمله ادامه می‌دهند و در صورت دیدن مقاومت اسبهایشان را برگردانده و چنین وانمود می‌کنند که فرار می‌کنند ولی در یک آن برگشته و حمله می‌کنند هزیمت دادن این جنگجویان کار بسیار دشواری است."

باید دقت نمود چو‌ها ابتدا در دوران شانگ در ایالت‌های شنسی، شانسی، قانسو که بوسیله اقوام تُرک مسکون شده بود ساکن شدند بعدها در نتیجه تضییق یک قوم ترک دیگر به مناطق شرقی تر مهاجرت کردند و محققین بر ترک بودن قوم چو تاکید دارند در نتیجه نزدیک شدن چو‌ها به حکومت شانگ هر چند آنها تحت حمایت حکومت قرار گرفتند ولی نفوذ خود را در این حکومت افزودند و تخت حکومتی را بدست گرفتند و البته آنها نیز در نتیجه تاثیر شانگ‌ها خصوصیات ترکی خود را از دست داده و چینی گردیدند به این سبب وقتی چو‌ها دولت تشکیل دادند نه به عنوان یک دولت ترک بلکه به شکل دولت چینی پا به عرصه گذاشتند در منابع قدیمی تر چین در دوران پنج امپراتور (اولین امپراتور فو-هی) و سه سلاله بعدی، حاکمان از نژاد ترک قید شدند و به علت اینکه این حکومت‌ها به عنوان دولتهای ترک در تاریخ قلمداد نمی‌شوند نیازی به بررسی‌های بیشتر در این زمینه احساس نمی‌شود و تنها اشاره به نقش عنصر ترک کافی به نظر می‌رسد.

از منابع چینی بر می‌آید که امپراتور وو-وانگ مدتی حملات هون‌ها را کنترل می‌کند ولی این تهاجمات تماماً از بین نمی‌رود در دوره حکومت ای-وانگ (۹۱۰-۹۳۵ ق.م) هون‌ها تا اعماق سرزمین چین می‌روند در زمان لی-وانگ (۸۴۱-۸۷۹ ق.م) به هون‌ها امکانات بیشتری در دربار و کشور داده می‌شود بعدها این امپراتور در نتیجه مظالم بیشتر از تخت پایین کشیده می‌شود و کشور تا ۸۲۸ ق.م یک دوره سردرگمی را می‌گذراند و با به تخت نشستن سیوئن-وانگ (۸۲۸-۷۸۲ ق.م) تلاش‌های زیادی برای احیا سیستم نظامی کشور به انجام می‌رسد و هون‌ها به عقب‌نشینی وادار می‌شوند در دوران امپراتوری اون-وانگ (۶۹۷-۷۲۰ ق.م) هون‌ها تا پادشاهی تسی نفوذ می‌کنند این پادشاهی با کمک همسایگانش هون‌ها را شکست می‌دهد بعد از مدتی هون‌ها به پادشاهی

یئن هجوم می برد (از منابع چینی بر می آید در شمال چین چهار پادشاهی کوچک به نامهای تسی، تسین، یئن و تسین وجود داشت که هر از چند گاهی مورد تهاجم هون ها قرار می گرفتند).

کشور چین در این دوران علاوه بر هون ها توسط ژونگ ها و تی ها مورد تهاجم قرار می گرفتند (محقق گروت قوم تی را به شکل تیرک و یا ترک تعبیر می کند هر چند شمس الدین گونالتای این موضوع را رد می کند و فقط قید می کند که این دو قوم با هون ها اختلاط پیدا کرده بودند اثربهارد معتقد است ژونگ ها و چیانگ ها اجداد تبتی ها هستند و تی ها اجداد اقوام دونگ-هو هستند در مورد دونگ-هو و تیرک در قسمتهای قبلی اطلاعاتی ارائه داده بودیم.

بعد از این تاریخ ها وضعیت داخلی چین به هم می ریزد هم هون ها و هم دیگر اقوام مرتبا هجومهایی را انجام می دادند و این تهاجمات به قدری زیاد شده بود که عملا منابع چینی جزئیات بیشتری را ارائه نمی دادند حکومتی که در این دوران در حال قدرت گرفتن بود و در مقابل این تهاجمات ایستادگی می کرد حکومت تسین بود حاکم این پادشاهی هیائو تسینگ بود (۲۶۵-۲۴۴ ق.م) او توانست هون ها را مغلوب کند صد هزار اسب هون ها از بین می رود و خاقان هون (تانژو) با سختی از مهلکه نبرد می گریزد بعد از آن هون ها به مدت ده سال از صحنه دور می شوند، (در مورد کلمه تانژو مطالب زیر مفید خواهد بود عنوان حاکمان هیونگ-نو ها، تانژو بود در کتاب "تورک تاریخینین آنا خطلری، صفحه ۶۸" نوشته می شود که سرکردگان دولت هیونگ-نو ها عنوان تنگری قوت را استفاده می کردند معنی تنگری قوت، قدرت آسمانی است در ترکی قدیم تانری به شکل تنگری تلفظ میشد چینی ها این کلمه را در زبان خود تحریف نموده و به شکل تانژو نوشتند و این کلمه در کتابهای فرانسوی نیز به همین صورت ترجمه شده، ما در این کتاب سرکردگان ترک را با نام خاقان و یا قاغان نشان خواهیم داد عنوان خاقان از ۲۵۰ ق.م به بعد استفاده میشده است).

بعد از این حادثه پادشاهی تسین حکومتهای همجوار دیگر را از میان برمی دارد و سلاله سینگ-وانگ را ایجاد می کند و امپراتور عنوان هوآم-تی را به خود می گیرد او در ۲۵۶ ق.م پادشاه می شود البته امپراتوری ۲۴۷ ق.م تاسیس می شود و خاندان تسین در تاریخهای ۲۰۷-۲۵۶ ق.م وجود داشت محل حکومتی تسین در منطقه غربی ایالات شنسی و قانسو از نظر جغرافیایی محل عبور مناطق شرق و غرب بوده است اکثریت اهالی این مناطق چینی نبوده بلکه ترک و تبتی بودند چینی های واقعی این حکومت را پادشاهی بربر ها می نامیدند.

امپراتور شی-هوآم-تی کشور را به آرامش رسانده و هون ها را به عقب می راند و به قولی با صد هزار نفر قشون و در منابعی نیز با ارتش ۳۰۰,۰۰۰ نفری سرزمین اوردوس را تصرف می کند و هون ها به مناطق شمالی تر می روند بعد از این پیروزی سد چین شروع به ساخته شدن می نماید البته ساخت سد چین در زمانهای قبل تر و توسط پادشاهی های چائو و یئن شروع می شود و پادشاهی جدید این دو سد را به هم می پیوندد در این زمان خاقان هون ها شخصی به نام تئومان بود (۲۲۰ ق.م) در منابع چینی این نام اولین نام خاقانی هست که قید گردیده است از زمان امپراتوری تئومان می توان حکومت هون ها به صورت زمان بندی شده ارائه نمود البته نام ترکی امپراتوران بعد از مته مشخص نبوده و در لیست پایین نام چینی آنها داده می شود.

۱- سلاله امپراتوری بزگ هون:

۱- تئومان	اؤلومو ق.م. ۲۰۹
۲- مته	ق.م. ۲۰۹-۱۷۴، فرزند ۱
۳- لاو-شانق	ق.م. ۱۷۴-۱۶۰، فرزند ۲
۴- قون-سین	ق.م. ۱۶۰-۱۲۶، فرزند ۳
۵- ای ای سیئ	ق.م. ۱۲۶-۱۱۴، برادر ۴
۶- او-قوئی-ای (او-وئی)	ق.م. ۱۱۴-۱۰۵، فرزند ۵
۷- او-سو-لیو	ق.م. ۱۰۵-۱۰۲، فرزند ۶
۸- کیو-لی-هو	ق.م. ۱۰۲-۱۰۱، برادر ۶
۹- تچیی-تی-هئو	ق.م. ۱۰۱-۹۶، برادر ۶
۱۰- هو-لو-کو	ق.م. ۹۶-۸۵، فرزند ۹
۱۱- هو-یئن-تی	ق.م. ۸۵-۶۸، ۱۰
۱۲- هیو-لیو کیوئن	ق.م. ۶۸-۶۰، فرزند ۱۰
۱۳- رو-یئن-کیو-تی	ق.م. ۶۰-۵۷، نوه دور ۶
۱۴- هو-هان-سیئ	ق.م. ۵۷-۳۱، فرزند ۱۲
۱۵- فئوئچو-لو-ای-ژو-تی	ق.م. ۳۱-۲۰، فرزند ۱۴
۱۶- سو-هیا-ایژو-تی	ق.م. ۲۰-۱۲، برادر ۱۵
۱۷- تچیی-یا-ژو-تی	ق.م. ۱۲-۸، برادر ۱۵

۱۸-او-تچو-لیئو	ق.م. ۸ - ۱۳ م ، برادر ۱۷
۱۹-او-لو-ای-ژو-تی	م ۱۳-۱۸ ، برادر ۱۸
۲۰-هو-تو-اولح-چی-تاو-کاو-تی	ق.م. ۱۸-۴۶ ، برادر ۱۹
۲۱-پو-نو	ق.م. ۴۶-؟ ، فرزند ۲۰
۲۲-یئو-لیئو	ق.م. ؟-۸۷ ، ؟
۲۳-؟	ق.م. ۸۷-۹۲ ، ؟
۲۴-یو-چو-کیئو	ق.م. ۹۲-۹۳ ، ؟

بعد از مغلوبیت بزرگ هون ها، در مدت ده سال هم امپراتور چین و هم فرماندهان پیروزمند آنها از دنیا می‌روند دوباره نظم داخلی چین به هم می‌خورد و هون ها با استفاده از موقعیت پیش آمده دوباره دست به هجوم می‌زنند در این اثنا مته خاقان از دنیا می‌رود.

در ارتباط با نام مته می‌توان گفت که این اسم با توجه به اشارات حروف چینی به شکل اشتباه آمیز خوانده شده است و شکل صحیح ترکی آن مائو-دون می‌باشد و معنی آن در ترکی، بهادر است بر اساس منابع چینی پدر او، مته را از جانشینی محروم می‌کند و او را به میان قوم یوئچی می‌فرستد و تصور می‌کند که یوئچی ها از او انتقام خواهند گرفت و پسر او را خواهند کشت در این میان مته از وضعیت موجود آگاه می‌شود و طرفدارانش را جمع می‌کند و با اردویی ۱۰,۰۰۰ نفره به پدرش هجوم می‌کند و با کشتن او و طرفداران پدرش خاقان می‌شود، (یوئچی ها ابتدا در میان رودخانه زرد و استپهای آلاشان و کوههای نانشان می‌زیستند در بخش مربوط به نام و طوایف ترک طی بند شماره ۹ از آنها بحث گردیده است).

وقتی مته به حاکمیت رسید با قبایل همجوار درگیر شد در شرق اقوام دونگ-هو (در بخش نام و طوایف ترک طی بند شماره ۱ آمده است) او را به مشکل انداختند ابتدا اسب مشهور او و سپس یکی از زنهای او را درخواست کردند هرچند بزرگان دولت او با دادن این هدایا مخالفت کردند برعکس آنها، مته جهت حفظ صلح خواسته های آنها را به جای آورد در پی آن دونگ-هو ها جسارت بیشتری پیدا کردند و سرزمینی را که بین دو دولت قرار داشت درخواست نمودند هون ها از این اراضی استفاده نمی‌کردند به این سبب بزرگان دولت به دادن این اراضی به دونگ-هو ها راضی بودند ولی مته چنین می‌گوید که: چیزی که به ملت تعلق دارد قابل معامله نیست و در پی آن با تمام نیروهای خود بر دونگ-هو ها هجوم می‌آورد و در این حمله سرکرده آنها را می‌کشد و آنها را به فرار مجبور می‌کند قومی که به فرار مجبور می‌شود بعدها حکومتهای سیئنی و وو-هوان

را تاسیس می کنند (بخش مربوط به نام و طوایف ترک بند ۲ و ۳) وقتی اوضاع در شرق به آرامش رسید مته رو به غرب کرد به یوچی ها هجوم آورد و آنها را مطیع خود نمود و بدین ترتیب تمامی مناطق بین شانسی و پئچیلی واقع در شمال سد چین را تصرف نمود و در واقع تمامی زمینهایی که زمانی حکومت تسین از آنها گرفته بود به مقدار زیادتری نیز بدست آورد.

بعد از آن مته به سمت شمال روی آورد اقوام هونی، دینگ لینگ، کیه کوو (قرقیز) به اطاعت مجبور کرد (نام و طوایف ترک بند ۵ و ۴) حال دیگر مته برای هجوم به چین آماده می گردید.

در این تاریخ در چین سلاله هان در حاکمیت بود (۲۰۶ ق.م، ۲۲۰ م). امپراتور کائو-تی (۲۰۷-۱۹۵ ق.م) کشور را به سکونت رسانده بود و در ایالت شانسی شخصی به نام سین را به عنوان حاکم آنجا تعیین کرده بود مرکز این ایالت ما-ژی بود مته به این شهر هجوم آورد سین از کائو-تی کمک می خواهد ولی از کمک خبری نمی شود و در نتیجه سین به شک و شبهه می افتد و ما-ژی را به هون ها تسلیم می کند و هون ها تایی-ژوان و سینگ-ژانگ را تصرف کرده و بعد از آن کائو-تی با اردوی بزرگی به مقابله برمی خیزد.

مته قسمت اعظم اردویش را در منطقه تاتوم-فو مستقر می کند و می خواهد امپراتور را به آنجا بکشاند امپراتور به رغم شدید بودن زمستان نیروهای کوچک دشمن را مغلوب می کند و به محل استقرار مته نزدیک میشود سخت بودن زمستان سبب می شود انگشتان بسیاری از سربازان او و به قولی از هر ده سرباز دو تا سه سربازش یخ بزند در حالی که امپراتور با ۳۲۰,۰۰۰ سرباز نزدیک می شود قشون مته حمله ناگهانی را شروع می کند چینی ها مضمحل می شوند و در قلعه ای پناه می گیرند و توسط مته محاصره می شوند منابع مختلف چینی، نیروهای مته را ۳۰,۰۰۰ و ۴۰,۰۰۰ و ۴۰۰,۰۰۰ نفر قید کرده اند رقم صحیح، کوچکترین آنها خواهد بود اگر مته ۴۰۰,۰۰۰ نفر اردو داشت مطمئنا اثری از امپراتور چین و ارتش چین باقی نمی ماند (در این جنگ از نکته نظر نظامی جزئیات بیشتر در کتاب عمرخالص بیقتای آمده است).

امپراتور جهت نجات از وضعیت پیش آمده زن مته را واسطه می گیرد و این نتیجه می دهد و امپراتور از گریزگاهی که به دستور مته ایجاد شده بود فرار میکند و جانش را نجات میدهد بدین ترتیب جنگ به پایان می رسد و صلح برقرار می شود، تهاجمات هون ها ادامه می یابد امپراتور به حمله جدیدی آماده می شود ولی اطرافیان او را از این پروژه منصرف می کند و در عین حال او را به دادن یکی از دخترانش به مته راضی می کند، امپراتور راضی می شود ولی بر اساس منابع چینی به جای

دختر او یکی از جاریه هایش را می فرستد و هر ساله دادن مقدار معینی باج و خراج را تقبل میکنند بدین ترتیب در ۱۹۹ ق.م دوباره در بین هون ها و چینی ها صلح ایجاد می شود. بعد از مرگ امپراتور کائو-تی هون ها مجددا وارد سرزمین چین می شوند چینی ها جرات مقاومت پیدا نمی کنند ولی وجود صلح نامه سبب می شود که مته این حوادث را ندیده بگیرد و حتی بعضا افراد دخیل در این تهاجمات را به مکافات برساند به عنوان مثال در سال ۱۷۸ ق.م یکی از فرماندهان جناح غربی قشون تا مرکز حکومت چین پیش می رود ولی مته او را عزل می کند از این تاریخ به بعد هون ها مدتی چینی ها را رها نموده و به سمت غرب روی می آورد با نیروی بزرگی وارد سرزمین یوئچی ها می شود و آنها که قبلا مغلوب شده بودند تماما به اطاعت در آمدند، حرکت به سمت جنوب غربی ادامه می یابد در جنوب تبت در صحرای شامو و اطراف دریاچه لوب اقوام شنسنن به اطاعت وادار می شود(ائبرهارد محل این قوم را ترکستان قید میکند و اطلاعات بیشتری نمی دهد).

در اطراف نهر های ایرتیش و ایلی اقوام اوسون تحت حاکمیت هون ها قرار می گیرد(وو-سون ها در شمال شرقی فرغانه می زیستند در بخش نام و طوایف ترک در بند ۵ از آنها صحبت به میان آمده است، اوسون ها را در امپراتوری ترکان آسمانی خواهیم دید تصور میشود آنها اجداد اون-اوخ ها هستند)، در سال ۱۷۷ ق.م این سفرها به پایان میرسد در این زمان محدوده امپراتوری هون از دریای ژاپن و کره تا رودخانه ایدیل(ولگا) گسترش داشت و جنوب سیبری نیز در محدوده داخلی همین امپراتوری بود.

در داخل محدوده امپراتوری هون طوایف ترک در هفت اتحادیه بزرگ جمع شده بودند.

۱- در شمال مغولستان در بین کوههای تاننو-اولا تا رودخانه زرد و در فاصله شرق تیانشان تا نهر تاروم اقوام هون ساکن بودند پر جمعیت ترین عناصر حکومتی اینها بودند.

۲- در شمال هو-ها در حوالی تاننو-اولا اقوام ترک دینگ لینگ می زیستند.

۳- در اطراف نهر یئنی سئی اجداد امروزی قرقیزها می زیستند.

۴- در اطراف بین کوههای آلتای و تارباقاتای اقوام ترکی می زیستند که بعدها با نام ترکان آسمانی وقارلوق به صحنه آمدند.

۵- در شرق ترکستان چین ترکان یوئچی می زیستند که بعدها به نام تانگوت معروف شدند.

۶- جنوب دریاچه بالخاش و حوالی رودخانه ایلی وطن اوسون ها بود آنها می توانستند در زمان جنگ ۱۸۸,۸۰۰ نفر سلحشور آماده نمایند.

۷- در غرب و جنوب اوسون ها ترکانی می‌زیستند که بعدها نام قانقلی را پیدا کردند آنها تا محدوده جیحون پخش شده بودند.

مطالب بالا از کتاب صدری نوشته شده است البته منبع این مطالب قید نشده است و در مورد بعضی محدوده ها وضوح زیادتری وجود ندارد در هر حال هدف ما نشان دادن نام اقوام ترک بود و در مورد محدوده زندگی آنها به کنکاش بیشتری نیاز ندیدیم.

در حالی که مته در غرب و در شمال سفرهایی را ترتیب میداد جهت تجدید صلح با چین نیز وارد تماس گردید هر چند هنگام شروع، امپراتور وئن-تی (۱۵۷-۱۸۰ ق.م) طرفدار صلح نبود ولی با دخالت بزرگان چین و با در نظر گرفتن امکان جنگ دیگر راضی به صلح شدند و با ارسال هدایای بزرگ و قیمتی موافقت خود را اعلام نمودند و صلح تجدید گردید.

وقتی مته در سال ۱۷۴ ق.م از دنیا رفت امپراتوری بزرگی را در میان صلح و آرامش از خود به جا گذاشته بود.

مطلبی که از منبع شماره ۵۰ گرفته شده در اینجا می‌آوریم .

” باید اذعان نمود که امپراتوری هون چیزی نبود که با جمع شدن گروههای مختلف از آنجا و اینجا ایجاد شود و با زورگویی دولتی را بوجود آورده باشند . برعکس می‌توان گفت از دولت گرفته تا کوچکترین عضو آن یعنی خانواده، نظم و تشکیلاتی وجود داشت حکومت به جناح راست و چپ تقسیم میشد و واحدهای کوچکتر در داخل آنها قرارداد داشت و در بالای هر واحد نظامی و سیاسی سر کرده ای وجود داشت مجموعه دولت دارای ۲۴ رکن بود تحت فرمان بزرگترین آنها ۱۰,۰۰۰ اسب سوار وجود داشت و در مراتب بعدی ۱,۰۰۰، ۱۰۰، ۱۰ اسب سوار قرار داشت مقامهای بزرگ از پدر به پسر به ارث میرسید.

مهمترین مقام در داخل دولت ولیعهد بود که سرکردگی جناح چپ را بعهده داشت نام چینی او هیئن-وام بود.

به جای مته پسر او کی-اوخ (کیو)، به عنوان لوشانگ به تخت نشست اولین سفر لوشانگ به چین در سال ۱۶۶ ق.م با اردویی ۱۴۰,۰۰۰ نفره بود که وارد شنسی شد غنیمت زیادی بدست آوردند هر چند چین برای مقابله قشونی را فرستاد ولی هنگام آمدن آنها اردوی هون ها منطقه را ترک کرده بودند.

لوشانگ بعداً به سمت یونچی‌ها حرکت کرد این بار یونچی‌ها تماماً این منطقه را ترک کردند و قسمتی از آنها به نهر ایلی کوچ کردند و سپس به سمت خوارزم و خراسان و هندوستان مهاجرت کردند.

هون‌ها تا سال ۱۶۲ ق.م. تهاجمات خود را به ایالت‌های شنسی، شانسی، پنچیلی و لیائوتونگ ادامه دادند چینی‌ها که قدرت مقاومت نداشتند پیشنهاد صلح نموده و قرارداد صلح بسته شد، بعد از مدت کوتاهی لوشانگ در سال ۱۶۰ ق.م. می‌میرد و به جای او پسرش قونسین می‌نشیند و دوباره برخوردها شروع میشود در سال ۱۵۸ ق.م. هون‌ها با ۳۰,۰۰۰ اسب سوار به شانسی وارد می‌شود و شهرهای زیادی تالان می‌شود در این بین امپراتور چین می‌میرد و هیائو-کیم-تی حاکم می‌شود (۱۴۱-۱۵۷ ق.م.) در دوره او کشمکش مهمی در منابع چینی قید نشده است، سپس امپراتور ووتی (۱۴۱-۸۷ ق.م.) صلح را تجدید کرد ولی این دفعه چینی‌ها قصد صادق ماندن به صلح را نداشتند و هدفشان ایجاد تله برای هون‌ها بود و با این هدف در سال ۱۳۵ ق.م. اردویی ۳۰۰,۰۰۰ نفره به شهر ماژه در شانسی فرستادند ابتدا یک نظامی چینی پیش قونسین آمد و پیشنهاد تسلیم ماژه را داد قونسین ابتدا این موضوع را باور نمود و با نیروی اندکی وارد شانسی شد و تا نزدیکیهای ماژه پیش رفت ولی از یک سربازی که اسیر گرفته شده بود توطئه را می‌فهمد، و آن‌ا عقب نشینی کرده و بدین ترتیب توافق صلح از میان برمی‌خیزد از سال ۱۲۹ ق.م. تهاجم هون‌ها مجدداً شروع می‌شود و نیروهای چینی که به مقابله آمده بودند کاری از پیش نمی‌برند ولی در سال ۱۲۷ ق.م. ورق برمی‌گردد و چینی‌ها اوردوس را ضبط می‌کنند و حاکمیت هون‌ها به اطراف نهر اورخون منتقل می‌شود.

قونسین در سال ۱۲۶ ق.م. می‌میرد و به جایش پسرش او-تان می‌نشیند ولی برادر کوچکتر قونسین نیز خود را خاقان اعلام می‌کند او-تان در مجادله با عمویش مغلوب میشود و به چین فرار می‌کند چینی‌ها به او عنوان اصالت می‌دهند و او تا آخر عمرش آنجا باقی می‌ماند.

خاقان جدید ای-تی-سیه با ایجاد نظم و نظام در کشور بلافاصله به چین حمله می‌کند و سالهای ۱۲۲-۱۲۵ ق.م. با جنگ‌ها سپری میشود در این میان حکومت چین قدرت می‌گیرد و در حالی که تاکنون هدفشان حفظ مرزهایشان بود حال نبرد را به سرزمین هون‌ها می‌کشاند و در سال ۱۲۱ ق.م. وارد سرزمین آنها شده و طی سه سال جنگ مداوم هون‌ها به هزیمت افتاده و به سمت شمال رانده شدند و چینی‌ها مناطقی را که اشغال می‌کردند جهت مقابله با هون‌ها اسکان می‌دادند.

سال ۱۱۴ ق.م خاقان می‌میرد و به جایش او-وئی می‌نشینند منابع چینی صحبت از یک اردوی ۱۸۰,۰۰۰ نفره می‌کنند که توسط چین به اوردوس می‌رود ولی بدون اینکه با هون‌ها مواجه شوند برمی‌گردند (سال ۱۱۰ ق.م).

در سال ۱۰۵ ق.م او-سو-لی خاقان میشود و نبرد با چینی‌ها ادامه می‌یابد چینی‌ها توطئه‌ای برای کشتن او درست می‌کنند و همچین ارتشی را برای آسان نمودن توطئه به آنجا می‌فرستند ولی وضعیت را خاقان می‌فهمد و سوءقصد کنندگان را از بین می‌برد و اردویی که از چین فرستاده شده بود از بین می‌برد، با مریض شدن خاقان و مرگ او در سال ۱۰۲ ق.م به علت اینکه پسر او خیلی کوچک بود به جای او برادرش کیو-لی-هو خاقان میشود بلافاصله به چین حمله میکند و آنها را به شکست می‌کشد ولی قبل از اینکه به نتیجه قطعی برسد می‌میرد به جای او برادرش تچیه-تی-هو به تخت می‌نشیند (سال ۱۰۱ ق.م) دوران این خاقان نیز در جنگها با چینی‌ها سپری شد و در تمامی آنها هون‌ها فاتح بودند منابع چینی مخصوصا در سال‌های ۹۳، ۹۷، ۹۸ سه جنگ بزرگ را ثبت نمودند.

وقتی خاقان می‌میرد به جای پسر بزرگش که مریض بود پسر کوچک او را خاقان اعلام می‌کنند ولی او خاقان بودن را حق خودش نمی‌داند و تخت را به برادرش واگذار می‌کند منابع چینی این حادثه را یک نمونه اصالت نادر قید می‌کنند بدین شکل هو-لو-کو در سال ۹۰ ق.م خاقان میشود. چینی‌ها در سال ۹۰ ق.م با اردویی ۲۰۰,۰۰۰ نفره به نبرد با هون‌ها بر می‌خیزند خاقان ابتدا عقب نشینی می‌کند و چینی‌ها با پیروزی در نبردهای کوچک از اردوگاه مرکزی به اندازه زیادی دور شدند در حالی که آنها خسته شده بودند خاقان با نیروی ۵۰,۰۰۰ نفره به آنها هجوم می‌کند و آنها را شکست داده و فرمانده قشون را اسیر می‌کند بعد از این شکست تا زمانی مرگ خاقان جنگ جدیدی اتفاق نمی‌افتد.

بعد از هو-لو-کو طبق وصیتش و به علت کوچک بودن پسر او قرار بود برادرش به تخت بنشیند ولی با مخالفت‌های پیش آمده پسرش هو-یئن-تی خاقان گردید (۸۷ ق.م)، به دلیل اینکه وصیت خاقان قبلی عمل نشده بود گروهی خواستند کشور را ترک کنند ولی خاقان جدید مانع این امر شد این عمل سبب گردید در داخل امپراتوری مجادله‌ای مداوم بوجود آید.

در سال ۷۲ ق.م اقوام اوسون که از تهاجمات هون‌ها به تنگ آمده بودند از چینی‌ها کمک خواستند چین با اردویی ۱۶۰,۰۰۰ نفره به کمک آنها می‌رود و در نتیجه هون‌ها دچار شکست بزرگی می‌شوند، خاقان نیز در سال ۷۱ ق.م جهت گرفتن انتقام به اوسون هجوم می‌برد و آنها را به

شکست می‌کشاند، ولی در بازگشت دچار طوفان خوفناکی شده و به مقدار زیادی زیان می‌بینند، به جز این حملات دینگ لینگ ها از شمال، اوسون ها از غرب، وو-هوان ها از شرق موجب سخت تر شدن اوضاع بر هون ها می‌شود.

تمامی این حوادث به تدریج موجب تضعیف هون ها شده و اقوام تابع امپراتوری یکی یکی شروع به خارج شدن از این اتحادیه کرده و به چینی ها روی آوردند.

در این اوضاع و احوال خاقان می‌میرد و به جای او برادرش هی-لی-کوآن-کیو به تخت می‌نشیند (۶۰-۶۸ ق.م) مهم ترین حادثه این دوره تقابل اویغورها و هون ها است بعد از این خاقان، به جایش کسی که هیچ حقی برای حکومت نداشت به نام وو-یئن-کول-تی خاقان می‌شود او بسیار ظالم بود و در عین حال رسم و سنت ها را به هیچ می‌شمرد پیشروان مملکت در اطراف پسر خاقان قبلی به نام هو-هان-سیه جمع شدند و در تاریخ هون برای اولین بار جنگ داخلی شروع شد این نبرد را هو-هان-سیه برد و کول-تی که تنها مانده بود خودش را کشت و هو-هان-سیه در سال ۵۷ ق.م خاقان شد ولی مجادلات داخلی ادامه داشت و چهار شخص مختلف خودشان را خاقان اعلام کردند مجادله بین آنها تا سال ۳۶ ق.م ادامه یافت در این زمان او از چینی ها کمک خواست در این مجادله بزرگترین مشکل خاقان برادرش چی-چی بود که قبلا سرکرده جناح شرقی کشور بود چی-چی و طوایف طرفدار او کمک خواستن خاقان را از چین به منزله تحت حمایت قرار گرفتن او از طرف چینی ها قلمداد کردند و آن را شرم آور دانستند در سال ۵۴ ق.م در این جدایی، خاقان در مرزهای جنوبی باقی ماند و چی-چی در سمت شمال قرار گرفت.

چی-چی در سال ۵۱ ق.م ابتدا در اطراف کوههای تانری و دریاچه ایسیق اقوام اوسون را به تابعیت در آورد و سپس اقوام ساکن در منطقه تارباقاتای و قرقیز ها را در شمال به اطاعت و اداری نمود و سپس اطراف آرال و تمامی مناطق غربی را تصرف کرد و بدین شکل شرایطی ایجاد نمود اقوام ترک در منطقه ترکستان تثبیت گردیده و بعد از این تاریخ است که تاثیر آنها در شرایط سیاسی بوجود آمده در ایران، افغانستان، هندوستان و حتی اروپا دیده می‌شود.

در هر حال دوران چی-چی مدت زیادی طول نکشید و چینی ها با همکاری اقوام دیگر وارد خاک هون ها شدند و پایتخت چی-چی محاصره شد و در سال ۳۶ ق.م در جنگهای کوچه به کوچه تمامی افراد حکومت را از دم تیغ گذراندند.

بعد از این تاریخ در مورد اقوام هون در این منطقه اطلاعات خاصی وجود ندارد و فقط بازماندگان آنها را بعدها در اطراف ایدیل و دون خواهیم دید.

بعد از مرگ هو-هان-سیه (۳۱ ق.م) می‌توان گفت که هون‌ها به یک دولت تحت حمایت چینی‌ها در آمده بودند بعد از او در مورد چهار خاقان بعدی حادثه خاصی قید نشده است، در سال ۱۳ ق.م در زمان حاکمیت او-لوآی-یو-تی مجدداً هون‌ها شروع به هجوم به چینی‌ها کردند بعد از این در سال ۱۸ م. و در زمان خاقان کائو-یو-تی هون‌ها توانستند قدرت خود را تجدید کنند در چین اختلافات داخلی شده بود و در سال ۲۲ م. امپراتور چین مانگ کشته می‌شود و امپراتوری مجدداً به دست سلاله هان می‌افتد.

هون‌ها در سال ۲۵ م. از تابعیت چینی‌ها خارج شدند و به علت اختلافات داخلی امپراتوری چین در این مورد سکوت کرد.

هون‌ها در این تاریخ‌ها به جز چین با همسایگان دیگر مثل سیئنی، وو-هو-آن مجادله می‌کردند در سال ۴۵ م. در کشور خشکسالی روی داده و حمله ملخ‌ها بوجود آمد هون‌ها قسمت زیادی از رمه‌هایشان را از دست دادند و خسارت بزرگی را متحمل شدند در این شرایط سخت و سال ۴۶ م. خاقان می‌میرد و به جای او پسرش پونو بر تخت می‌نشیند ولی عموی او نیز به نام په تخت را از آن خود می‌داند و بدین ترتیب قومهای هشت گانه‌ای که اطراف په جمع شده بودند در سال ۴۸ م. به شکل مستقل و با عنوان هو-هان-سیه او را خاقان اعلام نمودند و بدین شکل مجدداً امپراتوری هون به دو قسمت تقسیم شد.

پونو و اقوام تابع او در سمت شمال، اورخون و مغولستان خارجی حاکم شده و هون‌های شمالی مستقل را تشکیل دادند و سیبری جنوبی، سونگاریا و مناطق غرب و آسیای میانه را زیر حاکمیت خود در آوردند.

هو-هان-سیه و اقوام هشت گانه در جنوب هون‌های جنوبی را تشکیل دادند امپراتور چین کووآم-وو-تی (۲۴-۵۷ م.) او را به عنوان خاقان شناخت و جهت مقابله با هون‌های شمالی، سیئنی‌ها و در مغولستان داخلی شمال سد چین و در جنوب صحرای قویی منطقه‌ای را به آنها اختصاص داد.

علیرغم اینکه هون‌ها دو نیمه شدند در سالهای ۶۰-۷۰ م. هون‌های شمالی توانستند مجدداً به ترکستان وارد شوند چینی‌ها از متحد شدن هون‌ها می‌ترسیدند به این سبب در سال ۷۳ م. با ارتش بزرگی به ترکستان هجوم آوردند و آنجا را تصرف کردند ولی جنگها توسط هون‌ها ادامه داشت و سالهای بعدی با نبردها سپری شد.

هون های شمالی نه فقط با چین بلکه با سیئپیی ها و هون های جنوبی نیز در جنگ بودند در یکی از این جنگها سال ۸۷ م. خاقان یه-او کشته شد و حدود ۵۸ قبیله از هون های شمالی به سمت مرزهای اوردوس، شنسی، شانسی کشیده شدند در سالهای ۸۹-۹۰ م. هجوم مجددی به هون های شمالی شد و خسارات زیادی دیدند نهایتا در سال ۹۲ م. در حمله به هون ها آخرین خاقان آنها به نام یو-شو-کیئن مغلوب گردید و سرش بریده شد و بدین ترتیب امپراتوری هون از بین رفت.

با از میان رفتن امپراتوری، اقوام هون نتوانستند تا سالهای ۱۵۰ م. کشور خود را حفظ کنند و آخرالامر کشور آنها توسط سیئپیی ها اشغال شد قسمت بزرگی از اقوام هون به سمت غرب کوچ کردند و در قزاقستان جنوبی و باشقورد که قبلا قبایل وفادار به چی-چی در آنجا بودند ساکن شده بودند اقوامی که جای هون ها را گرفتند سیئپیی ها بودند، پئلیوت و بارتولد آنها را به عنوان اقوام ترک می شناسند آنها در ابتدا سر کرده واحدی نداشتند و هر قوم توسط شخصی اداره میشد بعدها یکی از آنها به نام تان-چه-هوای آنها را متحد نمود و قدرت بزرگی را بدست آورد آنها تا سرزمین اوسون ها نیز پیش رفته و در آنجا پخش شدند و تهاجماتی را به چین شروع کردند در این حملات هون های جنوبی نیز به آنها کمک کردند این مجادلات تا سال ۲۳۳ م. که سر کرده سیئپیی ها کشته شد ادامه داشت از این تاریخ به بعد اتحادیه سیئپیی ها به عنوان یک قدرت واحد از میان برخاست و هر کدام از این اقوام به وسیله یک نفر با عنوان باشبوغ اداره می شد سیئپیی ها بعدها با عنوان پادشاهی قدیمی یئن به صحنه تاریخ بر می گردند، دنگویگنئس سرکردگان سیئپیی ها را به ترتیب زیر ارائه داده است.

۱- تان-چی-هوآ-ای م ۱۵۶-۱۸۱

۲- هو-لیئن م ۱۸۱-۱۸۲، فرزند ۱، (کشته شد)

۳- کو-ای-ای-تئو م ۱۸۲، پسر برادر ۲ (بلافاصله کشته شد)

۴- پو-تو-هئن م ۱۸۲-۲۳۳، برادر ۳

در حالی که امپراتوری هون های آسیا همراه با هون های شمالی از میان برخاست هون های جنوبی حیات سیاسی خود را ادامه دادند موسس دولت هون های جنوبی هو-هان-سیه سفیری به چین می فرستد و از امپراتور چین می خواهد که او را به عنوان موسس این حکومت بشناسد امپراتور این طلب را قبول می کند و هدفش استفاده از آنها در مقابله با هون های شمالی بود و این نقشه را با مهارت پیش برد و در نتیجه بوجود آمدن نبرد بین هون های جنوبی و شمالی هر دو

حکومت دچار اضمحلال شدند در زیر بر اساس نوشته های دنگویگننس و ائبرهارد و به صورت زمان بندی شده (کرونولوژیک) لیست خاقان های هون های جنوبی را می دهد.

- | | |
|--------------------------|---------------------|
| ۱- هوو-هان-سیئ (پئ) | م ۵۶-۴۸ |
| ۲- کیو-فو-یو-تی | م ۴۸ - ۵۶، برادر ۱ |
| ۳- ای-فا-یو-لو-تی | م ۵۶-۵۷، برادر ۲ |
| ۴- سی-توئق-شیه-چو-تی | م ۵۷-۵۹، فرزند ۱ |
| ۵- کیو-چو-چو-لین-تی | م ۵۹-۶۳، فرزند ۲ |
| ۶- هو-ینه-شیه-چو-هو-تی | م ۶۳-۸۵، برادر ۴ |
| ۷- ای-تی-یو-لو-تی | م ۸۵-۸۸، فرزند ۳ |
| ۸- هسیو-لان-شیخ-چو-هو-تی | م ۸۸-۹۳، برادر ۶ |
| ۹- آن-کو | م ۹۳-۹۴، برادر ۷ |
| ۱۰- تینق-تو-شیخ-چو-هو-تی | م ۹۴-۹۸، فرزند ۴ |
| ۱۱- وان-شیخ-شیخ-چو-هو-تی | م ۹۸-۱۲۴، فرزند ۶ |
| ۱۲- آن-کو | م ۱۲۴-۲۱۸، برادر ۱۱ |
| ۱۳- چو-چیخ-ژو-شیخ-چو-چیو | م ۱۲۸-۱۴۰، برادر ۱۱ |
| ۱۴- چو-هیو | م ۱۴۰ - ۱۴۳، ؟ |
| ۱۵- هو-لان-ژو-شیخ-چو-چیو | م ۱۴۳ - ۱۴۷، ؟ |
| ۱۶- ای-لینق-شیخ-چو-شیخ | م ۱۴۷ - ۱۷۲، ؟ |
| ۱۷- تو-تی-ژو-شیخ-چو-چیو | م ۱۷۲-۱۷۷، فرزند ۱۶ |
| ۱۸- هو-چئنق | م ۱۷۷-۱۷۹، فرزند ۱۷ |
| ۱۹- چیانق-چو | م ۱۷۹ - ۱۸۸، ؟ |
| ۲۰- چیخ-چیخ-شیخ-چو-هو | م ۱۸۸-۱۹۵، فرزند ۱۹ |
| ۲۱- هو-چو-چوآن | م ۱۹۵-۲۱۶، برادر ۲۰ |

در سال ۴۹ م. هو-هان-سیه ارتشی ۱۰,۰۰۰ نفره به طرف هون های شمالی فرستاد و پیروزیهای بزرگی بدست آورد امپراتور چین از این پیروزیها به شبهه می افتد و از خاقان می خواهد که پسرش

را به عنوان رهین به دربار امپراتوری بفرستد امپراتوری هون جنوبی تا زمان از میان برخاستن هون های شمالی (۹۳ م.) تهاجمات متعددی را علیه آنها انجام داد.

وقتی دولت هون های شمالی از میان برخاست امپراتوری هون های جنوبی به یک اجتماع ۴۰۰,۰۰۰ نفره تبدیل شده بود در زمان خاقان بودن آنکو اختلافات داخلی بروز کرد و در سال ۹۴ م. این خاقان کشته شد و مجادلات ادامه یافت و فقط با مداخله چینی ها در سال ۹۸ م. به پایان رسید.

در این تاریخ ها با به تخت نشستن وان-شیه قبایل همسایه دیگر متحد شده و به چین حمله کردند هر چند در ابتدا موفقیتهایی بدست آوردند ولی بعدا دچار ضایعات بزرگی شده و مجبور به درخواست صلح شدند چینی ها نهایتا در سال ۱۱۷ م. رضایت به صلح دادند.

در سال ۱۱۹ م. چینی ها همراه با هون های جنوبی به سیئپی ها حمله کردند و در سال ۱۲۳ م. هون های جنوبی مورد هجوم سیئپی ها قرار گرفتند.

در سال ۱۲۴ م. و در دوره حکومت خاقان وو-چی عصیان های داخلی و تهاجمات سیئپی ها ادامه یافت و سبب گردید امپراتور چین (هیائو-چون-تی، ۱۲۵-۱۴۴ م.) نسبت به او شبهه کند مجموعه این عوامل سبب گردید این خاقان انتحار کند و نهایتا عصیان های داخلی در سال ۱۴۴ م. فرو نشانده شد و هو-لان به تخت نشست ولی عملا اوتوریته دولتی از بین رفته بود و قبایل هون همراه با سیئپی ها و وو-هوان ها به خاک چین حمله می کردند در سال ۱۷۲ م. تو-ته با کمک چینی ها سیئپی ها را شکست داد و در سال ۱۷۷ م. که پسر او بر تخت نشسته بود و با توجه به اینکه او با ژنرال چینی سر توافق نداشت سرش بریده شد و به جایش چیانگ-چو خاقان گذاشته شد (۱۷۹ م.). این حادثه عملا از بین رفتن اوتوریته و پرستیژ خاقان ها را زیر سوال می برد. در سال ۱۸۸ م. در نتیجه یک عصیان جدید خاقان کشته شد چینی ها به جای او پسرش را گذاشتند ولی عصیانگران فرصت ندادند او حاکم شود لذا دولت توسط ریش سفیدان قوم اداره شد خاقان از چینی ها کمک خواست در همین اثنا امپراتور لینگ-تی مرد و به خاطر مجادلات داخلی امکان کمک رسانی وجود نداشت علیرغم این خاقان تا زمان مرگش تا سال ۱۹۵ م. این عنوان را با خود داشت و به جای او برادرش خاقان شد.

در این دوره سلاله هان در چین به پایان خود رسیده بود در چین میانی سلسله اوو و در چین شمالی وئ-ای به اقتدار رسید وئ-ای ها در منطقه خود ابتدا وو-هوان ها را از میان برداشتند و در سال ۲۱۶ م. خاقان هون را به زندان انداختند و دولت هون را از میان برداشتند.

از ۱۹ قبیله تشکیل دهنده هون ها در منطقه حدود ۲۰,۰۰۰ خانوار در قسمتهای مختلف ایالت شانسای ساکن شدند آنها در طی گذشت زمان دوباره قوت گرفتند و در سال ۳۰۴ م. مجدداً به صحنه آمده و در چین مرکزی دولت هان را تشکیل دادند و این دولت را دولتهای چائو و هیا دنبال کردند این حکومت ها را در صفحات بعدی مورد بحث قرار خواهیم داد [در ادامه ابتدا مطالبی در مورد یوئچی ها آورده می شود سپس به مطلب اصلی باز می گردیم].



[یوئچی ها]

[در این قسمت لازم است خلاصه مطالبی در مورد یوئچی ها داده شود این مطالب از کتاب امپراتوری استپ ها نوشته رنه گروسه آورده شده است:

یوئچی تلفظ چینی نام این قوم می باشد آنها را باید با توخارها یکی بدانیم چونکه مورخان یونانی توخارها را خوب می شناختند و این قوم را عینا همان توخارها و سیت ها (ساکاها) قلمداد می کنند بطلمیوس در قرن دوم قبل از میلاد از ملتی به نام تاگورویی و از کوهی به نام تاگورون و شهر توگارا نام می برد استرابون مورخ یونانی در بین کسانی که باختران (باکتريا) را از یونانیها گرفته اند از قوم توخارا نام می برد در همان دوره چینی ها از کوچ یوئچی ها و سکونت آنها در تاهیا (باکتريا) سخن به میان می آورند و این مطالب با همدیگر همپوشانی دارند.

قسمتی از یوئچی ها خواستند در دره ایلی و در کنار دریاچه ایسیق ساکن شوند ولی ووسون ها به آنها هجوم کردند ووسون ها در شمال غربی چین می زیستند و در نتیجه فشار هیونگ-نو ها به دره ایلی آمده بودند مورخین چینی ووسون ها را چشم آبی و ریش قرمز می شناسانند و مورخ ژارل

شارپتیتیر کلمه ووسون را با کلمه آسیانوی یا آسیوی مشابه می‌داند چون که دو کلمه اخیر نام دیگر آلان‌ها هستند که طایفه‌ای از سارمات‌ها بودند و ووسون‌ها اجداد آلان‌ها بودند.

یوئچی‌ها با فرار از هجوم ووسون‌ها به سمت غرب رفتند و در منطقه رودخانه سیحون و به ایالت فرغانه (به چینی تایوآن) رسیدند، در این زمان پادشاه یونانی به نام اوکراتیتدس آخرین دوره‌های سلطنت خود را در سال ۱۶۰ م. می‌گذراند هجوم یوئچی‌ها سبب شد ساکاهای وابسته به سیت‌ها تحت فشار قرار بگیرند و آنها ابتدا سوغد و باکتريا را از یونانی‌ها گرفتند و این مناطق در سالهای ۱۳۰-۱۴۰ ق.م از دست پادشاهی یونانی به نام هلیکولس در آمد، از ساکاهای طایفه‌های آزیوی، پازیانوی، توخاروی، ساکارولی را می‌توان نام برد دو تا از آنها از ووسون‌ها و توخاروی‌ها همان یوئچی‌ها بودند و چهارمین طایفه از ساکاهای هستند مورخ قدیمی چین، سوماتسین در سال ۱۲۸ ق.م می‌نویسد که کل سوغد در دست یوئچی‌ها بوده و پایتخت آنها هانئداتورا و یا کاندایا و یا ماراکاندا که همان سمرقند است می‌باشد مورخ چینی به نام هوهان چو می‌نویسد که یوئچی‌ها به منطقه تاهیا کوچانده می‌شوند و منطقه را در شکل پنج‌یابغو اداره می‌کنند در این زمان ساکاهای به مناطق جنوبی‌تر رفته و زرنجیان، آراخوزی (رخج) و قندهار را می‌گیرد از این دوره به بعد این منطقه با نام آنها شناخته شد ابتدا ساکاستان و سپس به صورت سیستان گفته شد در این دوره ساکاهای وارد مجادله با پارت‌ها شدند پادشاه پارت فرهاد دوم در جنگ با شاه سلوکی سوریه از ساکاهای کمک می‌خواهد ساکاهای در این حوادث به روی فرهاد شمشیر کشیده و او را می‌کشند (۱۲۷-۱۲۸ ق.م) حاکم جدید پارت‌ها اردوان دوم در جنگ با توخارهای زخمی شد (۱۲۳-۱۲۴ ق.م)، شاه پارت مهرداد دوم (۸۸-۱۲۳ ق.م) ساکاهای را در جای خود نشانده و به آنها حاکم شد ولی در سال ۷۷ ق.م ساکاهای آنچنان قدرتی پیدا کردند که یک نفر سلوکی به نام سیاتروکس را پادشاه انتخاب کردند البته او بعد از مدتی علیه حامیان خود درخواست و در این راه جان خود را از دست داد (۷۰ ق.م) در دوره‌های بعدی یوئچی‌ها کابل و پنجاب را گرفتند و در قرن اول میلادی با نام کوشان‌ها به صحنه تاریخ آمدند چینی‌ها آنها را کوی شوآنگ می‌نامیدند مورخ چینی تسین هان شو، اقوام کوشان را شامل پنج قبیله می‌داند که در سال ۱۲۸ ق.م باکتريا را در بین خود تقسیم کرده بودند او می‌نویسد که چینی‌ها آنها را با نام قدیمی یوئچی‌ها می‌شناسند و باز می‌گوید که شاه آنها به نام کوجالا کادیسس قدرت پیدا کرده و کلیه اقوام یوئچی را متعهد نموده و امپراتوری کوشان را تاسیس کرد یونانی‌ها و هندی‌ها این امپراتوری را با نام هندوسیت می‌شناسند مناطق تحت تسلط آنها کابل، پنجاب، شمال هند و ماتورا بود پادشاهان آنها به شرح زیر می‌باشد.

کوجولا ویا کوجالا کادفی سئس	م. ۵۰، ۲۵، یا ۷۸
ویما کادفی سئس (۲ جی کادفی سئس)	م. ۵۰، ۷۸، ۱۱۰
کانیشکا	م. ۷۸-۱۰۳ ویا ۱۲۸-۱۵۰
هوویشکا	م. ۱۶۰-۱۸۰
واسودئوا (vasoudeva)	م. ۱۸۰-۲۲۰

کانیشکا مذهب بودا را در منطقه رواج داد، چنانچه نام کوشان را در نظر بگیریم می توان گفت در نام رشته کوه هندوکوش قسمت دوم کلمه با نام طایفه های کوشان مترادف می باشد].

۲-۲- تشکیل دولت های ترک در چین

پادشاهی هان

با تضییق سیئپی ها هون های جنوبی در زمان آخرین خاقان خود در ایالت شانسی (پینگ یانگ) ساکن شدند و به علت اینکه یکی از خاقان های قبلی آنها با شاهزاده ای از سلاله هان چین ازدواج کرده بود نسل او را سبب نشان داده و نام سلاله خودشان را از نام پادشاه سلسله هان گرفته و لئو گذاشتند هون ها پس از بین رفتن امپراتوری هون تحت فرمان حکومت چین بودند و در کنار سربازان چین وظایف مختلفی را عهده دار بودند در سال ۲۸۰ میلادی سلاله تیسین وقتی اختلافات داخلی را فرو نشانند و اتحاد دوباره ای را در بین خود ایجاد کردند با هدف درست کردن وضعیت مالی و اقتصادی یک ترخیص عمومی اعلام کردند این وضعیت در داخل امپراتوری اجرا شد ولی در بین اقوام وابسته به این امپراتوری و از جمله در نوزده طایفه هون تطبیق نگردید هون ها از این وضعیت به شکل دیگری استفاده کردند سربازانی که ترخیص شده بودند سلاحهایشان را همراه خود می بردند هون ها این سلاحها را خریدند و در مقابل به آنها به جای پول زمین دادند به این شکل هم صاحب سلاح و هم صاحب نفوس شدند.

در سال ۳۰۰ م. امپراتوری چین مجددا دچار اختلافات داخلی گردید و عصیانها بر سر تاج و تخت شروع شد و در پی آن سوءقصد های مختلفی بوجود آمد در این تاریخ ها لیو-یوئن در بین اقوام هون اعتبار زیادی پیدا کرده بود و خود را از نسل خاقان ها یعنی توکیوها و از نسل مته محسوب می کرد و در سال ۲۹۰ م. عنوان سرکردگی (باشبوق) پنج طایفه هون را گرفته بود (این عنوان در کتابهای تاریخ به شکل تازو آمده است پنج طایفه هون شبیه اون-اوخ های حکومت ترکان آسیایی است که پنج تا پنج تا به دو جناح تقسیم می شدند).

پیشروان قوم وضعیت نابسامان چین را دیده و در سال ۳۰۴ م. در یک قورولتای تاسیس سلسله هان را اعلام نمودند.

امپراتور با دیدن این وضعیت اردویی را به آنجا فرستاد در بین دو طرف نبردهایی صورت گرفت و در سال ۳۰۵ م. چهار برخورد پیش آمد چینی ها مجبور به عقب نشینی شدند در سال ۳۰۹ م. حمله ای به پایتخت چین لویانگ انجام شد ولی شهر تصرف نشد همان سال لیو-یوئن از دنیا رفت و به جای او پسرش نشست او نیز یک ماه حکومت کرد و پسر دومش جانشین او شد لیست امپراتوران این سلاله به شرح زیر است.

- ۱- لیئو-یوئن ۳۰۴-۳۰۹
- ۲- لیئو-هو ۳۰۹-۳۰۹ ، فرزند ۱
- ۳- لیئو-تچونق ۳۰۹-۳۱۸ ، فرزند ۱
- ۴- لیئو-تچانق ۳۱۸-۳۱۸ ، فرزند ۳ (همان سال کشته شد)
- ۵- تچو-لیئو-یاو ۳۱۸-۳۲۹ ، خویشاوند ۳- (کشته شد).

تچونگ کاری را که پدرش به اتمام نرسانده بود ادامه داد و لویانگ را محاصره نموده و امپراتور را اسیر گرفتند بعد از مدت کوتاهی در نتیجه شنیدن خبر توطئه ای امپراتور چین کشته شد و از خاندان تسین شاهزاده ای در پایتخت دوم چین چانگ-نگان خود را امپراتور اعلام کرد هون ها به این شهر نیز هجوم آورده و در سال ۳۱۶ م. شهر و امپراتور آن تسلیم شدند و بدین شکل سلاله تسین از میان برداشته شد در این اثنا یکی از شاهزادگان این سلاله جان خود را نجات داده و به چین جنوبی می گریزد و در شهر کیئن کانگ (نانکین) سلاله تسین شرقی را تاسیس می کند امپراتوری تچونگ کل ایالت های شنسی، شانسی، شمال هونان، جنوب هوپئی و شمال شانتونگ را زیر فرمان خود داشت، این امپراتور مثل امپراتوران چینی با تشریفات زیادی در دربار خود حکومت می کرد به این سبب بسیاری از مردم هون، آن را نمی پسندیدند و حتی بعضی قبایل شروع به خارج شدن از کشور کردند تچونگ در چنین وضعیتی ناراضی مرد و به جای او پسرش تچانگ بر تخت نشست او نیز به چنین زندگی ای عادت کرده بود و علاوه بر آن، ظالم نیز بود بعد از مدت کوتاهی توسط یکی از فرماندهان اردویش کشته شد این فرمانده به نام کین-تچون خود را امپراتور اعلام کرد ولی یکی از اقوام امپراتوری به نام تیهو-یاو که در شمال کشور بود بر اوضاع مسلط گردید ولی از فرماندهان اردو شخصی به نام چه-له ژنرال عاصی را تعقیب نمود و این فرمانده نیز قصد داشت بر امپراتوری دست یازد ولی هنوز این قدرت را نداشت بعد از مدت

کوتاهی بین او و یائو برخورد پیش آمد و نهایتاً در سال ۳۲۹ م. یائو را از تخت به زیر آورده و خود را امپراتور اعلام نمود و سلاله چائو جدید را تاسیس نمود.

پادشاهی چائو جدید

امپراتور این سلاله چه-له به قومی که به خاقان‌ها منسوب بود متعلق نبود دنگویگنئس فقط این اطلاعات را می‌دهد که پدران او از هون‌ها بودند و اثربهارد می‌نویسد او ابتدا در چین اسیر بود بعد از فرار پیش لیو-یوئن می‌آید و در آنجا صاحب مقام می‌شود در واقع چه-له در طی راهزنی دستگیر شده بود و بعد از فرار به یوئن پناهنده شده بود و در اردوی او به مقام فرماندهی رسیده بود چه-له به علت موفقیت‌هایش در زمان تچونگ ترفیع مقام یافته بود و در عین حال به قدری شهرت پیدا کرده بود او برعکس تچونگ و یائو، مخالف با روش زندگی درباری آن زمان بود علی‌رغم بر تخت نشستن چه-له، هون‌ها از این وضعیت راضی نبودند چه-له با این فکر که ممکن است کسی از خاندان خاقان او را از تخت به زیر آورد دنبال فرصت می‌گشت تا کل افراد خاندان خاقان را از بین ببرد و چون می‌دانست قبایل آن را قبول نخواهند کرد نمی‌توانست این کار را بکند.

چه-له بلافاصله پس از اینکه امپراتور شد اقوام همجوار را به زیر اطاعت در آورد سپس با چین وارد جنگ شد در سال‌های ۳۳۱ و ۳۳۲ م. نبرد پیش آمد و اردوی چائو شکست خورد به این خاطر چه-له درخواست صلح کرد و هدایایی فرستاد ولی امپراتور چین این هدایا را قبول نکرد و راضی به صلح نشد چه-له در سال ۳۳۳ م. مرد در این اثنا پسر کوچک او چه-هو که فرمانده اردو بود در دربار بود و ولیعهد او به نام چه-هونگ تماماً زیر نفوذ او بود و با اینکه چه-هونگ بر تخت نشست ولی قدرت اصلی در دست چه-هو بود و بعد از مدت کوتاهی در سال ۳۳۵ م. برادر خودش را از میان برداشته و خود را پادشاه چائو اعلام نمود لیست سلاله چائو به شرح زیر است.

- | | |
|-------------------|-------------------|
| ۱- کاو-تچو-چی-لی | ۳۲۹-۳۳۳ |
| ۲- تچو-چی-هونق | ۳۳۳-۳۳۵ ، فرزند ۱ |
| ۳- تاای-تچو-چی-هو | ۳۳۵-۳۴۹ ، فرزند ۱ |
| ۴- چی-هی | ۱ آی، فرزند ۳ |
| ۵- چی-تچوم | ۱۰ ماه، برادر ۳ |
| ۶- چی-کیئن | ۲ ماه ، فرزند ۳ |
| ۷- تچو-چی-کی | ۳۵۰-۳۵۲ ، فرزند ۳ |

چائوها با پادشاهی یئن که در شمال ولایت پئچیلی بود قرارداد صلح داشتند و در عین حال موقع جنگ نیز در اتحاد با یکدیگر حرکت می‌کردند در سال ۳۳۸ م. در یک سفر جنگی میانه دو دولت به هم خورد و جنگ روی داد هر چند دولت یئن پیروز شد ولی صلح برقرار گردید و بعد از این نبردهای مداومی بین آنها ادامه یافت ولی دولت چائو پیروزی قابل ملاحظه ای بدست نیاورد در عین حال این دولت با حکومت لئانگ که در شمال غربی منطقه بود در حال کشمکش بود در داخل نیز شورشهایی رخ می‌داد در چنین شرایطی وقتی در سال ۳۴۹ چه - هو مرد حدود دولت تمامی شمال چین را شامل میشد آنها سرزمینهایی را که از هان ها گرفته بودند هم در شمال و هم در جنوب گسترش داده بودند در جنوب تا نهر یانگ تسه و در شمال مناطق شانسی و پئچیلی را در اختیار داشتند در اصل اراضی که برای امپراتوری چین باقی مانده بود از اینها بزرگتر نبود.

بعد از مرگ چه - هو پسرش چه - هی بر تخت نشست ولی فقط یک ماه دوام آورد عمویش چه - تچوم او را از تخت به زیر کشید بعد از مدتی از میان برداشت و خود بر تخت نشست. قدرت اصلی دولت چائو در اصل در دست پادشاه نبود بلکه تحت نفوذ فرمانده اردو به نام چه - مین بود او توانسته بود بسیاری از عصیانها را فرو نشاند و تهاجمات چینی ها را با صلابت پاسخ دهد پادشاه می‌خواست او را کشته و نفوذ بیشتری بدست آورد ولی یکی از پسران چه - هو به نام چه - کیشن فرمانده را از این توطئه با خبر نمود و در نتیجه این فرمانده پادشاه و ولیعهد را کشت و چه - کیشن را بر تخت نشاند.

بعد از مدت کوتاهی همان طرح تکرار گردید پادشاه قصد کشتن فرمانده را داشت فرمانده مطلع شده و در سال ۳۵۰ م. هم پادشاه و هم تمام خانواده او را از دم تیغ گذراند و این دفعه خود را پادشاه اعلام نمود قسمتی از مردم پادشاهی او را قبول نکردند و به گفته دنگویگنئس پسر دیگر چه - هو به نام چه - کی را بر تخت نشاندند در این حال بین طرفداران دو مدعی فوق الذکر زد و خورد پیش آمد چه - مین شهری را که چه - کی در آنجا بود محاصره نمود ولی چه - کی از دولت یئن کمک خواست و چه - مین مجبور به فرار شد ولی باز جنگ بین طرفین تا سال ۳۵۲ م. ادامه یافت در این سال چه - مین پیروز شد و پادشاه را کشت در این دوره چه - مین اطرافیانش را از دست داده و تنها تر ماند و پادشاهی یئن نیز به آنجا حمله برده و تمامی اراضی دولت چائو را ضبط نمود.

دولتهای تاسیس شده بعد از زوال دولت چائو

الف- پادشاهی قدیمی یئن

در زمان دولت هان به سرکردگی چه-لو و در دوره دولت چائو، که اقوام سیئنی تابع آنها بودند در هنگام مرگ چه-لو به استقلال خود دست یافتند در این میان یکی از قبایل سیئنی به نام موژونگ تمامی آنها را متعهد نموده و در سال ۳۳۷ م. در جنوب منطقه منچوری و منطقه کائولی در کره پادشاهی قدیمی یئن را تاسیس کردند ائبرهارد این قوم ها را عموماً پرتومغول می‌شناسد ولی پئلیوت و بارتولد آنها را ترک می‌داند و ائبرهارد معتقد است در موقع از بین رفتن امپراتوری هون جمعیتی در حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر از آنها به داخل منطقه سیئنی ها مهاجرت کرده و با آنها اختلاط پیدا کرده اند و در عین حال یکی از اقوام سیئنی به نام هو-یئن به عنوان یک طایفه هون شناخته میشود سیئنی ها از زمان سلاله هان به بعد در قسمت شرق کشور می‌زیستند و از این نظر می‌توان گفت که این قوم به مقدار زیادی از مغول ها جدا بوده و عناصر بزرگ ترک در بین آنها وجود داشته و علاوه بر این موژونگ ها که از پیشروان این دولت بودند در زمان دولت توبا نیز به صحنه آمدند در مورد ترک بودن توباها شبهه ای وجود ندارد و در عین حال یادآور می‌شود همانگونه که قبلاً اشاره کرده بودیم اقوام تحت فرمان یک دولت نه تنها در آن موقع بلکه اکنون نیز از اقوام هم نژاد و هم نسل نیستند و به این سبب در دولت سیئنی نیز وجود قوم های دیگری به غیر از ترک نیز محتمل است ولی می‌توانیم این دولت را یک دولت ترک محسوب نماییم.

پادشاهی قدیمی یئن حکومت چائو-هون را از میان برداشته و در واقع تداوم دهنده این حکومت شد ولی در هر حال نتوانست به سرزمینهای بدست آورده حاکمیت و نفوذ کاملی داشته باشد در جنوب تهدید چین در شمال قدرت در حال افزایش توباها مهمتر اینکه در غرب قدرت رو به افزایش اقوام تبتی سکون و آرامش کشور را بهم می‌ریخت و نهایتاً دولت قدرتمند شده تبت در سال ۳۷۰ م. این دولت را مغلوب نموده و اشغال کرد لیست پادشاهانی که از سال ۲۸۳ م. به بعد حکمرانی می‌کردند به شرح زیر است.

۱- موؤ-یونق-چان	۲۸۳-۲۸۵ کشته شد
۲- موؤ-یونق-هوئی‌ای	۲۸۵-۳۳۳ ، فرزند ۱
۳- موؤ-یونق-هوآنق	۳۳۳-۳۵۱ ، فرزند ۲
۴- موؤ-یونق-تچیوم	۳۵۱-۳۶۰ ، فرزند ۳
۵- موؤ-یونق-قوئی‌ای	۳۶۰-۳۷۰ ، فرزند ۴

بدین صورت سیئنی ها بعد از استقلال کوتاه مدتی زیر سیطره تبتی ها قرار گرفتند.

دولت تبت در ۳۷۶ م. دولتهای لئانگ قدیمی (در ایالت قانسو) و پادشاهی ترک توبا را از میان برداشت و به چین شمالی حاکم شد ولی این حاکمیت دوام زیادی نیاورد در حالی که هوس حاکمیت بر کل چین این دولت را به خود مشغول کرده بود حمله ای به امپراتوری چین شروعی برای زوال آن گردید در آن تاریخ امپراتوری چین در ضعف بود ولی نهرها و کانالهای پر آب یانگ تسه برای زندگی و جنگهای تبتی ها مکان مناسبی نبود به این سبب آنها بی که به جنوب رفتند بدون اینکه شکست بخورند راه زوال را پیمودند.

ب- دولت جدید یئن

در طی سفر جنگی تبتی ها، به چین اولین قومی که از آنها جدا شدند موژونگ ها بودند که شخصی از خاندان پادشاهی قدیمی یئن سیئنی های موجود در مناطق شمالی را متعهد نموده و در منطقه هوئی پادشاهی جدید یئن را تاسیس نمود او ۱۲ سال در قدرت ماند بعد از او به مدت ۱۳ سال چهار نفر پادشاهی نمود آخرین پادشاه از همان خانواده نبود لیست آنها به شرح زیر است.

۳۸۴-۳۹۵	۱-چی-تچو-مو-یونق
۳۹۵-۳۹۷، فرزند ۱	۲-تچو-مو-یونق-پا و
۳۹۷-۴۰۰، فرزند ۲	۳-تچو-مو-یونق-تچینق
۴۰۰-۴۰۶، فرزند ۱	۴-تچو-مو-یونق-هی
۴۰۶-۴۰۸، فرزند خوانده ۲	۵-وانق-کا و-یونق

این پادشاهی در سال ۴۰۹ م. توسط دولت توبا از میان برداشته شد.

پ- دولت یئن غربی

از قبیله موژونگ شخص دیگری در نزدیکی چانگان قبایل کوچک سیئنی را متعهد نمود و حکومت یئن غربی را تاسیس نمود و استقلال خود را اعلام نمودند، ولی این اجتماع نمی توانست بدون اینکه با اجتماع بزرگ سیئنی ارتباط برقرار کند به حیات خود ادامه دهد چنانچه در حالی که می خواستند به مناطق شمال شرقی مهاجرت کند تماما از بین برده شدند کشورشان به دست توپاها افتاد به این سبب شاید گفتن نام دولت به اینها خیلی صحیح نخواهد بود لیست حاکمان آنها به شرح زیر است.

سال مرگ: ۳۸۵	۱-تچونق
۳۸۵ (۲ ماه بعد کشته شد).	۲-یونق-توون-فو و ای
۳۸۵ (۲ ماه بعد کشته شد).	۳-یونق-تچونق

۴- یونق -

۳۸۵-۳۹۴

ت- دولت تسین غربی

در قرن سوم میلادی قبایلی از سیئپی ها به مناطق شمالی اوردوس کوچ کرده بودند یکی از این قبایل کی-فو وقتی از بین رفتن دولت تبت را می بیند دولت غربی تسین را ایجاد می کند این حکومت نیز مثل دولتهای دیگر سیئپی در نتیجه متحد شدن و قدرتمند گردیدن چند قبیله بوجود آمده بود و تشکیلات داخلی منظمی نداشتند ائبرهارد در کتابش این قبیله را یک بار از سیئپی ها و بار دیگر قبیله ای از توپاها دانسته با اینکه منطقه شرقی قانسو در سر راه کاروانهای تجاری قرار داشت ولی این دولت توانایی استفاده از این وضعیت را نداشته و بیشتر به دامداری و پرورش دام مشغول بودند به این سبب هر چند توانستند تهاجمات خارجی را دفع نمایند ولی نتوانستند بر حوادث اتفاق افتاده در دول همجوار از جمله چین تاثیر داشته باشند این دولت توسط توپاها از میان برداشته شدند و لیست پادشاهان آخری آنها به شرح زیر است.

۱- سو-فان	سال مرگ: ۳۷۶
۲- وانق-کی-فو-کوئی-گین	۳۷۶-۳۸۷ ، فرزند ۱
۳- وانق-کی-فو-کین-کوی ای	۳۸۷-۴۱۱ ، فرزند ۲
۴- وانق-کی-فو-تچی-پوون	۴۱۱-۴۲۷ ، فرزند ۳
۵- وانق-کی-فو-موو-مو	۴۲۷-۴۳۱ ، فرزند ۴

ث- دولت جدید لئانگ

با از بین رفتن دولت تبت دولت دیگری در ترکستان شرقی اعلام استقلال کرد این دولت توسط اقوام هون ، سیئپی، تبتی و چینی تشکیل یافته بود در بالای حکومت شخصی قرار گرفته بود که زمانی از طرف تبتی ها برای ایجاد ارتباط بین منطقه و دولت تبت به آنجا فرستاده شده بود لیست شاهان آن به شرح زیر است.

۱- وانق-لیو-کوآنق	۳۸۵-۳۹۸
۲- وانق-لیو-چاو	۳۹۸ ، فرزند ۱
۳- وانق-لیو-تچوون	۳۹۸-۴۰۰ ، فرزند ۱
۴- وانق-لیو-لونتق	۴۰۰-۴۰۳ ، فرزند ۱

ج- دولت شمالی و جنوبی لئانگ

از آنجایی که اقوام موسس دولت جدید لئانگ بسیار متنوع بود پس از مدت کوتاهی از بین رفت ابتدا هون ها در قسمت مرکزی استقلال خود را اعلام نموده و دولت شمالی لئانگ را تاسیس کردند و چینی ها نیز در قانسو غربی دولت غربی لئانگ را ایجاد نموده و سیئپی ها نیز در شرق قانسو دولت جنوبی لئانگ را بوجود آوردند فهرست حاکمان دول شمال و جنوبی لئانگ در زیر آمده است.

اراضی تحت فرمان دولت جدید لئانگ در سال ۴۰۳ م. توسط دولت شمالی لئانگ ضبط گردید تمامی این دولتهای کوچک توسط توپاها از میان برداشته شد حاکمان دولت شمالی لئانگ به تورفان فرار کردند و از سال ۴۴۲ م. تا ۴۶۰ م. به آن منطقه حکومت کردند.

لئانگ شمالی

- ۱- وانق- توون- نیئ ۳۹۷-۴۰۱
- ۲- وانق- تچيو- کيو- موئق- سوئ ۴۰۱-۴۳۳
- ۳- وانق- تچيو- کيو- مو- کيئن ۴۳۳-۴۳۹

لئانگ جنوبی

- ۱- وان- توو- فا- نیاو- کو ۳۹۴-۳۹۹
- ۲- وانق- توو- فا- لی- لو- کو ۳۹۴-۴۰۱ ، برادر ۱
- ۳- وانق- توو- فا- ژو- تان ۴۰۱-۴۱۴ ، برادر ۱

چ- پادشاهی هون- هیا

در سال ۳۸۵ م. قسمتی از قبایل هون در دوره ای که حکومت توپا مجددا قدرت می گرفت جهت بدست آوردن استقلال بیشتر به منطقه غرب و اوردوس مهاجرت کردند هر چند توپاها مدتی در اوردوس کاری با آنها نداشتند ولی در سال ۳۹۱ م. این منطقه را ضبط نمودند و هون ها به سمت جنوب غربی حرکت کردند و در سال ۴۰۷ م. استقلال خود را اعلام کردند در این دوره سرکرده هون ها شخصی از سلاله مته به نام پو- پو بود نام اصلی او هو- لیئن بود ولی به علت تحت تاثیر قرار گرفتن رسم و عادات چینی در دوره سلاله پادشاهی هان نام لیو را بر خود انتخاب کرده بود، پادشاهی هیا در سال ۴۳۱ م. توسط توپاها از میان برداشته شد حاکمان آن به شرح زیر است.

- ۱- تچو- هو- لیئن- پو- پو ۴۰۷-۴۲۵
- ۲- تچو- هو- لیئن- تچانق ۴۲۵-۴۲۸ ، پو- پو- نون اوغلو

۳-تچو-هو-لیئن-تینق

۴۲۸-۴۳۱

آنها در جنوب ایالت شنسی حکومت داشتند، در سال ۴۱۷ م. با از بین رفتن دولت قدیمی تبتی تسین، حکومت جدید تسین باز توسط تبتی ها ایجاد شد این دولت بوسیله چینی ها از میان برداشته شد ولی چینی ها نتوانستند در این اراضی زندگی کنند و مجبور به رفتن به مناطق جنوبی تر شدند و در نتیجه این اراضی بدست دولت هیا افتاد از این تاریخ به بعد دولت هیا از یک طرف با چینی ها و از طرف دیگر با توپاها وارد مجادله شدند از سال ۴۲۵ م. به بعد منحصر با توپاها مقابله می کردند به رغم موفقیت های کوچک نهایتا مغلوب شدند و پادشاه تچانگ اسیر شد ولی توپاها او را نکشتند، اردوی هیا در دست برادر تچانگ به نام تینگ بود او پادشاه شده و مجادله را ادامه داد این حاکم نیز نهایتا اسیر شده و اعدام گردید بدین شکل دولت هیا پایان یافت.

۳-۲- دولت ترک توپا

در مورد توپاها قبلا از نظر ریشه و نژاد آنها مطالبی ارائه کرده بودیم در مورد اینکه دولت تاسیس شده بوسیله آنها یک دولت ترک می باشد در بین صاحب نظران اتفاق نظر وجود ندارد توپاها مدعی هستند که آنها از نسل امپراتور چین هوآم-تی (از پادشاهان افسانه ای قبل از پنج امپراتور) هستند در زبان خودشان توپا به معنی شاهزاده خاک (سرزمین) است ابتدا در مغولستان می زیستند روایت شده است از سرکردگان قدیمی آنها به نام مائو قدرت زیادی پیدا کرده و بر ۳۶ پادشاهی حاکم می شود وقتی سرکرده آنها توی-این بود آنها به سمت جنوب مهاجرت کرده و در کنار دریاچه ای ساکن شدند و در زمان کی-فونن به مناطق جنوبی تر رفته و وارد کشور هون شدند، اینگونه فهمیده می شود که آنها قبلا در سیری و اطراف دریاچه بایکال می زیستند و گفته می شود قبل از کی-فونن ۶۷ پادشاه داشتند ولی تاریخ آنها را قید نموده است در سال ۲۶۱ م. سرکرده آنها لیه-وی آنها را به مناطق جنوبی تر و به ایالتهای شانسی شمالی و تاتونگ-فو آورد توپاها در سال ۲۹۵ م. سه پادشاهی بوجود آوردند که در راس آنها سه برادر بود در سال ۳۰۷ م. با مرگ دو تا از آنها او-لیو بر کل کشور حاکم شد و در ۳۱۰ م. خود را تانژو بزرگ اعلام نمود و سپس عنوان پادشاه تا-یی را گرفت این اطلاعات در منابع چینی قید شده است سلاله تسین این دولت را در سال ۳۱۵ م. تصدیق نمود در زمان حکمدار یولوی توپاها منطقه نهر ایلی که اوسون ها آنجا زندگی می کردند را ضبط نمودند و در زمان شئیگان کل مغولستان را فتح کردند در سال ۳۷۶ پادشاهی تبت دولتی را که تایی ایجاد کرده بود از بین بردند اراضی آن را تقسیم کردند ولی نوه شئیگان به نام کویی توپاها را متحد نمود و با یکی شدن با اقوام سیئینی اتحادیه ای با ۱۱۹ طایفه ایجاد کردند کویی

سرزمینهای متعلق به پادشاهی یئن یعنی تایی-یوان، تینگ-تچو، تچانگ-تو را تصرف کردند و این دولت را از میان برداشتند و در سال ۳۹۸ به سلاله خود نام چینی وئی را دادند و خود را امپراتوری اعلام نمودند مرکز دولت به شهر پینگ-تچنگ منتقل شد آنها مناطق بین رودخانه زرد و شانسی و هوپئی را در اختیار داشتند لیست حاکمان توپا بشرح زیر است.

۱- کیی-فونن	سال مرگ ۲۶۱
۲- لیی-وی	۲۶۱-۲۷۷، فرزند ۱
۳- سیی-لوو	۲۷۷-؟، فرزند ۲
۴- تچو	؟، ؟
۵- فو	؟، ؟
۶- لوو-کوون	؟-۳۰۷، ؟
۷- او-لیو	۳۰۷-۳۱۶، برادر ۶
۸- یوو-لیو	۳۱۶-۳۲۱، برادر ۶
۹- هو-نوو	۳۲۱-۳۲۵، فرزند ۸
۱۰- کیی-نا(یام)	۳۲۵-۳۲۹، برادر ۹، فرار کرد
۱۱- هوآی(لیی)	۳۲۹-۳۳۵، برادر ۹، فرار کرد
۱۲- کیی-نا	۳۳۵-۳۳۵، دومین بار فرار کرد
۱۳- هوآی	۳۳۷-۳۳۸، دومین بار فرار کرد
۱۴- چی-ی-کیشن(شیشنقان)	۳۳۸-۳۷۶، برادر ۱۳، کشته شد
۱۵- کوئی(تاو-ووو-تی)	۳۸۵-۴۰۹، نوه ۱۴
۱۶- میم-یوئن-تی-تاای-تچونق	۴۰۹-۴۲۳، فرزند ۱۵
۱۷- تاو-ووو-تی-چی-تچو	۴۲۳-۴۵۲، فرزند ۱۶
۱۸- وئن-تچیوم-تی(کاو-تچونق)	۴۵۲-۴۶۵، نوه ۱۷
۱۹- هیئن-وئن-تی(هیئن-تچو)	۴۶۵-۴۷۱، فرزند ۱۸
۲۰- هیئن-وئن-تی(کاو-تچو)	۴۷۱-۴۹۹، فرزند ۱۹
۲۱- سیوئن-ووو-تی(چی-تچونق)	۴۹۹-۵۱۵، فرزند ۲۰
۲۲- هیاو-میم-تی(سو-تچونق)	۵۱۵-۵۲۸، فرزند ۲۱، با زهر کشته شد
۲۳- هیاو-تچوآم-تی	۵۲۸-۵۳۰، نوه ۱۹، کشته شد

۲۴- توأم-های-وام	۵۳۱-۵۳۰ ، ؟، از تخت به زیر کشیده شد
۲۵- تچین-فی-تی-تسی-مین	۵۳۱-۵۳۲ ، نوه ۱۹ ، کشته شد
۲۶- هیاو-ووو-تی	۵۳۲-۵۳۴ ، از نوه های ۲۰ ، با زهر کشته شد
۲۷- هیاو-تچیم-تی (چئن)	۵۳۴-۵۵۰ ، در " وئی " شرقی ، کشته شد
۲۷-۱- وئن-تی	۵۳۴-۵۵۱ ، در " وئی " غربی
۲۸- فی-تی (تچو-کین)	۵۵۱-۵۵۴ ، فرزند ۲۷-۱ ، از تخت به زیر کشیده شد
۲۹- کوأم-هوأم-تی	۵۵۴-۵۵۶ ، ؟ ، کشته شد

در هنگامی که دولت توپا به صحنه آمد در شمال یک دولت کوچنده جدیدی به نام ژوان ژوان در حال بوجود آمدن بود آنها تهاجماتی را به سرزمین توپاها انجام می دادند، حکمدار کویی جهت جلوگیری از هر گونه تهدید در آینده اردوی بزرگی را علیه آنها به حرکت در آورد در سال ۴۰۲ ژوان ژوان ها را به شکست کشانده و آنها را به مناطق شمالی قوس نهر زرد عقب راند.

اراضی اشغل شده توسط دولت توپا عمدتاً کوهستانی و صحرا بود و این اراضی برای تغذیه ساکنین آن کافی نبود به این سبب وضعیت موجود توپا ها را به اراضی ثروتمند چین می کشاند پس از چندین جنگ دولت لئانگ که توسط سیئپی ها ایجاد شده بود از میان برداشته شده و در سال ۴۰۹ م. شرق چین اشغال گردید بعد از این پیروزی نحوه بکار گرفتن اسیران پیش آمد معمولاً اجتماعات کوچنده اسیرانی را که در حین جنگ می گرفتند بین بزرگان قبایل تقسیم می شده و آنها به عنوان نگهبان و چوپان رمه ها و بعضاً در کارهای زراعی متعلق به اراضی عشیرتها به صورت کارگر کار می کردند ولی در اینجا اسیران چینی تماماً روستایی و کشاورز بودند و در صورتی که اینها بین روسای قبایل تقسیم می شد این قبایل اقتدار بیشتری پیدا کرده و قدرت مرکزی ضعیف می شد مشاوران چینی که در نزد حاکمان توپا مشغول بودند شیوه ذکر شده در بالا را صحیح ندانسته و توصیه نمودند اینها در زمینهایی که متعلق به خودشان است به کار بگمارند و از طرف مامورینی که از مرکز فرستاده می شود کنترل شود در واقع این مشاورین افرادی بودند که در دولتهای مختلف کار می کردند و پس از اشغال شدن این دولتها در پیش حکمداران توپا مشغول بکار شدند و به ردیف افراد درجه دو کشوری تبدیل شده و در عین حال افراد وابسته به آنها و خانواده های آنها هنوز در مناطق مختلف اشغال شده وجود داشتند مسلماً در صورتی که توصیه های آنها بکار گرفته میشد همین افراد مامورانی می شدند که به مناطق مختلف اعزام می گردیدند.

بدین ترتیب با قبول شدن این توصیه ها روستائیان در خاکهای خودشان مشغول بکار شده و همین مشاورین ماموران دولتی گردیدند.

در اراضی ضبط شده سیئنی ها به شکل سربازان و واحدهای نظامی انجام وظیفه می کردند و از این به بعد بود که افراد اصیل توپا به شکل واحدهای نظامی در آمدند و رؤسای قبایل و بزرگان قوم کنترل واحدهای نظامی مرکزی را بعهده گرفتند بدین شکل از قبایل خود دور شدند این سیاست از طرف بزرگان قبایل مناسب دیده نمی شد و بدین سبب عصیانهایی به وقوع پیوست ولی به شدت سرکوب شدند در این میان امپراتور در اداره دولت بیشتر از بزرگان توپا به چینی ها اعتماد می کرد و سیستم اداری کشور در این جهت پیش می رفت و در عین حال هر چینی که به مقامی موظف میشد اطرافیان خود را جمع نموده و به کارهای مختلف می گمارد در مدت کوتاهی تشکیلات دولتی به دست چینی ها افتاد در حالی که اجتماع توپا یک جمع ترک بود شروع به چینی شدن گردید.

لیگنتی این حادثه اجتماعی را به شکل روشنی تشریح نموده است: توپا تا آخر آسیایی باقی ماند و هیچوقت نتوانست از آلتایی بودن به سمت دیگر عبور کند و در واقع نوبت به این کار نرسید چونکه او کار بیهوده ای را که قبلا بوسیله دو قوم تجربه شده بود به شکل خوبی یاد گرفته بود و رقیب جنوبی به ظاهر شکست ناپذیر را شکست داده بود، خاندان حکمدان توپا قسمت بزرگ چین شمالی را ضبط کرده بود و بر تخت پسر آسمانی نشسته بود ولی این ظفر ظاهری بود چین که با زور سلاح فتح شده بود و افراد کوچنده ای را که تا اعماق آن نفوذ کرده بودند با قدرت معنوی له کرد و آنها را بدون اینکه خودشان بدانند چینی نمود.

در حالی که چینی شدن آنها ادامه داشت دولت نیز با همین آهنگ بزرگ میشد در سال ۴۲۳ م. اراضی ولایت لویانگ متعلق به امپراتوری چین جنوبی تصرف شد و در سال ۴۲۴ ژوان ژوان ها مورد هجوم قرار گرفتند سال بعد از صحرای قویی تا مناطق شمالی و مرکز ژوان ژوان ها پیش رفتند در ۴۳۰ م. در جنگ با چین جنوبی ایالت هونان ضبط گردید و سپس دولتهای کوچک غربی متصرف شد سال ۴۳۱ م. پادشاهی هیا و تسین و در ۴۳۹ م. دولت لئانگ شمالی از میان برداشته شد در مناطقی که تصرف میشد اهالی غیر چینی به سمت شمال برده شده و جهت تقویت نیروهای توپا استفاده می شدند در سال ۴۴۳ م. مجددا ژوان ژوان ها مورد هجوم قرار گرفتند، در ۴۴۵ م. قبایل لوبنور و ۴۴۸ م. قاراشار، کوچا زیر اطاعت در آمدند و در ۴۴۹ م. مجددا ژوان ژوان ها به مناطق دورتر رانده شدند.

توپاها تمامی اراضی چین شمالی را اشغال کردند و دولتهای کوچک هون و سیئیپی را از میان برداشتند در این تاریخ دولت توپا بزرگترین قدرت شرق آسیا شده بود.

جنگهایی که تا سال ۴۵۰ م. انجام شد معمولا کوتاه مدت بوده و غنیمتهای بزرگی حاصل میشد و در توپا روز به روز ثروتمندتر میشد ولی از این تاریخ به بعد شرایط عوض شد در حالی که در شمال دشمنی باقی نمانده بود مجادله در جنوب شروع میشد. در جنوب چین جنگها مدت زیادی طول می کشید و غنیمت نیز در این مناطق کمتر بود زیرا امکان حرکت سریع با اسبها در کانالهای پر آب وجود نداشت و به این سبب چینی ها نیز به راحتی هر چیزی را که داشتند برداشته از منطقه دور می شدند.

مردم واقعی توپا از یک طرف در نتیجه بروز عصیانها از بین برده می شدند و از طرف دیگر در جبهه ها از بین رفته و کمتر می شدند و به همین نسبت نیز نفوذ چینی ها افزایش می یافت نهایتا به دوره ای رسیدند که در بخش نظامی دولت دیگر توپاها بهره دهی آنچنانی نداشتند و خود به خود اهمیت درجه پایینی پیدا کرده بودند پیشروان توپاها که در اطراف امپراتور جمع شده بودند به تدریج در نتیجه ازدواجهایی که با اشراف چینی انجام داده بودند حس ملی خود را از دست داده و چینی تر شده بودند در سال ۴۹۳ م. با توصیه زیاد مشاورین چینی حکومت مرکزی از پینگ-چنگ به لویانگ یعنی از شانسی شمالی به هونان جنوبی منتقل شد بدین صورت توپاها به طور کامل از زادگاه مادی خود دور شدند توپاهایی که با دامداری گذرا می کردند با انتقال به جنوب از این امکان محروم شده و فقیرتر گردیدند و اگر با خانواده هایی چینی اختلاط نمی کردند امکان زندگی معمولی را از دست می دادند.

در سالهای ۴۵۶ م. تصرف واحه هامی، در ۴۶۶ م. تصرف ایالت سین-تچو، در ۴۶۷ م. ضبط هوآی-هو، در ۴۶۹ م. ضبط چانگ-تونگ سبب شد افراد توپا فقیرتر شده و به سرعت در بین مردم چین ذوب شوند.

امپراتور هیائو-وئن-تی در مملکت به مردمانی که غیر چینی بودند زبانشان را قدغن نموده و زبان چینی را زبان رسمی اعلام کردند و پوشش عمومی را چینی نمودند از طرف دیگر در کنار اینها از نکته نظر دین نیز مسائل جدیدی پیش آمد مذهب بودا در قرن اول میلادی وارد چین شده بود و در بین ملتها و دولتهای چین نقش مهمی را اشغال نمی کرد و دائما بی اهمیت شمرده شده و بعضا به عکس العمل هایی نیز سبب میشد.

حکمدار تائو(۴۲۳-۴۵۲ م.) به مذهب بودا ارزش چندانی قائل نبود و حتی در سال ۴۳۸ م. دستور به اصلاح بزرگان بودایی نموده و در ۴۶۶ م. نیز مجازات آنها را پیش کشیده بود ولی پس از او در زمان حکمدار وئن-سین وضعیت عوض شد این حکمدار در ۴۵۳ م. دین بودایی را قبول کرد و این تاریخ زمان رسمی شدن دین بودا در چین بود و پادشاهی چین در جنوب نیز سیاستی مشابه را پیش می‌برد و دین بودا به عنوان دین رسمی دولت در می‌آمد.

مثل تمام ترکان توپاها نیز اعتقاد داشتند که اجداد آنها در یک غار مقدس وجود آمده اند این موضوع سبب شده بود حاکمان توپا در غارها و در شانسی شمالی هیکل های بزرگی را درست کنند در آن تاریخ در شرق آسیا اعتقاد عمومی بدین شکل بود که در یک کشور خارجیانی که وجود داشتند عملاً اقتدار حاکم وقت را به شکل یک عقیده مذهبی قبول داشتند و بزرگان بودایی نیز اعتقاد داشتند حکمدار روح بودا را با خود دارد و در نتیجه تحت اوتوریتته او قرار می‌گرفتند و بدین شکل حکمدار خداگونه شده صاحب مذهب بودیزم نیز محسوب میشد.

این طرز تفکر با عقاید توپاها مبنی بر اینکه حکمدار پسر آسمان است منطبق بود از این وضعیت حکمدار نیز استفاده می‌نمود و مذهب بودا را به عنوان یک مذهب ملی قلمداد می‌کرد و خود نیز رئیس آن مذهب محسوب می‌گردید.

از طرف دیگر مبلغین بودایی در شهرهای کوچکتر علی‌رغم تضییق های متعدد به تبلیغ دین خود ادامه می‌دادند و اعتقاد داشتند که در آینده بودایی خواهد آمد که آنها را نجات خواهد داد همین اعتقاد در بین روستائیان فقیر و حتی خلق فقیر شده توپا نفوذ پیدا می‌کرد و سبب عصیان های متعدد می‌گردید و حتی این اختلافات به داخل دربار کشیده میشد و مجموعه این حوادث این نوید را می‌داد که مذهب بودا دوره طلایی را در آینده بدست خواهد آورد.

در هر حال بعضی از شورشها وضعیت جدی تری را ایجاد نمود و بزرگانی از توپاها که ارتباطشان با اقوام خود قطع شده بود رهبری این عصیانها را بدست گرفتند و در سال ۵۳۰ م. تمامی شانسی را تحت اداره خود در آوردند و توپاهایی را که چینی شده بودند از دم تیغ گذراندند هر چند عصیانها تحت کنترل در آمدند ولی بعد از مدت کوتاهی در ۵۳۴ م. دولت به دو قسمت تقسیم شد. حکمدار هیائو-وو-تی در ۵۳۴ م. با زهر کشته شد و در این میان کائو-یانگ که دارای منشایی چینی بود اطرافیان خود را جمع نموده و در شرق کشور سیم-تی را امپراتور اعلام نمود البته این شخص سایه ای بیش نبود و اداره کننده اصلی کائو-یانگ بود بعد از ۱۶ سال حکمدار از تخت پایین آورده شده کشته شد و کائو-یانگ در ۵۵۰ م. سلاله تسی را ایجاد کرد در غرب گروههای

ملی در اطراف وئِن-تی جمع شدند و دولت توپای غربی به نام وئی تا ۵۵۶ م. تداوم یافت در این تاریخ حکمدار کوم-هوآم-تی که اقتدار خود را تماما از دست داده بود توسط خاندان یو-وئِن که از اقوام هون-سیئینی بود از تخت به زیر آورده شد و یو-وئِن خود را امپراتور سلاله چو(تچو شمالی) اعلام نمود و توپاهایی که چینی شده بودند نیز به این حکومت پیوستند.

ولی این حرکت زیاد طول نکشید و سلاله چو با اینکه برای برگرداندن اصول و عادات توپای قدیم تلاش زیادی کرد و نامهای چینی بسیاری از توپاها را عوض کرد ولی امکان برگشت به ۲۰۰ سال قبل وجود نداشت و در نتیجه اختلافات مختلفی بوجود آمد و در سال ۵۸۱ م. عائله ای که به واسطه ازدواج با خاندان حاکم ارتباط پیدا کرده بود اداره کشور را بدست گرفته و از آنها شخصی به نام یانگ-کیئن تمامی افراد خاندان حاکم را از دم تیغ گذراند و خود را امپراتور اعلام نمود و تاسیس سلاله سویی را اعلام نمود این سلاله جنوب و شمال را متعهد نموده و پس از ۳۶۰ سال اتحاد چین را از نو ایجاد کرد و دوران دولتهای ترک را به پایان رساند.

قبایل توپا به ترکان و یا قبایل کوچنده دیگر پیوستند.

دولت توپا یکی از قدرتهایی بود که در کنار قدرت شمالی به نام ژوان ژوان ها به حیات خود ادامه داد و سه قرن بر جنوب این منطقه حکمرانی کرد.

دولت ژوان ژوان در واقع از اتحاد قوم ترک هون و قوم در اصل مغولی اوآر تشکیل شده بود این ملت از یک طرف با توپاها و از طرف دیگر با ترکان آسمانی مرتبط است در تدقیق تاریخ توپا از زد و خوردهای بین این دو دولت سخن گفته بودیم در مبحث تاریخ ترکان آسمانی نیز بدین گونه حرکت خواهیم نمود در هر حال در مورد تاریخ ژوان ژوان ها مطالب بیشتری قید میشود.

کسی که موسس ژوان ژوان ها شناخته می شود شخصی به نام موکولو است که برده آزاد شده یک بزرگ توپا بوده پسر او تچه-لو-هوئی چندین قوم را متحد نمود و این اتحادیه در زمان نوه ی ششم او به نام تولون قدرت زیادی بدست آورد اراضی که اشغال نمود در شمال غرب به اراضی هون و در غرب به نهر ایرتیش و در شرق به کره می رسید در جنوب نیز دولت توپا نیز وجود داشت.

تولون در سال ۴۰۲ م. عنوان "کووتوفا خان kovtovfa han" را گرفت و آن را به صورت یک دولت اعلام نمود نام اصلی دولت ژو-ژئن است چینی ها به آنها حشرات در حال حرکت می گفتند و اسم ژوان ژوان را به آنها داده اند در سال ۴۰۲ م. که ژوان ژوان ها مزه ی اولین شکست را از توپاها کشیدند در نبردهای بعدی نیز مغلوب شدند ولی وقتی دولت توپا به دو نیم تقسیم شد (۵۳۴

م. (ژوان ژوان ها نفس راحتی کشیدند ولی این دفعه نیز ترکان آسمانی به صحنه آمده و در سال ۵۵۵ م. این دولت را از میان برداشتند اقوامی از ژوان ژوان ها که به سمت غرب رفتند با نام آوار شناخته شدند.

روسای دولت ژوان ژوان که با عنوان خاقان، کاغان، و یا هان داشتند به شرح زیر است.

- ۱- تولون ۴۰۲-۴۱۰
- ۲- نایتوف خاقان (هولو) ۴۱۰-۴۱۴، برادر ۱
- ۳- پلوچین خان ۴۱۴-۴۱۴، ؟
- ۴- مووهان کنجیم خاقان (تالان) ۴۱۴-۴۲۹، ؟
- ۵- سولین خان (اوتی) ۴۲۹-۴۴۴، فرزند ۴
- ۶- جولوخان (توهوچین) ۴۴۴-۴۶۴، فرزند ۵
- ۷- جولوپوچین خان (اوجیم) ۴۶۴-۴۸۵، فرزند ۶
- ۸- فومیمتوون خان (تولون) ۴۸۵-۴۹۲، فرزند ۷
- ۹- هوو کیفو تاوقوچخان (نوقای) ۴۹۲-۵۰۶، ؟
- ۱۰- تووهان خان (فوتو) ۵۰۶-۵۰۸، فرزند ۹
- ۱۱- تولوفو پوتوو فاخان (چوونو) ۵۰۸-۵۲۰، فرزند ۱۰
- ۱۲- اوانهئی خان ۱۰ گون، برادر ۱۱، از تخت به زیر کشیده شد
- ۱۳- مینوو کوشکیو خان ۵۲۰-۵۲۲، ؟، فرار کرد
- ۱۴- سولینتوو پیمتو وفاخان ۵۲۲-۵۵۲، عنوان رسمی ۱۲
- ۱۵- تیفاخان ۵۵۲-۵۵۳، ؟
- ۱۶- تمجوو و هوولی ۵۵۳-۵۵۴، بالافاصله کشته شد
- ۱۷- کوئی خان (قوتی) ۵۵۳-۵۵۴، بالافاصله از تخت به زیر کشیده شد
- ۱۸- قانلوکین خان ۵۵۴-۵۵۵، فرزند ۱۲
- ۱۹- نوهوآن خان ۵۵۴-۵۵۵، ؟

ترکان غرب آسیا و اروپا

۴- ایسکیت‌ها (ساکاها) - ماساژت‌ها

قومی را که یونانیها و اروپائیها ایسکیت (سیت) می‌گویند ما و بعضی از ملتهای دیگر ساکا می‌گوییم مورخین یونانی در جغرافیای قدیم به مناطق شمالی دریای سیاه ایسکیت‌ها می‌گفتند آیا این منطقه نام خود را از قومی گرفته بود که در آنجا می‌زیستند و یا با توجه به نام منطقه این قوم به این صورت نامیده شده به صورت قطعی معلوم نیست و آیا این نام توسط خود این قوم نیز در مورد خودشان به کار برده می‌شود و یا اسمی است که یونانی‌ها برای آنها درست کرده اند؟.

[این مطلب در حال حاضر با اطمینان زیاد حل شده تلقی میشود در این مورد به مطالب آقای زهتابی تحت عنوان ایشغوزها می‌توان رجوع کرد در این زمینه خلاصه مطالبی در ادامه خواهد آمد].

زادگاه اولیه ساکاها را کوههای تانری، فرغانه و کاشغر در نظر می‌گیرند قسمتی از آنها در قرن سوم ق.م. از اینجا به سمت غرب کوچ کرده بودند و بخشی از این کوچ کننده‌ها در اطراف دریاچه آرال و رودخانه سیحون ساکن شده بودند و بخشی دیگر از شمال دریای خزر عبور کرده و در روسیه جنوبی جای گرفتند آن زمان در این منطقه کیمترها می‌زیستند که در نتیجه تضییق ساکاها به قفقاز جنوبی و آسیای صغیر رفتند بعضی از مورخین قدیمی ساکاها را آریایی نشان داده و زبان آنها را نیز از این گروه می‌دانند میللر با مطالعه نوشته‌های ایسکیتی در آنها لغات آریایی پیدا می‌کند [البته چنین دلیلی در این زمینه وجود ندارد و مورخ رنه گروسه نیز در این مورد اشتباه می‌کند مطالب روشنگر در انتهای همین قسمت طی ایضاح کلمه ایشغوزها داده می‌شود].

در همین قرن قبل از اینکه تلاشهایی برای زدودن لغات خارجی نامانوس از زبان ترکی بعمل آید در این زبان به مقدار زیادی کلمات عربی دیده میشد و این مقدار در زبان گفتاری تا ده درصد و تا زبان نوشتاری بسیار بیشتر از این بود ولی هیچکس چنین ادعایی نمی‌کرد که این زبان ترکی نمی‌باشد به این سبب حرفهای میللر هیچگونه پایه منطقی ندارد.

اطلاعات ما در مورد ساکاها به مقدار زیادی بر منابع یونانی تکیه دارد در این منابع هیچگونه اشاره ای دال بر ایرانی بودن و آریایی بودن آنها وجود ندارد و برعکس در این منابع و تاریخ هرودوت گفته میشود که ساکاها از آسیا آمده بودند و در نتیجه تضییق ماساژت‌ها مجبور به کوچ به سمت غرب گردیدند (ماساژت‌ها نیز ساکاهایی هستند که در حوضه آرال ساکن بودند و یونانیها و اروپائیها به این قوم اصطلاح ماساژت را بکار می‌بردند) و جدا از این در تاریخ هرودوت اشاره می‌کند که امپراتور هخامنشی دارا (داریوش) جهت تصرف سرزمین ساکاها به سفر جنگی می‌رود و

همچنین اشاره می‌کند که خصوصیات و طرز زندگی ساکاهای و آریاییها شباهتی به همدیگر ندارند. در هزاره پنجم ق.م. در حالی که قطعه میانی بین ماورالنهر و هند خشک شده بود مهاجران بسیاری از ترکستان و از مناطق شرقی تر به این اراضی آمده بودند اقوامی که آریایی شناخته می‌شوند در زمانهای متاخرتری به این منطقه آمدند و بعد از اینکه در این قسمت ها ساکن شدند نام آریایی به خود گرفتند و قبل از اینکه به این منطقه بیایند گفتن کلمه آریایی به اینها صحیح نخواهد بود و در عین حال نمی‌توان در طول تاریخ از نژادی به نام نژاد ایرانی سخن به میان آورد و می‌توان گفت افرادی که در این منطقه بودند اختلاطی از اقوام مختلف بودند در صورتی که اگر می‌پذیرفتیم که تمام این ملتها از منطقه ای که ساکاهای در آنجا بودند به منطقه ایران آمدند و می‌توانستیم بین آنها ارتباط نژادی برقرار کنیم در صورتی که چنین نیست.

این مطلب را رنه گروسه نیز تایید می‌نماید و می‌گوید که آریاییها در زمانهای بعدی به این منطقه آمدند و مدنیتهای آنها را از تمدنهای قدیمی تر گرفته اند البته او آریاییها را در حالت کلی برتر از دیگران نشان می‌دهد [در این مورد کتاب آقای زهتابی بسیار روشنگر است و بر اساس کتاب او آریاییها در محدوده قرن ۹۰۰ ق.م. به منطقه ایران آمدند و به مدت طولانی در زیر سیطره ایلامیها، مادها، مانناها زندگی کردند و تمدن، خط را از آنها یاد گرفتند، در این نوشته ها ایلامیها و افراد بومی منطقه التصاقی زبان قلمداد شده و با ترکان هم ریشه می‌باشند].

نظرات این چینی رنه گروسه با تئوریهایی که هیتلر نژاد پرست در مورد نحوه شکل ملت هندوژرمن ارائه می‌دهد یکی است.

با توجه به تمامی دلایل موجود، هم ریشه بودن ساکاهای و آریاییها منطقی نمی‌نماید به این سبب در این مورد بررسیهای بیشتری لازم می‌نماید.

هرودوت ساکاهای را چنین معرفی می‌کند " آنها شهرهای مستحکمی ندارند و به هر کجا می‌روند وسایل خود را در ارابه هایی که در آن زندگی می‌کند حمل می‌نمایند، بر روی اسب بصورت ماهرانه تیراندازی می‌کنند و بر زراعت تکیه نکرده از دامداری گذران می‌کنند، این خصوصیات آنچنان واضح است که نیازی به هیچ شک و شبهه ای نیست و هر مورخی می‌داند که چنین طرز زندگی فقط و فقط در مورد ترکان و هونها دیده شده است .

ساکاهای شلوار و پوتین می‌پوشیدند و بر اسبهایشان رکاب می‌بستند می‌دانیم که هونها از قرن سوم میلادی از رکاب استفاده می‌کردند در آن دوران هیچ قوم دیگری استفاده از رکاب را بلد نبودند.

[رنه گروسه می‌نویسد رکاب توسط ساکاهای بوجود آمده است بر روی کوزه ای متعلق به ساکاهای

که در چترتوملیک پیدا شده تصویری از رکاب دیده می‌شود هیونگ-نوها در قرن ۳ ق.م. از رکاب استفاده می‌کردند درحالی که در همان دوره در چین از رکاب اثری وجود نداشت و کشورهای غربی نیز اطلاعی از رکاب نداشتند و در قرن ۶ م. آوارها این وسیله را به اروپا آوردند].

عادات جالب دیگری در مورد ساکاهای را در نوشته های هرودوت می‌بینیم: "به عنوان قربانی از خوک استفاده نمی‌کنند و این حیوان را در هیچ جایی پرورش نمی‌دهند... ایسکیت ها موقع قسم خوردن به یک کاسه سفالی قمیز می‌ریزند... و می‌نوشند" می‌دانیم که این رسم مخصوص ترکان است، "وقتی حاکم می‌میرد... ایسکیت ها گوشه ای از گوششان را می‌برند گیسوانشان را تراش می‌دهند بازو، پیشانی و بینی خود را خراش می‌دهند" چنین عاداتی مخصوص ترکان می‌باشد.

چنانکه دیده میشود خصوصیات مشابه ساکاهای و ترکها بسیار زیاد است به جز این طرز زندگی بر روی ارابه در زندگی اقوام غیر ترک بندرت قابل مشاهده است بی شک مورخین زیادی اینگونه موارد را تشخیص میدهند چنانچه آریستوو، ادواردمایتر، موردتمان مورخینی هستند که ساکاهای ترکان می‌دانند.

البته این موضوع قابل ذکر است که در گذشته حتی مورخین ترک نیز وجود داشته که در مورد ساکاهای مطالب اشتباه آمیزی بیان کرده اند ولی تحقیقات انجام شده در چند دهه گذشته نشان داده که در مورد ترک بودن ساکاهای شبهه ای وجود ندارد هر چند در این جا ما به عمق این بحث نخواهیم رفت.

در اواسط قرن ۸ ق.م. ساکاهایی که به روسیه جنوبی آمدند طی مجادلاتی که با مادها، آسورها و کیمترها داشتند موجب ایجاد جنب و جوشهای زیادی در بین اهالی این مناطق شدند در ایران وقتی پارس ها مادها را از میان برداشتند جهت به اطاعت درآوردن ساکاهای جنگهای زیادی به راه انداختند و امپراتور هخامنشی به نام سیروس آخرین سفر جنگی خود را به منطقه آرال و بر علیه ساکاهای انجام داده بود و این اتفاق در سال ۵۲۹ ق.م. موجب کشته شدن او شده بود در این تاریخ حکمدار ساکای زنی به نام تومروس بود در عین حال سفر جنگی بزرگ دارا در سالهای ۵۱۲-۵۱۴ ق.م بر علیه ساکاهای منطقه روسیه اتفاق افتاده بود [قابل ذکر است نویسندگان نوشته های فوق مطالبی را به صورت اشتباه قید کرده اند بدین صورت که حاکم هخامنشی به نام سیروس در واقع همان کوروش است و این پادشاه آخرین سفر جنگی خود را نه به منطقه آرال بلکه به منطقه آذربایجان انجام داده بود و در این دوره ساکاهای حاکم بلامنازع آذربایجان بودند و رهبر آنها زنی به نام تومروس بود که طی نوشتن چندین نامه کوروش را از این جنگ و تجاوز به این منطقه برحذر کرده

بود ولی کوروش بدون اینکه اهمیتی به این نامه ها بدهد سفیر تومروس را که همانا پسرش بود می کشد و نهایتا در جنگی که بوجود می آید کوروش شکست خورده و سرش را از دست می دهد]. در نیمه دوم قرن سوم ق.م. سارمات ها که هم نژاد ساکاها بودند از نهر ایدیل (ولگا) گذشته و در مناطق غربی تر استپ های روسیه را اشغال کردند و ساکاها را به مناطق کریمه راندند از این تاریخ به بعد از ساکاها و سارمات ها اطلاعات زیادی قید نشده است.

[در این زمینه ابتدا اطلاعاتی از رنه گروسه و سپس مطالبی از فرهنگ ارک می آوریم.

هرودوت می نویسد سر کرده قسمتی از سیت ها که از قفقاز عبور می کند ایشپاکای نام داشت و به آشورها حمله می کند (۶۷۸ ق.م.). شاه بعدی ساکاها به نام پاتاتوا به آشورها نزدیک تر شده و با کمک آنها سیمرها را شکست می دهند و همچنین شاه بعدی آنها به نام مادیس کشور ماد را تصرف می کند شاه ماد با توطئه ای بزرگان ساکاها را می کشد و سیت ها به سمت شمال کشیده می شوند^{۳۹-۱۰۶}. در فرهنگ ارک توضیح کلمه ایشغوزها بشرح زیر است این مطالب از کتاب پروفیسور زهتابی برداشت شده است.

از این قوم با نامهای مختلفی اسم می برد یونانی ها و هرودوت به اسب سواران استپ های اوراسیا عموما ایسکیت می گویند فارس ها مورخین آریانیست به آنها ساکا، سارمات، ماساگت، ماساژت، ایشکوز، اشکوز، اشکناز و حتی بعضا کیمئر می گویند و مورخ گیریشمن کیمترها و ساکاها را یکی می داند در کتیبه های داریوش ساکاهایی را که در جنوب روسیه زندگی می کردند به نام ساکاتایی پرادرایا می گویند در منابع چینی ساکاهایی که به هندوستان کوچ نمودند سایی-وانگ نامیده شدند استرابون مورخ یونانی می گوید در شرق دریای خزر ایسکیت، سارمات و در غرب دریای خزر ساکاها و ماساژت ها زندگی می کنند، ایشغوزها و یا ساکاها در قرن ۷-۸ ق.م. به صورت یک قدرت بزرگ وارد صحنه میشوند آنها در زمان مادها همراه با اقوام ماد در یک جا زندگی می کردند و بعد از بین رفتن مادها دولت نیمه مستقلی تشکیل دادند در این دوره به آنها ساکاستنا می گفتند مورخ گیریشمن بدون اینکه دلیلی نشان دهد آنها را آریایی می داند و این مطلب را مورخین دنباله رو او از جمله اورانسکی، پیرنیا، جواد مشکور، نادر بیات، رقیه بهزادی بدون اینکه سندی ارائه دهند تکرار می کنند البته در آن دوره به علت کمبود اطلاعات این ادعا بدون رقیب بود دلیلی که پان-آریاییست ها در مورد زبان ساکاها ارائه می دهند این است که گویا اسم اولین حاکم ساکاها یعنی ایشپاکا کلمه ای است که با لغت فارسی اسب مرتبط است و ایشپاکا و یا اسپاکا به معنی اسب سوار است و در عین حال افراد دیگری چنین مطرح نمودند که سپاکا همان سباباکا است که

در اوستا به شکا سپا آمده است و در فارسی همان سگ است و چون اقوام آریایی سگ را مقدس می‌شمردند به این دلیل این اسم را برای خودشان انتخاب نمودند.

غیرمنطقی بودن مطلب فوق در پایین قید خواهد شد، در سالهای اخیر بوجود آمدن اطلاعات چندی و از جمله یکسری حوادث تلخ اجتماعی ادعاهای فوق را پوچ نمود از جمله اینکه در زمان دیکتاتوری استالین با سوء استفاده از قدرت قومی به نام مسکت از گرجستان به ازبکستان تبعید شد در زمان گورباچف ازبک‌ها با تحقیر مسکت‌ها را از این کشور بیرون کردند این قومی که ترک زبان بودند و افسون بر ۲۰,۰۰۰ نفر بودند در آذربایجان جای داده شدند اکنون به اینها اسامی مختلفی داده میشود از جمله ماساژت، ایشغوز و ساکا می‌گویند و این خود دلیل بزرگی است که هنوز این قوم در زمان ما نیز به حیات خود ادامه داده و به زبان ترکی صحبت می‌کند، دلایل نشان دهنده اینکه ساکاها و ایشغوزها التصاقی زبان هستند بشرح زیر می‌توان ردیف نمود.

ابتدا در مورد ریشه کلمه ایسکیت و یا ایشغوز مطالبی لازم به قید است نام این قوم در منابع آسوری و بابل به صورت ایشغوزا، و در عربی آشغوز نوشته شده است در زبان یونانی به علت اینکه حرف "ش" وجود ندارد این کلمه به صورت ایسکیف نوشته شده است و اروپاییها و روسها از کلمات شکیدا، شکودا و حتی شکینز بکار برده اند و علاوه بر این کلماتی مثل ساک، ساکا، آوخت، تراپی، پارالات، ساورامات، ماساژت، ماساقت بکار برده اند که در واقع نشان دهنده اقوام وابسته به ایشغوزها هستند دیاکونف کلمه اشکیتا را در مورد آنها بکار برده و ریشه آن را نامعلوم دانسته است و باز پان-آریاییست ها نامهای اشکناز، اشکوز، اشکوزا، سیت، سارمد بکار برده اند و تلاش کرده اند این کلمات را به شکل و شمایلی فارسی در آورده و در این زبان معنی کنند، البته اگر دیاکونف و بعضی از این مورخین به مقدار خیلی کمی زبان ترکی می‌دانستند و تاریخ دولتها و طوایف ترک را می‌شناختند مسلما به اشتباهات این چینی دچار نمی‌شدند.

حال اگر به کلمه ایشغوز نگاه کنیم در کتاب دیوان لغات ترک آمده است که اوغوزها به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شوند آنها را اوغوزهای داخلی و یا ایچ اوغوز و از طرف دیگر اوغوزهای خارجی و یا بیرونی و یا دیش اوغوز می‌نامند و به معنی نسل درونی و نسل بیرونی هستند چنانکه محقق اولجاس سلیمان نشان می‌دهد نشان می‌دهد در زبان ترکی قزاقی به باشقوردها نام "ایسته گی" یعنی نسل درونی (ایچ نسیل) و به ترکان سیبری "اوسته گی" یعنی نسل بیرونی (دیش نسیل) می‌گویند و می‌دانیم که در دوره های قدیمی در منابع مختلف به اوغوزها نام غوز و غز را بکار می‌بردند یعنی حرف "او" در ابتدای کلمه حذف شده و قسمت دوم کلمه را استفاده می‌کردند به

این سبب کلمه ایچ اوغوز در این منابع به شکل ایچ غز و یا ایچ قوز در آمده و نهایتاً به شکل ایشقوز نوشته شده است و بعدها به شکل‌های عجیبی در آمده که در بالا به آن اشاره شده و عده ای نیز که هیچ اطلاعی از زبان شناسی و تاریخ ندارند این کلمات را در تصورات خود به شکلی که می‌خواهند تفسیر می‌کنند، حال چنانچه به کلمه ایسپاک و یا ایشپاکا پردازیم باید بگوییم که در حال حاضر نیز در بین ملت‌های ترک باشقورد، قاراچای، قاراقالپاخ کلمه ایسپاک به عنوان نام شخص بکار برده میشود و این کلمه در واقع شکل تغییر یافته ای از واژه‌های زیر است "ایزه باخ=ایزباخ=ایسباخ=ایسپاک=ایسپاک" و معنی آن تعقیب کننده و از پی اثر و بوی رونده است و به این خاطر است دیاکونف نیز در کتاب تاریخ ماد اشاره می‌کند که ساباکا به معنی سگ در زبانهای اسلاو ریشه ای ندارد و بدین ترتیب می‌توان گفت که کلمه ساباکا از زبان ترکی وارد زبان اسلاو شده و در زبان اسلاو کوتی به معنی سگ است که در واقع همان کلمه کوپک ترکی است، و در واقع مجموعه دلایل فوق است که سبب شده است محققینی مثل وامبری، گنزا، گوون، آناد، پئلینی، پومپونیملا، سیموکات زوزیما، زکی ولیدی توغان اقوام ایشغوز و کیمتر را از ترکان می‌دانند و همچنین مورخ قوتشمیت نیز وقتی از ساکاهای آسیا در زمان اسکندر مقدونی صحبت می‌کند از فرمانده آنها با نام کارتاسیس و یا کارتاس یاد می‌کند که به علت نبودن حرف "ش" در زبان یونانی آن را همان کارتاش و یا قارداش ترکی می‌داند.

ضمناً یاد آور می‌شود آنهایی که ساکاها را غیر ترک می‌دانند نمی‌توانند کلمات به جا مانده از اسامی ساکاها را ایضاً نمایند این نامهای ساکایی بصورت زیر است "آلیاتای=آلپ آتا، قوزاتای=قوز آتا، اکتابای=اوخ آتا بگ، بوغاتای، آلپ ارتونقا، آتاساس، ساراقاس، تارگیتای، قارابالیق(شهر بزرگ)، بودین=بودی(به معنی قوم)، آلیاقای". یونانی‌ها نام بزرگان ساکا را به شکل لیتوسکای، آرپوسکای، کولاکای ثبت کرده کلمه آکای حرف آقا در ترکی را تداعی می‌کند و در واقع این کلمات شکل یونانی شده کلمات ترکی هستند در این مورد مطالب دیگری نیز می‌توان آورد مثلاً پسر ایسپاک به نام پارتاتوا از اسم طایفه پارت که ترک می‌باشند برداشت شده و یا نام رهبر ایشغوزها به اسم مادای=مادی با اسم رهبر هون ها مته خان یکی است نام قوم ساکا هم اکنون در بین طوایف قزاق بصورت شاگا در ازبک ها شکای و شکئی در قرقیزها ساکا و ساکه، و در ترکمن ها ساکار و شاکار، و در خاکاسا بصورت ساکای بکار برده می‌شود در نام شهرهای آذربایجان یعنی شکئی، سقز، سراسکند آثار ساکاها را می‌توان دید].

۲-۵- هون های غرب (امپراتوری هون های اروپا)

[بخش ۲-۵ عینا از کتاب "آتیلا حکمرانی سلحشور و عادل" آورده شده است این کتاب ترجمه بخشی از کتاب کامران گورون میباشد البته دو قسمت آخر این بخش از کتاب امید نیایش گرفته شده است]

بررسی تاریخ هونها آسیا در سالهای ۵۴ قبل از میلاد نشان میدهد که در اولین جدایی بین اقوام هون، گروهی از آنها که تحت فرمان حکمرانی به نام "چی چی" بودند، به طرف غرب مهاجرت نموده و در مناطق آرال و ترکستان ساکن گردیدند.

همچنین در محدوده‌ی سال ۴۸ میلادی، در بین هونها دومین جدایی اتفاق افتاد. و این روند جدایی تا سال ۱۵۰ میلادی ادامه داشت تا اینکه در این زمان، اقوام سین‌پی به هونها هجوم آوردند، و هونها به اجبار به طرف غرب کوچ کردند و در نواحی قزاقستان جنوبی و سرزمین باشقورد و در جوار اقوامی که تحت فرمان چی چی به آنجا رفته بودند ساکن شدند.

بعد از این تاریخ تا قرن پنجم میلادی تقریباً خبری از هونها قید نگردیده است به این علت که در منابع کشورهای همسایه آنها از کشمکش بین این اقوام و از تاریخ هونها اطلاعات موثقی در دسترس نمیشد.

باید اضافه نمود که به علت دوری اقوام هون ساکن در سرزمین های قزاقستان و ترکستان، از چین و نداشتن ارتباط این اقوام با سرزمین های رُم و بیزانس اطلاعات و منابع قابل استنادی در مورد این اقوام نیز موجود نمی باشد.

منابع غربی از سال ۳۷۴، مجدداً شروع به دادن اخباری در ارتباط با اقوام هون نمودند. در سده‌ی سوم قبل از میلاد، اقوامی ترک به نام سارمات و ساکا به منطقه روسیه‌ی جنوبی، و کریمه روانه شدند و در آن مناطق مستقر گردیدند.

دیری نپایید که اقوامی از طرف دیگر به سارمات‌ها حمله کردند و آنها را از سرزمین جدیدشان راندند و سارمات‌ها مجبور شدند به طرف غرب و صحرای مجارستان حرکت کنند، در اوایل سده‌ی ۴ میلادی، در شرق رودخانه‌ی دُن بازماندگان سارمات‌ها بنام آلانها و در غرب رودخانه‌ی دُن اقوام ژرمن به نام گوت‌ها ساکن بودند.

گوت‌های شرقی که در نواحی بین رودخانه‌ی دُن و تورُلا (دنیستر) زندگی می کردند به استروگوت‌ها معروف بودند و گوت‌های غربی که در نواحی بین تورلا و تونا زندگی می کردند به

ویزیگوت‌ها خوانده می‌شدند. در آن دوره اقوام ژرمن تبار، گنپید و واندال‌ها، به ترتیب در داچی- (رومانی کنونی) و مجارستان امروزی ساکن گردیدند.

علت کوچ هونهایی که زندگی بی دغدغه و بدون کشمشی داشتند جداشدن قسمتی از طایفه‌ی آوار از حکومت مرکزی بود که جزیی از دولت ژوان-ژوان محسوب می‌شوند (این حکومت با اشتراک طوایف مختلف هون و آوار در آسیای شمالی ایجاد شده بود و تا زمان تشکیل حکومت ترکان آسمانی در قرن هفتم دوام داشت). برخورد بین آنها سبب گردید هونها به طرف غرب کوچ کنند و به دنبال آن نیز محل سکونت خود را ترک کردند. هونهای قزاقستان، ترکستان شمالی و نواحی آرال و در غرب نهر ایدیل ساکن شدند. در سال ۳۷۴ میلادی هونها در صحرای روسیای جنوبی دیده شدند در واقع این هونها دنباله هونهای آسیا بودند. البته قبلا در بین تاریخ شناسان نظرات مختلفی وجود داشت، تعدادی از آنها هونها را به اقوام مختلف فین اوغور، مغول، تونقوز و حتی اسلاو و یا ژرمن منسوب می‌کردند ولی در زمان حاضر چنین نظریاتی پشتوانه علمی محکمی ندارند و عموم مورخین در ترک بودن هونها شبه‌ای ندارند، البته قسمتی از این نظرات از آنجا نشأت می‌گیرد که در امپراتوری هون اقوام و طوایف گوناگونی وجود داشت و این موضوع تعدادی از مورخین را دچار اشتباه نموده است.

و این موضوع روشن است که هرچند طبقه حاکم امپراتوری از اقوام ترک هون، آلان و سارمات‌ها تشکیل یافته بود ولی در این گروه حاکمه، اقوام دیگری مثل گوت‌ها، گنپیدها، واندال‌ها، اسکالائون‌ها، آنت‌ها، چئرئیمیش‌ها، موردوین‌ها که از نژاد ژرمن، اسلام و فین‌اوغور بودند نیز شرکت داشتند.

مورخین غربی بویژه در قرن گذشته آلان‌ها و سارمات‌ها را آریایی بحساب می‌آورند. ولی میدانیم که آنها از بازماندگان ساکاها می‌باشند که در متعلق بودن آنها به اقوام ترک هون شبه‌ای وجود ندارد.

امروزه با استفاده از علوم مختلف بویژه باستانشناسی و غیره می‌توانیم آثار بدست آمده و منسوبیت آن به اقوام مختلف را حدس زده و آنها را مورد کنکاش قرار دهیم و اینگونه مطالعات بوضوح نشان می‌دهد که در تشکیل امپراتوری مورد بحث عناصر قومی بسیار متنوعی اشتراک داشتند. همچون گذشته‌ها امروزه نیز انتظار نمی‌رود که همه‌ی مردم تحت فرمان یک دولت از یک نژاد و نسل باشند و این موضوع مورد قبول هر محقق می‌باشد و این بحث در گذشته مصداق بیشتری داشت.

این نکته نیز می‌تواند روشنگر باشد که در امپراتوری رُم و امپراتوری اسکندر نیز طبقه‌ی حاکم از اقلیت قومی کوچکی تشکیل می‌شد و جمعیت آن امپراتوری از اقوام و طوایف گوناگونی تشکیل شده بود. البته همین قوم‌های کوچک حاکم، نام خود را به کل امپراتوری داده بودند. همین وضعیت برای امپراتوری‌های تُرک آن دوره نیز صدق می‌کند.

مشابه امپراتوری هون‌های آسیا در این موضوع شبهه‌ای نمی‌ماند که در امپراتوری هون‌های غربی نیز اقوام و عناصر تُرک حتی اگر در اقلیت نیز بوده باشند نام و رنگ خود را به این امپراتوری داده بودند و این امپراتوری به جز به نام آنها به اسم دیگری شناخته نمی‌شوند.

منابع غربی زمانی که به بررسی هون‌های غربی می‌پردازند آنها را طوایف و اقوام باقی‌مانده از مغول‌می‌خوانند که این به دلیل تشخیص غلط و اشتباه آنهاست و باید آنها توجه کنند که فقط گونه‌هایی با استخوان برآمده و چشمان نسبتاً کشیده و پوست گندمگون به جای پوست سفید و صورتی نمی‌تواند دلیلی بر منسوبیت آنها به نژاد مغول باشد.

در اروپای امروزی به این خصوصیت‌هایی که توصیف کردیم بیشتر برخورد می‌کنیم. یک مثال واضح شخصی به نام دکتر کونراد است که تمامی این خصوصیات‌ها را دارا بود. دکتر کونراد بعد از جنگ جهانی دوم رئیس جمهور آلمان شد. همچنین در مورد منشا هون‌های غربی می‌توان به صراحت گفت که خصوصیت‌های نژادی و حالت چهره آنها تفاوت چندانی با مردم تُرک خاورمیانه نداشت. در حال حاضر مورخین به این نکته اذعان دارند که بر عکس امپراتوری مغولان که در زمان چنگیز خان تشکیل شدند، درون امپراتوری هون غربی، اقوام و طوایفی که از نژاد و نسل خالص مغول باشند وجود نداشته و اقوامی که همراه هونها بودند بیشتر طوایف اختلاط یافته‌ای از نژاد تُرک و مغول محسوب می‌شدند. اطلاعات موجود در این دوره از تاریخ نشان می‌دهد اقوامی از هونها که به غرب کوچ کردند اقوامی از ترکان بود هرچند در مورد چگونگی تلاش آنها برای بدست آوردن استقلال و تشکیل حکومت مستقل خود اطلاعات مناسبی وجود ندارد.

همچنین زمانی که امپراتوری هونها آسیا در حال اضمحلال بود، اقوام مغول و تنقوزهایی که در این اتحادیه وجود داشتند بدون هیچ حرکت و جنبشی در مناطق سکونت خود باقی ماندند و زیر سلطه‌ی حکومت‌هایی قرار گرفتند که به جای هون‌های آسیا حکومت را به دست گرفته بودند. هر چند از تلاش تنقوزها برای بدست آوردن استقلال خود اطلاعات مختصری بدست ما رسیده است و این نکته نیز قابل ذکر است که تمثیل کنندگان نژاد مغول خالص فقط چندین عصر بعد از تاریخ مورد بحث در اروپا دیده شده‌اند.

کوچه‌های بزرگ در اروپا

چنانچه گفته شد در فاصله بین قرون اول تا چهارم میلادی اقوام مختلفی که منسوب به ترکهای هون و اقوام مختلط دیگر بودند به غرب کوچ نمودند در مناطق مرکزی آلتای و اطراف رودخانه اورال ساکن گردیدند.

هونها حدوداً در سال ۳۵۰ میلادی منطقه‌ی آلتای را که در نواحی دریای خزر بود اشغال کردند سپس به طرف جنوب حرکت کردند و در بین سالهای ۳۶۰ تا ۳۷۰ میلادی از منطقه‌ی آناتولی تا شهر اورفا پیش رفتند.

از این تاریخ به بعد است که کوچ‌های بزرگ دسته جمعی از محدوده شمال خزر به سمت غرب شروع میشود در این جنب و جوشهای بزرگ اجتماعی بود که نهایتاً در محدوده سالهای ۳۷۴ میلادی هون‌های غربی را در غرب نهر دُن می‌بینیم در این محدوده اولین قومی که در مقابل هونها قرار گرفتند استروگوت‌ها بودند.

استروگوت‌ها که ملتی جسور و جنگجو شناخته شده بودند، در اولین حمله هونها شکست خوردند اثرماناریک رئیس طوایف استروگوت بعد از این شکست تاثرآور خودکشی کرد و جانشین اثرماناریک شخصی به نام ویتیمتر بود که او نیز بد شانسی آورده و در میدان جنگ کشته شد. بعد از این شکست، استروگوت‌ها تابع هونها شدند و شخصی به نام هونیموند از طرف هونها انتخاب شد و ریاست استروگوت‌ها را بر عهده گرفت.

هونها در سال ۳۷۵ میلادی در ساحل اؤزو (دینیپتر) با ویزیگوت‌ها روبرو شدند، جنگ و جدل، دوره کوتاهی را به خود اختصاص داد. توده مردم ویزیگوت با رهبری آتاناریک اقوامی را که جلوی رویشان بود به منظور فرار از دشمن به سمت غرب می‌رانند.

و در این دوره بود که اولین کوچ بزرگ اقوام که توسط بسیاری از مورخین اروپایی مورد تاکید قرار می‌گیرد شروع شد در این دوران ریاست اقوام هون را شخصی به نام بالامیر بر عهده داشت چنانچه بعداً نیز شرح داده خواهد شد در این اولین کوچ اقوام و همچنین مدت کوتاهی بعد از این دوره و با شروع دومین کوچ بزرگ اقوام ترس و وحشت بزرگی در بین مردم منطقه بوجود آمد و اروپائیان در مورد هونها شروع به ساختن حکایات و روایات ترسناک و وحشت‌انگیزی کردند.

هر روز که میگذشت، یک حکایت و روایت وحشتناک و دروغ دیگری به این حکایت قبلی افزوده میشد و این اقوام کوچ کننده از یک طرف میخواستند ترس و وحشت خود را توجیه نموده و از طرف دیگر وحشتی را که برای خود ایجاد کرده بودند با این حکایات به دیگران بقبولانند. در

صورتی که واقعیت غیر از آن بود در این زمینه به مطالبی که روشنگر موضوع است خواهیم پرداخت.

بر خورد دوگانه اروپاییان

بخصوص امروزه که امکان دیدن حقایق وجود دارد، لازم است که نتایج برخی از بررسیها بازگو شود مثلا برخی از اروپائیان با اهداف خاص و اشتباهها اسکندر بزرگ را یک شخص مدنی و جهانگشا معرفی کرده و آتیلا را که حداقل دو بار رُم را از آتش سوزی و نابودی نجات داد، شخصی بربر و وحشی نشان دادند. در هر حال هدف ما این است که با بررسی این موضوع این خطا و اشتباه بزرگ را به آنها نشان دهیم.

در هر حال وقتی موضوع بحث اقوام ترک میباشند عموما مورخین و محققین غربی با دیدی منفی و همراه با تعصبات دینی و احساسی به این مورد برخورد میکنند مطلب فوق نه تنها برای دوره های گذشته که همراه با اطلاعات کم و ناقص است صدق میکند حتی برای دوره های معاصر نیز مصداق دارد.

اگر بخواهیم یک مثال واضح بزنیم، این مثال بباروس خیرالدین پاشا است.

اگر به کتابهایی که به زبان غربی نوشته شده است نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که رفتار باریباروس را نسبت به مسیحیان، قدار و وحشی و خشن نشان داده و از آن به نفرت یاد میکنند. در حالی که با یک تحقیق و بررسی کوتاه از منابع غربی خواهیم دید که باریباروس مخرب نبود بلکه آباد کننده بود، باریباروس حداقل به ۶ زبان دنیا مسلط بود و آدمی بسیار مدنی و اجتماعی بود.

انتظار ما بیهوده است اگر از غربیها انتظار حرکت بیطرفانه و روشنفکرانه داشته باشیم. زیرا در منابع غربی این مثالها و کتابهایی که بر علیه تُرکها نوشته میشود، در بیشتر اوقات برای پوشاندن عیبها و نقایص غربیها استفاده میشود و اینگونه قضاوتهای غریبها کاملا غیر صحیح بوده و دور از منطق است.

به عنوان مثال تمام اتهامهای وارده به باریباروس عموما از طرف فرانسویها بوده ولی در مقابل آن، نوشتهها و قضاوتهای که منسوب به آن دوره از تاریخ و منسوب به کسانی میباشد که در جنگ مقابل باریباروس می جنگیدند بسیار منطقی تر و واقع گرایانه تر است. اگر اتهامهای فرانسویها مورد بررسی قرار بگیرد، آنچه دیده میشود این است که وقتی سلیمان قانونی به شاه فرانسه وعده کمک داد، باریباروس را جهت حمایت از نیروی دریایی فرانسه به آنجا فرستاد.

بارباروس هم در این اقامت در مورد نافرمانی و سرپیچی های افسران فرانسه نسبت به احکام ارتش، برخورد جدی و تند میکرد و به دیسپلین نظامی اهمیت بسیاری میداد و در مورد آموزش و مراعات احکام قوانین نظامی در ارتباط با افسران فرانسوی قاطعیت خاصی را نشان میداد و این موضوع برای نظامیان فرانسوی غیرقابل هضم بود و به دلیل بی نظمی های قبلی و عادت های غلط، عادت به قوانین نظامی بارباروس برای آنها سخت بود.

به جز این وقتی که شهر نیس بدون کوچکترین جنگ به نیروی دریایی ترکان عثمانی تسلیم شد پس از تخلیهی این شهر توسط نیروی دریایی عثمانی این شهر به شکلی توسط نیروهای فرانسوی مورد غارت قرار گرفت که کاملاً معارض با اصول و عادات نظامی و انسانی بود، برای اینکه این حادثه‌ی غیر انسانی توسط آنها توجیه شود، فرانسوی‌ها شروع به درست کردن داستان های دروغ در مورد ارتش عثمانی نمودند.

یک نویسنده غربی به نام اثرنله برادفورد در کتابش چنین نوشته است: "بارباروس، بعد از مرگش به اتهامهای مختلفی معروض ماند. در راس آنهايي که میخواستند به بارباروس، اتهام ناروا بزنند و او را کوچک شمارند فرانسوی‌ها را میتوان نام برد. همچنین دنیای مسیحی نسبت به قراردادی که با دولت عثمانی که آن را دشمن جانی خود می‌دانستند بسته بودند، عکس العمل نشان داده و این قرارداد را یک حادثه‌ی تحقیر کننده نسبت به خود دانسته و به این خاطر، به ایجاد حکایات دروغ متوسل شدند."

با توجه به مطالب فوق دیده میشود مواردی که در مورد هونها نقل میگردد از این نوع است، در صورتی که اگر حوادث به طور واقعی مورد بررسی قرار گرفته و نوشته شود بسیاری از نقصان هایی که به اقوام هون نسبت داده میشود اکثراً خطاها و تقصیرهایی است که به اقوام غربی منتسب است حتی در مواردی دیده میشود که حاکمان هون از بوجود آمدن این گونه خطاها جلوگیری کرده و در مقابل آن مقاومت نشان داده‌اند، در هر حال مرور حوادث تاریخی مکرراً به اینگونه حوادث اشارت دارد، کتابهای نوشته شده در آن دوره که اقوام تُرک ارتباط تنگاتنگی با اقوام اروپایی داشتند در این زمینه بسیار روشنگر بوده و واقعیات را به وضوح بیان میکنند.

حال دوباره به تاریخ هونهای غربی در آن محدوده زمانی برمیگردیم، ملاحظه میگردد که فرار ویزیگوتها باعث کوچ کردن اقوام مختلف به طرف غرب شده بود. این اقوام از امپراتوری رُم شرقی و آلتیس برای عبور از خاک تونا اجازه خواستند. این اقوام حتی قبول کردند که سلاحهایشان را رها کنند و از کل فرمانهای امپراتوری اطاعت کنند. بعد از اینکه امپراتوری و آلتیس

به وعده‌ی خود عمل کرد و به ویژگی‌ها اجازه‌ی عبور از خاک تونا را داد، ویژگی‌ها هیچ کدام از وعده‌های خود را عملی نکردند و در سال ۳۷۸ میلادی با حمله کردن به امپراتوری، در میدان جنگ والنس را کشتند.

در سال ۳۷۸ هونها از تونا گذشتند و بدون روبرو شدن با مقاومتی تا تراکیا پیش رفتند و بدون اینکه مقاصد استیلا گرایانه داشته باشند از تصرف زمینهای زراعی خودداری کردند و این زمینها را به صاحبان و اهالی آن مناطق واگذار کرده و به سرزمین خود باز گشتند. بعد از این حادثه اروپا دوره‌ی آرامی را سپری کرد. در سال ۳۹۵ میلادی هونها دوباره به حرکت در آمدند. این بار حرکت و مبارزه‌ی هونها هم در سمتهای غربی و شرقی وسعت یافت.

احتمالا علت اصلی شروع حرکت هونها به غرب و شرق، مرگ امپراتوری رُم تئودوسیوس و قطعی شدن جدایی بین امپراتوری‌های بیزانس (رُم شرقی) و رُم غربی بوده که سبب بروز اغتشاش در شهر رُم بوده است. با شروع حرکت در شرق، اردوی بزرگی به فرماندهی ۲ نفر به نامهای باسقی و قورسیق، شهرهای ارزروم، مالاتیا، آدانا، اورفا، آتاکیا و مناطق سور در سوریه را به تصرف خود در آوردند و سپس با حرکت به سمت شمال تا نزدیکیهای قیصریه و آنکارا حرکت را ادامه دادند و از راه قفقاز به سرزمین خود بازگشتند.

این حرکت که در بهار شروع شده بود در پاییز به پایان رسید و در این مدت با هیچ مقاومت و مقابله‌ای روبرو نشدند. این حرکت که در بین سالهای ۳۶۰ تا ۳۷۰ صورت گرفت، دومین سفر هونها به آناتولی و آذربایجان بود. بعد از این تاریخ چنین حرکتهایی مکررا دیده میشود.

اولدوز امپراتورِ هونها غربی

در حرکتی که در غرب شروع شد، هونها در جنوب تونا تا خاک تراکیا پیش رفتند. این بار حملات با نیروها و گروه‌های کوچکتر پیش برده شد. در مقابل این در آخرین سال قرن ۴ میلادی و یا همان سال ۴۰۰ میلادی، پسر بالامیر و به قول بعضی از منابع نوه‌ی بالامیر یعنی (اولدوز) با قوای خود که سر کرده‌ی هونها بود، در غرب تونا دیده شدند. با آمدن آنها موج دومی از کوچ اقوام مختلف در منطقه شروع شد.

واندال‌ها و ویژگی‌ها که به طرف غرب فرار میکردند به خاک امپراتوری رُم غربی وارد شدند و سر کرده‌ی ویژگی‌ها یعنی آلاریک در سال ۴۰۲ میلادی به شهر رُم داخل گردید و ۳ روز تمام رُم را غارت کرد.

اگر فرمانده معروف رُم یعنی سیلیکون با نیروها و ارتش خود ویژگیوتها را فراری نمی داد، شاید حالا از رُم اثری باقی نمی ماند.

بعد از آنکه خطرقتل و غارت ویژگیوتها به پایان رسید خطر جدی تر دیگری رُم را تهدید کرد، راداقایس که اقوام مختلف آلمانی را از قبیل وانداها، ساکسونها و آلامانها تحت فرمان خود در آورده بود با تخریبات فراوان و وحشتناک در ایتالیا به سوی رُم هجوم آورد و اعلان کرد که رُم را نابود میکند و از حافظهها پاک میکند.

هر چند فرمانده رُم، سیلیکون، در منطقه‌ی پاویا تلاش کرد مانع پیشروی مهاجمین شود ولی موفق نشد در نتیجه مجبور شد تا از هونها کمک بخواهد. بدنبال آن فرمانده هونها یعنی اولدوز، ارتشی را که خود ریاست آن را به عهده داشت و به وسیله نیروهای رومی تقویت میشد به طرف غرب حرکت داد و در آگوست ۴۰۶ میلادی، افراد شورشی ژرمن را در نزدیکی شهر فلورانس شکست داد و سرکرده‌ی آنها راداقایس را دستگیر و اعدام نمود و بدین صورت هونها موجب جلوگیری از غارت و نابودی رُم به دست ژرمنها گردیدند.

و این را باید بدانیم در حالی که مورخین غربی هونها را و بویژه آتیلا را با انواع القاب غیرانسانی و غیر صحیح متهم به وحشی گری و غارت میکنند، هیچ وقت از قتل و غارت اتفاق افتاده بوسیله‌ی آلاریک و راداقایس سخنی به میان نیاورده و به واقعیات تاریخی اتفاق افتاده بوسیله‌ی این افراد چشم پوشیده و حوادثی را که اکثرا ساخته و پرداخته‌ی ذهن این مورخین است در مورد هونها و آتیلا بزرگ می کنند و از طرف دیگر برای اینکه نجات شهر رُم توسط هونها را به صورت واضح اشاره نکنند از انواع کلمات و بازی‌های جمله سازی استفاده می کنند و نهایتا در ذهن خواننده حادثه ای بر عکس واقعیت تاریخی آن زمان بوجود می آورند.

کمک هونهاهای غربی به رُم، در واقع در راستای سیاستی بود که از طرف حکمدار اولدوز، به عنوان سیاست دولتی حکومت هون، انتخاب شده بود و در راستای این سیاست اگر لازم بود رُم شرقی یعنی بیزانس به طور مداوم تحت فشار سیاسی قرار میگرفت و متقابلا ارتباطات دولتی با رُم غربی، جهت پیشبرد اهداف حکومتی ایجاد میشد و در پیشبرد همین سیاست است که اقوام مهاجم به رُم غربی نیز تحت فشار نظامی و سیاسی هونها قرار میگرفت و اولدوز قصد داشت این سیاست را تا زمانی که حکومت بیزانس تحت نفوذ هونهاهای غربی قرار نگرفته ادامه دهد. البته لازم به ذکر است که این روش سیاسی نه فقط در دوران حاکمیت اولدوز بلکه در تمام دوران حکومت جانشینان او ادامه یافت.

روا امپراتور هون

منابع تاریخی نشان می‌دهد که اولدوز در سال ۴۱۰ میلادی از دنیا رخت برمی‌بندد و به جای او قاراتون به تخت می‌نشیند. در زمان حکمروایی او در جبهه‌ی غربی، حرکت سیاسی- نظامی مهمی اتفاق نمی‌افتد. از آنجایی که در چنین مدت طولانی، این گونه سکوت یک وضعیت عادی محسوب نمی‌شود، میتوان گفت که در مرزهای شرقی هونها و در محدوده‌ی دریاچه‌ی بالخاش مشکلات بوجود آمده علت اصلی آن می‌باشد و حدس زده میشود مشکلاتی که در جبهه‌ی شرقی بوجود آمده بود، حاکمیت هونها‌ی غربی را به طور جدی به خود مشغول نموده بود.

منابع اروپایی دوباره در سال ۴۲۲ میلادی شروع به بحث از هونها‌ی غربی می‌نمایند، در این تاریخ فرمانروای هونها شخصی بنام روا می‌باشد. طبق سنت موجود در بین هونها دو برادر روا فرماندهی جبهه‌های شرقی و غربی قشون را به عهده داشتند.

روا با توجه به مسائل و تشبث‌های مختلف بوجود آمده از طرف بیزانس اردوی بزرگی به سمت منطقه‌ی بالکان روانه میکند. در این لشکرکشی روا بدون اینکه با مقاومت خاصی مواجه شود تا درون خاک بیزانس پیش رفته بود و با توجه به درخواست بیزانس برای انعقاد قرارداد صلح روا نیز آن را پذیرفته بود. بر اساس این معاهده هر سال مقدار مشخصی طلا به عنوان باج و خراج از طرف دولت بیزانس به حکومت هونها پرداخت میشد.

در سال ۴۳۳ میلادی، وقتی بیزانس قصد تسلط بر رُم غربی را داشت، رُمی‌ها از حاکم هون درخواست کمک نمودند. اولدوز در راستای سیاست عمومی دولت با اردوی شصت هزار نفری سواره‌ی خود وارد ایتالیا شد و قشون بیزانس بدون اینکه وارد جنگ شود با قبول پرداخت هزینه‌ی جنگی سنگین از جبهه‌ی نبرد عقب نشینی میکند و بدین طریق هونها شهر رُم را برای بار دوم از سقوط قطعی نجات داده و از انحلال حکومت رُم غربی جلوگیری کردند.

بعد از تاریخ فوق روا به قدری قدرت گرفته بود که میتواند هم بیزانس و هم امپراتوری رُم غربی را از نظر سیاسی جهت بدهد و در این شرایط به علت اینکه اقوام ژرمن ساکن در مناطق شمالی اروپا نمی‌توانستند از امپراتوری رُم غربی کمک‌های مختلف بگیرند، جرات و جسارت اینکه هونها را مورد تهاجم قرار دهند، نداشتند.

حکومت بیزانس از وارد شدن به یک جنگ رودر رو با هونها به طور جدی خودداری می‌کرد و مالیات‌های مقرر شده را به صورت سالانه به هونها پرداخت می‌کرد، البته بیزانسی‌ها هر جایی که امکان می‌یافتند به تحریک خارجی‌ان تحت فرمان هونها می‌پرداختند.

با تمام این مسائل حکومت هون هنوز بعضی اصول و سنن و قراردادهای موجود بین دو دولت را محترم می‌شمرد و از جمله به آزادی تجارت یونانی‌های تحت فرمان بیزانس مشکلی ایجاد ننموده و همچنین برای سربازگیری بیزانسی‌ها در محدوده‌ی خاک هون به شکل مزدوری و پرداخت هزینه‌ی آن، امکاناتی را فراهم نموده بود ولی از آنجایی که در بالا ذکر شد، بیزانسی‌ها در هر فرصت بدست آمده از تحریک خارجیانی که به خاک هونها مسافرت می‌کردند ابایی نداشت و برای اینکه حکومت هون به این رفتار نامناسب بیزانس پایان دهد با ارسال پیامی به تئودوس دوم امپراتور بیزانس، درخواست نمود تا افراد شورشی فراری را که قبلاً به حکومت بیزانس پناهنده شده بودند به هونها اعاده کنند. تئودوس دوم با امید اینکه تفاهمی بین دو دولت بوجود آید، هیئتی را به عنوان نماینده‌ی دولت به مرکز حکومت هون فرستاد، در حالی که این هیئت به مرکز حکومتی هون میرفت در بهار سال ۴۳۴ میلادی رُوا دارفانی را وداع گفت.

آتیلا امپراتور بزرگ هون

در این میان بر تخت امپراتوری هون، آتیلا در حالی که چهل سال از عمرش گذشته بود نشست. پدر آتیلا شخصی به نام مونجوق بود که برادر رُوا بود. مونجوق قبل از اینکه رُوا بر تخت بنشیند از دنیا رفته بود و آتیلا در کنار عموی خود بزرگ شده بود و امورات دولتی و مسائل سیاسی بین دوول را از نزدیک میشناخته و با مهارت خاصی ویژگی‌های آنها را یاد گرفته بود و عملاً در تمامی مسافرت‌های رسمی و جنگی در کنار عموی خود بود و به این سبب یک شخص سیاستمدار و دولتمردی ماهر به حساب می‌آمد.

وقتی رُوا میمیرد علاوه بر اینکه دو برادر او یعنی آبیارس و اوختار در قید حیات بود، همچنین برادر بزرگ آتیلا نیز به نام بلندا در مناصب حکومتی وجود داشت. به این سبب در مورد به تخت نشستن آتیلا، روایت‌های گوناگونی گفته میشود، منطقی‌ترین این روایت‌ها این است که هم عموهای مسن او و هم بلندا که به عیش و نوش و تفریح اهمیت خیلی بیشتری می‌داد از حق خود برای به تخت نشستن گذشته و میدان عمل را به یک سیاستمدار تثبیت شده‌ای که وارث قانونی تر رُوا بود، واگذار کردند، بدین ترتیب آتیلا بر تخت می‌نشیند و این نکته نیز لازم به اشاره است که در بین طوایف هون، شکسته شدن عادات و سنن موجود فیما بین آنها سبب بروز زد و خورد‌های بسیار مخربی میشد، در حالی که در موقع به تخت نشستن آتیلا چنین وضعیتی مشاهده نمیشود و علاوه بر این عموهای آتیلا فرماندهی جناح‌های راست و چپ قشون را نیز بر عهده داشتند و مضافاً وقتی که این موضوع نیز در نظر گرفته شود که بلندا تا سال ۴۴۵ میلادی به عنوان معاون

آتیلا در مقامهای مختلفی انجام وظیفه نموده است، صحت این روایت خودش را بیشتر نشان میدهد.

روایت دیگری در این دوره مورد اشاره قرار گرفته است مبنی بر اینکه آتیلا بعد از اینکه به تخت نشست مدتی بعد بلندا را از سر راه برداشت و از بین برد، به نظر میرسد این روایت نه تنها غلط میباشد بلکه افرادی به صورت هدفدار آن را ساخته اند. از آنجایی که آتیلا در یازدهمین سال حکومت خود عملاً به اوج قدرت سیاسی و نظامی دست یافته بود گفتن اینکه او به چنین کار غیر منطقی و غیر اصولی دست بزند بی معنی است و عملاً دلیلی برای این کار وجود نداشت.

وجه تسمیه نام آتیلا

در مورد منشا نام آتیلا و یا آتتیل دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، در میان آنها شخصی به نام راسونی در کتاب خود در این زمینه چنین می‌نویسد: نام آتیلا را اولین بار مورخ بیزانس به نام پریسکوس رتور قید نموده بود این نام بوسیله‌ی یونانی‌ها به شکل آتیلاس نوشته شده است. بر اساس گرامر زبان یونانی حروف آخر (آس) پسوند محسوب میشود و به جای حرف (آ) حرف (x) بکار رفته بود. یونانی‌ها مکرراً به جای حرف (ای e) ترکی، حرف (x) را بکار بردند. بدین ترتیب این کلمه را (اتیل etil) میتوان خواند.

اتیل در واقع نام ترکی ولگا میباشد و با توجه به اینکه حاکم هون در این منطقه به دنیا آمده بود نامگذاری او بر اساس نام منطقه و نام نهر منطقه، متناسب با عادات و سنن ترکان است. و با مرور زمان با خوانده شدن حرف (x) به شکل (آ)، این نام به صورت آتیلا خوانده شده و به این شکل مرسوم گردیده است.

آتیلا و امپراتوری بیزانس

حال به تاریخ اصلی هونها می‌پردازیم، همانگونه که در صفحات قبل گفته شد، وقتی رُوا از دنیا می‌رود، هیئت سیاسی از طرف امپراتور بیزانس به مرکز حکومت هون در حال رفتن بود. وقتی خبر مرگ رُوا را بیزانسی‌ها شنیدند، آنها این حادثه را لطف بزرگ خدایشان به شمار آوردند و با تصور اینکه با مرگ او، هیئت بیزانسی امکان بهتری برای به کرسی نشاندن خواسته‌های خود خواهند یافت روانه مقر حکومتی هونها شدند.

ولی بر عکس تصور از قبل ساخته شده‌ی ذهن خود با وضعیت غیرمنتظره‌ای روبرو شدند. آتیلا در مذاکره با هیئت ایلچی بیزانس جهت تجدید قرارداد فیما بین دو دولت موارد زیر را مطرح نمود:

۱- بیزانس باید تمامی افرادی را که از هونها به سرزمین بیزانس فرار کرده بودند اعاده کرده و به دشمنان هون حق پناهندگی اعطا نکند.

۲- افرادی از هونها که جهت خدمت در قشون بیزانس به این کشور فرستاده شده بودند برگردانده شوند.

۳- با توجه به اینکه اسیرانی از بیزانسی‌ها در دست هونها بود قرار بر این خواهد بود که بیزانسی‌ها به ازای هر نفر هشت سکه‌ی طلا به هونها پرداخت نموده و این افراد به دولت بیزانس تحویل داده شوند.

۴- مالیات سالانه به دو برابر مالیات قبلی افزایش یافته و دولت بیزانس متعهد بر پرداخت سالانه‌ی آن خواهد بود.

در سال ۴۳۷ میلادی هونها در کنار نهر رن اقوام بورقوند را مغلوب کردند. حاکم بورقوندها در میدان جنگ کشته شد و با حاکمیت هونها در این منطقه، سرزمین‌های تحت فرماندهی هون‌های غربی از دریای شمال تا کناره‌های دریای مانس وسعت یافت.

علی‌رغم بسته شدن قرارداد فیما بین بیزانسی‌ها و آتیلا در شهر مارقوس، دولت بیزانس از اعاده‌ی فراری‌های هونها خودداری نمود به این سبب آتیلا به منظور تنبیه بیزانس دنبال بهانه می‌گشت، در این میان حادثه‌ای اتفاق افتاد که بهانه‌ای برای این کار بود. بدین ترتیب که یک دیوانه‌ی یونانی قبرهای بزرگان هون را مورد غارت قرار داد و این عمل توهین بزرگی به هونها قلمداد گردید.

به این سبب آتیلا در سال ۴۴۱ میلادی ارتشی را که خود فرماندهی آن را بر عهده داشت از طریق شهرهای بلغراد و نیش به سمت جنوب حرکت داد. با شروع جنگ حکومت رُم غربی واسطه‌ی صلح در بین هونها و امپراتوری بیزانس گردید و علاوه بر این که در قرارداد صلح شروط قبلی عیناً تکرار گردید قلعه‌های موجود در اطراف تونا به دست هونها افتاد و در عین حال هونها قلعه‌هایی که در مناطق جنوبی تر بودند از بین برده بودند.

علیرغم شکست بیزانس بازهم آنها از اعاده‌ی فراری‌ها و پرداخت منظم مالیات سالیانه خودداری کردند و این عمل آتیلا را مجبور به بسیج نیروهای نظامی مجددی نمود.

در سال ۴۴۷ میلادی، قشون آتیلا از رودخانه‌ی تونا گذشت و شهرهای صوفیه و فیلیبه را تصرف کرد و جهت محاصره بیزانس از طرف منطقه‌ی لوله بورقاز به سمت چکمه‌جه حرکت کرد.

امپراتور بیزانس ناچار به درخواست قرارداد صلح گردید و علاوه بر این که شروط آتیلا را قبول کرد بعضی از مناطق را به هونها واگذار کرده و علاوه بر پرداخت تضمینات جنگی، مالیات سالانه‌ی فزونتری را نیز متقبل گردید.

در حالی که بیزانس این شرایط را قبول کرده بود بویژه در پرداخت مالیات سالانه دچار مشکلات عدیده‌ای شده بود به این سبب امپراتور بیزانس تنها راه رهایی خودش را از بین بردن آتیلا تصور می‌کرد.

آتیلا به منظور سنجش اعتبار سیاسی خود چندین نفر از فرماندهان بزرگ خودش را به عنوان ایلچی به بیزانس فرستاد. چون که در آن دوران به ایلچی‌ها هدایای بزرگی را اهدا می‌کردند. و این یکی از سنن موجود در بین دوول آن موقع بود و طبیعتاً ایلچی‌های آتیلا حرمت و احترام بیشتری را انتظار داشتند.

یکی از هیئت‌های ایلچی که به بیزانس رفته بود در موقع برگشت افراد فراریهای اعاده شده را همراه خود بر میگردداند، یکی از این افراد از مامورین مخفی بیزانس بودند که جهت کشتن آتیلا مامور شده بود و در عین حال یکی از افراد هون که در این هیئت بودند از طرف بیزانسی‌ها خریداری شده بود تا به آن شخص بیزانسی جهت کشتن آتیلا یاری نماید. فردی را که بیزانسی‌ها تصور می‌کردند مامور آنها گردیده بود وقتی به مقرر حکومتی هونها رسیدند، تمامی حوادث و وقایع اتفاق افتاده را به آتیلا رساند.

آتیلا به نحوی وانمود نمود گویا هیچ گونه اتفاقی نیافتاده و به طور عادی هیئت بیزانسی را به حضور خود پذیرفته و ضیافت مناسبی را تدارک دید و در عین حال به هیچ کدام از بیزانسی‌ها کوچکترین صدمه‌ای نرساند و ضمن فرستادن افرادی از هونها به بیزانس، از امپراتور بیزانس درخواست نمود یک هیئت ایلچی جدیدی را جهت آمدن به مرکز حکومتی هونها در نظر بگیرد و در عین حال تنبیه نمودن افراد سوءقصد کننده را در خواست نمود بدین ترتیب دولت بیزانس یک هیئت جدید را با هدایای گرانقدر فرستاد و آتیلا نیز هیئت قبلی را همراه با فرد مامور سوءقصد کننده به بیزانس اعاده نمود.

این حادثه آخرین برخورد بین بیزانسی‌ها و آتیلا بود و بعد از این تا زمان مرگ آتیلا هیچ گونه برخورد خاصی در بین آنها بوجود نیامد در حالی که بیزانس تماماً تحت نفوذ آتیلا قرار گرفته بود این بار نوبت به رُم غربی رسیده بود.

آتیلا و امپراتوری رُم غربی

در این دوره با سیاستها و حرکت‌های سنجیده آتیلا عملاً امپراتوری بیزانس خطری برای امپراتوری هون محسوب نمیشد و باجگذار این حکومت بود به این سبب آتیلا نقشه‌ی بزانو درآوردن حاکمیت امپراتوری رُم غربی را داشت.

البته امکان شروع هجوم آتیلا به رُم غربی چیزی بود که همیشه ذهن فرماندهان رُم غربی بویژه فرمانده مشهور آتیوس را به خود مشغول کرده بود.

لذا آتیوس تلاش میکرد با استفاده از اقوام ژرمن راه‌های همکاری جهت مقابله با هونها را پیدا کند و تعداد زیادی سواری مزدور از بین آنها اجیر کرده بود.

از آنجایی که دربار امپراتوری رُم امکان بوجود آمدن جنگ را حس کرده بود خواهر امپراتور رُم با دادن پیشنهاد ازدواج بین خودش و آتیلا یک انگشتری به مقرر حکومتی هونها فرستاد.

آتیلا ضمن قبول کردن این درخواست به عنوان جهیزیه نیمی از کشور امپراتوری رُم را درخواست نموده و در عین حال حق اشتراک در اداره نمودن حکومت امپراتوری را طلب نمود.

بالاخره با رد شدن این درخواست از طرف امپراتوری رُم غربی، آتیلا در سال ۴۵۱ میلادی همراه با اردوی خود از منطقه‌ی مجارستان به طرف غرب حرکت نمود.

در غرب رودخانه‌ی رن شهرهای متز (metz)، رنمیس (remis) تصرف نموده و تا نزدیکیهای اورلئانس رسید.

آتیوس رُمی نیز با تمام نیروهایی که جمع کرده بود به اورلئانس آمده بود. میتوان گفت نیروهای نظامی طرفین تقریباً مثل هم بودند جنگ هر چند در اورلئانس شروع شد، نبرد اصلی در منطقه‌ی صاف بزرگی واقع در شمال غربی ترویئس (troyes) اتفاق افتاد.

هر دو طرف نبرد خسارات و ضایعات بزرگی را متحمل شدند، این جنگ در بیستم ژوئن سال ۴۵۱ شروع شد و ۲۴ ساعت دوام یافت.

مورخین غربی اینطور می‌نویسند که آتیلا مغلوب شده بود در حالی که برعکس نظر فوق، اصل ماجرا این بود: در حالی که آتیوس تصور میکرد به غالبیت‌هایی نایل آمده، تئودوریک از فرماندهان معروف آنها در میدان نبرد کشته شد و ویژگی‌ها نیمه شب از میدان جنگ جدا شده و از میدان نبرد فاصله گرفته بودند مسلماً اگر این وضعیت را آتیلا می‌دانست و چنانکه حمله‌ی دیگری در صبح همان روز به قشون آتیوس می‌کرد مسلماً نه اثری از رُمی‌ها باقی می‌ماند و نه از

رُم. اما آتیلا از این وضعیت اطلاعی نداشت و برای اینکه خودش و اردوی خود را به خطر نیاندازد و با هدف آماده شدن برای هجوم دوباره، به طرف مجارستان حرکت نمود.

در بهار سال ۴۵۲ آتیلا با اردویی صد هزار نفری خود از منطقه‌ی آلپ عبور کرده و به مناطق وئندیک رسید. در این میان نکته‌ی بسیار مهم این است که در مقابل ارتش آتیلا هیچ نیروی مقاومی صف آرایی نکرده بود، به این سبب به مورخین غربی باید گفت که چگونه است در حالی که آنها میگویند آتیلا در سال ۴۵۱ شکست خورده بود ولی این دفعه در مقابل آتیلا هیچ نیروی نظامی تجهیز نشده بود و این دلیل مسلمی است که در سال قبل نیز نیروهای امپراتوری رُم هزیمت یافته بودند بدون اینکه آتیلا از این موضوع خبر یافته باشد.

آتیلا در حالی که شهرهای جلوی رویش را اشغال میکرد به رُم نزدیک تر میشد. در این میان کشیش لئو همراه با هیتی به نام امپراتوری رُم، پیش آتیلا رفت و با قول پرداخت مالیات سالانه به آنها، تقبل نمود که خواهر امپراتوری رُم را به عنوان زوجه، پیش آتیلا بفرستد و درخواست نمود آتیلا رُم را مورد عفو و بخشش قرار دهد.

آتیلا از آنجایی که هیچ گونه دفاعی را از طرف مقابل نمی دید از داخل شدن به شهر رُم خودداری نمود و در واقع برای بار دوم با نجات دادن رُم از نابودی، به سرزمین خود بازگشت. تاریخ در هیچ زمانی هیچ جهانگیری را بدین گونه به یاد نداشت جهانگیری که در اوج قدرت از تصرف و غارت مقر مرکز حکومت متعارض منصرف گردد.

در این میان مطلبی که توسط مورخی غربی به نام پئرشرون در مورد آتیلا نوشته شده مورد اشاره قرار می‌گیرد البته باید در نظر گرفت که او با جملات نامناسب از آتیلا یاد کرده ولی در هر حال خواندن این مطلب خالی از لطف نیست. او مینویسد: "آسیایی‌ها، اسلاوها، ژرمن‌ها و اسکاندیناوی‌ها شاید می‌توانستند برای غارت رُم متحد شوند ولی برای حاکمیت یافتن بر دنیا اتفاقشان ناممکن بود تنها در سال گذشته بود که آتیلا مناطق بین مجارستان و وئستفاليا (westfalya) را از غارت شدن منع کرده بود و عملاً با حرکت خود در رُم و با جلوگیری از غارت شهر رُم آنها را از خود ناخشنود کرده بود وقتی چنین باشد جنگ و جدل و اشغال سرزمین‌های دیگر چه معنایی می‌توانست داشته باشد به این سبب در حین سفر جنگی به ایتالیا رسم غارت هر شهر به مدت نیم روز از طرف آتیلا ممنوع شده بود و به این سبب تخریب و غارت یک کشور جدید با ایده‌ها و عقاید این حاکم بزرگ آنچنان متناقض بود که عملاً منصرف شدن از غارت شهر رُم نیز در این راستا بود."

در حالیکه غربی‌ها اصرار بر شناساندن آتیلا به عنوان بربر دارند این جملات از قلم یک مورخ غربی قید گردیده است.

درگذشت آتیلا

بدین ترتیب آتیلا به منطقه حاکمیت خود بازگشت، در مورد اینکه او چه اهدافی داشته روایات گوناگونی گفته شده است، در هر حال بدون اینکه مجالی برای ارزیابی اینگونه ادعاها و موارد وجود داشته باشد آتیلا در سال ۴۵۴ میلادی دارفانی را وداع گفت.

بر اساس اصول و سنن موجود در بین ترکان، پس از مراسم تشیع جنازه و مراسم عزاداری جنازه او را در تابوتی طلا قرار دادند و آن را نیز در تابوتی نقره و مجدداً آن را داخل تابوت آهنی گذاشته و در شبی به طور مخفیانه در منطقه ای نامعلوم دفن کردند. پس از مراسم دفن کلیه افرادی که در این دفن شرکت داشته کشته شدند تا راز محل دفن او برای ابد به صورت مخفی باقی بماند.

آتیلا از معدود افرادی هست که در حافظه‌ی ملت‌ها به صورت ابدی جای خود را حفظ کرده است.

رمان نویس‌ها، رسام‌ها و هیکل تراشان همگی در این زمینه خود را سنجیده‌اند و با خلق آثاری از آتیلا هنر خود را آزموده و او را شناسانده‌اند. آتیلا شخصی است که به بازیگران تئاترها و اپراها الهام بخشیده و در نیم قرن اخیر محققین بیطرف، برعکس مسیحیان متعصب دوران قرون وسطا، مدعی عظمت و بزرگی او شده‌اند.

داستان‌های افسانه‌ای نیبلونگن (nibelungen) از داستان‌هایی است که جزو افسانه‌های آلمانی‌ها محسوب می‌شوند و این تنها یکی از داستانهای افسانه‌ای است که در آنها حکمدار هونها یعنی آتیلا انسانی نیکوکار و با اوصافی بالا و پدرانانه توصیف گردیده است.

بر تخت نشستن ایلک

بر اساس سنن موجود در بین هونها پس از مرگ او پسر بزرگش ایلک (ilek) بر تخت نشست. در حالی که آتیلا سرزمین بزرگی را از محدوده‌ی دریاچه‌ی بالخاش تا دریای مانس را به ارث گذاشته بود. حکومت کردن بر سرزمین به این بزرگی کار راحتی نبود در این سرزمین پهناور اقوام بسیار مختلفی زندگی می‌کردند و به این سبب نیز ایلک در اولین سالهای حکومت خود با مشکلات متعددی روبرو گردید.

او ابتدا جهت به اطاعت درآوردن گنپیدها به منطقه‌ی آنها حرکت کرد و سپس در منطقه‌ی اتریش و در محدوده‌ی محل ننداو در جنگی دیگر وارد گردید او در سال ۴۵۴ میلادی در این جنگ حیات خود را از دست داد و به جای او برادرش دنگیزیک بر تخت نشست.

هر چند او جسور و توانمند بود ولی امکان ایجاد اتحاد دوباره را پیدا نکرد از یک طرف با استروگوت‌ها وارد نبرد شد و از طرف دیگر با اردوی بیزانس مقابله می‌کرد در این جنگ‌ها هر روز قسمتی از نیروهای خود را از دست می‌داد و نهایتاً در سال ۴۶۹ میلادی در نبردی که با بیزانس‌ها اتفاق افتاد جان خود را از دست داد و سر او بریده شد و به استانبول فرستاده شد. تخت امپراتوری به برادر کوچکتر او به نام ایرنک (irnek) به ارث ماند.

زوال امپراتوری هونها غربی

نیروهای خسته و ناتوان شده‌ی هونها در زمان ایرنک به سواحل غربی دریای سیاه عقب نشینی کردند و دیگر تاریخ هیچ وقت از آنها بحثی به میان نیاورد و تنها این خاطره بعدها در ذهن ماند که اقوامی که به نام بلغارها و مجارها به این مناطق در حال آمدن بودند هون‌های غربی نیز به همراه آنها نقشی را در تشکیل کشورها و دولت‌هایی به نام‌های بلغار و مجار ایفا نمودند.

در واقع چنین قلمداد میشود که ایرنک به سلاله‌ی ای از دولت ترک تبار بلغار منسوب است و همان او بوده که اقوامی از مجارها را به محدوده نهر تونا آورده و از طرف آنها با عنوان آتا شناخته میشود، در حالی که هونها در مناطق صحراهای روسیه جنوبی اقوام مختلف را به سمت غرب کوچاندند عملاً راه را در طول ۹۰۰ سال بعدی بر روی اقوام مهاجر ترک باز نمودند. امپراتور هون‌های غربی از سال ۳۷۴ میلادی تا سال ۴۶۹ میلادی در این منطقه حکمرایی کرده و به مدت ۹۵ سال حکومت آنها تداوم یافت.

تأثیر حاکمیت هون‌های غربی در اروپا

در مورد تأثیر هونها در این منطقه مطالب بسیاری ذکر شده است. در این جا مطالبی که بوسیله امید نیایش در کتاب "آلتایلاردان سهندیمیزه: از آلتای تا سهند جلد ۱" آمده، اشاره میشود:

۱- با باز شدن راه مهاجرت به روی اقوام مختلف عملاً ارتباط بین این اقوام زیاد شده و نژاد اروپائیان با ترکیبی از این اقوام مهاجر به شکل کنونی خود در آمده است.

۲- در نتیجه وجود ارتباطات مختلف از جمله جنگ‌ها و اتحادها و اتفاق‌های دوستانه در بین ملت‌های مختلف حرکت‌های ادبی مختلفی بوجود آمده و داستان‌های متعددی در این زمینه ساخته

شد و در این میان میتوان به داستان افسانه ای نیپلونگن آلمانی اشاره کرد که با ذکری انسانی از آتیلا یاد می کنند.

۳- هونها با حاکمیت خود عملاً هنر ویژه‌ی خود را در این منطقه گستراندند و هنر جدیدی شروع به بسط و انکشاف کرد.

۴- هون های غربی از اصلی ترین علل و نیروهایی بودند موجب تضعیف امپراتوری رُم غربی شده و در نتیجه سبب بروز حرکت های استقلال گرایانه شده که باعث شد ملتهای مختلف از زیر یوغ این امپراتوری خلاص شده و در جهت پیشرفت خود گام بردارند.

۵- امپراتوری هون های غربی موجب بوجود آمدن حرکتی جدید در مقابل حرکت متمرکز گرای امپراتوری رُم شدند، بدین نحو که آنها با حمایت از روستائیان و مناطق کوچک سبب رشد حس ملی گرایانه‌ی آنها شده و این حرکت مخالف با ایدئولوژی شوالیه گرایانه‌ی امپراتوری رُم بود.

۶- هون های غربی فرهنگ و سنن ترکان را در اروپا گستراندند و سیستم های نظامی و تسلیحاتی مخصوص به خود را به اروپا آوردند به طوری که امپراتوری رُم عملاً بعد از قرن پنجم نیروهای نظامی خود را با سیستم اردوی هونها منطبق مینمود و تقسیم بندی ده گانه‌ی هونها را در قشون های خود به کار میبردند. پوشیدن پیراهن کتان اولین بار توسط ترکان هون به این منطقه آورده شده، استفاده از ژاکت و شلوار و رسم غذاخوردن در روی میز اولین بار توسط ترکان هون به اروپا آورده شده بود.

۷- علاوه بر موارد فوق به این نکته نیز اشاره می شود که با توجه به نظر مورخ غربی به نام رنه گروسه استفاده از رکاب در اسب و همچنین پرورش گسترده اسب و تیراندازی اولین بار توسط این اقوام در اروپا بوجود آمد.

هونها در آذربایجان

تا اینجا مطالب مختلفی در مورد ریشه های تاریخی مدنیت و رسوم و سنن هونها ارائه گردید و حرکت هون های غربی در اروپا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. در کنار این مطالب باید اضافه نمود که منطقه آذربایجان نیز از محدوده‌ی نفوذ هونها خارج نمی باشد و هونها در دوره‌های مختلف و به شکلهای متفاوتی وارد این منطقه گردیدند و در بوجود آمدن رسوم و سنن منطقه و گسترش زبان در اینجا نقش بسزایی داشتند در اینجا با توجه به یافته های تاریخی مطالب متعدد مطرح شده که آمیخته با حوادث واقعی و افسانوی هستند مورد اشاره قرار میگیرد. در افسانه‌ها، سفر اوغوزخان به آذربایجان چنین بیان میشود :

اوغوزخان از طرف شیروان حرکت کرد، و وقتی به طرف آران و موغان می آمد، موسم بهار بود. از آنجایی که هوا بسیار نمگین بود، او ماندن در این مناطق را مناسب ندانسته و به مناطق بیلاقی و کوهستانی رفت و بدین طریق در این فصل مناطق آلاداغ و آندابورو را به تصرف خود درآورد، در بعضی روایت‌ها مثلاً در کتاب تاریخ زبان آذربایجان گفته میشود که نام سبلان را اوغوزخان به این کوه داده است.

با توجه به این روایت‌ها، افراد اوغوزخان تمام ولایات آذربایجان را متصرف شده، در مراتع وسیع و زیبای اوجان (بستان آباد کنونی) مسکن گزیدند و اسب‌های خود را در این مراتع پرورش دادند. یک روز اوغوزخان همه جمع میکند و به آنها میگوید هر کس یک دامن خاک از اطراف آورده و در تپه‌ای درست کند و خودش نیز قبل از همه یک دامن خاک به آنجا ریخت نهایتاً در آنجا تپه‌ی بزرگی ایجاد شد و این تپه را به نام آذربایگان نامید.

و در زبان آذربایجانی این کلمه یعنی کلمه‌ی آذر به نام جای بلند مرتبه و کلمه‌ی بایگان نیز به معنی امیران و یا بگها می‌باشد.

در این روایت گفته میشود که اوغوز در موسم بهار در این بیلاق‌ها باقی ماند و با ارسال ایلچی‌هایی به مناطق بغداد، گرجستان و دیاربکر می‌فرستاد.

افسانه‌ی تاریخی فوق در کتاب رشید الدین فضل الله به نام جامع التواریخ نقل شده است و این واقعه را کتاب لغت نامه‌ی برهان قاطع نیز مورد اشاره قرار داده است. میدانیم که بسیاری از مورخین اوغوزخان را مطابق با امپراتور بزرگ هون یعنی مته خان یکی می‌دانند. مته خان در قرن سوم قبل از میلاد حاکم هون‌های آسیا بود و این افسانه خاطره‌ی آمدن هونها به آذربایجان را یادآوری می‌کند.

البته ارائه مطالب بیشتر در مورد این افسانه به اکتشافات تاریخی بیشتری نیاز دارد و در حال حاضر اسناد تاریخی نشان می‌دهد که اولین سفرها و کوچ‌های هونها به آذربایجان در قرن دوم میلادی اتفاق افتاده است (به این موضوع نیز باید اشاره کرد که مورخ فرانسوی رنه گروسه اولین مهاجرت این اقوام را به سمت آذربایجان به عصر هفتم قبل از میلاد می‌برد).

در هر حال این اسناد تاریخی نشان میدهد هونها همراه با اقوام سایر از منطقه‌ی دربند گذشته و در محدوده‌ی اراضی آلبان و آتروپاتن ساکن گردیدند.

با سکونت یافتن هونها در آذربایجان آنها در عرصه های مختلف نژادی زبانی، اجتماعی، سیاسی تاثیرات موثری را بوجود آوردند و بویژه وزن و نیروی مردم التصاقی زبان در مقابل دولت ساسانی هر چه بیشتر تقویت گردید.

هون های غربی در دوره ای از تاریخ با رومی ها متحد شده و حاکم ساسانی به نام شاپور اول را در نزدیکی تبریز مغلوب کردند. در اواسط قرن ۳ میلادی و همچنین در سالهای ۳۹۵ و ۳۹۶ میلادی با تضعیف شدن ساسانیان هونها با عبور از منطقه ای آذربایجان تا نزدیکی های بین النهرین پیشروی کردند.

در این حملات اقوام خزر ساکن در محدوده ای ولگا نیز اشتراک داشتند. گفته میشود هونها در منطقه ای قفقاز دولتی به نام ماساهاون ایجاد کرده بودند، این واقعه در عصر چهارم میلادی اتفاق افتاده بود و حکمران آنها شخصی به نام سارائترک بوده، او در مناطق اطراف ارس و کر نفوذ خود را بسط داده بود و باز هم روایت میشود که هونها در آلبنای شمالی دولتی به نام بوزهون ایجاد کرده بودند.

بعد از مرگ آتیلا اتحادیه ای اقوام هون تضعیف میشود و هون های اروپا به سواحل دریای سیاه عقب نشینی کردند و نهایتا در اواخر عصر پنجم و اوایل عصر ششم این اتحادیه بهم خورده و قسمتی از آنها وارد اتحادیه آوار گردیده و قسمتی دیگر نیز به منطقه ای قفقاز آمدند.

در اعصار ذکر شده هون هایی که به آذربایجان آمدند به نام خیلندورک معروف اند.

هون های ذکر شده در مناطق بلاسجان (بالاساغون)، مغان، ورتان (در نزدیکی اردبیل) ساکن-گردیدند، گفته میشود مرکز حکومتی هونها در آذربایجان در شهر بالاساغون بود که توسط آنها احداث گردیده بود البته در حال حاضر محل دقیق این شهر معلوم نشده است.

به نظر مورخین "اصلانوف و قوکاسیان" گروهی از هونها که در آذربایجان مسکون شدند به نام هون های پیشه معروف هستند.

مورخ معروف زکی ولیدی طرغان اعتقاد دارد خیلندورک ها همان هون های سفید هستند ضمنا میر علی سیدوف میگوید که این کلمه همان هایلان تُرک است که به معنی ترک محترم و با حرمت می باشد.

نقشه امپراتوری هونهای غربی



۶-۲- ائفتالیت ها / آفتالیت / هفتالیت (دولت آغ هون ها)

ائفتالیت ها از اقوام ترک هستند که در منطقه آلتای بوده و سپس به استپ های ترکستان مهاجرت کرده و در آنجا دولت بزرگی را تشکیل دادند اکثر مورخین چنین عقیده دارند که این قوم اختلاطی از اقوام ترک و مغول است و چاواننس می گوید ائفتالیت ها ابتدا در تاریخ چین با نام هوآ شناخته می شدند و در زمانی که توپاها به چین شمالی حاکم شدند این قوم تابع ژوان ژوان ها بودند در اصل نام هوآ با کلمه ائفتالیت ارتباطی ندارد و تحریفی از نام اوآر به شکل چینی می باشد اوآر ها و یا آوار ها با هون ها دولت ژوان ژوان را تشکیل دادند و پس از جدا شدن از این دولت خودشان دولت ائفتالیت را ایجاد کردند قبایلی که در تشکیل این دولت نقش داشتند نام بعضی هایشان به شرح زیر است: چول (در صفحات بعدی در بخش مربوط به ترکان چؤل آمده است)، کرمیک هون (قیزیل هون)، کادیس هون، زاوول (زابل)، آسکیل و یا اسکیل (این نامها از منابع فارسی برداشته شده و محتملا شکل تحریف شده ای هستند).

عموما اکثر منابع در این مورد که اساس ائفتالیت ها به هون ها وابسته است اتفاق نظر دارند در مورد نام ائفتالیت بعضی محققین تصور می کنند که این نام از منابع غربی آمده و بعضا آنرا با کلمه آبدئل که در کتیبه های ترکان آسمانی آمده یکی می دانند دنگویگنس چنین توضیح می دهد که این اقوام از قوم تولوس ها بودند و در چینی تولوس به شکل تی-ئی گفته می شود آنها به کنار آب آمده و در آنجا ساکن شده و با توجه به معنی تی-ئی-ئی های آب شکل آب-تی-ئی-ئی پیدا کرده البته این ایضاح نه تنها ناخوشایند است غیر منطقی نیز هست در اصل این اجتماع در قرن ۵ م. توسط سلاله ای به نام هفتال اداره میشد و به این سبب به این شکل نامیده شدند [همانگونه که در کتیبه های ترکان آسمانی نام این قوم به شکل آبدال و یا آوتال می توان گفت که ائفتالیت ها نیز تحریفی از همین نام ها هستند در این کلمه در هجای اول کلمه "آو" دال بر شکارچی بودن ای قوم بوده و مهارت آنها را اشاره می کند در هجای دوم تال یا تالی به نام طایفه تولو و یا تولوس اشاره می کند حرف آخر "ت" تغییر شکل یافته حرف "س" می باشد به عنوان مثال در بخش مربوط به ساکا اشاره شد که اسم ایچ اوغوز به شکل ایشغوز در آمده و چون در زبان یونانی حرف "ش" وجود ندارد این نام بصورت ایسکیت در آمده است در اینجا حرف "س" به حرف "ش" و حرف "غ/ق" به حرف "ک" و حرف "ز" نیز به حرف "ت" تبدیل شده است شبیه این آو-تولوس به صورت آف-تولوت / تالیت در آمده و نهایتا کلمات تحریف شده آفتالیت، ائفتالیت، هفتال، آبتال ایجاد شده است].

به احتمال زیاد ائفتالتیت ها در سال ۳۵۰ م. از منطق آلتای جدا شدند تصور می شود این مهاجرت در نتیجه استیلای مغولستان بوسیله توپاها بوجود آمده بود ابتدا به قراقرستان جنوبی آمدند و اقوام هون را به سمت ولگا راندند و سپس در جنوب به افغانستان و توخارستان رفتند در دوره های بعد به ماورالنهر و سوغد حاکم شدند و زمانی در جنوب شرقی دریای خزر و در منطق جورجیان با حکومت ساسانیان همسایه شدند.

بعد از این ترضیقات ائفتالتیت ها بر روی حکومت ساسانیان شروع شد در سال ۳۶۰ م. در نتیجه برخوردی با شاه ساسانی شاپور دوم قراردادی بین آنها بسته شد. این قرارداد تا سال ۴۲۰ م. موجب برقراری صلح در بین دولتین شد تا اینکه در این سال بهرام گور به تخت نشست و در حین جشن های تاجگذاری ناگهان ائفتالتیت ها به ساسانیان حمله کردند بر اساس روایتی بهرام گور با نیروی کوچکی به سمت آذربایجان می رود و ائفتالتیت ها تصور می کنند او فرار کرده و با بی دقتی کامل در ایران حرکت می کنند ولی بهرام گور از سمت دریای خزر دور زده و از پشت سر به هون ها حمله کرد حاکم ائفتالتیت ها کشته شد و آنها عقب نشینی کردند البته این واقع چقدر درست است مشخص نیست ولی معلوم است که بهرام گور ائفتالتیت ها را تا نزدیکی مرو عقب می راند و جلوی استیلای خراسان را می گیرد بعد از این جنگ مرز ائفتالتیت ها و ساسانیها رودخانه جیحون توافق می شود.

بعد از مرگ بهرام گور در دوره جانشین او یزد گرد دوم (۴۳۳-۴۵۷ م.) بین آنها اختلاف خاصی بوجود نمی آید بعد از مرگ این پادشاه تخت به پسر کوچک او هرمز داده می شود البته صاحب اصلی تخت پسر بزرگش فیروز بود به این سبب فیروز به حکمدار ائفتالتیت ها که در آن موقع قونھاس (در منابع فارسی خوشنواز) بود پناهنده شد و کمک خواست و با سربازانی که از آنها گرفته بود هرمز را شکست داده و در سال ۴۵۹ م. بر تخت نشست ائفتالتیت ها بعد از این تاریخ بر علیه سابارها یک سفر جنگی ترتیب دادند و آنها را از سرزمینشان رانده و سپس رو به سمت جنوب و به هندوستان رفتند و شهرهای باکتريا، کابل و قندهار را تصرف کردند و طی نبردی با دولت گوبتا حوضه ایندوس (سند؟؟) را ضبط کردند در سال ۴۷۰ م. پس از بازگشت از هندوستان با ساسانیان رو در رو شدند فیروز که زمانی با کمک ائفتالتیت ها به سلطنت رسیده بود طی زمان آن را فراموش می کند و در سال ۴۷۵ م. قشونی را علیه آنها به سفر می فرستد این قشون شکست می خورد و فیروز اسیر می شود او بر اساس شروط خاصی آزاد می شود بعد از آزاد شدن اجرای شروط توافق شده برای فیروز قابل هضم نبود به این سبب نبرد دیگری را علیه آنها آغاز کرد ولی

در سال ۴۸۴ م. در جنگی که اتفاق افتاد کشته شد طی توافق صلحی که بین دو طرف بوجود آمد ساسانیان خراجگزار ائفتالت ها شده و مناطق طالقان، مرو و هرات به ائفتالت ها واگذار شد. این شکست در حکومت ساسانیان عکس العمل های خاصی را ایجاد کرد در آن تاریخ شخصی به نام مزدک دین جدیدی را آورده بود بر اساس عقیده آنها دو چیز سعادت و آرامش انسانها را از بین می برد که شامل ثروت و زن بود، هر مجادله ای به خاطر آنها انجام می شود و به این سبب لازم می دانستند که باید ثروت و زن به تملک عمومی در آید و در این صورت است که جنگها از بین خواهد رفت این عقیده در بین مردم فقیر رواج یافته و عصیانهای زیادی بوجود آمد در یکی از این عصیانها پادشاه ساسانی به نام قباد از تخت به زیر کشیده شد و حبس گردید ولی او توانست در سال ۴۹۶ م. فرار کرده و به ائفتالت ها پناهنده شود خاقان ائفتالت، اردویسی ۳۰,۰۰۰ نفره در اختیار قباد قرار می دهد آنها عصیانها را در ۴۹۸-۴۹۹ م. فرو نشانند مزدک دستگیر و اعدام شد و قباد مجددا بر تخت نشست ولی بعد از این تاریخ ائفتالت ها نفوذ زیادی در دربار ساسانی پیدا کردند در حالی که در این دوره ائفتالت ها بزرگترین قدرت منطقه بودند این روند تا زمان بر تخت نشستن انوشیروان در سال ۵۳۱ م. ادامه یافت او جهت رهایی از نفوذ ائفتالت ها راههای چاره ای را جستجو می کرد و چون می دانست خودش به تنهایی نمی تواند از عهده چنین کاری بر آید چاره را در توسل به امپراتوری ترکان آسمانی دید انوشیروان با دختر خاقان ترکان آسمانی ازدواج کرد و با آنها پیمان اتفاق بست، در نبردی که بین اردوی متفق ترکان آسمانی و ساسانیان از یک طرف و ائفتالت ها از طرف دیگر اتفاق افتاد نیروهای ائفتالت ها تماما از بین رفتند و اراضی آنها بین امپراتوری های ترکان آسمانی و ساسانیان تقسیم گردید این حوادث در بین سالهای ۵۶۳-۵۶۷ م.



اتفاق افتاد قسمتی از ائفتالت به هندوستان کوچ کردند و آنهایی که در منطقه ماندند تابع ترکان آسمانی شدند ترکان آسمانی بعد از مدتی طی برخوردهایی سهمی را که به ساسانیان رسیده بود اشغال کردند و بدین ترتیب امپراتوری ۲۰۰ ساله ائفتالت ها و هون ها در این منطقه به پایان رسید.

۲-۷- دولت سابر

واژه سابر به شکل ساب+ار می‌باشد و به معنی تغییر دهنده و عوض کننده راه(ساپان) معنی شده و تماماً یک واژه ترکی می‌باشد این واژه در شکل فوق صورت واقعی نام قوم می‌باشد ولی ملتهای دیگر اسامی مختلفی به این قوم و سرزمین آنها داده اند که کلمه سابر و سیبیر و سیبیر معرفترین آنها هستند در این کتاب از این قوم به شکل واقعی آن اسم برده می‌شود [محققینی هستند که این کلمه را بصورت ساو+ار نوشته و آن را انسانهای خبر آورنده و یا به عبارتی رواج دهندگان دین شامان تفسیر می‌کنند چونکه "ساو" در ترکی به معنی خبر و "ار" به معنی انسان است].

در سال ۴۳۰ م. مهاجرت آوارها سبب شد که سابارها از حوضه ایرتیش رانده شده و به طرف غرب حرکت کنند آنها نیز در اطراف رودخانه های اوبی و ارتیش به اون-اوغورها حمله کنند و اون-اوغوره نیز به سار-اوغورها هجوم برده و آنها را به مناطق غربی تر راندند و به سمت نهرهای یاییق و ایدیل در غرب رفتند مدتی بعد سابارها اون-اوغورها را از منطقه توبول رانده و خود نیز از رودخانه یاییق به ایدیل گذشتند مطالب فوق از کتاب شریف باشتا گرفته شده قومی که به نام آوار در این منبع آمده همان انفتالیت ها هستند و در مورد آنها جزئیات بیشتری در بخش مربوط به آوارها داده خواهد شد و در اینجا مهم ترین موضوع برای ما این است که بدانیم که سابرها در حول و حوش سالهای ۴۶۰ م. از محل سکونت خود رانده شده و به غرب رفتند و از منابع بیزانس چنین بر می‌آید که این ملت به یک مدنیت پیشرفته و تکنیک جنگی بسیار بالا مالک بودند.

مورخ بیزانسی به نام پروکوپوس می‌نویسد "سابرها از زمانی که تاریخ به یاد می‌آورد به چنان تجهیزات جنگی صاحب بودند که هیچوقت ایرانی ها و رومی ها اطلاعی از آن نداشتند در این امپراتوری ها هم ماشینهای جنگی ساخته میشد که با آنها قلعه ها و دژها را کوبیده و تخریب می‌کردند ولی هیچوقت از نظر تکنیکی به سطح سیستمهای جنگی سابرها نمی‌رسید بی شک این نشان دهنده هوش بالای انسانی است."

در منطقه ای که سابرها زندگی می‌کردند امروزه وقول ها ، اوستیا کا و اقوام ترک آلتای زندگی می‌کنند در داستانهای حماسی آنها و نامهای مکان موجود واژه سابر موجودیت خود را نشان می‌دهد و حتی منطقه ای که از قرن ۸ م. به بعد به نام سیبری شناخته می‌شود از نام همین قوم برداشته شده است.

علیرغم مدنیت پیشرفته این اجتماع جزئیات زیادی در مورد تاریخ آنها وجود ندارد و ما آنها را بعد از اینکه به غرب مهاجرت کردند شناختیم در سال ۵۰۳ م. در شرق اروپا این قوم همراه با

بلغارهایی که در میانشان بود دیده شدند و در ۵۱۵ م. آنها را در اطراف نهرهای ایدیل و دون و نهر قویان مشاهده می‌کنیم در این تاریخ‌ها در منطقه آناتولی از تضییق و تهاجم آنها به شهرها مطالبی نوشته میشود در این دوره در راس دولت سایبر حکمدار بالاق وجود داشت در این دوره بین ساسانیان و بیزانس مجادلات زیادی وجود داشت و می‌بینیم که ساسانیان توانسته بودند سایبر را به سمت خود کشانده و متحداً علیه بیزانس می‌جنگیدند سایبرها در ۵۱۶ م. و بعدها در منطقه آناتولی تا محدوده شهرهای قیصریه، آنکارا و قونیه پیش رفته بودند این یورش‌ها دومین یورش بزرگ هون‌های غربی به آناتولی بوده است بعد از مرگ حکمدار بالاق به جای او زنش بوقاریک (بوغاریک) نشست او در علاوه بر اداره منظم کشور در نظامی‌گری نیز شهرت بسزایی داشت و فرماندهی اردویی صد هزار نفره را بر عهده داشت.

امپراتور بیزانس جهت ایجاد رابطه دوستی با سایبرها تلاش زیادی صرف کرد و هدایای زیادی به آنها فرستاد و نهایتاً در سال ۵۲۸ م. به یک توافقی دست یافتند از این تاریخ به بعد سایبرها را در کنار بیزانس و بر علیه ساسانیها می‌بینیم ولی تغییر این سیاست برای سایبرها نتیجه خوبی را نداد. در سال ۵۳۱ م. خسرو بر تخت نشست سپس در بین ساسانیان و سایبرها مجادلات دیده میشود در شروع سایبرها موفقیت‌هایی بدست آوردند ولی در سال ۵۴۵ م. در طی جنگی سایبرها شکست بزرگی را متحمل شده و دولت سایبر از این منطقه حذف گردید.

در سالهای ۵۵۰-۵۵۱ م. در جنگ بین بیزانس و ساسانیان سایبرها را در کنار بیزانسی‌ها می‌بینیم در سال ۵۵۷ م. سایبرها از مهاجمان آوار ضربه بزرگی خورده و تماماً از بین رفتند بعد از این تاریخ سایبره که زمانی اون-اوغورها را از محل سکونت خود رانده بودند یکی شده و اجتماع اوتوزغور(اوتوز-اوغور=سی اوغورها) تشکیل دادند.

در سال ۵۶۸ م. منطقه سکونت آنها در داخل محدوده امپراتوری ترکان آسمانی قرار گرفت و تخمیناً تا ۶۲۰ م. شخصی از طرف خاقان ترکان آسمانی به عنوان سرکرده برای آنها تعیین میشد که به آنها باشبوق می‌گفتند، بعد از این تاریخ نیز ابتدا به تابعیت دولت خزر در آمدند و بعدها وقتی از طرف پنجه‌نک‌ها به سمت نهر کورا رانده شدند با دیگر قومها قاطی شدند بعد از آن نام سابی در هیچ منبعی قید نشد بدین شکل سایبرها به شکل یک دولت تنها ۵۰ سال دوام آوردند.

از امپراتوری ترکان آسمانی (گوک ترک) تا تاسیس دولتهای مسلمان آسیای میانه

۲-۸- امپراتوری ترکان آسمانی

آ- زایش امپراتوری (ترکان آسمانی اول)

بعد از امپراتوری هون های آسیا می توان گفت امپراتوری ترکان آسمانی بزرگترین دولتی است توسط ترک ها تاسیس شده و به صحنه تاریخ آمده و کلمه ترک را بصورت رسمی و به شکل یک عنوان دولتی مورد استفاده قرار داده و آنرا برای کل دنیا شناسانده است.

مهمترین ویژگی امپراتور آسمانی این است که کل اراضی بین شرق سیبری تا غرب سرزمین بلغارها را تحت فرمان یک حکومت در آورده بود بعد از اینکه این امپراتوری از بین رفت کلیه عادات و سنن اداری و اجتماعی که ترویج می کرد از طرف کلیه اجتماعات ترک تداوم یافت و لهجه ترکی آنها در مقیاس بزرگی به شکل زبان عمومی کلیه این طوایف در آمد.

امپراتوری ترکان آسمانی حکومتی بود که تمامی اجتماعات ترک را یک جا جمع نموده و به یک قدرت بسیار بزرگی تبدیل شد و در عین حال بزرگترین دشمن آنها در داخل خودشان بود بعضی از مورخین این و یا آن حادثه را به اشخاصی می بندند که در راس حکومت قرار گرفته ولی در اصل تنها ایضاح چنین وضعیتی این است که جدا شدن از سنتهای قبیله ای و همچنین وابستگی خارج از حد و افراطی به حیثیت و استقلال طوایف ترک، یک گناه نابخشودنی محسوب میشد و اجرای این سنت که در بین ترکان "توره" گفته می شود ضربات جبران ناپذیری در برهه هایی از زمان به این دولتها زده است.

در تدقیق تاریخ امپراتوری هون دیده بودیم که نافرمانی نسبت به سنن طایفه ای سبب جداشدنهای مکرری در بین مقامهای دولتی شده بود این وضعیت در مورد امپراتوری ترکان آسمانی نیز صادق است در این امپراتوری سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" از طرف چینی ها بصورت ماهرانه ای اجرا میشد و این سیاست بطور مداوم به شکلهای جدید و به صورت بیرحمانه ای اجرا شده و برای کسانی که تاریخ ترکان را می خوانند نتایج عبرت آمیز مهمی را می دهد.

اگر در یک جمله خلاصه کنیم باید گفت امپراتوری ترکان آسمانی از یک طرف بزرگترین حکومت افتخارآمیزی است که از طرف اقوام ترک تاسیس شده و به صحنه تاریخ آمده و از طرف دیگر نشان دهنده این نتیجه می تواند باشد که امکان بوجود آمدن چنین اتحادی به این راحتی در برهه دیگری از تاریخ ممکن نخواهد بود و از این نظر تاسف انگیز ترین حادثه این دوران می باشد.

تاریخ این امپراتوری را در حد ممکن و بصورت گسترده در زیر ارائه خواهیم داد.

در سال ۵۳۴ م. دولت ترک توپا به دو نیم شد در شمال چین و در تمامی استپهای آسیا و اراضی که به محدوده امپراتوری ساسانی می‌رسید دو دولت ژوان ژوان و ائفتالیت ها ایجاد شدند و در غرب استپهای روس باقیمانده اقوام هون سکونت داشتند اقوام ترک آسیا در زیر حاکمیت ژوان ژوان ها بصورت پراکنده زندگی می‌کردند در این قسمت به طوایف ترکی که در تشکیل امپراتوری ترکان آسمانی نقشی را بازی می‌کنند اشاره می‌شود.

در جنوبی ترین منطقه در غرب دریاچه بایکال و در سرچشمه نهر یثنی سئی قرقیزها، در قسمت جنوبی آنها تولوس ها بودند، تولوس ها در اطراف نهر تولا بوده و در اطراف نهر سئلنگا اویغورها بودند در دامنه های آلتای سیرتاردوش ها، در شمال قاراشار و شمال غربی وادی اولدوز کیپی ها و در کنار دریاچه قوبسو توپوها، در غرب بایکال کوریگان ها، در اطراف نهر تونگلو، در مناطق شرقی پوکوها و در شمال صحرای قوبی بایرکوها و تونقراها، در مناطق جنوبی تر هون ها و در قانسو آتیه ها می‌زیستند سنکیه، هوسیه، هیکیه، پئسی اقوامی بودند که در مورد محل سکونت آنها اطلاعاتی وجود ندارد در شمال تورفان نیز باسمیل ها می‌زیستند قارلوق ها در اطراف نهرهای قارا ایرتیش و ائمیل ساکن بودند.

گروه اونوق ها در جنوب و جنوب شرقی بالخاش بودند، تورکش ها در شمال رودخانه ایلی و در اطراف دریاچه های سایرام و ائبی-نور اقوام شئسوتی (چئ-چو-تی)، و در مناطق شرقی تر هولوغ ها، در جنوب نهر ائمیل چومو-قوم ها و جنوب وادی اولدوز چونیشی ها (چو-نیچه) سکونت داشتند.

پنج طایفه داخل در گروه اون-اوخ ها معروف به گروه نوشئی به شکل زیر بودند: آسیکه، گوشو، باسایقان، آسیکه-نیشو، قوشوچوپان. این اقوام در غرب دریاچه ایسیک (ایشیق) و نهرهای چو و تالاس ساکن بودند اقوام ترک خارج از اون-اوخ ها در اطراف دریاچه آیرانوت و نهرهای ماناس، شولچا می‌زیستند و نام چومی را داشتند در منطقه شرقی تر قوم چویوئ و شاتو (چؤل) می‌زیست.

این اقوام در تشکیل امپراتوری هون های آسیا نیز اشتراک داشتند قومی را که در امپراتوری ترکان آسمانی نقش حکمدار را داشتند قوم توجوئ (ترک) بود در مورد آنها در بحث مربوط به اوغوزها مطالب بیشتری ارائه خواهد شد در تشکیل امپراتوری ترکان آسمانی هنوز بحثی از اوغوزها نبوده است در مورد رابطه بین اوغوزها و ترکان در بخش مربوط به اوغوز به طور وسیع سخن خواهیم گفت.

در ارتباط با تاریخ ترکان آسمانی لازم است اشاره ای به افسانه قوم توجوی داشته باشیم در این افسانه مردم قوم از طرف مملکت لین مغلوب شده و تا آخرین نفر به قتل می‌رسد تنها یک پسر کوچک بوسیله گرگی نجات می‌یابد این پسر صاحب ده فرزند می‌شود که هر کدام نسلی را بوجود می‌آورند آنها از غاری که در آن پنهان شده بودند بیرون آمده و کارگران آهنگر ژوان ژوان ها می‌شوند.

مدتی کوتاه قبل از سال ۵۴۶ م. تولوس ها در حال آماده شدن برای هجوم به ژوان ژوان ها بودند در این دوره دولت ترک توپا دونیم شده بود و ژوان ژوان ها نیز نفس راحتی را می‌کشیدند این دولت که با ائفتالیت ها رابطه خانوادگی نیز داشتند دوره اقتدار خود را می‌گذراندند.

در این دوره ترکان آهنگر تابع ژوان ژوان ها سر کرده ای به نام بومین داشتند او جهت قدرتمند کردن موقعیت خود و قومش از فرصت استفاده می‌کند و به تولوس ها حمله کرده و آنها را مغلوب می‌کند عقیده بر این است که تولوس ها اجداد اویغورها می‌باشد که به چینی کائوکیو نامیده می‌شدند.

بومین بعد از این غالبیت و در مقابل خدمتی که انجام داده بود در خواست ازدواج با دختر حکمدار ژوان ژوان ها را می‌کند حکمدار این طلب را با این گفته که "شماها نوکران آهنگر هستید چگونه جرات چنین خواسته ای را دارید" رد می‌کند بومین به خاطر این جواب در سال ۵۵۱ م. با دختر حکمدار وئی غربی (توپای غربی) ازدواج کرده و علیه ژوان ژوان ها با توپاها به توافق می‌رسد در سال ۵۵۲ م. ژوان ژوان ها را شکست سختی داده و انتقام می‌گیرد و حکمداری که دخترش را به بومین نداده بود در نتیجه ناامیدی انتحار می‌کند و پسرش نیز از حکومت تسی که جای دولت وئی شرقی را گرفته بود طلب کمک می‌کند به علت اینکه امکان کمک وجود نداشت درخواست کنندگان کمک یکی دو سال بعد در همان جا کشته می‌شوند و بدین طریق این دولت از صحنه تاریخ حذف می‌شود.

حادثه مهم در این دوره این است که بومین منطقه مغولستان را تصرف کرده و در سال ۵۵۲ م. دولت ترکان آسمانی را تاسیس می‌کند او عنوان خاقان را گرفته و به سرکردگی می‌رسد و مرکز دولت را در حوضه اورخون جای می‌دهد کمک کننده بزرگ بومین برادرش ایستیمی (ش. ۳) بود پدر آنها در منابع چینی توو-اوو (توغ؟) (ش. ۱) قید شده و او هم از نسل نا-توو-لوو بوده است.

وقتی بومین خاقان شد اداره جناح غربی دولت را با عنوان یابغو به برادرش ایستیمی داد این دولت با از بین رفتن ژوان ژوان ها تا مرزهای کشور ائفتالیت ها گسترش یافته بود.

در این وضعیت نکته ی دیگری لازم به توضیح دارد به علت اینکه مرکز دولت تاسیس شده توسط بومین در حوضه اورخون قرار داشت مرز بین دولتهای شرقی و غربی در کوههای آلتای تصور می شود در قسمتهای غرب آلتای اقوام اون-اوخ و قارلوق زندگی می کردند در ارتباط با تشبث جهت به اطاعت در آوردن این اقوام از طرف حکومت هیچ قید تاریخی وجود ندارد و اساسا امپراتوری ترکان آسمانی مدت کوتاهی پس از تاسیس در سال ۵۵۲ م. با ساسانیان وارد تماس می شود و بلافاصله بعدش به ائفتالیت ها حمله شده و منطقه به زیر اطاعت آورده می شود مطمئنا با دولت پر قدرت ائفتالیت ها امکان جنگ به راحتی مقدور نبود و این موضوع نشان می دهد که در واقع حکومت ترکان آسمانی توسط اتحادیه ای از اقوام موسس و اقوام ترک اون-اوخ و قارلوق مورد حمایت قرار گرفته و اداره می شد و تنها چنین وضعیتی امکان هجوم بلافاصله به ائفتالیت ها را بوجود می آورد چنانچه چاواننش نیز بر اساس سه منبع چینی به تابعیت تولوس ها، کوچاها و دیگر قومهای بربر نسبت به حکومت اشاره می کند و ما این افاده را چنین تعبیر می کنیم که آنها با اراده و خواسته خود چنین تابعیتی را انجام داده اند و مسلما ارتباطات قومی و خانوادگی خاصی بین آنها این چنین اتحاد را تقویت می کرد و در یکی از منابع چینی چنین جمله ای را چاواننش نقل می کند "قومهای تولو، قارلوق، چویوئ، چومی، هامی در حالت اختلاط خیلی زیاد با همدیگر زندگی می کردند".

این قومها همه ترک بودند، تولوها و نوشپی ها از اون-اوخ ها بودند و در عین حال می دانیم که ایستمی و پسرانش در راس اقوام اون-اوخ ها قرار داشتند و در واقع این قومها جهت تشکیل دولت بصورت متحد عمل نموده و جناح راست حکومتی را تشکیل دادند که تمامی اراضی از جنگلهای اوتوکن تا حدود ائفتالیت ها را در دست داشتند.

سوالی که به ذهن می رسد این است که آیا اون-اوخ ها و قوم توجوئ (ترک) از یک قوم اصلی مادر بوجود آمدند و یا اون-اوخ ها قومی جدا شده از قوم اصلی ترک هستند و در اینجا است که افسانه بوجود آمدن ده پسر از نجات یافته اصلی در ارتباط با اون-اوخ ها (ده طایفه) مفهومی تاریخی و واقعی می یابد در هر حال اطلاعات موجود در این زمینه زیاد نیست.

چنانکه قید شد در سال ۵۵۲ م. حکومت ترکان آسمانی بوسیله بومین تاسیس شد در همین سال بومین از دنیا رخت بر می بندد پسر بزرگ او نیز که بر تخت نشسته بود چند ماه بعد می میرد و پسر دومش موکان (بوکان) خاقان می شود.

موکان در اولین قدم باقیمانده ژوان ژوان ها را از میان برداشته و این دولت را تماما از صحنه تاریخ حذف می کند سپس در شرق کیتان ها (تونقوزها)، در شمال قرقیزها را به اطاعت وا می دارد و بدین طریق نفوذ خود را بر روی دولتهای موجود در چین یعنی وئیسی غربی (خاندان چو) و وئیسی شرقی (خاندان تسی) گسترش می دهد.

در حالی که در شرق این اتفاقات می افتاد در غرب نیز ایستیمی ساکت نشسته بود و چنانکه قبلا اشاره شد تماس نزدیکی بین حکومت ساسانی و حکومت ترکان آسمانی بوجود آمد و انوشیروان پادشاه ساسانی با دختر خاقان ایستیمی ازدواج کرد و در سالهای بین ۵۶۳-۵۶۷ م. با حمله مشترک به ائفتالیت ها اراضی آن امپراتوری را بین خود تقسیم کردند شمال جیحون در دست ترکان آسمتنی و جنوب آن در اختیار ساسانیان قرار گرفت و گذرگاه غرب آهنین مرز بین دو دولت شد بدین شکل ماورالنهر، قسمتی از فرغانه، جنوب ترکستان غربی، کاشغر و ختن بصورت اراضی ترکان در آمدند این غالبیت عملا راه تجاری ابریشم را در اختیار حکومت ترکان آسمانی قرار داده بود اقوام ماورالنهر که مشغول به تجارت ابریشم بودند جهت فروش آن در ایران از ایستیمی خواستند که واسطه ای برای ساسانیان بفرستد و به این خاطر او شخصی به نام مانیخ را در راس هیات سوغدی به دربار انوشیروان فرستاد حکومت ساسانی که در تلاش بدست گرفتن تجارت انحصاری ابریشم بود می خواست تمامی راههای خشکی و دریایی بین چین و هندوستان و بیزانس را در اختیار بگیرد و در پی این سیاست رفتار مساعدی به این هیات نشان نداد، ایستیمی هیات دیگری فرستاد و قسمتی از این هیات در نتیجه آلوده شده به زهر می میرند البته ساسانیان خود را در این کار دخیل نمی دانستند و آن را به ناسازگاری آب و هوا ارتباط می دادند، در هر حال این حادثه سبب شد که ایستیمی چنین نتیجه بگیرد که امکان دوستی بین آنها و حکومت ساسانی وجود ندارد.

از آنجایی که مانیخ جواب مناسبی در دربار ساسانیان پیدا نکرده بود راه حل مناسب را در دولت بیزانس جستجو می کرد لذا در راس هیاتی در سال ۵۶۷ م. به آنجا رفت وقتی در آگوست ۵۶۸ م. بر می گشت امپراتور بیزانس سفیری به نام کیلیکیالی زئمارقو را همراه او فرستاد پذیرفته شدن سفیر بیزانس به حضور ایستیمی در تاریخ با اهمیت زیادی آمده است او وقتی به حضور ایستیمی رسید او را در چادری که بر روی ارابه ای چرخدار که امکان کشیده شدن آن با اسب وجود داشت دید و مشاهده نمود که بر روی تخت طلایی نشسته است چادر بصورت ماهرانه ای با پارچه های پشمی بسیار زیبا آراسته شده بود... روز بعد در چادری دیگر تختی طلایی را می بیند که بر روی مجسمه

هایی درست شده بود در آنجا گلدانها، ایبریک ها و ظرفهای طلایی می‌بیند و در چادری دیگر ستونهای طلایی و طاووس طلایی را مشاهده می‌کند و در ورودی آن طبق ها و اشکال حیوانات را می‌بیند که از نقره درست شده بودند منظره قابل مشاهده تفاوت چندانی با بیزانس نداشت.

علاوه بر مطالبی که در فوق از مورخین بیزانس نقل شده حرفهای چاوانئس نیز خالی از لطف نخواهد بود "این ترکانی که به تصور ما بصورت بربرهای حقیقی بودند آنگونه نیز خشن نبودند و اشیا معدنی را چنان با مهارت به اشکال مختلفی در آورده بودند که امکان تبدیل آن به پول و هر چیز قیمتی دیگر وجود داشت و شکل و شمایل این اثرهای با ارزش با در نظر گرفتن موضوع فوق درست شده بود."

ایستیمی بیزانسی ها را جهت جنگ با ساسانیان تشویق می‌نمود و در این کار نیز موفق گردید در سال ۵۷۱ م. جنگی بین بیزانس و ساسانیان در گرفت و طی ۲۰ سالی که جنگ ادامه پیدا می‌کند ساسانیان به قدری ضعیف می‌شوند که از شکل یک قدرت منطقه ای خارج می‌شوند.

ایستیمی قبل از شروع جنگ بیزانس نیز به ساسانیان حمله کرده بود از یک طرف در اراضی غرب جیحون پیش رفته و از طرف دیگر در منطقه شمال تا آذربایجان رسیده بود، ولی اشاره به این نکته لازم است که بیزانسی ها نسبت به ترکان آسمانی نیز محتاط بودند بویژه اینکه حرکات آنها در شمال خزر آنها را به شبهه می‌انداخت به این سبب به آوارها که دشمن حکومت ترکان آسمانی بودند کمک می‌کرد البته این موضوع حکومت ترکان آسمانی را عصبی می‌نمود به این سبب ایستیمی جنگ با ساسانیان را پایان داده بود و این دفعه بیزانس تلاش نمود ایستیمی را به جنگ تشویق کند، قبل از شروع جنگ مشترک بیزانس و ترکان آسمانی علیه ساسانیان ابتدا در سال ۵۷۲ م. خاقان موکان و سپس در ۵۷۶ م. ایستیمی از دنیا می‌رود برای موکان یک مراسم تشیع جنازه بزرگی ترتیب داده می‌شود در کتیبه های اورخون می‌نویسد که برای مراسم نمایندگانی از چین، تبت، آوار، قرقیز، کوریقان، اوتوز تاتار، ختای/کیتای، تاتایی، ملت چول آمده بودند (کتیبه کولتکین، جبهه شرقی سطر ۴، کتیبه خاقان بیلگه، جبهه شرق سطر ۵).

اراضی که در دست موکان بود به بدست برادر کوچکش تاپو (ش. ۴) افتاد جهت گرفتن تبریک به خاقان جدید نیز هیئت ها و هدیه ها فرستاده شد در سال ۵۷۶ وقتی ایستیمی از دنیا رفت هیئتی که از طرف بیزانس جهت تشویق او به جنگ با ساسانیان فرستاده شده بو هنوز در راه بود این هیئت به جای ایستیمی با پسر او تاردو (ش. ۷) که با عنوان یابغوی غربی بر تخت نشسته بود ملاقات کرد او بیزانس ها را نسبت به اینکه آنها آوارها را علیه ترکان آسمانی تجهیز می‌کنند مورد انتقاد و تهدید

قرار داد این تهدید نیز توخالی نبود و با اینکه هنوز هیئت بیزانسی در آنجا بود اردوی ترکان آسمانی در منطقه کریمه قلعه کرچی را ضبط می کند و بدین شکل در سالی که ایستیمی خان از دنیا می رود این امپراتوری از منچوری تا دریای سیاه گسترش داشت.

وقتی موکان خان از دنیا رفت قاعدتا باید پسرش تالوپیئن (ش. ۹) به تخت می نشست ولی به علت اینکه از خانواده اصیل نبود پدرش به جای او، بر تخت نشستن برادرش را وصیت کرده بود و تاپو (ش. ۴) بدین شکل بر تخت نشسته بود.

تاپو وقتی از دنیا رفت او نیز به جای پسر خود، بر تخت نشستن تالوپیئن را وصیت کرده بود ولی وقتی او مرد بزرگان کشور با پیش کشیدن وصایای موکان این کار را مناسب ندیده و خواستند پسر تاپو بنام آنلو (ش. ۸) را به عنوان خاقان انتخاب کنند این دفعه آنلو به نفع پسر عم بزرگتر خود کولو بنام ایشبارا (ش. ۱۱) کنار رفت و بدین ترتیب در سال ۵۸۱ م. ایشبارا پنجمین خاقان ترکان آسمانی شد.

تالوپیئن که با صمیمیت وضعیت پیش آمده بر اساس رسم و سنت های بین طایفه ای را قبول کرده بود با تمام نیروهای تحت فرمان خودش زیر نظر خاقان جدید به وظایف محوله عمل می کرد و در سال ۵۸۲ م. همراه با خاقان در جنگ پیش آمده با چین شرکت کرد.

ایشبارا از تالوپیئن که به علت جسارت و سلحشوریش معروف شده بود نفرت می کرد و وقتی جنگ چین با عدم موفقیت روبرو شد ناگهان به نیروهای تالوپیئن حمله کرد و سربازان او را متفرق نموده و مادرش را دستگیر کرده و کشت در حالی که تالوپیئن به سختی جان خود را نجات داده بود به تاردو (ش. ۷) پناه برد تاردو که در جسارت و قدرت شبیه پدر خود بود بصورت یک یابغو وابسته بودن به خاقان بزرگ را نمی توانست قبول کند.

در آن تاریخ ها که در چین سلاله سوی به جای دولت توپا به حکومت رسیده بود بزرگترین تهدید را امپراتوری ترکان آسمانی می دید و دنبال چاره می گشت به این سبب می خواست از این حوادث بهره برداری کند امپراتور چین با این هدف برای تاردو به عنوان احترام پرچمی فرستاد که در آن کله یک گرگ حک شده بود و علاوه بر آن در میان هیتهایی که به عنوان سفیر به دربار او رفته بودند به هیئت تاردو احترامات زیادی را قائل شده و آن را جلو تر از هیئت ایشبارا قرار داد حیل های اینچنینی شروع به نتیجه دادن نمود در حالی که ایشبارا در سال ۵۸۲ م. جنگی علیه چین آغاز نمود هر چند تاردو نیز دعوت شد ولی او در این جنگ شرکت نکرد و همان گونه که گفته شد در خاتمه تالوپیئن به تاردو پناه برد و تاردو نیز با توجه به مسائل پیش آمده عدم قبولی حاکمیت و

عنوان خاقانی ایشبارا را رسماً اعلام نمود و با دادن اردوی ۱۰۰,۰۰۰ نفره به تالویشن او را به نبرد با ایشبارا فرستاد.

بدین شکل در حالی که امپراتوری ترکان آسمانی ۳۰ سال دوام آورده بود در سال ۵۸۲ م. به دو قسمت تقسیم شد و این وضعیت مناسبی برای چین بود که بتواند که این دو حکومت را بطور جداگانه به هزیمت بکشاند.

از این تاریخ به بعد تدقیق تاریخهای قسمتهای شرقی و غربی بطور جداگانه لازم خواهد بود و به علت اینکه امپراتور شرقی هسته اصلی امپراتور ترکان آسمانی را تشکیل می‌داد از تاریخ آنها شروع می‌کنیم.

ب- دولت ترکان آسمانی شرقی

ایشبارا خان در بین سالهای ۵۸۲-۵۸۷ م. وارد جنگ با نیروهای تالویشن شد و به تدریج نیروهای امپراتوری ترکان آسمانی شرقی به ضعف گرایید، او با تصور اینکه بعضی از فرماندهان او به طرف مقابل کمک می‌کند آنها را مورد غضب قرار داده و آنها را از مقامشان عزل می‌کرد نهایتاً در سال ۵۸۷ م. برادر ایشبارا یعنی چولو هو (ش. ۱۰) توانست تالویشن را اسیر کند در این اثنا خاقان از دنیا می‌رود و چولو هو خاقان می‌شود ولی عمر او نیز به پایان رسیده و در همین سال می‌میرد و بین پسر ایشبارا بنام تولان (ش. ۱۵) و پسر چولو هو بنام تولی (ش. ۱۴) بر سر تخت مجادله شروع می‌شود بزرگان قوم خاقان بودن را حق تولان دانستند و بدین طریق موضوع برای مدتی فیصله پیدا کرد. در دوران خاقانی تولان مجادله بین شرق و غرب ادامه یافت و چندین بار اردوهای آنها رو در رو شدند و حتی یک بار واسطه‌گری امپراتوری چین در بین آنها صلح برقرار شد.

در حالی که تولی مدتی ساکت مانده بود در سال ۵۹۹ م. ضمن توافق با چینی‌ها و گرفتن کمکهایی قصد بدست گرفتن قدرت را نمود و در پی این حادثه، تولان خاقان با تاردو خاقان غربی به توافق رسیده و متحداً بر نیروهای تولی هجوم برده و او را به شکست کشاندند تولی به دربار چین پناه برد و در آنجا عنوان کیمین خاقان را گرفته و بدین طریق مورد حمایت چین بود.

در انتهای سال ۵۹۹ م. تولان از طرف افراد خودش کشته می‌شود و در همین تاریخ تاردو عنوان بیلگه خاقان را گرفته و علاوه بر غرب خود را خاقان شرق نیز اعلان نمود.

در این بین چینی‌ها کیمین را خاقان شرق می‌شناختند و وقتی اتحاد بین ترکان آسمانی را دیدند تمام دشمنی خود را بر علیه آنها برگرداندند و البته جزئیات این حوادث را در تاریخ امپراتور غربی

خواهیم دید و فقط یادآور می‌شود که در سال ۶۰۳ م. وقتی تاردو مجبور به فرار شد کیمین (ش. ۱۴) به عنوان خاقان بر تخت امپراتوری شرقی نشست.

کیمین خاقان در وضعیتی بود که کاملاً تابع چینی‌ها بود و حتی بر چینی نمودن ترکان آسمانی نیز اصرار داشت و چینی‌ها نیز برای اینکه امپراتور غربی ترکان آسمانی به خودشان وابسته نمایند از کیمین استفاده می‌کردند و او را علیه امپراتوری غربی به جنگ تشویق می‌کردند و بدین طریق عمر کیمین خاقان در مجادله علیه امپراتوری غربی گذشته و به جای مفید بودن به ضرر دولت ترکان آسمانی عمل می‌کرد در سال ۶۰۹ م. او مرد و پسرش شیپی (ش. ۲۱) بر تخت می‌نشیند در بین سالهای ۶۰۹-۶۱۹ م. و در دوره خاقانی او دوباره قدرت گرفتن امپراتوری ترکان شرقی حادث می‌شود.

شیپی خاقان ابتدا نظم و نظام موجود در کشور را برقرار می‌کند و در سال ۶۱۵ م. اراضی بین تبت و نهر آمور را به کنترل خود در می‌آورد.

طبیعتاً چینی‌ها او را راحت نگذاشتند ابتدا خواستند میان خاقان و برادرش را بهم بزنند و به او وعده کمک دادند وقتی در این کار موفق نشدند تلاش کردند میان خاقان و فرماندهان او را بهم بزنند و خاقان در نتیجه این مسائل قرارداد فی‌مابین دولتهای ترکان آسمانی و چین را بهم زده و ضمن عدم پرداخت مالیات سالیانه به جنگ با چینی‌ها آماده گردید.

در سال ۶۱۱ م. امپراتور چین در سفر جنگی که علیه کره شروع کرده بود شکست می‌خورد این حادثه موجب جسارت پیدا کردن خاقان ترکان آسمانی میشود و در حالی که در سال ۶۱۵ م. امپراتور چین قصد یک سفر شناسایی مناطق شمالی را داشت خاقان نیز خود را آماده نموده و نیروهای چینی را طی یک حمله ناگهانی در منطقه شانسی و یئن-مئن تحت فشار قرار داد، امپراتور چین دست به حيله زده و توسط نیروهای مخفی خود چنین شایعه‌ای را انداخت که گویا زن قدیمی خاقان که یک شاهزاده چینی بود در کشور ترکان آسمانی شورشی را بپا کرده است و در پی آن خاقان مجبور به برگشت به کشورش شد و بدین طریق امپراتور چین نجات یافت.

از این تاریخ به بعد نقشها تغییر می‌یابد و خاقان، دربار امپراتوری چین را تحت نفوذ خود می‌گیرد و حتی موجب عصیان مخالفین امپراتور شده و شخصی بنام لی-یوئن (شاهزاده‌ای از تانگ‌ها) را بر تخت نشانده البته اینکه این حرکت درست و یا نادرست بود موضوع دیگری است زیرا جانشینان همین یوئن از سال ۶۱۹ م. تا سال ۹۰۶ م. با نام سلاله تانگ بر چین حکومت نمودند.

امپراتور جدید چین پرداخت مالیات سالیانه به خاقان را قبول نمود و حتی مجبور شد از پناه جویان ترکان آسمانی شخصی بنام چولو(ش.۳۰) را به خاقان تسلیم نماید.

امپراتوری ترکان آسمانی شرقی دوباره به قدرت اولیه خود رسیده بود و اگر خاقان شیئی مدتی نیز عمر داشت می‌توانست وضعیت را در مقیاس بزرگی تثبیت نماید ولی زمان به او اجازه نداد و در سال ۶۱۹ م. از دنیا داد و برادرش چولو(ش.۲۲) جانشین او شد.

چولو سیاست برادرش را تداوم داد و وقتی رفتار سلاله تانگ در چین را نسبت به خودش نامناسب دید علیه آنها یک سیاست شدت و فشار را شروع کرد و تلاش بر دور نمودن این سلاله از حکومت چین را در پیش گرفت ولی قبل از اینکه زمانی برای اینکار پیدا کند در سال ۶۲۱ م. از دنیا رفت و به روایتی با زهر مسموم شد، و بجای او پسرش کیلی(ش.۳۲) نشست او آخرین خاقان امپراتوری ترکان آسمانی خواهد بود در پایین لیست خاقانهای امپراتوری ترکان آسمانی را ارائه می‌دهیم شماره های داخل پرانتز مربوط به شماره شجره نامه ضمیمه می‌باشد.

۱- بومین خاقان او لومو^۶ ۵۵۲ (۲)

۲- کولو خاقان ۵۵۲-۵۵۳ (۶)

۳- موکان خاقان ۵۵۳-۵۷۲ (۵)

۴- تاپو خاقان ۵۷۲-۵۸۱ (۴)

۵- ایشبارا خاقان ۵۸۱-۵۸۷ (۱۱)

۶- چوسوهو خاقان ۵۸۷-۵۸۸ (۱۰)

۷- تولان خاقان ۵۸۸-۵۹۹ (۱۵)

۸- بیلگه خاقان ۵۹۹-۶۰۳ (۷)

۹- کیمین خاقان ۶۰۳-۶۰۹ (۱۲)

۱۰- شیئی خاقان ۶۰۹-۶۱۹ (۲۱)

۱۱- چولو خاقان ۶۱۹-۶۲۱ (۲۲)

۱۲- کیلی خاقان ۶۲۱-۶۳۰ (۳۲)

کیلی خاقان سیاست پدر و عموی خود را تداوم بخشید و حملات مداومی علیه چین انجام داد و فرصت نفس کشیدن از چینی ها را گرفته بود بطوری که در سال ۶۲۴ م. مرکز حکومت چین را به آتش کشیده و در نظر داشت آنها را از مرز کشور خود به مناطق دورتری فراری دهد.

منابع چینی چنین قید می‌کنند که در سالهای ۶۲۴-۶۲۶ م. نیروهای خاقان تا دروازه‌های مرکز چین رسیده بودند در این سال امپراتور چین مرده و به جای او پسرش بر تخت می‌نشیند و در زمان او در حالی که نیروهای خاقان تا نزدیکی مرکز حکومت پیشروی کرده بودند اراضی به مذاکره شده و بر روی پل نهر پیئن قرارداد توافق امضا می‌شود این حادثه نشان دهنده این بود که حکومت چین با خطر بزرگی روبرو شده بود.

سفر جنگی فوق توسط خاقان کیلی آخرین هجوم او به چین بود، در سال ۶۲۷ م. در منطقه آلتای اقوام سیرتاردوش شورش کردند بلافاصله چینی‌ها به آنها کمک کردند به دنبال آن اویغورها و بایرکوها عصیان نمودند، در سال ۶۲۹ م. چینی‌ها با اردوی بزرگی از جنوب وارد خاک ترکان آسمانی شدند در پی چندین شکست در سال ۶۳۰ م. کیلی در ماه فوریه (شوبات) اسیر شده و امپراتور چین خود را خاقان ترکان آسمانی اعلان نمود.

ترکان مغلوب شده علیرغم اعتراض بعضی مشاورین چینی به منطقه‌ای در بالای قوس نهر زرد منتقل شده و به صورت یک دولت تابع در آمده و در راس آنها یک والی قرار داده شد و خاقانهای که از سلاله آسنا بودند به افراد تحت فرمان چینی‌ها در آمدند.

سیاست چین این بود که خطر ترکان را بصورت ریشه‌ای حل کرده و آنها را چینی کنند هر چند در این کار موفق نشدند ولی برای ترکان دوره اسارت شروع شد.

مطالب زیر از کتیبه‌های اورخون یادآور این دوران است:

”...ملت چین مکار و حيله گر است برادر کوچک را به جان برادر بزرگ می‌اندازد، و ملت را علیه سر کرده می‌شوراند و بدین طریق دولتی را که ملت ترک ایجاد کرده از دستش گرفته بود خاقان قدرت خود را از دست داده بود و ترکان را برده چینی‌ها کرده بود و زنانشان را به صورت جاریه در آورده بود ترکان نام خود را رها کرده بودند و نام چینی‌ها را گرفته و به آنها اطاعت می‌کردند آنها ۵۰ سال چنین کردند در شرق بر علیه بوکلی خاقان قشون کشیدند و در غرب تا درب آهنین اردو فرستادند، و در حالی که تمام دار و ندار خود را به خاقان چین تسلیم کرده بودند ملت ترک چنین گفته بود: ملتی بودم و دولتی داشتم حالا کو دولتم؟، و برای کی کار می‌کنم و برای چه کسی سود می‌رسانم؟، ملتی بودم که خاقان داشتم حالا خاقانم کجاست؟، ...“ (کتیبه گولتکین، جبهه شرقی سطر ۶-۱۰).

دولت ترکان آسمانی شرقی برای مدت زمانی از صحنه تاریخ کنار رفت.

ج- دولت ترکان آسمانی غربی

همانگونه که گفته شد تالوپیئن پس از حوادث متعدد پیش آمده نهایتاً به تاردو پناه برد و او با اردوی ۱۰۰,۰۰۰ نفره که در اختیار او قرار داده شد وارد مجادله با خاقان شرقی با ایشبارا شد و اعلام نمود که او خاقان بودن ایشبارا را به رسمیت نمی شناسد و در عین حال دیدیم که امپراتور در سال ۵۳۲ م. به دو قسمت تقسیم شد.

تالوپیئن این جنگ را باخته و در سال ۵۸۷ م. اسیر می شود تاردو نیز به جای او نوه خود را با عنوان نیلی خاقان (ش. ۱۹) صاحب واقعی تخت ترکان آسمانی شرقی اعلام می کند.

هدف تاردو ایجاد اتحاد بین دو قسمت امپراتوری بوده و به این سبب عملاً با حوادثی که در غرب اتفاق می افتاد تماس زیادی نداشت، در حکومت ساسانیان بعد از مرگ انوشیروان به جای او پسرش با عنوان هرمز چهارم بر تخت می نشیند و نوشته بودیم که مادر او دختر ایستیمی خان یعنی خواهر تاردو بود و به این سبب نیز در ایران به این پادشاه لقب ترک زاده داده بودند، با اینکه چنین ارتباطات خویشاوندی بین این دو حکومت وجود داشت ولی رابطه بین این دو دولت خوب نبود و در اصل این وضعیت نه به خاطر خود ترکان آسمانی بلکه بیشتر به خاطر عدم تطابق منافع تجاری بین سرزمینهای غربی تحت حمایت امپراتوری ترکان آسمانی یعنی سوغد، با منافع تجاری ساسانیان بوده است، و به این علت گاه و بی گاه منازعاتی بین آنها پیش می آمد در یکی از این جنگها که در سال ۵۸۸ م. و یا ۵۸۹ م. بوجود آمد اردوی بزرگی از ترکان به ساسانیان هجوم برد بر اساس منابع فارسی در این موقع فرمانده ساسانیان بهرام (چوبینه) توانسته بود اردوی ترکان را از حرکت باز دارد او همان فرماندهی است که در نتیجه حقارت پادشاه در سال ۵۹۰ م. عصیان می کند و پادشاه را از تخت به زیر آورده و پسرش خسرو را بر تخت می نشاند.

دومین جنگ با ساسانیان در سال ۵۸۷ م. اتفاق افتاد در این تاریخ پادشاه ساسانی ارتشی را بر علیه حکومت کوشان به حرکت وا می دارد والی کوشان از تاردو طلب کمک می کند و خاقان تاردو نیز هر چند یک اردوی ۳۰۰,۰۰۰ نفره به کمک او می فرستد ولی در نتیجه تعلیمات خود خاقان عقب می نشیند محتملاً چنین حرکتی در نتیجه در گیر بودن تاردو در جنگ با چین بوده است.

منابع فارسی این جنگ را نقل کرده و مرزهای امپراتوری ترکان آسمانی را در غرب مشخص نمودند بر این اساس تمام توخارستان، بلخ، بادغیس، هرات، طالقان در داخل مرزهای ترکان آسمانی قرار می گیرد و مرز ساسانیان به مرز محدود می شود.

چنانچه حوادث این دوران را طبق برنامه زمان بندی شده در نظر بگیریم لازم است به نامه تاردو به امپراتور بیزانس یعنی ماوریجه در سال ۵۹۸ م. اشاره کنیم منابع بیزانس چنین قید می کنند که تاردو در این نامه خود را "مالک هفت اقلیم جهان و خاقان هفت نژاد بزرگ می شناساند".

منظور از هفت اقلیم جهان عموماً سر کرده کلیه ترکان معنی می دهد تاردو در سال ۵۹۹ م. پس از مرگ خاقان شرقی یعنی تولان خود را خاقان بزرگ اعلام می کند و در واقع مطلب نوشته شده در نامه فوق الذکر چیزی است که یکسال بعدش به واقعیت می پیوندد البته نکته دیگری نیز وجود دارد در منابع چینی مطلبی راجع به اینکه نیلی خاقان(ش.۱۹) خود را در سال ۵۹۶ م. خاقان ترکان غربی اعلان می کند وجود دارد و در واقع می توان گفت تاردو که خود را قبل از سال ۵۹۹ م. خاقان بزرگ اعلان نموده بود در واقع قبل از آن برای همین مقام و پست، نیلی خاقان را منسوب کرده بود و در عین حال در حین مجادله تولان و تولی وقتی تولان به تاردو رجوع کرده و کمک می خواهد و تاردو نیز از او حمایت می کند این مطلب را بیشتر تایید می کند، چونکه تاردو در این مرحله می خواست به جای کسی که بر تخت نشسته از مدعی تخت، حمایت کند با این تصور که بعد از به تخت نشستن این مدعی در هر حال زیر نفوذ او خواهد بود و به این نکته نیز اشاره می شود در حالی که قبل از این حوادث نیز مدعیان تاج و تخت از تاردو کمک خواسته بودند و وقتی تولی به چین فرار کرد معلوم بود که تاردو به او کمک نخواهد کرد و این حادثه سبب میشد خاقان شرق نیز به تاردو نزدیکتر شود.

بعد از سال ۵۹۸ م. در غرب حادثه مهمی اتفاق نمی افتد ولی در شرق مجادله بزرگی برای مرگ و زندگی بوجود می آید.

وقتی تولی از طرف چینی ها عنوان خاقانی گرفت و با اردویی چینی علیه تولان به حرکت در آمد تاردو نیز به کمک تولان شتافت و در سال ۶۰۰ م. بین چینی ها و تاردو جنگی حادث می شود منابع چینی می نویسند که نیروهای تاردو بدون اینکه وارد نبرد شوند فرار می کنند مسلماً این قید تاریخی صحیح نمی باشد چونکه در منابع تاریخی می بینیم که در همان سال تاردو علیه چینی ها به هجوم بزرگ دومی دست می زند و می توان فهمید که تاکتیک فوق نه بعنوان یک فرار بلکه جهت ادامه یک جنگ برنامه ریزی شده بوده است البته جنگ دوم فوق الذکر برای ترکان آسمانی حادثه ناگواری بود، چینی ها در یک منطقه بزرگی تمام آنها را به زهر می آلاینند و در نتیجه آن هم سربازان و هم دامها خسارت بزرگی را می بینند و با این ترس که ممکن است از آسمان نیز فلاکت بزرگی نازل شود اردوی آنها از هم پاشیده بود.

علیرغم این در منابع چینی می‌بینیم که در سال ۶۰۱ م. اردوی تاردو، ارتش چین را به هزیمت می‌کشاند.

تاردو جهت پیش بردن سیاست جنگی خود در ارتباط با اقوام وابسته به خود یک سیستم بسیار بسته و خشنی ایجاد کرده بود و خصوصیات تند او در منابع تاریخی قید شده است و به احتمال زیاد این مسائل سبب شده بود در کشور نوعی ناخشنودی بوجود آمده و تبلیغات چینی‌ها نیز این ناراضایتی را زیادتر می‌نمود، در سال ۶۰۳ م. بروز عصیانهایی را در این امپراتوری می‌بینیم و در شورش‌هایی که بوسیله قوم تولوس بوجود آمد تاردو مجبور شد به حوالی کوکونور فرار کند بعد از این خبری از او گرفته نمی‌شود و مدت کوتاهی بعد نیلی نیز مرده و پسر او چولی خاقان (ش. ۳۰) بر تخت می‌نشیند و در همین زمان عموی او به نام شئکو (ش. ۱۸) در منطقه غربی تر کشور مدعی تاج و تخت میشود، چولو خاقان در سال ۶۰۵ م. با حرکت‌های خشن علیه قوم تولوس سبب میشود آنها از او روی برگردانند و بویژه با کشتن سرکرده (باشبوق) سیرتاردوش‌ها کشور را در خطر بزرگی انداخته و مجبور می‌شود در سال ۶۱۱ م. به دربار چین پناهنده شود.

پیشروان قوم در این وضعیت شئکو را بر تخت می‌نشانند در این دوره شئکو مجدداً کشور را به آرامش رسانده و اقوام تولوس و سیرتاردوش را آرام می‌نماید.

با مرگ او در سال ۶۱۸ م. برادرش تونق جبه بر تخت نشست و مرکز حکومت را به نزدیک تاشکند برد در این حال چینی‌ها در تلاش برای ایجاد توافقی با تونق جهت حمله جنگی بر علیه امپراتوری شرقی بودند وقتی خاقان شرقی یعنی کیلی (ش. ۳۲) از این موضوع با خبر می‌شود ضمن مراجعه به تونق پیشنهاد می‌دهد به جای جنگ با همدیگر یک توافق صلح ایجاد کنند و چنین نیز شد.

این توافق مانعی برای بوجود آمدن رابطه خوب بین ترکان آسمانی غربی با چینی‌ها نبود تونق درخواست ازدواج با دختر امپراتور چین را نمود هر چند امپراتور به این راضی شد ولی کیلی خاقان امپراتوری شرقی پیغام فرستاد و تونق را از این ازدواج منصرف نمود و در عین حال اعلام کرد در صورتی که عکس این موضوع اتفاق بیافتد شاهزاده چینی را در حین عبور از خاک امپراتوری شرقی دستگیر خواهد نمود در واقع کیلی از بوجود آمدن ارتباط نزدیک بین امپراتوری غربی و چینی‌ها احتراز می‌کرد طبیعی است که این حرکت کیلی بر روی تونق تأثیری منفی داشت ولی تونق قبل از اینکه عکس العملی نشان دهد با عصیان اقوام اون-اوخ و قارلوق‌ها مواجه شد روایت‌هایی تحریک آنها را از طرف کیلی خاقان می‌دانند در حالی که تونق با این

شورشها دست به گریبان بود در سال ۶۳۰ م. از طرف عموی خود بهادر کشته میشود، بهادر به عنوان سئی خاقان (ش. ۱۳) بر تخت می‌نشیند ولی طایفه های نوشئی او را به عنوان خاقان نشناختند و پسر برادر کوچک تونق را به نام نیشو (ش. ۲۶) خاقان اعلام نمودند او نیز این مقام را قبول نمود و پیشنهاد نمود پسر شئکو (ش. ۱۸) به نام تیلی تکین بر تخت نشیند و تیلی تکین نیز با عنوان جبه (ش. ۲۷) به حکومت رسید و به این ترتیب در یک کشور دو خاقان در یک زمان بر تخت نشستند در سال ۶۳۰ م. بعد از از بین رفتن دولت ترکان آسمانی شرقی دلیلی وجود نداشت که چینی ها ارتباط مناسبی با امپراتوری غربی داشته باشد و چینی ها بین طایفه های این امپراتوری اختلافات را دامن زده و شورشها را ایجاد می کردند بدین طریق از سال ۶۳۰ م. تا زمان از بین رفتن امپراتوری غربی حرکت دشمنانه چین ادامه یافت و چینی ها قدم به قدم با به راه انداختن شورشهای مختلف و ارسال اردو اراضی امپراتوری غربی را اشغال نموده و عملاً تا سال ۶۵۷ م. تمامی اراضی آنها را تصرف کرده بودند.

مدت کوتاهی بعد از خاقان شدن سئی (ش. ۱۳) و جبه (ش. ۲۷) آنها با شورشهای متعدد مواجه شدند و سئی خاقان مجبور به فرار شد، او توسط نیشو (ش. ۲۶) در نزدیکی آلتای دستگیر شده و کشته شد و جبه (سجبه) خاقان کل غرب شد.

در این حال او مجبور به مقابله با تولوس ها شد هر چند غالب گردید ولی در مقابله با تاردوش ها شکست خورد خصلت یک دنده بودن او سبب نارضایتی گردید و در عین حال تلاش می کند یکی از شاهزادگان بنام نیشو (ش. ۲۶) را از میان بردارد وقتی نیشو از این توطئه با خبر میشود مجبور به فرار به قاراشار میشود و در پی آن اقوام نوشئی شورش کرده و او ضمن فرار به سوغد در آنجا می میرد.

اهالی مملکت نیشو را در سال ۶۳۳ م. بر تخت می‌نشانند و او با عنوان تولو خاقان تنها خاقان غرب میشود تاریخ مرگ او سال ۶۳۴ م. است و او آخرین خاقان اجتماع اون-اوخ ها خواهد بود. بعد از او برادر کوچکش تیلیش خاقان (ش. ۲۵) می‌نشیند او کشور را بین ده طایفه تقسیم می کند در راس هر کدام از پنج طایفه تولو که در شرق تخماق قرار داشت شخصی با عنوان چور و در راس هر کدام از پنج طایفه نوشئی شخصی با عنوان سکین (تکین؟) می‌نشانند و اداره امور را به آنها می‌دهد تیلیش در کشور محبوبیت خوبی نداشت و یکبار یکی از افراد طایفه اش همراه با افراد خود او را مورد حمله ناگهانی قرار داد هر چند او حمله را خواباند ولی به علت ترس با برادرش به

قاراشار فرار کرد و بزرگان قوم شخصی که از نسل چهارم ایستیمی بود بنام اوکو(ش.۳۱) را بر تخت نشاندند علیرغم این شورشهای فوق فر و نشانده شد و مجددا تیلش به حکومت باز گشت. وضعیت درست شده در کشور مدت زیادی دوام نیاورد و اقوام تولو شخص قبلی بنام اوکو را با عنوان تولو خاقان سر کرده خود نمودند و بین اقوام تولو و نوشئی جنگ خونینی در گرفت و خونهای زیادی ریخته شد نهایتا رودخانه ایلی به عنوان خط مرزی قبول شد و شرق نهر به تولو خاقان و غرب نهر به تیلش خاقان واگذار گردید و بدین ترتیب ترکان آسمانی غربی به دو قسمت تقسیم شد(سال ۶۳۸ م.).

به کشور تولو ترکان آسمانی شمالی گفتند، باس میل ها، قرقیز ها و دیگر اقوام به آنها تابع شدند. بعد از این جدایی تیلش خاقان آرام ننشست و اقوام و افراد وابسته به تولو خاقان را علیه او می شوراند ولی نهایتا در سال ۶۳۹ م. مجبور به فرار به فرغانه نموده و در آنجا می میرد و اقوام نوشئی یکی از نزدیکان تیلش را بنام ایپی جبه خاقان(ش.۳۴) را برای خود سر کرده انتخاب می کنند توخارستان، کوچان، قاراشار، تاشکند، کش، سمرکند تابع آنها شدند و برای هر کدام یک والی فرستاده شد.

ایپی جبه عمر زیادی نکرد و به علت زیاد شدن قدرت تولو خاقان مناطق غربی نیز به او نزدیکتر شدند و تولو خاقان با استفاده از این وضعیت والی تاشکند را علیه ایپی جبه شوراند در سال ۶۴۱ م. ایپی جبه دستگیر شده و به تولو خاقان فرستاده شد و بعد از مدتی کوتاه کشته شد و بدین طریق تولو امپراتوری غرب را مجددا متحد نمود ولی اقوام نوشئی خاقان بودن او را قبول نکرده و ضمن عصیان کشور را ترک گفتند.

تولو با نیروهایش به توخارستان حرکت نمود و اراضی آنجا را همراه با مناطق هامین، سوغد را به زیر اطاعت در آورد تولو خاقان بعد از این حوادث شخص خودپسندی شده و بسیار زود عصبانی میشد به افرادی که در اطرافش بودند اهمیتی قائل نمی شد و سهمی از غنائم برای آنها جدا نمی کرد و حتی یکی از فرماندهان بزرگ را به علت اینکه بدون رضایت او غنیمت گرفته بود گردن زده بود.

در نتیجه نارضایتی فرماندهان از این وضعیت آنها یک حمله ناگهانی علیه تولو ترتیب دادند و اوضاع داخلی مملکت بهم خورد تولو جهت تامین امنیت خود به توخارستان رفت ولی وقتی به تاشکند می رسید تمامی همراهان او فرار کرده بودند و او در نزدیکی کاتون در شهری پناه گرفت.

در این حال اقوام نوشپیی نوه تیلش بنام شئکو (ش. ۴۳) را خاقان اعلام نمودند اولین کار او فرستادن افرادی از نوشپیی ها به شهر سکونت تولو خاقان بود هر چند تولو خاقان این جنگ را برد ولی به علت عدم فرمانبرداری مردم به توخارستان فرار کرد این حوادث در سالهای ۶۴۱-۶۴۶ م. اتفاق افتاد.

شئکو خاقان بعد از این جهت ازدواج با یک شاهزاده چینی را نمود، امپراتور چین به عنوان هدیه درخواست مناطق کوچان، هوتان، کاشغر و دو منطقه دیگر را نمود در حالی که سفیرانی در بین دو کشور رفت و آمد می کردند در سال ۶۴۶ م. عصیان هولو (ش. ۳۳) بوجود آمد هولو نوه پنجم از نسل ایستمی خاقان بود و در دوره تولو خاقان بر اقوام چویوئی، چومی، قارلوق و نوشپیی باشبوق بود وقتی تولو به توخارستان فرار کرد شئکو سربازانی را به تعقیب هولو فرستاد، تعدادی از طایفه ها واسطه گری کرده و بر معصوم بودن هولو تاکید نمودند این بار شئکو خاقان بر مجازات نمودن همین طایفه ها اقدام نمود و در نتیجه این چندین هزار چادر از این طایفه ها به سرکردگی هولو به پناهندگی به چین مجبور شدند امپراتور چین استقبال خوبی از آنها نموده و حتی به هولو رتبه ژنرالی دادند.

در سال ۶۴۹ م. با مرگ امپراتور چین، هولو با افرادش به کشور خود بازگشته و با گرفتن عنوان ایشبارا خاقان به ریاست اون-اوخ ها رسید در این حال چینی ها به جز نیروهای خود نیروهایی مثل افراد پسر تولو خاقان یعنی چئنجو جبه (ش. ۳۶) و همراه با نیروهای آسنامیشی (ش. ۳۷) و آسناپوچئن (ش. ۳۸) و اوغورها جنگی را از سال ۶۵۳-۶۵۷ م. علیه هولو شروع کرد نبردهای زیادی اتفاق افتاد و نهایتا چینی ها غالب آمدند و نیروهای هولو که در نزدیکی نهر چو محاصره شده بودند تماما از بین رفتند، هولو به تاشکند فرار کرد والی تاشکند او را دستگیر کرده و به چینی ها تسلیم کرد البته چینی ها او را نکشتند و او در سال ۶۵۹ م. با اجل خودش از دنیا رفت و در جوار آخرین خاقان ترکان آسمانی شرقی یعنی کیلی خاقان دفن گردید و بر مزار او کتیبه ای نصب شد.

بعد از دستگیری هولو در حالی که قبلا چئنجو جبه (ش. ۳۶) به چینی ها کمک کرده بود این دفعه علیه آنها بلند شد طی جنگی که دو سال به طول انجامید نهایتا در سال ۶۵۹ م. او نیز از طرف آسنامیشی (ش. ۳۷) مغلوب شده و سرش بریده شد و تمامی اراضی ترکان آسمانی به چین الحاق شد.

اراضی وسیع ملحق شده به چین تحت یک نظام اداری جدیدی قرار گرفت در اراضی اون-اوخ ها ده حکومت در منطقه قارلوق ۴، مناطق چویوئی، چومی، شاتو هر کدام یک حکومت ایجاد شد و بدین ترتیب در این مناطق ۱۷ حکومت ایجاد شد بعضی منابع این عدد را زیاد تر نیز می‌دانند از آنجایی که این قسمت از سیستم اداری با تاریخ چینی ها مرتبط است بیشتر از این به آن نمی‌پردازیم.

به غیر از طوایف فوق در اراضی که تحت حمایت امپراتوری ترکان آسمانی قرار گرفته بود حکومت‌های متعددی ایجاد شد در اینجا فقط نام آنها ذکر میشود: تاشکند، سمرکند،؟؟.

هر چند اراضی به این گستردگی به چین بسته شد ولی مطمئنا اوتوریته و اقتدار چینی ها بر روی این اراضی فقط بر روی کاغذ وجود داشت چینی ها در ابتدا هدفشان این بود که در راس طایفه نوشتی از اتحادیه اون-اوخ ها را آسنامیشی (ش. ۳۷) را بیاورند و در راس گروه تولو نیز آسناپوچئن (ش. ۳۸) را قرار دهند ولی با توجه به اختلاف بین این دو نفر آسنامیشی کشته شد و در عین حال اقوام تولو نیز دست به شورش زدند و چین نتوانست بر اوضاع مسلط شود و در سال ۶۶۶ م. و یا ۶۶۷ م. با مرگ آسناپوچئن نیز چین هیچگونه اوتوریته ای بر روی اون-اوخ ها نداشت در اصل در این تاریخ ها تبتی ها قدرت گرفته بودند و آنها با ترکان همسایه هم مرز شده و بر علیه چینی ها بین آنها نزدیکی بوجود آمده بود.

چین مدتی بعد از این نیز به بازی قدرت در بین خانواده منسوب به آسنا دست زد به عنوان مثال پسر آسنا میشی به نام یوئن کینگ (ش. ۴۴) و پسر آسنا پوچئن بنام هوچنلو (ش. ۴۵) را به جای پدرانشان موظف نمود و عنوان خاقانی به آنها داد بعد از مرگ آنها نیز پسران آنها را به جای آنها گذاشت البته هیچکدام از آنها نتوانستند به وظایف خود عمل کنند و این عنوانها فقط در چین بکار برده میشد در عائله آسنا افرادی در زمانهای مختلف با تبتی ها متحد می‌شدند و یا به تنهایی علیه چین مبارزه می‌کردند ولی تمامی اینها عمر کوتاهی داشتند بتدریج قوم تورکنش ها رشد نموده و در حال بدست گرفتن رهبری اون-اوخ ها بودند.

مهمتر از این قدرت گرفتن مجدد ترکان آسمانی شرقی بود که در سال ۶۹۹ م. مناطق غربی را تحت تسلط خود در آوردند و بدین شکل دولت ترکان آسمانی غربی برای همیشه از صحنه تاریخ خارج میشود.

صحیح تر آن است که بگوییم دولت ترکان آسمانی غربی با تولو خاقان به پایان خود رسید زیرا تمامی افرادی که در راس دولت بودند یا اقتدار کامل بر روی اقوام را نداشتند و یا در مقیاسی کم

و یا زیاد تابع امر چینی ها بودند، لیست کامل خاقان های امپراتوری ترکان آسمانی غربی بشرح زیر است.

- ۱- ایستیمی خاقان ۵۷۶-۵۵۲ (۳)
- ۲- تاردو (بیلگه) خاقان ۶۰۳-۵۷۶ (۷)
- ۳- نیلی خاقان ۶۰۳ - (۱۹)
- ۴- چولو خاقان ۶۱۱-۶۰۳ (۳۰)
- ۵- شکو خاقان ۶۱۱-۶۱۸ (۱۸)
- ۶- تونق جبه ۶۳۰-۶۱۸ (۲۰)
- ۷- سئی خاقان ۶۳۰-؟ (۱۳)
- ۸- سی جبه خاقان ۶۳۳-۶۳۰ (۲۷)
- ۹- تولو خاقان ۶۳۴-۶۳۳ (۲۶)
- ۱۰- تیلیش خاقان ۶۳۹-۶۳۴ (۲۵) بعد از سال ۶۳۸ فقط در جنوب حاکم بود
- ۱۱- ایپی جبه خاقان ۶۴۱-۶۳۹ (۳۴) فقط در جنوب حاکم بود
- ۱۲- تولو خاقان ۶۴۳-۶۳۸ (۳۱) در شمال حاکم بود، و بعد از ۶۴۱ در کل کشور حاکم بود.
- ۱۳- شکو خاقان ۶۴۳-؟ (۴۳)
- ۱۴- هولو خاقان ۶۵۷-۶۵۱ (۳۳)
- ۱۵- چننجو جبه ۶۵۹-۶۵۷ (۳۶)

بعد از این تاریخ استقلال دولت به پایان میرسد و افرادی از طرف چین با عنوان خاقانی و از عاقله آسنا در راس حکومت قرار می گرفتند، امپراتوری ترکان آسمانی غربی از تاریخ تقسیم شدن امپراتوری اولیه یعنی از سال ۵۸۲ م. به بعد حدودا ۷۵ سال عمر کرد.

د- قدرت گرفتن مجدد ترکان آسمانی شرقی (امپراتوری دوم ترکان آسمانی)

بعد از اسیر شدن کیلی خاقان (ش ۳۲) در سال ۶۳۰ م. (ه-۹) توسط چینی ها در منابع آنها در مورد ترکان آسمانی مطلبی قید نمی شود در سال ۶۸۰ الی ۶۸۱ م. (ه-۶۰-۶۱)، قوتلوق خاقان (ش. ۴۰) پا به عرصه می گذارد. در آن دوره هنوز او عنوان خاقانی نداشت هر چند از سلاله آسنا محسوب میشد پس از سال ۶۷۵ م. (ه-۵۵) در بین ترکانی که از طرف امپراتور چین در اطراف قوس رودخانه زرد مسکون شده بودند یک حرکت در جهت آزادیخواهی بوجود می آید و این خبر در منابع آن زمان قید گردیده که افرادی از سلاله آسنا در این تغییر و تحولات دستگیر شده و حتی

مجازات و اعدام شده اند و می توان گفت قوتلوق از آنهایی بود در این راه قدم برداشته و تفاوتی که با دیگران داشت این بود که به موفقیت نائل گردید.

شروع حرکت در کتیبه تونیوقوق عینا به شرح زیر است.

”در جنگلها و صخره ها آنهایی را که مانده بودند جمع نمودند آنها هفتصد تا شدند دو قسمت از آنها سواره و یک قسمت پیاده بودند کسی که آنها را هدایت می کرد دارای عنوان شاد بود او گفت به ما بیونید من به آنها پیوستم-بیلگه تونیوقوق“ (کتیبه تونیوقوق، کتیبه اول سمت غرب سطر ۴ و ۵)

البته حرکتی که بوسیله هفتصد نفر شروع شد آغاز این جنبش بود و آنها هسته مرکزی حرکتی بزرگ محسوب میشدند و افراد زیادی به این حرکت پیوستند از میان آنهایی که به این جنبش پیوستند تونیوقوق شخصی بود که در آینده در طول این دوره بالاترین عناوین دولتی و لشگری را به خود اختصاص خواهد داد. قوتلوق (ش-۴۰) و تونیوقوق وقتی نیروی کافی را برای شروع حرکت جمع نمودند به عنوان اولین قدم حمله ای را به چین شمالی تدارک دیدند به مقدار زیادی اسب، گوسفند و شتر بدست آوردند غنیمتی به این بزرگی برای شروع مجادله استقلال خواهی اهمیت زیادی داشت پس از این موفقیت افراد زیادی به آنها پیوستند پس از این هجوم قوتلوق به مناطق شمالی صحرای قوبی و همچنین در منطقه چوقای و قراقوم ساکن شدند مناطق شمالی چوقای به عنوان بیلاق مورد استفاده قرار میگرفت و در این منطقه اطراف رودخانه های اونگین و اورخون از جنگلهای پر پشت پوشیده شده بود و مناطق قشلاقی قراقوم و در ۲۰۰ کیلومتری جنوب و جنوبغربی این منطقه در طول جغرافیایی ۱۰۳ درجه و عرض شمالی ۴۵ درجه قرار داشت، در فاصله ۶۵ کیلومتری شرقی، غربی و ۴۰ کیلومتری شمالی، جنوبی منطقه، منطقه باتلاقی وجود داشت.

نحوه سکونت و گذران قوتلوق در این مناطق از کتیبه های تونیوقوق قابل تعقیب است.

”آهو میخوردیم و خرگوش می خوردیم و در این منطقه ساکن شدیم ملت سیر بود در اطراف ما دشمنان ما مثل اجاق بودند و ما در وسط آتش بودیم در حالی که به این گذران ادامه می دادیم جاسوسی از اوغوز آمد او چنین میگفت بزرگ قبیله ۹ اوغوز به چین و ختای ایلچی فرستاد و به آنها چنین پیام داد تا زمانی که ملت ترک به پا خواسته و دارای خاقانی جسور و مشاوری دانشمند هست، چین، ختای و اوغوز در هر لحظه با احتمال نابودی مواجه هستند و در صورتی که چین از جنوب و ختای از شرق و اوغوز از شمال حمله کند میتوان ملت ترک را از بین برد.“

تونیوقوق با دانستن این وضعیت به حضور خاقان رفته و اوضاع را تشریح و چنین بیان نمود در صورتی که چین و ختای و اوغوزها متحد شوند خطر بزرگی آنها را تهدید خواهد نمود خاقان او را برای هر نوع تصمیم گیری آزاد گذاشت، بدین شکل قوتلوق (ش-۴۰) اولین سفر خود را به سمت اوغوزان شروع کرد.

آیا تشبث اوغوزان برای ایجاد اتحاد بین دشمنان به چنین هجومی سبب شده بود، معلوم نیست و اگر این کار از طرف اوغوزها شروع نمیشد چنین هجومی اتفاق نمی افتاد و یا بر عکس این حرکت، شروعی برای گسترش مناطق تحت حاکمیت امپراتوری ترکان شرقی بوده است؟ در بالا از مقدس بودن منطقه او توکن صحبت به میان آورده بودیم اهمیت این منطقه علاوه بر این که در افسانه های مربوط به گرگ قابل فهم است و همانگونه که در حرفهای بیلگه خاقان (ش-۴۷) مشخص شده است دارای اهمیت استراتژیک منطقه ای بوده است. "در حالی که در او توکن بنشینم، و کاروانی به جایی بفرستی هیچ مشکلی نخواهی داشت، در حالی که در جنگلهای او توکن مسکون شدی برای ابد صاحب این مناطق خواهی شد" (کتیبه بیلگه خاقان جبهه شمالی سطر ۶).

جنگ در منطقه کوچو، سایدام و شمال غربی دریاچه اینک و رودخانه کوکچین به وقوع پیوست، از اوغوزان ۳۰۰۰ نفر و از افراد تونیوقوق ۲۰۰۰ نفر به نبرد پیوستند او چنین میگوید " خداوند لطف کرد و تونیوقوق غالب شد و اوغوزها در نهر غرق شدند".

این جنگ در سال ۶۸۲ م. (هـ-۶۳) اتفاق افتاد و ترکان آسمانی به منطقه او توکن حاکم شدند و اوغوزها تحت اطاعت در آمدند و قوتلوق عنوان ایلتیریش گرفت (در لغت ایلتیریش، ایل به معنای ملت و تیر در ترکی به شکل درمک یا ترمک و به معنی جمع نمودن و زندگی کردن بوده، یش پسوندی است که به این کلمه معنی جمع آوری کننده و متحد کننده ملت را میدهد).

بدین ترتیب قوتلوق با این عنوان خاقان شده و برادر بزرگ او قاپاغان (ش-۳۹) دارای عنوان شاد گردیده و برادر کوچکش نیز عنوان جبهه را کسب میکند و آنها مشاورین و فرماندهان مهم حکومت گردیدند.

حکومتی که بدین شکل تشکیل گردید بیش از ۵۰ سال بدون وقفه به هجومهای خود ادامه خواهد داد و اولین هدف این حکومت چین بوده است چون حکومتی که تازه تشکیل شده بود می توانست ضربه مهلک را از این سمت دریافت نماید و لازم بود امکان چنین هجومی را از بین برد و از طرف دیگر حمله به چین میتوانست بسیاری از منابع مورد نیاز حکومت را تامین نماید و بدین ترتیب

هجومهای متعددی به اعماق جنوبی سد چین انجام میشد در منابع چینی در سالهای ۶۸۳ م. (هـ-۶۳) از هشت هجوم ، در ۶۸۳ م. (هـ-۶۴) از ده هجوم، در ۶۸۴ م. (هـ-۶۵) از شش حمله، در ۶۸۵ م. (هـ-۶۶) ازدو حمله ، در ۶۸۶ م. (هـ-۶۷) از یازده حمله، و در ۶۸۷ م. (هـ-۶۸) از نه حمله صحبت به میان آمده است این مطالب از "دایره المعارف اسلام" برداشته شده است. حملات آخری تا شمال غرب پکن کشیده شده بود.

قوتلوق خاقان (ایتیریش قوتلوق خاقان) در سال ۶۹۱ م. (هـ-۷۲) از دنیا میرود سرزمین او در شمال به کوههای تاننواولا و در شرق به وادی کرولن و در غرب تا کوههای آلتای گسترش داشت او دو پسر داشت اولی بیلگه (ش-۴۷) در سال ۶۸۴ م. (هـ-۶۵)، دومی گولتکین (ش-۴۸) در سال ۶۸۵ م. (هـ-۶۶) بدنیآ آمده بودند در این دوره هر دو تای آنها بچه بودند و در نتیجه به جانشینی او برادرش قاپاغان خاقان (ش-۳۹) بر تخت نشست او ۲۷ سال داشت.

قاپاغان خاقان روش سیاسی طولانی مدتی را برای ایجاد حکومت در نظر گرفته بود در این سیاست سه هدف دنبال میشد اولین هدف ایجاد امنیت برای ملت ترک بود دومین هدف برآورد نیازهای مادی کشور، این هدف با ایجاد هجومهایی به امپراتوری چین تامین میشد و بدین ترتیب اهداف نظامی و اقتصادی گسترش پیدا کرده هم ترکان خارج از محدوده حاکمیت را، تحت نفوذ قرار میداد و هم امکان مهاجرت آنها را به مناطق اؤتوکن تامین میشد، سومین هدف این حکومت این بود که قبایل بزرگ ترک را که در مناطق مختلف آسیا می‌زیستند به اتحادیه دولت ترکان آسمانی وارد نماید.

این سیاست در تمام طول عمر قاپاغان خاقان ادامه یافت در سال ۶۹۳ م. (هـ-۷۴) ایالت لینگچو مورد هجوم قرار گرفت و در همان سال هفت هجوم دیگر به چین انجام شد و این حملات بدون وقفه در سالهای ۶۹۴ ، ۶۹۵ و ۶۹۶ م. (هـ-۷۵ تا ۷۷) تداوم یافت.

در سال ۶۹۶ م. (هـ-۷۷) میانه چین با کیتان ها به هم خورده بود و امپراتور چین تنها راه را درخواست کمک از خاقان ترکان آسمانی میدید و به این سبب ۱۲/۵ میلیون کیلو حبوبات، ۳۰۰۰ وسیله زراعتی و دیگر وسایل لازم را به آنها فرستاد و وعده داد امکان مهاجرت را به ترکانی که در چین زندگی میکنند به مناطق حکومت ترکان آسمانی فراهم نماید و بدین ترتیب توافق بزرگی بین آنها بوجود آمد (دایره المعارف اسلامی) در سال ۶۹۶ م. (هـ-۷۷) کیتان ها شکست بزرگی را متحمل شدند در حالی که این نبرد به پایان خود می‌رسید به منطقه قرقیزها حمله شد و این حمله در کتیبه تونیوقوچ چین است "خاقان چین دشمن ما بود خاقان اون اوخ دشمن ما بود و باز هم

خاقان قدرتمند قرقیزها دشمن ما شدند آنها چنین میگفتند به سمت خاقان ترک در شرق ارتشی می‌فرستیم والی او ما را از بین میبرد و بهتر است هر سه باهم متحداً این کار را بکنیم.“

همانگونه که قبلاً در مرحله هجوم به اوغوزها گفته شده بود به احتمال زیاد این حمله نیز یک هجوم پیشگیرانه محسوب میشد با آنکه موسم زمستان بود و مملکت قرقیز پر از برف بود تصمیم به حرکت گرفته شد در شرایط بسیار سخت از وادی های پر خطر و کوههای گؤکمن عبور کردند و در سواحل رودخانه ”آنی“ حمله غافلگیرانه ای را ترتیب دادند و تونیوقوق چنین می‌گوید ”شب و روز ۴ نعل را راندیم در حالی که قرقیزها در خواب بودند غافلگیر شدند، جنگیدیم، خاقانشان را کشتیم و قوم قرقیز تسلیم شد و تحت اطاعت در آمد.“

پس از قرقیزها نوبت به اون اوخ ها در آمد که تورکنش ها در راس آنها قرار داشتند.

هر چند قاپاغان خاقان مناطق غربی را تحت نفوذ خود در می‌آورد ولی سیاست عمومی او منطقه چین بود در این دوره هنوز چین قراردادی را که در موقع هجوم به کیتان ها تعهد کرده بود به جا نیاورده بود و در عین حال در حین حمله به قرقیزها، خاتون خاقان نیز وفات نموده بود.

خاقان دولت را نظام جدیدی داده بود و برادرش را به عنوان شاد در جبهه چپ کشور قرار داده بود و برادرزاده اش را به نام بیلگه در جبهه راست کشور با عنوان شاد برای طوایف تاردوش انتخاب کرده بود و پسرش بؤگو را به عنوان خاقان کوچک یعنی ولیعهد اعلام نموده بود بؤگو خاقان(ش-۴۷) همراه با بیلگه شاد (ش-۴۷) و تونیوقوق برای تحت فرمان در آوردن مناطق غربی موظف شده بودند.

در زمانی که خاتون خاقان وفات نمود پس از تشییع جنازه او خاقان در نظر داشت حمله ای به طرف چین انجام دهد وقتی که امپراتور چین او را در این حمله مصمم دید تعهدات داده شده در دوره قبل را بلافاصله به جای آورد و بدین ترتیب دو هدف اصلی سیاست دولت در سال ۶۹۷ م. (ه-۷۸) به واقعیت پیوست.

از اطلاعات موجود چنین فهمیده میشود که اون اوخ ها در سال ۶۹۸ م. (ه-۷۹) به هزیمت افتادند و خاقان تورکنش ها به نام اوچله اسیر شد و بدین ترتیب مناطق تحت حاکمیت ترکان آسمانی از کوههای آلتای به آنطرف رفته و مناطق دریاچه اورونقو، بالخاش، ایلی، دریاچه ایشیق، حوضه های چو و تالاس تحت حاکمیت آنها در آمدند منابع عربی چنین مینویسند که در این حملات ترکان آسمانی منطقه سوغد را ضبط نموده و تا دمیرقاپو جلو آمدند در کتیبه های اورخون در این زمینه مطلبی دیده نمیشود.

در حالی که در غرب این سیاست پیش میرفت در همان سال ۶۹۸ م. (۷۹هـ) قاپاغان خاقان به سمت چین حرکت می کرد خاقان می خواست دخترش را به عقد یک شاهزاده چینی در آورد در آن زمان در سلاله تانگ شاهزاده خانمی بر تخت نشسته بود که از جاریه بدنی آمده بود این شاهزاده خانم به جای یک شاهزاده از سلاله تانگ یک شخصی را از خانواده خود برای این ازدواج فرستاده بود و خاقان نیز از این عمل بسیار عصبانی شده و با اردوی صد هزار نفری خود نیروهای چینی را به شکل مهلکی شکست داده و تا خلیج پئچیلی جلو رفته بود خاقان در این حمله غنائم بسیاری بدست آورده بود در سال ۷۰۰ م. (۸۱هـ) در سمت غرب سفر به منطقه سوغد را میبینیم منابع عربی این حادثه را دومین استیلا نشان میدهند بازهم در این دوره اردوی تحت فرمان تونیوق، بؤگو خاقان و بیلگه شاد از مسیر کوههای آلتای، بولچو، صحرای یاریش، چو، حوضه تالاس و از شمال قره داغ تا سواحل سیحون رسیده بود در این منطقه قسمتی از اردو تحت فرمان بؤگو خاقان باقی مانده و قسمت دیگر تحت امر تونیوق به جنوب و غرب حرکت کرده بود در آن دوره نیرویی که بتواند با اردوی ترکان آسمانی مقابله کند در ماوراء النهر وجود نداشت و در آن دوره دولتهای کوچک منطقه تلاش می کردند در مقابل حملات مسلمانان و عربها مقاومت نشان دهند به این سبب اردوی ترکان آسمانی بدون اینکه با مقاومتی روبرو شود تا محدوده دمیرقاپو رسیدند و مردم سوغد خود را تابع دولت ترکان آسمانی اعلام نمودند در کنار این حوادث این اردو غنائم بسیاری نیز بدست آورده بود در هر حال این اردو قبل از شروع سال ۷۰۲ م. (۸۳هـ) به حرکت خود پایان داده بود زیرا در این سال قاپاغان خاقان در سفری به منطقه اوردوس چین، بیلگه شاد و گولتکین را نیز به همراه خود داشت و این مطالب در کتیبه های اورخون به شکل زیر قید شده است.

” اردویی را به منطقه سوغد فرستادیم. والی چین به نام اونق ۵۰ هزار قشون فرستاد جنگیدیم گولتکین به صورت پیاده هجوم کرد او برادر زن اونق را با دستان خودش گرفت و تسلیم خاقان نمود.“

چنین فهمیده میشود که این نبرد در نزدیکی ایالت شانسی (تای-یوان) اتفاق افتاده بود. البته جنگ اصلی و بزرگ در سال ۷۰۶ م. (۸۷هـ) با چینی ها در نزدیکی ایالتهای قانسوی جنوبی (توئن-هوانگ) اتفاق افتاده بود چنانچه در کتیبه های اورخون قید شده است این جنگ به نام مینگ-شا معروف بود و فرمانده چینی به نام چاچا این اردو را هدایت میکرد در این نبرد اردوی بزرگ چین به تمامی نابود شد بعد از این غالبیت یازده حمله دیگر به چین انجام شد.

بعد از آن در سال ۷۰۴ م. (هـ-۸۵) بیلگه شاد حمله ای بر علیه باسملی ها آغاز کرد و آنها را تحت اطاعت در آورد این مطالب از کتیبه های بیلگه تکین بدست می آید.

از منابع عربی چنین بر می آید با توجه به درخواست اهالی بخارا در سال ۷۰۷ م. اردویی تحت فرمان پسر برادر خاقان به سوغد میرود ولی در کتیبه های اورخون پس از جنگ مینگ-شا مطلبی راجع به سفر بیلگه یا گولکتکین به این منطقه دیده نمیشود در هر حال اگر چنانچه در این تاریخ اردویی از طرف ترکان آسمانی به سوغد ارسال شده این اردو تحت فرمان پسر برادر خاقان نبوده است البته ممکن است منابع عربی سفر سال ۷۱۱ م. (هـ-۹۲) بصورت اشتباه داده باشند. بعد از حمله به چین ابتدا حمله ای بر علیه بایرکوها انجام شده و آنها تحت اطاعت در آمدند سپس چیک ها تحت فرمان در آمدند.

در سال ۷۰۹ م. (هـ-۹۰) قوم چیک با قرقیزها متحد شده و بر علیه ترکان آسمانی عصیانی را شروع کردند اردویی علیه آنها تدارک دیده شده و در این میان قوم آز نیز تحت فرمان در می آید، علیه قرقیزها در همان سال و یا در سال ۷۱۰ م. (هـ-۹۱) در میانه زمستان یک حمله دومی انجام شده بود بیلگه خاقان این سفر را چنین بیان می کند.

” ۲۷ سال داشتم و علیه قرقیزها اردویی تدارک دیدم برف را شکافته، جنگل گوکمن را گذشته و قوم قرقیز را در خواب هزیمت دادم و با خاقانش در جنگل سونقا جنگیدم و او را کشتم و ملتش را تابع خود نمودم“ (کتیبه بیلگه خاقان جبهه شرق سطر ۲۷).

در ۷۱۰ م. (هـ-۹۱) علیه تورککش ها سفر جدیدی تدارک دیده شد در بین رودخانه های ایرتیش و اورونقو و در منطق بؤلچو خاقان تورککش کشته شد و فرمانده قوم آز همراه تورککش ها بود اسیر شد و قوم قاراتورککش در منطقه تارباقاتا مسکون گردید لازم به ذکر است که در صفحات بعدی مطالب لازم در باره قاراتورککش ها ارائه خواهد شد ولی با توجه به اینکه در مورد قوم آز چنین نوشته ای مورد اشاره نخواهد شد در اینجا شرح کوچکی در این مورد داده میشود قوم ”آز“ قومی هست که در محدوده کوههای تاننواولا و در حوضه یثنی سئی، یعنی در منطقه جنوبی قرقیزها میزیستند البته در غرب نیز به این نام برخورد میکنیم همچنین به غیر از این اقوامی به نام ازگیش و آزیان را می بینیم که در محدوده امپراتوری ترکان آسمانی میزیستند با اینکه بعضا این اقوام را وابسته به اقوام ایرانی نژاد یا آس ها می دانند ولی در این که این اقوام در زمان ترکان آسمانی ترک بودند شبهه ای وجود ندارد زیرا در منابع چنین روشن می شود که آنها به ایلتهبر یعنی والی عمومی تابع بودند و ازگیش ها نیز در داخل اتحادیه اون اوخ ها قرار داشتند و در دوره اسلامی

ازگیش ها در ولایت فرغانه و حوزه ایلی می زیستند و چنین گفته می شود که ریشهای آنها دراز، سرهایشان بزرگ، چشمهایشان براق و روشهای مخصوص خود بوده و جزو عشیرتهای ترک بوده و در روستاها می زیستند و صاحب عمارت بودند.

مورخ ر. گراود چنین تصور میکند که آنها آریایی نژادند و آنها را با آلان-ها یکی می دانند ما در این زمینه و در مورد اقوام هند و اروپایی در قسمت اول مطالب لازم را آوردیم میتوان به این مطالب رجوع نمود و در عین حال باید قید نمود که وجود اقوامی که تصور میشود آریایی نژادند در داخل اتحادیه اقوام ترک شبیه زیادی میتوان مطرح نمود و روشن نمودن چنین حادثه ای خیلی آسان نخواهد بود و در عین حال این موضوع نیز مورد اشاره قرار میگیرد که در محدوده حوضه یئنی سئی بوجود اقوامی به غیر از ترکان اشاره ای نشده است و از این نظر در این که آنها جزئی از بدنه اقوام ترک وابسته به امپراتوری ترکان آسمانی هستند مطلب دیگری نمی توان قبول نمود من این موضوع را با تکیه به نوشته های کتیبه های اورخون می نویسم و به ویژه به این نکته می توان اشاره نمود که بیلگه خاقان در کتیبه خود با اینکه در مرحله قدرت گرفتن ترکان آسمانی وقتی دشمنان خود را به ردیف بیان می کند با این که از ترکان خالصی مثل دوققوز اوغوز (۹ اوغوز)، قرقیزها نام می برد ولی به هیچ وجه به اسم قوم از اشاره ای نمی کند و اگر این قوم ارتباطی با ترکان و اقوام ترک نداشت مسلماً نام آنها در این ردیف قید میشد و در عین حال بیلگه خاقان بعدها وقتی در داخل کشور تزلزل هایی بوجود می آید می گوید "ملت از دشمن شد" و این مطلب اشاره به این دارد که او این ملت را از خود می داند و با توجه به تمامی این مطالب با اطمینان می توان گفت که ملت آژ، ملتی خارج از ملتی از اقوام ترک نبوده است.

بارتولد، آنها را قومی از تورکئش ها می داند در هر حال مشکل بتوان قبول کرد که یکی از دو قبیله تشکیل دهنده تورکئش ها به نام آژ میباشد و چنانچه تورکئش ها یکی از اقوام اون اوخ قبول کنیم این موضوع ساده تر میگردد.

پس از توضیحات بالا در مورد آنها مجدداً به داستان قاپاغان خاقان برمی گردیم.

در سال ۷۱۱ م. دیدیم که اردویی تا دمیرقاپو می آید و این مطلب را در کتیبه گولتکین می بینیم در کتیبه بیلگه خاقان در این مورد مطلبی دیده نمیشود در منابع عربی در بین سالهای ۷۱۱ و ۷۱۲ م. (هـ. ۹۲ و ۹۳) چنین نوشته می شود که ترکان به جز سمرقند تمام سوغد را به تصرف در می آورند در کتیبه های اورخون به این سفر اهمیت زیادی داده نشده است و تنها چنین مطلبی قید شده که ملت

سوغد به انتظام در آورده شد و چنین فهمیده میشود در عین حال که اهمیت زیادی به این حادثه داده نشده ضمناً می‌توان گفت یکی از بزرگان دولت در راس این اردو بوده است.

پس از سال ۷۱۱ م. (۹۲ هـ) در داخل امپراتوری ترکان آسمانی عصیانها و شورشهایی را شاهد هستیم بسیاری از این شورشها در نتیجه سیاست قاطع و انعطاف پذیر قاپاغان خاقان بوجود آمده و عملاً سبب شده خارج از تحمل طوایف ترک باشد در این میان تحریکهایی را که توسط چینی‌ها بوجود می‌آمد نباید نیز از نظر دور داشت.

چنین عصیانهایی را به ترتیب پی می‌گیریم ابتدا در سال ۷۱۱ م. (۹۲ هـ) قاراتورکش‌ها سر به عصیان بر می‌دارند و از مناطقی که اسکان داده شده بودند به سمت غرب حرکت میکنند گولتکین با اردوی کوچکی عصیان آنها را فرو می‌نشاند.

در همان سال قارلوق‌ها شورش میکنند و در کتیبه‌ها چنین اشاره میشود "وقتی گولتکین به سن ۲۷ میرسد با این که قوم قارلوق، حرّ و مستقل بود دشمن میگردد"، نبرد با قارلوق‌ها در سال ۷۱۴ م. نشان داده شده و گولتکین در این جنگ ۳۰ سال داشت البته مطالب نوشته شده در کتیبه گولتکین با مطالب کتیبه‌های بیلگه خاقان عیناً یکی نمی‌باشد.

در هر حال قبل از جنگ با قارلوق‌ها در سال ۷۱۳ م. اردویی به سمت بئش بالیق فرستاده میشود این شهر در سرزمین باسمیل‌ها بود و می‌توان قبول نمود که در بین آنها شورشی اتفاق افتاده بود این موضوع فقط در کتیبه بیلگه خاقان جای گرفته است و با توجه به اینکه بعضی قسمتهای کتیبه پاک شده کاملاً روشن نمی‌باشد به این ترتیب می‌توان فهمید که جنگ با قارلوق‌ها پس از سفر بئش بالیق اتفاق افتاده است و از کتیبه‌های اورخون می‌توان فهمید که قارلوق‌ها همراه با باسمیل‌ها حرکت نموده و یا حداقل می‌توان گفت که این عصیان‌ها با فاصله بسیار کوچکی اتفاق افتاده است.

در عین حال می‌توان از کتیبه گولتکین چنین فهمید که آنها در سال ۷۱۵ به پا خواستند و گولتکین این عصیان را فرو نشاند.

نهایت در سال ۷۱۶ م. عصیانی که پایه‌های کشور را میلرزاند در بین اوغوزها اتفاق می‌افتد به این سبب هم در کتیبه بیلگه خاقان و هم در کتیبه گولتکین از این شورشها یا ناراحتی زیاد صحبت به میان می‌آید و همچنین گفته میشود "دوققوز اوغوز ملت خود من بود و به علت به هم خوردن زمین و آسمان و به علت حسودی دشمن شدند..."

در کتیبه گولتکین در عرض یکسال از پنج نبرد، در کتیبه بیلگه خاقان از چهار نبرد صحبت به میان می‌آید و همچنین در کتیبه گولتکین علیه اندیزها نیز از نبرد دومی صحبت به میان می‌آید و چنین فهمیده میشود که در این نبرد بیلگه خاقان دخیل نبوده است مناطقی که نبرد در آنها اتفاق افتاده بود شامل توقوبالیق، قوشلاق، بولچو، چوش، ازگیتی بوده است در عین حال اشاره میشود که پس از شنا در رودخانه تولا نبردهای ذکر شده اتفاق می‌افتد.

از منابع موجود مشخص نمی‌شود که این پنج نبرد کدامشان قبل و کدام بعد اتفاق افتاده است ولی در هر حال وقتی قاپاغان خاقان از یکی از این نبردها بر می‌گشت در منطقه کرولن توسط بایرکوها به تله افتاده و در ۲۲ تموز ۷۱۶ م. (هـ-۹۷) کشته میشود و به جای او بوگو خاقان بر تخت می‌نشیند.

در حالی که دولت در چنین وضعیتی متزلزل شده بود مرگ خاقان وضعیت را سخت تر نموده بود موضوع مهم تری که بیشتر از شورشها اهمیت داشت این بود که اقوامی که شورش می‌کردند هر چند شورش آنها فرو نشانده میشد ولی این اقوام به چین کوچ میکردند چنین حرکتی وضعیتی قهرآمیزی را بوجود می‌آورد در سال ۷۱۴ م. (هـ-۹۵) از قارلوق ها و همچنین در پایان همان سال از اون اوخ ها و از طایفه تولو و هولوق حدود ۲۰ هزار چادر و در سال ۷۱۵ م. (هـ-۹۶) از اون اوخ ها دو هزار چادر به چین کوچ کردند هر طایفه و چادری که از دولت جدا میشد به همان مقیاس موجب ضعف حکومت میشد و این وضعیت کاملا ضد سیاستی بود که قاپاغان خاقان جهت ایجاد اتحاد و وحدت در بین اقوام ترک دنبال می‌کرد. خاقان جدید جهت حل وضعیت پیش آمده توانایی لازم را نداشت و بیلگه خاقان در کتیبه خود چنین می‌نویسد "خاقان کوچک که به قدرت رسیده بود خطاهایی را انجام میداد در بالا آسمان و در پایین زمین مقدس و آب، سعادت این خاقان را تضمین نکردند".

در هر حال دوره خاقانی، بوگو بیش از چند هفته دوام نیاورد او از طرف بزرگان عائله خود کشته شد و بیلگه خاقان به حکومت نشست در این دوره هنوز مجادله با اوغوزها به اتمام نرسیده بود در ۷۱۷ م. (هـ-۹۸) علیه اوغوزها سفری انجام شد گولتکین در عقبه اردو بود و بیلگه خاقان در جلو بود هر چند اوغوزها بیلگه خاقان را محاصره کردند ولی گولتکین آنها را شکست داد در کتیبه چنین می‌نویسد "گولتکین تلاش زیادی کرد و الی مادرم خاتون و خواهرانم، عروسانم، بچه هایم همه جاریه می‌شدند اگر گولتکین نبود اینها همه کشته می‌شدند".

بعد از این حادثه اوغوزها با دوقوز تاتارها متحد شده و به حرکت در آمدند در منطقه آقو دو جنگ بزرگ اتفاق افتاد بیلگه خاقان پیروز شد و بعد از این نبرد که در سال ۷۱۶ م. اتفاق افتاد اوغوزها نیز در سال ۷۱۷ م. (هـ۹۸) به سمت چین کوچ کردند در کتیبه چین می‌آید "قوم اوغوز سرزمینشان را و آبهایشان را ترک کردند و به طرف چین رفتند".

در سال ۷۱۷ م. (هـ۹۸) بیلگه خاقان، نهر سئلئنا را عبور کرده و علیه اوغوزها حمله ای را تدارک دید البته اینکه این حمله به علت شورش بوجود آمده بوده است معلوم نیست ولی در کتیبه بیلگه خاقان چنین گفته میشود "ملت ترک گرسنه بود و آن رمه‌ی اسب را گرفتیم و آنها را تغذیه نمودم". از این مطلب چنین بر می‌آید که در این دوره ترکان آسمانی مشکل و کبود منابع غذایی داشته و به این سبب به غنایم بدست آمده و رمه‌های اسب که موجب تغذیه آنها شده اشاره می‌کند.

در هر حال در سال ۷۱۸ م. افراد باقی مانده اوغوزها نیز فرار کرده و به چین رفتند و در کتیبه‌های بیلگه خاقان به این موضوع با افسوس اشاره میشود هر چند احتمال داده میشود که بعد از مدتی اوغوزها به سرزمین خود برمیگردند.

بیلگه خاقان در دوره ای سخت و بی اقبالی بر تخت میشینند او تونیوق را که در دوره‌های آخر حکومت قاپاغان خاقان از قدرت بر کنار شده بود به داخل دولت آورد مطالب نوشته شده در کتیبه بیلگه خاقان در قسمتهای بعدی تقریباً حالت پاک شده ای دارند به این سبب امکان ادامه و درک حوادث مشکل می‌باشد و چنانکه از این مطالب و منابع چینی فهمیده میشود بعد از این دوره امپراتوری، دوران عقب روی را شروع میکند بعد از جنگی که با اوغوزها رخ داد، چینی‌ها همراه با کیتان، تاتابی و باسملی‌ها علیه ترکان آسمانی طرحهای خطرناکی را تهیه می‌کنند. البته در سال ۷۲۰ م. علیه چینی‌ها هجوم بزرگی انجام میشود و اردوی چین شکست می‌خورد و همچنین در سال ۷۲۲ م. (هـ۱۰۴) کیتای‌ها و در سال ۷۲۴ م. (هـ۱۰۶) تاتابی‌ها به هزیمت کشیده میشوند و اردوی ترکان آسمانی غنایم بزرگی را بدست می‌آورد و بعد از این تاریخ مدت کمی هم که شده سکوت و آرامش برقرار میشود و در عین حال چین بر می‌آید که بعد از این دوره با چینی‌ها توافق صلحی بوجود می‌آید در منابع در ارتباط با مناطق غربی اطلاعاتی داده نشده است و فقط در سال ۷۱۸ م. (هـ۹۹) به سمت قارلوق‌ها سفری انجام شده و مردم قارلوق نیز با خوشحالی این اردو را استقبال میکنند. در مناطق غربی تر قارلوق خبری وجود ندارد محتملاً در این قسمتها نفوس ترکان به تدریج کمتر بوده است و در منابع چینی نیز اشاره میشود که این مناطق بیشتر تحت نفوذ مردم چین بوده است.

بعد از مرگ قاپاغان خاقان اون اوخ ها نیز شروع به حرکت‌های مستقلانه کردند.

در سال ۷۲۵ م. (هـ. ۱۰۷) پس از درست شدن روابط با چینی ها تقریباً یک دوره آرامش ده ساله بوجود آمد و در این دوره ترکان آسمانی اکثر شورش ها را فرو نشانند.

میتوان فهمید که در ابتدای همین دوره آرامش و در سال ۷۲۵ م. (هـ. ۱۰۷) تونیوقوف وفات یافته بود او نه تنها در میان دولتمردان ترکان آسمانی بلکه در بین ملت‌های همسایه و چینی ها فرد شناخته شده ای بود و مورد تقدیر قرار میگرفت مرگ او برای دولت ترکان آسمانی ضایعه بزرگی بود البته حادثه ناگوار بزرگتر در سال ۷۳۱ م. (هـ. ۱۱۳) مرگ نابهنگام گولتکین بود او دولت را چندین بار از حوادث مهلک نجات داده بود بویژه در سال ۷۱۶ م. که مرکز ترکان آسمانی از طرف اوغوزها مورد هجوم قرار گرفته بود رهایی از این مهلکه بوسیله گولتکین انجام شده بود.

مرگ گولتکین در نوشته های بیلگه خاقان چنین مورد اشاره قرار می گیرد.

” برادر کوچکم گولتکین وفات یافت چشم بینایم نابینا شد عقل دانایم، توانش را از دست داد زمان را فقط خداوند مالک است و انسان فقط و فقط به خاطر مردن بوجود آمده است. به فکر فرورفتم اشکهایم را مانع شده و با آنکه از ته دل گریستن می آمد آن را مانع شدم و به فکر فرورفتم و چنین فکر کردم که بچه های برادر کوچکم، بچه های پسر، بچه های بزرگانم و ملت به روز بد خواهند افتاد به عنوان عزادار و ماتم زده از ملت کیتای، تاتابی، ژنرال اودار آمد از چین ایسیگی لیککنگ آمد خزینه ده هزاری و طلا و نقره آورد از تبت وزیر خاقان و در غرب سوغد، ایران، بخارا، ژنرال اثنیک آمد و اوغول تارکان آمد و از تورکش و از اوغوز ماکاراچ آمد و از قرقیز، تاردوش اینانچوچور آمد، قبرساز، نقاش و کتیبه نویس از چین آمد.“

اهمیت داده شده به گولتکین در منابع چینی نیز روشن است از این منابع ترجمه ای را که توسط پئلیوت انجام شده در اینجا می آوریم ” گولتکین از دنیا رفت، تچانگ کیو، لوهیانگ با امضای امپراتور چین همراه با نامه ای برای عزاداری آمدند و به دستور امپراتور مدح نامه ای بر ستون سنگی حک شد و هیکلی از او بر دیواره های معبد ترسیم شد.“

مرگ گولتکین در ۲۷ شباط ۷۳۱ م. (هـ. ۱۱۳) ضربه بزرگی بر دولت ترکان آسمانی بود در سال ۷۳۴ م. (هـ. ۱۱۶) بیلگه خاقان علیه تاتابی ها سفری تدارک دید که با پیروزی به سرانجام رسید این نبرد آخرین جنگ خاقان و آخرین پیروزی ترکان آسمانی بود او بنا بر روایات گفته شده در ۲۷ کاسیم؟؟ ۷۳۴ م. (هـ. ۱۱۶) از طرف افراد خود توسط زهر کشته میشود.

بعد از این دوران غروب حکومت شروع میشود به جای بیلگه خاقان پسرش اییان با عنوان ترک بیلگه خاقان (ش-۵۴) بر تخت می‌نشیند. بعد از مدت کوتاهی بالاجبار جایش را به برادرش می‌دهد برادرش به عنوان تانری خاقان (ش-۵۳) بر تخت می‌نشیند او با باسمیل‌ها، قارلوق‌ها و اویغورها مجبور به مقابله میشود در ۷۴۱ م. (ه-۱۲۳) کشته میشود و به جایش اوزمیش خاقان (ش-۵۲) و بعد از مدت کوتاهی نیز برادر کوچک او پومئی به عنوان آخرین خاقان ترکان آسمانی بر تخت نشست که توسط باسمیل‌ها کشته شد. در این میان، خاقان باسمیل در فکر بر تخت نشستن بود که او را نیز اویغورها به زیر کشیدند و در سال ۷۴۵ م. خاقان اویغور با عنوان قوتلوق، بیلگه، کول به حکومت می‌نشیند و بدین ترتیب دوران ترکان آسمانی به پایان رسیده و زمانه اویغورها شروع میشود.

حاکمان ترکان آسمانی شرقی که به قدرت میرسند به شرح زیر هستند.

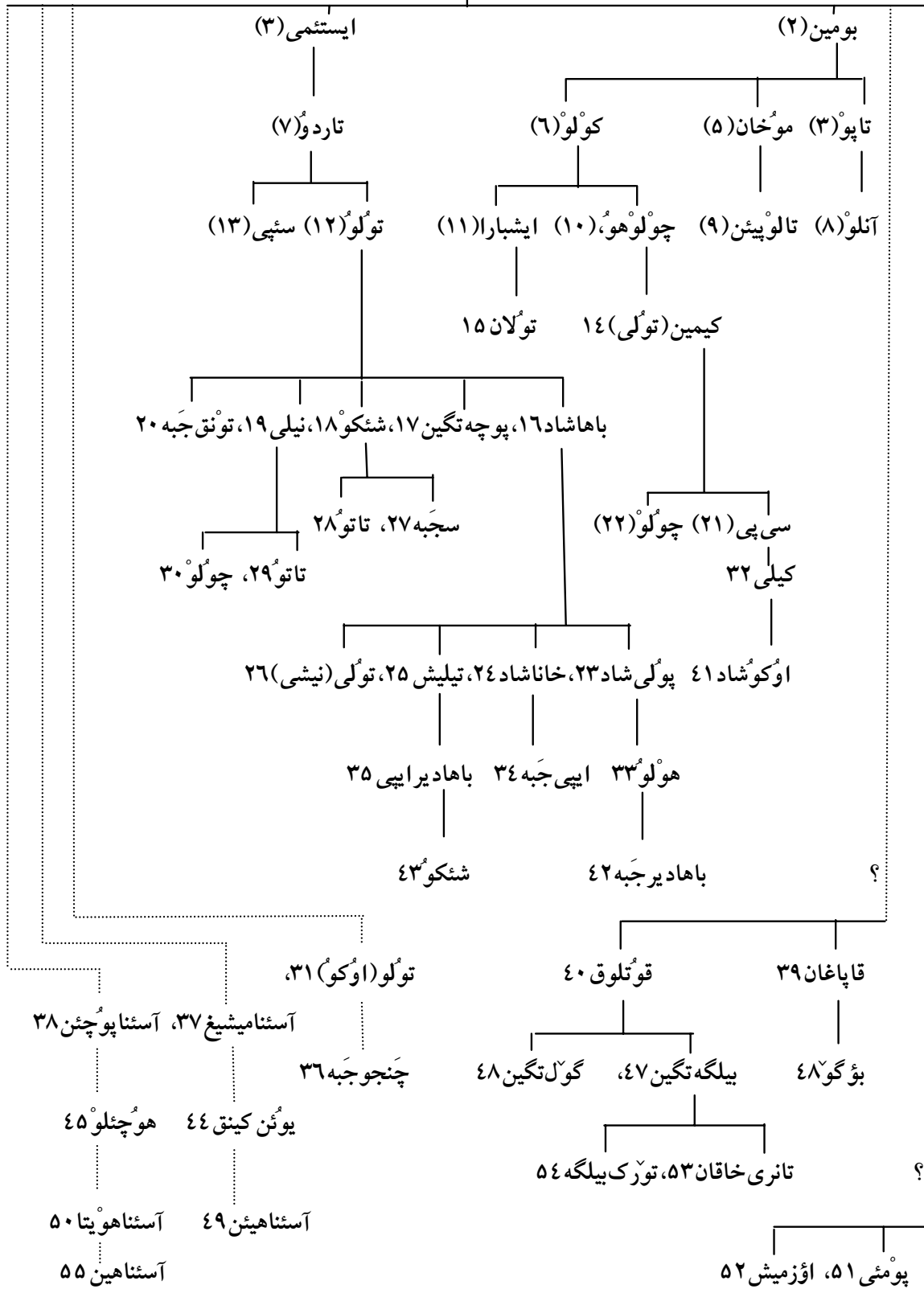
- ۱- قوتلوق خاقان ۶۸۲-۶۹۱ (ه-۶۳-۷۲)(۴۰)
- ۲- قاپاغان خاقان ۶۹۱-۷۱۶ (ه-۷۲-۹۷)(۳۹)
- ۳- بوگو خاقان ۷۱۶- (ه-۹۷) (۴۶)
- ۴- بیلگه خاقان ۷۱۶-۷۳۴ (ه-۹۷-۱۱۶)(۴۷)
- ۵- تورک بیلگه خاقان ۷۳۴- (ه-۱۱۶) (۵۴)
- ۶- تانری خاقان ۷۳۴-۷۴۱ (ه-۱۱۶-۱۲۳)(۵۳)
- ۷- اوزمیش خاقان ۷۴۱-؟ (ه-۱۲۳)(۵۲)
- ۸- پومئی خاقان ۷۴۵-؟ (ه-۱۲۷)(۵۱)

دوره اقتدار امپراتوری ترکان شرقی در احیا دوباره اش ۶۳ سال به طول میکشد و امپراتوری ترکان شرقی که از بومین خاقان شروع میشود تا پایان این دوره ۱۹۳ سال میباشد.



شجره نامه خاقان های امپراتوری ترکان آسمانی (شجره نامه گوک ترکها) ۴۴-۱۷۶

تو و (۱)



۲-۹ تورکنش ها

تورکنش ها یکی از ۵ شاخه تشکیل دهنده گروه اون اوخ ها بودند در سال ۶۵۷ م. پس از آنکه هولو خاقان شکست خورد سرزمین اون اوخ ها از طرف چینی ها به شکل ایالت جدیدی در می آید در این سرزمین قبلا اقوام سوکو، موهو ساکن بودند و حکومت های اوو-لو و حکومت هی-شان را درست کرده بودند این حکومت ها همراه با حکومت تورکنش ها به حکومت عمومی چین در بخش بالیغ تابع بودند.

در سال ۶۱۲ م. اون اوخ ها علیه چین شورشی را به پا کردند و تورکنش ها نیز به این عصیان پیوستند بر اساس منابع چینی این عصیان فرو نشانده شده و باشبوغ و یا رئیس تورکنش ها اسیر میشود نام این باشبوغ در منابع آورده نشده است پس از او فرد صلاحیت دار و قدرتمندی به نام اوچنله رهبری تورکنش ها را بعهده میگیرد و با استعداد خود در طی زمان تورکنش ها را بصورت قویترین طایفه اون اوخ ها در می آورد و او عملا سخنگوی اتحادیه اون اوخ ها میشود.

در اصل تورکنش ها تابع گروه تولو بودند که توسط چینی ها آسنا هوچنلو به عنوان رئیس آنها انتخاب شده بود ولی این شخص از طرف مردم مورد احترام نبود و بر عکس اوچنله در بین آنها شهرت فراوانی داشت و عملا همه اقوام تحت نفوذ او بودند منابع چینی، چنین می نویسند که اوچنله یک اردوی ۱۵۰ هزار نفری تشکیل داده بود و تمامی ایالت تخماق را اشغال کرده بود و در حالی که قوتلوق خاقان حکومت ترکان آسمانی شرقی را از نو به وضعیت قدرتمندی در آورده بود تورکنش ها نیز بدین شکل دارای اهمیت ویژه ای بودند چنانکه قبلا قید شده در سال ۶۹۸ م. (ه۷۹) وقتی نیروهای ترکان آسمانی شرقی تحت امر تونیوقوق، اون اوخ ها را شکست دادند اوچنله اسیر شد در این حین اوچنله اقتدار خاقان ترکان آسمانی را به رسمیت می شناسد و چنین فهمیده میشود که او آزاد شده و در راس قوم خود قرار میگیرد. چنانچه در منابع چینی می بینیم در سال ۶۹۹ م. (ه۸۰) پسر اوچنله به عنوان ایلچی به چین می رود و می توان گفت که در این دوره تورکنش ها در عین حال که اقتدار امپراتوری ترکان آسمانی را قبول داشتند در عین حال یک وضعیت نسبتا خود مختاری در سرزمین خود بوجود آورده بودند و باز چنین توان گفت این وضعیت نشانه ای از وجود سیستم فئودالیت در بین ترکان آن دوره بوده است. اوچنله در سال ۷۰۵ م. (ه۸۷ و ۸۶) از دنیا میرود به جایش پسرش سوکو می نشیند منابع چینی، چنین قید می کنند که امپراتور چین او را درجه اصالت داده و به عنوان یک فرمانده مورد قبول داشته و در عین حال از دربار چهار دختر به او می فرستد در آن تاریخ اردوی ۳۰۰ هزار نفری تحت امر سوکو وجود

داشته است در سال ۷۰۸ م. (هـ ۸۹) رابطه بین سوکو و طایفه چوموکون که وابسته به گروه تولو بود اختلاف می‌افتد و بر اساس منابع چینی، جنگی بین آنها بوجود می‌آید منابع چینی، چنین می‌نویسند که بین سوکو و باشبوغ چوموکون یعنی آسنا (چونگسی) رابطه خوبی برقرار نبود گاهگاهی علیه همدیگر دست به حملات و تاخت و تازهایی می‌زدند، به تدریج تورکش ها قوی تر شده و سربازانشان زیاد شد چوموکون ها دیگر توانایی مقابله با آنها را نداشتند به این سبب چونگسی به امپراتور چین متوسل میشود و درخواست نمود که همراه با ایل خود به چین کوچ کرده و بین محافظین دربار وظیفه ای را به عهده بگیرد این درخواست مورد قبول واقع شد در این سالها (۷۰۸ م. هـ ۸۹) چونگسی مشاور اعظم دربار چین را با رشوه تحت نفوذ خود در آورده و طرحی را برای حمله به سوکو میریزد در همین حین سوکو به دربار چین تعدادی اسب به عنوان هدیه می‌فرستد و در این میان که پسر سوکو هنوز در دربار بود از این طرح با خبر شده و بلافاصله برگشته و پدرش را مطلع می‌سازد.

سوکو نیز بلافاصله سربازانش را جمع نموده و با شبیه خون آبی با شبیه خون مناطق واقع در جنوب کوچا یعنی رودخانه تارویم را تصرف کرده و چونگسی را اسیر نموده و شهر کوچا را نیز ضبط می‌کند.

در این میان سوکو وضعیت را توسط واسطه ای به امپراتور چین تشریح می‌کند و چنین می‌نماید که او دشمنی خاصی با چین نداشته و این حوادث در نتیجه توطئه مشاور اعظم دربار بوجود آمده و در خواست می‌نماید که مشاور اعظم به مکافات رسیده و بدین ترتیب امپراتور قانع شده و طی نامه ای خاقانی اون اوخ ها به سوکو اعلام میشود.

مطالب فوق خلاصه ای است که در منابع چینی آمده است در آن تاریخ ها تورکش ها و اراضی همسایگانشان می‌بایست تحت حاکمیت ترکان آسمانی بوده باشد حال در چنین وضعیتی نه حکومت ترکان آسمانی چنین اجازه ای را به چینی ها می‌داد و نه خاقان تورکش ها چنین نفوذی را می‌پذیرفتند و در واقع می‌توان گفت که این مطالب بیشتر مربوط به مسائل داخلی چین بوده و در واقع چینی ها برای حفظ غرور خود چنین مطالبی را در سالنامه های خود قید می‌نمودند در اواخر سال ۷۰۹ م. و یا اوایل ۷۱۰ م. (هـ ۹۱) سوکو اراضی تابع کشور خود را با برادرش چئنو تقسیم کرد ولی چئنو با تصرف اینکه حصه او کمتر بوده است عصیان کرده و به قاپاغان خاقان پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد و در واقع دومین سفر قاپاغان خاقان علیه تورکش می‌میرد در کتیبه های اورخون چنین می‌نویسد "خاقان تورکش، ترکان خودمان بود ملتم بود و چون نمی

دانست با حرکت خطایی اشتباه آمیزی علیه ما شد و بدین سبب مرد و قوم اون اوخ بسیار اذیت دید.

منابع چینی کمی متفاوت با این منبع است و بدین صورت می‌نویسند "سوکو اسیر شد قاپاغان خاقان در موقع برگشت به چئو چین گفت شما دو تا برادرید و نتوانستید به هم یاری کنید چگونه می‌خواهید با صداقت در خدمت من باشید و بدین سبب هر دو تایشان را کشت."

مردم قاراتورکش بعد از این نبرد مجبور به اسکان اجباری در تارباقاتای شد.

کلمه قره در زبان قدیمی ترکان علاوه از اینکه نشان دهنده یک رنگ بود مثل عبارت قره بودون به معنی خلق و مردم عوام بوده است و از طرف دیگر با توجه به تدقیقات پریتساخ همانگونه که در بین چینی ها نیز مرسوم است در بین ترکان چهار رنگ سیاه، سرخ، آبی، سفید به چهار جهت اشاره می‌نماید، سیاه و قره نشانگر شمال می‌باشد، این کلمه در بین ترکان از نظر حقوقی به معنی بزرگ و رفیع نیز می‌باشد و در واقع عبارت قره خان و یا قره اردو در واقع به معنی خان بسیار بزرگ و اردوی عظیم می‌باشد. و بدین ترتیب کلمه قره تورکش همراه با طایفه ای به نام ساری تورکش دارای معنی خلق و عوام نبوده است بلکه به وضوح نشان دهنده مفهوم کلمه شمال و کلمه بزرگ است.

پس از شکست تورکش ها شخصی به نام سولو که به اویماق قویش از این اتحادیه تعلق داشت تلاش نمود ملت تورکش را از نو متحد سازد به اویماق هایی که سولو به آنها منسوب بود قره تورکش می‌گفتند به اویماق هایی که سوکو به آنها وابسته بود ساری تورکش می‌گفتند به تدریج سولو این اویماق ها را گرد هم آورد و در سال ۷۱۶ م. (۹۷هـ) پس از مرگ قاپاغان خاقان به صورت مستقلانه و به عنوان خاقان تورکش ها شروع به حرکت نمود از منابع چینی چنین بر می‌آید که او در سال ۷۱۷ م. (۹۸هـ) به زیارت امپراتور چین می‌رود بازهم در همان سال سولو خاقان چهار ایالت کوچا، ختن، کاشغر و قاراشار که تابع چین بودند ضبط می‌نماید و در عین حال شهرهای یاکا آریک (یاخا آریخ) و آغسو را محاصره می‌کند والی کوچا برای نجات از این تهدید از قارلوق ها کمک درخواست می‌کند سولو خاقان در سال ۷۱۹ م. (۱۰۰هـ) شهر تخماق را ضبط می‌کند امپراتور چین که در این دوره در حال مجادله با ترکان آسمانی شرقی بود چنین متوجه میشود که نمیتوان سولو خاقان را با روش مجازات نمودن تابع خود نماید به این سبب در سال ۷۱۸ م. (۹۹هـ) به او مقام اصالت می‌دهد و در سال ۷۱۹ م. (۱۰۰هـ) عنوان خاقانی او را به

رسمیت می‌شناسد به جز این در سال ۷۲۲ م. دختر هویتا از سلاله آسنا (ش-۵۰) را به عنوان زوجه پیش سولوخاقان می‌فرستد.

بعد از این تاریخ روابط بین تورکش ها و چینی ها به حالت نرمال در می‌آید و در عین حال در سال ۷۲۷ م. (ه-۱۰۹) او جهت محاصره ایالت کوچا با خاقان تبِت به توافق رسیده و پس از آنکه ایالت تورفان را یغما می‌کند کوچا را محاصره کرده و پس از شکست نیروهایی که از شهر خارج میشدند غنایم بسیاری بدست آورد.

در واقع سولو خاقان مهم ترین کارش و وظیفه اش در ارتباط با مسائلی بود که در غرب اتفاق می‌افتاد در این تاریخ خلفای اموی دوره ای را که هدفشان فقط گسترش اسلام بود پشت سر گذاشته بودند و در واقع بیشترین تلاششان تصرف اراضی بزرگتر بود و در این دوره سمت و سوی گسترش امپراتوری اموی، در جهت ترکستان غربی بود. و در واقع در این دوره سولو خاقان به عنوان شخصیتی بروز می‌کند که مانع افزایش نفوذ اعراب در این مناطق گردیده و سبب می‌گردد نفوذ اقوام ترک در این مناطق گسترش یابد.

در سالهای ۶۳۳ م. (ه-۱۲) اعراب در جهت شرقی و از سمت عراق شروع به پیشروی کرده بودند آنها در سال ۶۷۰ م. (ه-۵۰) به ساحل چپ جیحون رسیده بودند و در جنوب، شهر بلخ را تصرف کرده بودند پیشروی اعراب در این مناطق با مشکل چندانی مواجه نشده بود زیرا در مقابل آنها دولتهای کوچک شهری وجود داشت که دائم در مجادله باهم بودند و فاقد هر گونه تشکیلات منسجم و قوی بودند در مقابل چنین وضعیتی شبهه ای برای پیشروی اعراب وجود نداشت و حتی مجادله پیش آمده بین اعراب شمالی و جنوبی مانع این گسترش ها نشده بود و در واقع بزرگترین علت پیروزی اعراب کمک نیروهای بومی منطقه بوده است و فرماندهان عرب، در جنگ اهالی شهری را علیه اهالی منطقه دیگر تحریک کرده و از کمک آنها سودمند می‌گردیدند و البته پیشروی آهسته آنها در این منطقه بیشتر به این سبب بود که آنها به جنگ در مناطق کوهستانی عادت نداشتند و در عین حال ترجیح می‌دادند در این مجادلات غنایم بیشتری را بدست آورند.

وقتی از طرف حجاج در سال ۷۰۵ م. (ه-۸۶)، قتیبه به عنوان والی خراسان تعیین شد اعراب نیت خود را جهت تصرف ماوراءالنهر نشان دادند. قتیبه در سال ۷۰۶ م. (ه-۸۷) بعد از عبور از جیحون وارد ماوراءالنهر شد و در سال ۷۰۹ م. (ه-۹۰) بخارا را ضبط نمود سپس سمرقند سقوط کرد و در سال ۷۱۲ م. (ه-۹۳) فرغانه و شاش تصرف شد و در سال ۷۱۴ م. به منطقه تورفان و تا شهر اسفیجاب رسیدند، این نقطه شرقی ترین پیشروی اعراب گردید در این دوره حجاج و بعد از او نیز

خلیفه اموی می‌میرند و در این مرحله دشمن جانی حجاج، یعنی سلیمان خلیفه می‌گردد اولین کار خلیفه جدید این بود که افراد حجاج را از حکومت دور کرده و یا از بین ببرد و در این حال قتیبه که خونسردی خود را از دست داده بود عصیان می‌کند او را ایرانی‌ها و اعرابی که در اطراف او بودند مورد حمایت قرار می‌دهند ولی شورش با عدم موفقیت به پایان می‌رسد ولی در هر حال دوران پیشروی اعراب به پایان رسیده بود آنها دیگر برای اینکه جاهایی را که تصرف کرده بودند در دستان خود نگهدارند مجادله می‌کردند.

ورود سولوخاقان به صحنه بعد از این تاریخ است عدم پیشروی بعد از قتیبه سبب شد که والی‌های خراسان زود، زود تغییر یابند و در این حال مردم بومی منطقه که در آرزوی استقلال خواهی بودند با کمک سولوخاقان و اتحادیه تورککش‌ها دست به حرکت مقاومت گرایانه زدند.

در سال ۷۱۷ م. (۹۸ هـ) خلیفه جدید اموی یعنی عمر بن عبدالعزیز والی جدیدی به خراسان فرستاد ولی این والی جدید علاوه از اینکه نتوانست مانع ترکان در شرق سیحون باشد در عین حال در غرب سیحون نیز در مقابله با ترکان دچار مشکل شده بود و حتی از منابع چینی، چنین برمی‌آید اعراب جهت مقابله با ترکان از چین کمک خواستند و در حالی که در این دوره چینی‌ها در مقابله با ترکان آسمانی شرقی دچار مشکل بودند امکانی برای چنین کمکی نداشتند و بدین سبب اعراب نتیجه‌ای از این کارها نگرفتند.

در سال ۷۲۱ م. (۱۰۲ هـ) نیروهای تورککش‌ها به فرماندهی قولچورباغاتارکان وارد ماوراءالنهر شدند و تا نزدیکی‌های سمرقند آمده و والی خراسان را در محاصره گرفتند.

در شروع سال ۷۲۴ م. (۱۰۶ هـ) خلیفه اموی هشام، والی جدیدی به نام مسلم بن سعیدی را به خراسان فرستاد او که می‌خواست به سمت فرغانه حرکت می‌کرد به شرق سیحون رفت اردوی اعراب با اردوی سولوخاقان روبرو گردید در این جنگ که به یوم‌الآتش یا روز آتش معروف است اعراب دچار شکست بزرگی شدند و پا به فرار گذاشتند و با از دست دادن تجهیزات خود به سمرقند بازگشتند بدین ترتیب شرق سیحون تماما از اعراب پاک شد این شکست در تاریخ فتوحات عرب یک نقطه برگشت محسوب می‌شود این حادثه نه تنها پیشروی اعراب را به مدت ۱۵ سال مانع شود در عین حال به نفوذ و اعتبار اعراب ضربه بزرگی وارد شد نقشه‌ها برعکس شده بودند و از آن لحظه به بعد اعراب در حالت دفاعی قرار داشتند و بدین ترتیب از کل شرق سیحون بیرون رانده شدند.

بعد از این تورککش ها در داخل ماوراءالنهر به حرکت خود ادامه دادند و والی جدید خراسان در سال ۷۲۶ م. (هـ-۱۰۶) از سولو خاقان شکست خورد این والی عزل شده و والی جدید نیز در سال ۷۲۸ م. (هـ-۱۱۰) نتوانست مانع ضبط بخارا از طرف سولو خاقان شود در سال ۷۲۹ م. در نزدیکی بیکند والی خراسان دچار شکست جدیدی شد عربها خواستند از سمرقند عقب نشینی کنند ولی خاقان آنها را در قلعه کمرجه محاصره نمود، مقصد خاقان سمرقند بود و بدین ترتیب در سال ۷۳۰ م. (هـ-۱۱۲) سمرقند محاصره گردید هر چند نیروهای جدیدی به کمک اعراب ارسال شدند ولی راه آنها بسته شده و از اردوی ۱۲ هزار نفری آنها، ۱۰ هزار نفر کشته شد و تنها ۲ هزار نفر به سمرقند رسید.

وقتی خلیفه هشام اوضاع را چنین می بیند دوباره نیروی ۲۰ هزار نفری به سمرقند می فرستد در این حال یعنی بعد از سال ۷۳۱ م. (هـ-۱۱۳) و در زمستان ۷۳۲ م. (هـ-۱۰۴) سولو خاقان از محاصره دست برداشته و بخارا را نیز تخلیه نموده و به مرکز سرزمین خود برمی گردد.

در سال ۷۳۴ م. (هـ-۱۱۶) جنید به عنوان والی خراسان منصوب بود، در این دوره حارث از طرفداران عباسی در خراسان شورش می کند و شهرهای بلخ و مرو را ضبط می نماید. در حالی که تا سال ۷۳۷ م. (هـ-۱۱۹) مقاومت کرده بود نهایتاً به خاقان تورککش پناه می برد.

آخرین سفر سولو خاقان علیه اعراب در سال ۷۳۷ م. اتفاق می افتد در این مقابله طرفداران حارث و نیروهای کوچک شهری بومی منطقه نیز همراه با اهالی آنها با خاقان همراه بودند، خاقان به سمت غرب پیشروی می کرد و او می خواست اهالی تخارستان را علیه اعراب برانگیزد، والی خراسان با یک حمله آنی مواجه شد این جنگ که به جنگ خریستان معروف است در نتیجه تغییر جبهه ای که بعضی از روسای بومی منطقه علیه سولو خاقان ایجاد کردند او را مجبور به عقب نشینی کردند در این دوران سولو خاقان هم از دربار ترکان آسمانی و هم از دربار تبت دختری را به عنوان زوجه در اختیار داشت به جز این از سلاله آسنا نیز با دختر هویتا، ازدواج کرده بود هر سه زوجه عنوان خاتون را داشتند و پسران آنها عنوان جبه را گرفته بودند او که پس از هر حمله غنایم را با باشبوغ های خود تقسیم می نمود به علت زیاد شدن مصارف دربار از این قاعده سرپیچی نمود و این بار که باشبوغ ها از گرفتن غنیمت محروم شده بودند به تدریج شروع به جدا شدن از خاقان نمودند و بویژه در حالی که ساری تورککش ها با قره تورککش ها اختلافات مختلفی داشتند در نتیجه این حوادث روابطشان به هم خورد.

بزرگ طایفه چوموکون به نام باغاتارکان در سال ۷۳۸ م. (هـ-۱۲۰) در نتیجه یک شیبخون سولوخاقان را می‌کشد ولی یکی از باشبوغ‌های تورککش به نام توموچ به مقابله با او برمی‌خیزد و پسر سولو را خاقان اعلام می‌نماید و به باغاتارکان حمله می‌کند در حالی که باغاتارکان از چین کمک خواسته بود با خان‌های تاشکند و کئش متحد شده و در شهر تخماق پسر سولو را مغلوب و اسیر می‌کند و در عین حال بزرگان قره تورککش را اسیر کرده و یا می‌کشد بدین ترتیب با ایجاد نوعی سکونت جدید در منطقه، امپراتور چین در سال ۷۴۰ م. (هـ-۱۲۲) شخصی به نام هین از سلاله آسئنا را (ش-۵۵) به عنوان خاقان اون اوخ‌ها تعیین می‌کند ولی در این میان باغاتارکان دست به عصیان می‌زند و با توجه به اینکه طوایف مختلف نیز از او حمایت می‌کنند در نتیجه نهایتاً او به عنوان بزرگ اون اوخ‌ها انتخاب شده و بدین ترتیب مشکل موجود حل می‌گردد.

بعد از چند سالی امپراتور چین دوباره هین را خاقان اعلام می‌کند و با یک اسکورت نظامی او را روانه راه می‌نماید این دفعه باغاتارکان او را اسیر نموده و می‌کشد و خود را خاقان اعلام می‌کند مدت کوتاهی بعد نیروهای چینی باغاتارکان را دستگیر می‌نماید و می‌کشند.

در سال ۷۴۲ م. (هـ-۱۲۴) تورککش‌ها شخصی از اویماق قره تورککش را با عنوان ایل ایتیمیش قوتلوق بیلگه به عنوان خاقان اعلام می‌نماید، خاقان یک ایلچی به چین فرستاده و مالیات می‌پردازد در سال ۷۵۳ م. (هـ-۱۳۵) باز از قاراتورککش‌ها شخصی به نام تانری بولموش خاقان میشود (البته این اسامی عناوین خاقان‌ها هستند و در مورد اینکه نام آنها چیست اطلاعاتی در دست نیست).

در سال ۷۵۶ م. (هـ-۱۳۸) تورککش‌ها به ضعف گراییدند و اختلافات مختلفی بین ساری تورککش‌ها و قره تورککش‌ها بوجود آمد و در سال ۷۶۶ م. (هـ-۱۴۹) اقوام اون اوخ و در این میان تورککش‌ها نیز تحت نفوذ قارلوق‌ها قرار گرفتند چنانچه از مطالب مختلف ملاحظه می‌شود تورککش‌ها نه به معنی واقعی دولتی را تشکیل دادند و نه به یک استقلال واقعی دست یافته بودند هر چند وقتی حوادث را تدقیق می‌کنیم می‌توانیم ادعا کنیم که تورککش‌ها در آن دوران عملاً تشکیلاتی مثل تشکیلات یک دولت را داشته و عملاً به صورت یک دولت مستقل حرکت‌های مقتدرانه و بزرگی را انجام می‌دادند می‌توان گفت که تورککش‌ها به عنوان یک نقش تاریخی در دوره سولوخاقان مانع پیشروی اعراب در بخارا و سمرقند شدند و عرب‌ها فقط بعد از سال‌های ۷۳۸ م. (هـ-۱۲۰) و پس از مرگ سولو بر سمرقند حاکم شده بودند.

تورککش ها که مدت ۶۰ تا ۷۰ سال به عنوان یک قوم و با حرکت مستقلانه در تاریخ مطرح بودند بعد از سال ۷۵۶ م. (هـ۱۳۸) عملاً در اتحاد با اقوام دیگر ترک به حیات خود ادامه دادند.

۲-۱۰-۱- اویغورها

قدیمی ترین منابع قید شده در مورد اویغورها در نوشته های چینی و در دوره ۶ سلاله یعنی قرن ۵ میلادی دیده میشود بر اساس این منابع اویغورها از نسل هون ها هستند در زمان وئی ها آنها با عنوان تولوس شناخته می شدند هر چند اویماق های آنها کوچک بودند ولی بسیار جسور بودند آنها قبل از اینکه به عنوان اویغور شناخته شوند با عناوین مثل هو، هوئی-هو، وئی-هو، هوئی-هو؟، هوئی-هو نیز شناخته میشدند.

چنین گفته میشود که اویغورها منسوب به طایفه تولوس ها به نام کائوچه یا قاوچیغ ها می باشند. آنها افسانه بوجود آمدن این قوم از گرگ را قبول دارند ولی در داستان آفرینش آنها برعکس افسانه توجوئه (ترک ها)، با تکیه بر دوران مادرشاهی و وجود یک عائله مشخص تاکید می کنند، بر اساس این افسانه خاقانی دو دختر بسیار زیبا داشت او چنین تصور میکند که این دختران فقط لایق خدایان هستند و نباید دست انسانها به آنها بخورد در مناطق شمالی مملکتش در یک منطقه دورافتاده آنها را در یک قلعه بسیار رفیعی قرار داده و حبس می نماید و به آنها می گوید برای آمدن خدای جهت ازدواج با آنها دائم دعا نمایند مدتی بعد گرگ نری به نزدیک قلعه می آید و شب و روز آنجا می ماند دختر کوچک تصور می کند که این گرگ همان خدای است که انتظارش را می کشد او را به قلعه می آورد و آنها از آن گرگ صاحب بچه شده و نسل اویغور از این بچه ها بوجود می آید.

پس از آنکه امپراتوری هون های آسیا از بین رفت و تا زمان به صحنه آمدن امپراتوری ترکان آسمانی تاریخ اویغورها پر از حوادث مختلفی در ارتباط با مجادله با ژوان ژوان ها می باشد به عنوان مثال بین آنها در سال های ۴۹۱ و ۵۰۸ و ۵۲۱ میلادی ۳ بار نبرد روی داده، نبرد اولی و سومی را اویغورها و جنگ دوم را ژوان ژوان ها پیروز شده بودند این اطلاعات در منابع چینی قید شده است.

در سال ۵۴۶ م. اویغورها به نبرد جدیدی علیه ژوان ژوان ها آماده شده بودند در این میان قوم توجوئه (ترکها) مانع این حملات می شوند این حوادث و حادثه رشد ترکان آسمانی را قبلاً در بحث مربوطه آورده بودیم.

بدین شکل در سال ۵۵۲ م. اویغورها تحت نفوذ حاکمیت ترکان آسمانی در می‌آیند و از منابع چینی، چنین برمی‌آید که امپراتوری ترکان آسمانی جهت تحت نفوذ قراردادن اقوام مناطق شمالی به مقدار زیادی از اویغورها بهره‌مند می‌شدند.

مثل تمامی اقوامی که تحت حاکمیت ترکان آسمانی، اویغورها نیز یک خودمختاری داخلی داشته ولی اقتدار و اوتوریتته بالای خاقان را مورد قبول داشتند و تحت این شرایط به حیات سیاسی و اجتماعی ادامه می‌دادند.

بعد از سال ۶۰۰ م. وضعیت نرمال شروع به تغییر می‌نماید چنانچه قبلاً قید شده در آن تاریخ در حین سفر تاردو خاقان به چین مقدار زیادی از آبهای مناطق اطراف توسط چینی‌ها زهر آلود شده بود و در نتیجه نابودی بسیاری از انسانها و حیوانها خسارت زیادی به اردوی تاردو وارد شده بود و مردم تصور می‌کردند از آسمان بلا و فلاکت آمده است و هر چند در سال بعد تاردو سفر مجددی علیه چینی‌ها شروع کرده بود هنوز مردم از تاثیر این فلاکت تماماً رها نشده بودند و در این اوضاع نامناسب بود که در سال ۶۰۳ م. شورش به پا می‌خیزد و این مناقشه با فرار تاردو به پایان می‌رسد. هر چند می‌دانیم که در این سال عصیان توسط تولوس‌ها شروع شد ولی در مورد سرکرده آنها اطلاعاتی وجود ندارد و در منابع چینی، چنین قید شده که ظاهراً چولو خاقان نفرت زیادی از سیرتاردوش‌ها داشته و به این سبب بزرگان این قوم را یک جا جمع نموده و همه را میکشد و به این سبب میتوان گفت که سرکردگی این شورش‌ها به احتمال زیاد در دست سیرتاردوش‌ها بوده است.

در سال ۶۰۵ م. در نتیجه حادثه ای مجدداً اقوام تولوس سر به شورش برمی‌دارند در پایان آن چولو خاقان مغلوب میشود و در سال ۶۱۱ م. به چین پناهنده میشود در نتیجه این شورش‌ها و در زمانی که هنوز چولو خاقان فرار نکرده بود تولوس‌ها با گذشت زمان قدرت بیشتری بدست می‌آورند و شهرهای هامی، تورفان و قاراشار را تحت حاکمیت اداری خود در می‌آورند.

وقتی شکو به عنوان خاقان ترکان آسمانی غربی انتخاب میشود با درایت و ذکاوت خود تولوس‌ها را آرام کرده و عصیان را فرومی‌نشاند و آنها را دوباره به تابعیت خاقان در می‌آورد بطوری که در این دوره سیرتاردوش‌ها خود را تابع شکو خاقان دانسته و همچنین اویغورهای منطقه اوتوکن و باییرکوها، آتیه‌ها، تونقوراها، پوکوها و پئسی‌ها خود را وارد اتحادیه تحت حاکمیت ترکان آسمانی شرقی می‌گردند.

در سال ۶۲۷ م. سیرتاردوش‌ها با ۷۰ هزار چادر به ترکان آسمانی شرقی کیلی خاقان می‌پیوندند.

چنین فهمیده می‌شود که در سال ۶۲۷ م. اقوام تولوس و اویغور بطور واقعی و جدی خود را وابسته به امپراتوری ترکان آسمانی نمی‌دانستند و از مجادلات داخلی شاکی بودند.

در سال ۶۲۷ م. سیرتاردوش‌ها علیه کیلی خاقان شورشی به پا می‌کنند هر چند در مورد سبب عصیان اطلاع روشنی وجود ندارد ولی از منابع چینی، چنین برمی‌آید که مدتی قبل بین اویغورها و بعضی اقوام تولوس نوعی اتفاق نظر وجود داشته است در این دوره در راس سیرتاردوش‌ها باشبوغ قدرتمندی به نام اینان وجود داشت هر چند تولوس‌ها تکلیف خاقانی را به او دادند ولی چنین برمی‌آید که او نتوانسته بود به چنین عملی دست یازد.

به دنبال سیرتاردوش‌ها، اویغورها و باییرکوها نیز عصیان نمودند و در سال ۶۲۸ م. امپراتور چین طی نامه‌ای به اینان، عنوان جئنجو بیلگه خاقان را می‌دهد و در سال ۶۲۹ م. چینی‌ها با اردویی به کمک او می‌شتابند و چنانکه قبلاً دیدیم در سال ۶۳۰ م. کیلی خاقان توسط چینی‌ها اسیر شده و بدین ترتیب دوران اسارت امپراتوری ترکان آسمانی شرقی شروع می‌شود در حین این حوادث در راس اویغورها باشبوغی به نام تکین (Tekyen) وجود داشت آنها به باشبوغ خود ارکین می‌گفتند وقتی تکین می‌میرد به جایش پسر او پوسا، ارکین می‌شود به منظور فرو نشانیدن عصیان اویغورها کیلی خاقان تحت فرمان پسر خود اوکوشاد یک اردوی ۱۰۰ هزار نفری را به آن جا فرستاده و آنها را تا کوههای تانری عقب نشانده، ولی در این منطقه ارکین پوسا آنها را شکست می‌دهد، این پیروزی پرستیژ اویغورها به مقدار زیادی بالا می‌برد از این تاریخ به بعد رهبر آنها عنوان ارکین را ترک کرده و عنوان ایلته بر انتخاب می‌کنند، پوسا یک باشبوغ جسور و قهرمانی بود و در نبردها در صف جلو قرار گرفته و برای دیگران به عنوان یک جنگاور نمونه بود و او تمام زمان زندگی خود را در تعلیمات نظامی، تیراندازی و شکار سپری میکرد و در بین قوم او رسم و سنت‌ها به شکل صحیح و درست توسط مادرش و به اسم او به جای آورده میشد انکشاف و اقتدار اویغورها با ایلته-بری پوسا شروع شد چنین میتوان گفت که کلمه ایلته بر دارای معنی والی عمومی و یا مقامی شبیه آن را داشته و این مفهوم نشان دهنده تابع بودن اویغورها به یک خاقان بزرگتر می‌باشد و چنانکه دیده بودیم خاقان سیرتاردوش‌ها مد نظر بوده است.

بعد از مرگ پوسا یکی از فرماندهان آنها به نام تومیتو به عنوان ایلته بر انتخاب شد (چاوانئس در صفحه ۹۰ کتاب خود عنوان تومیتو را به شکل هوو-لوو-س-لی-فا نشان می‌دهد و چنین فهمیده میشود که این به معنی اولوایلته بر یا ایلته بر بزرگ میباشد) تاریخ مرگ پوسا مشخص نیست و بعد از اینکه تومیتو به راس حاکمیت می‌آید بعد از مدت کوتاهی نیروهای خود را جمع نموده و

علیه سیرتاردوش ها وارد نبرد شده و آنها را مغلوب میکند و تمام طوایف وابسته به آنها و اراضی آنها را به سرزمین خود ملحق میکند این حادثه به احتمال زیاد پایان سال ۶۴۵ م. و یا آغاز سال ۶۴۶ م. (۲۵-ه) اتفاق افتاده است زیرا در ماه نهم ۶۴۵ م. بر اساس منابع چینی خاقان سیرتاردوش ها به نام جئنجو بیلگه میمیرد و باز از منابع چین بر می آید که بعد از ماه هشتم سال ۶۴۶ م. (۲۵-ه) هر کدام از سیزده طایفه تولوس یک ایلچی به امپراتوری چین فرستاده و غالبیت خود را اعلام میدارند.

همراه طایفه های تولوس، اویغورها نیز ایلچی خود را داشتند و وابستگی خود به امپراتوری چین اعلام نمودند و همچنین جهت اداره نمودن ایالت خود درخواست مشاور از آنجا کرده بودند البته درک مطلب که آنها از حاکمیت سیرتاردوش رها شده و به جای حفظ استقلال خود تابعیت خود را به چین اعلام نمودند مشکل می نماید محتملا طوایف تولوس به جای اینکه با یکدیگر مجادله نمایند در واقع حاکمیت نظری یک امپراتور چینی را که در منطقه ای دور واقع شده مناسب تر دانسته و آن را نوعی وسیله ایجاد سکونت یافته بودند و این موضوع سبب میشد که آرزوی ایجاد اقتدار و اوتوریت هر یک از اقوام نسبت به دیگری از بین رفته و همگی نفوذ یک اقتدار واقع در منطقه دورتر را به عنوان تضمین حاکمیت خود دانسته اند و چنانکه در بالا گفته شد چنین حادثه ای را فقط با چنین توجیهی می توان درک نمود.

در هر حال در سال ۶۴۶ م. (۲۵-ه) اویغورها حاکمیت چین را قبول داشتند، چینی ها در اراضی طوایف تولوس ۶ ایالت و ۷ سنجاق ایجاد کردند و در راس هر کدام با عنوان فرمانده یا والی باشبوغی را گذاشته و همچنین یک مشاور چینی قرار دادند تشکیلات جدید بدین شکل بوده است طوایف اویغور ایالت هان-های را بوجود آوردند و به ایله بر تومیتو عنوان فرماندهی هان-های داده شد و البته تومیتو قبل از آن نیز خود را خاقان اعلام کرده بود و تمام طوایف ترک خود را تحت مکانیزم اداری خاصی در آورده بود ایالات و سنجاق های دیگر به شکل زیر بودند.

در سرزمین تئانقوت (یئن-ژان)، در سرزمین پوکو (کین-هوئی)، در سرزمین بایرکو (یوو-لینق)، در سرزمین تونقرا (کوی-لین)، در سرزمین سنکی (لو-شان) به عنوان ایالت ایجاد شد. در سرزمین اقوام هون (کاولان Kavlan)، در سرزمین هوسی (کاو-کوئی)، در سرزمین آتیه (کیتین)، در سرزمین کیپی (اوکی)، در سرزمین هیکی (کیلو)، در سرزمین پئسی (جئن-یئن) به عنوان ایالت و یا سنجاق ایجاد شد. و در سرزمین قیرقیزها ایالت (کیئن-قون) و در سرزمین قوریقان ایالت (هیوئن-کیو) تاسیس گردید.

بدین طریق اراضی ترکان آسمانی شرقی بطور نظری هم شده تحت اداره چینی ها در می آید. در سال ۶۴۸ م. (هـ. ۲۷) تومیتو توسط اوهو پسر برادر خود کشته میشود البته او نیز توسط مشاور چینی و با حيله دستگیر شده و کشته میشود.

چینی ها به جای تومیتو شخصی به این قوم به نام پوژون را انتخاب می نمایند. چنانکه قبلا در تدقیق تاریخ ترکان آسمانی قبلی دیدیم هولوخاقان در جنگهای پیش آمده در سال ۶۵۶ م. (هـ. ۳۶) از اویغورها بهره مند شده بود و پوژون نیز در همان سال در جنگی که چینی ها با کره ای ها داشتند به کمک چینی ها شتافته بود پوژون در سال ۶۶۱ م. (هـ. ۴۱) میمیرد بر اساس نظر چاواننئس که از مطالب چینی گرفته شده به جای او خواهرش پی-سوتو می نشیند هر چند به نظر دئگویگنیس به جای او پسرش پئلی می نشیند و در مورد صحت و سقم آن، مطالب بیشتری وجود ندارد.

البته در اینجا حادثه مهم جانشین پوژون نیست بلکه حادثه مهم تر این است که این خاقان جدید سیاست مراوده با چین را رها نموده و همراه با اقوام تونقرا و پوکو به اراضی چین حمله میبرد و به این سبب یک اردوی چینی علیه آنها وارد جنگ شده و اویغورها را به مقدار زیادی به عقب نشینی و میدارد از منابع چینی، چین بر می آید شرایطی که باعث شد، اویغورها تماما از نابودی کامل نجات یابند این بود که چینی ها تا رودخانه سئلئقا پیشروی کردند ولی از آنجایی که به سرما و برف منطقه عادت نداشته و با کمبود غذا مواجه شدند با مشکلات عدیده ای مواجه شدند و دیگر اینکه می دانیم که نیروهای وابسته به کیپی که چینی ها از آنها بهره مند می شدند در پایان سال ۶۶۳ م. (هـ. ۴۳) اویغورها را تماما تحت اطاعت خود در می آوردند.

در سال ۶۸۰ م. (هـ. ۶۰) با مرگ خاقان به جایش توو-کیه-تچه می نشیند (این کلمه را میتوان به شکل تورکیش خواند).

در زمان این خاقان اویغورها همراه با تونقرا و پوکوها علیه چینی ها به پا می خیزند ولی شکست می خورند باز هم در زمان این خاقان اویغورها همراه با دیگر اقوام تولوس تحت فرمان قاپاغان خاقان در می آیند و در زیر نفوذ دولت ترکان آسمانی شرقی که از نو قدرت گرفته بود به حیات سیاسی خود تداوم می دهند.

در سال ۷۱۵ م. (هـ. ۹۶) با مرگ باشبوغ اویغور به جایش فودی فو می نشیند عصیان معروف اوغوزها که در زمان امپراتوری ترکان آسمانی بوجود آمد در زمان این باشبوغ بوده است محتملا اویغورها نیز به عصیان پیوسته بودند چنانکه در سال ۷۱۷ م. (هـ. ۹۸) سفر بیلگه خاقان علیه اویغورها در

اطراف نهر سئلثقا در همین ارتباط بوده است بر اساس کتیبه های بیلگه خاقان در پایان این جنگ والی اویغور همراه با صد سواره به سمت شرق فرار می کند.

از منابع چینی بر می آید که بعد از این تاریخ در راس اویغورها ابتدا تچنگ-تسونگ و سپس فوو-دینان به حکومت می نشینند در مورد تاریخ حاکمیت آنها اطلاعات زیادی وجود ندارد و حادثه خاصی نیز قید نشده است.

در سال ۷۳۵ م. (هـ-۱۱۷) چنانکه در بحث مربوط به ترکان آسمانی دیده ایم در راس اویغورها باشبوغی به نام تولو-سیلی وجود داشت بعد از مرگ بیلگه خاقان پسرش به جای او می نشیند، باسمیل ها و قارلوق ها و اویغورها علیه ترکان آسمانی متحد شده و آنها را به هزیمت می کشند و آخرین خاقان ترکان آسمانی به نام پومئی توسط باسمیل ها کشته میشود بعد از آن نیز اویغورها و قارلوق ها باسمیل ها را شکست می دهد و باشبوغ اویغور در سال ۷۴۵ م. (هـ-۱۲۷) با عنوان قوتلوق بیلگه قول در راس دولت قرار می گیرد.

اویغورها در حال گرفتن جای دولت ترکان آسمانی شرقی بودند چنانکه در بخش اول و قسمت دوم این کتاب دیده ایم اویغورها از ۹ طایفه تشکیل شده بودند اسامی آنها را فقط در منابع چینی می بینیم نحوه تلفظ آنها به زبان ترکی کاملاً مشخص نیست پروفیسور بهاءالدین اوگل این اسامی را به شرح جدول زیر ارائه داده است.

	Chiu-T'ang-shu	Hirt	Schegel	Müller
۱	Yao-lo-ko	Euk-lo-kot	İak-lo-kat	Yaglakar
۲	Hu-tu-ko	U-tut-kot	U-tut-kat	
۳	Hu-lo-wu	Hut-lo-mat	Kut-lo-but-kat	
۴	Mo-ko-hsi-chi	Mak-ko-sik-kat	Mak-Ka-sit-git	Buga-sıgır
۵	A-wu-tse	A-mat-tschak	A-bu-tik	Aburcık
۶	Ko-sa	Kot-sat	Kat-sat	Kasar
۷	Yu-wu-su	Huk-ut-su	Kak-ut-su	
۸	Yao-wu-ko	Yeut-mat-kot	İak-but-kat	Yagmur Kar
۹	Hsi-yeh-wu	Hai-se-mat	He-ya-but	Eymür

بهاء‌الدین اوگُل تلاش نموده است که اسامی ترکی آنها را ارائه بدهد این موضوع مرا به یاد مطلبی از احمد جعفر اوغلو می‌اندازد.

“از آنجایی که اقوام کوچنده در دنیای ترک قدیم با وارد شدن به ارتباطات سیاسی و اجتماعی با ملت‌های مختلفی مواجه می‌شدند در نتیجه توسط این ملت‌ها و بویژه چینی‌ها با اسامی ویژه زبان خود نامیده می‌شدند و در این میان بعضی از این اقوام با نام‌های بسیار عجیب و ویژه‌ای شناسانده شدند این اسامی نه فقط از جهت نام اقوام بلکه به عنوان نام افراد نیز چنین است و وقتی مورخین و عالمن خارجی این اسامی را تلفظ می‌کنند به غریب بودن و عجیب بودن این اسامی اشاره می‌کنند و حتی ناراحتی خود را از عدم درست خوانده شدن این کلمات مطرح نمودند و اینجاست که باید بگوییم نه تنها خوانندگان و مورخین ترک از معادل یابی ترکی این اسامی استقبال زیادی خواهند نمود در عین حال مورخین خارجی نیز این موضوع را کاری پسندیده و مناسب می‌دانند و به این سبب بر عهده مورخین ترکی که آشنا به زبان‌های خاص خارجی و بویژه چینی هستند میباشد که تلاش کرده معادل اسامی چینی را در زبان ترکی پیدا نمایند.”

دایره‌المعارف اسلام بر اساس احتمالات قوی اسامی ۹ طایفه اویغور را به شکل زیر نوشته است.
یاغلاقی، اوتورقار، کوره‌میر، باقاسیقیر، آبرچاق، قاسار، کوقوزو، یاغمورقار، آیامور^{۴۳}.

اویغورها را به علت اینکه از ۹ طایفه تشکیل شده بودند ۹ اویغور می‌گفتند عبارت ۹ اویغور از قدیم با عبارت ۹ اوغوز همراه هم بوده است و گاهگاهی نیز سبب اختلاط این کلمات شده و حتی ادعایی مبنی بر اینکه آنها یکی هستند بوجود آمده است هر چند اکنون کاملاً مشخص است که این دو عبارت نشان دهنده طوایفی جدا از هم هستند.

وقتی اویغورها با قارلوق‌ها متحد شدند آنها را ۱۰ اویغور می‌گفتند و حتی در دوره‌ای با متحد شدن باسمیل‌ها به آنها نام ۱۱ اویغور نیز داده شده است.

مرکز دولت جدید اویغور در وادی اورخون و در حوزه اوتوکن شهری به نام اردوبالیغ بود نام این شهر بعدها قارابالقاسون شده بود.

اولین خاقانی که استقلال دولت اویغور را بوجود آورده بود به نام قوتلوق بیلگه در سال ۷۴۷ م. (۲۹-ه) می‌میرد و به جایش پسرش مویون چور (بایان چور) نشسته و عنوان قوت بولموش ایل ایتیمیش بیلگه خاقان برای خود انتخاب می‌کند در منابع چینی تنها اطلاعات موجود در مورد مویون چور مربوط به ارتباط او با چینی‌ها می‌باشد به جز این حوادث مختلف مربوط به آن دوره از کتیبه

هایی که در مغولستان و در اطراف رودخانه موقوایتو و دریاچه سینه اوسو، کوه اؤرگوتو پیدا شده بدست می آید.

کتیبه سینه اوسو، توسط مویون چور بنا شده است در جبهه شمالی این کتیبه او خود را به شکل "من تانریدا بولموش اریتمیش بیلگه خاقان(من نماینده خدا بیلگه خاقان)" معرفی می کند و به دنبال آن حوادث دوران خود را می نویسد خلاصه این حوادث به شرح زیر است.

هشتمین سطر شمالی کتیبه اینچنین است "در زمان پدرش علیه حکمدار ترکان آسمانی، تانری خاقان می جنگد و پس از عبور از صحرای قراقوم، قوم ترکی را که سه توغ بر سر داشت را شکست میدهد(بعد از این قسمت مطالب کتیبه غیر خوانا است در سطر نهم باز می نویسد به اؤزمیش تگین خان هجوم برند جنگ دوم را در روز ششم اولین ماه انجام دادند او را به هزیمت کشاندند و خاتونش را گرفتند، قوم ترک در آنجا تماما از بین رفت در این کتیبه پس از قید این حوادث جنگهای انجام شده علیه پومئی خاقان را شرح می دهد. پس از پیروزی علیه ترکان آسمانی در سال ۷۴۷ م.(۱۲۹ هـ) جنگی را علیه باسمیل ها و قارلوق ها می بینیم و چنین می نویسد قارلوق ها(سه قارلوق ها) فرار کردند و در غرب به اون اوخ ها پناه بردند در سال خوک(۷۵۷ م.) حرب نمودند و بعد در کتیبه ادامه میدهد بعد از این حوادث پدرم خاقان مرد بدین ترتیب میتوان گفت مویونچور در سال ۷۴۷ م. حاکم اویغورها میگردد.

در جبهه شرقی کتیبه چنین نوشته میشود که مویونچور پس از اینکه خاقان شد به اقوام هشت اوغوز و نه تاتار حمله میبرد مسلما این جنگها جهت به تابعیت در آوردن آنها بوده است و در کتیبه چنین می نویسد شب هنگام که آفتاب غروب می کند حرب نمودم و به آنها هجوم بردم در جنگل هشت اوغوز و نه تاتار نماند و روز دوم با آمدن آفتاب باز حرب نمودم مردم آنها را نابود کردم خانه هایشان و رمه هایشان را به یغما بردم گفتم شما ملت من هستید و به من تابع باشید نیامدند دوباره تعقیب نمودم و رمه هایشان را و اموالشان را، دختران و زنش را آوردم ماه پنجم جهت تابعیت من آمدند هشت اوغوزها و نه تاتارها همه آمدند از این جملات برمی آید که بدین وسیله که اتفاق بین هشت اوغوزها و نه تاتارها به سرانجام خود میرسد و آنها همگی به تابعیت خاقان در می آیند و چنانکه می دانیم پس از هزیمت ترکان آسمانی اوغوزها تحت حاکمیت اویغورها در آمده بودند.

پس از این در سال ۷۵۰ م. علیه چیک ها سفری ترتیب داده شد و در نزدیک (کئم) جنگی در گرفت و دوباره در سال ۷۵۱ م. می بینیم که قارلوق ها، چیک ها، باسمیل ها و قرقیزها جبهه علیه

اویغورها ایجاد می‌کنند و خاقان تک به تک آنها را به شکست می‌کشاند و در این میان تورکشها نیز مجبور به قبول حاکمیت اویغورها میشوند و بعد از این تمامی سرزمینهایی که این اقوام زندگی می‌کنند یعنی سرچشمه نهر یئنی سئی، حوضه های چو و تالاس و نهر کرولن و شمال قوس نهر زرد و آسیای میانه تحت حاکمیت اویغورها در می‌آید.

در این تاریخها وضعیت داخلی چین بحرانی بود در آنجا یکی از والی های نظامی که مادرش ترک و پدرش یک خارجی بود به نام قان لوشان عصیان میکند و هر دو مرکز حکومت یعنی لویانگ و چانگان را ضبط میکند و خود را امپراتور اعلام می‌کند و امپراتور چین نیز به جنوب فرار میکند پسر امپراتور چین علیه این عصیانها از اویغورها کمک می‌طلبد و مویونچور این خواسته را مثبت تلقی نموده و در سال ۷۵۷ م. (هـ ۱۳۹) در نزدیکی لویانگ عصیانگران را به شکست سختی می‌کشاند.

بعد از آنکه در سال ۷۵۹ م. (هـ ۱۴۱) مویونچور می‌میرد به جایش پسرش بؤگو با عنوان (اولی ایلک تانری دا قوت بولموش آلپ قوتلوق بیلگه خاقان) (به معنای حکمدار بزرگ و منتخب سعادت مند خداوند آلپ قوتلوق بیلگه خاقان) بر تخت می‌نشیند چین با کمک اویغورها قان لوشان را شکست داده و می‌کشد و البته با اینکه لویانگ را پس می‌گیرد ولی عصیانها ادامه می‌یابد پسر قان لوشان (قان شولان) سر کرده عصیانگران می‌شود و با ادامه دادن حرکت، لویانگ را دوباره متصرف میشود چین با از دست دادن توانایی خود در مقابله با شورشیان دوباره از اویغورها کمک می‌طلبد در پی این حوادث بؤگو خاقان چنین تصور میکند که عمر سیاسی سلاله تانگ در چین به پایان خود رسیده و به این سبب به جای کمک نظامی در پی هجوم نظامی بر می‌آید ولی در نتیجه سیاست زیرکانه چینی ها دوباره از این هدف خود منصرف شده و مثل یک متفق به چینی ها کمک نموده و علیه شورشیان به هجوم برمی‌خیزد و در بیست نوامبر ۷۶۲ م. (هـ ۱۴۵) لویانگ را از شورشیان پس می‌گیرد چنین بر می‌آید که نظامیان اویغور شهر را غارت می‌کنند در حالی که آنها عملاً نجات دهنده و محافظ چینی ها گردیده بودند بعد از مدتی در سال ۷۶۳ م. (هـ ۱۴۶) در ماه مارس به کشور خود برگشتند.

این سفر انجام شده به لویانگ از نظر اجتماعی اهمیت بسیار بزرگتری داشت، بؤگو خاقان در دوره ای که در لویانگ بود با دین مانی آشنا شده و آن را قبول می‌کند و وقتی به شهر اردوبالیک برمی‌گردد جهت نشر این دین در بین مردم به همراه خود چهار تن از رهبران مانی را نیز با خود می‌آورد

و به تدریج این دین به عنوان دین رسمی در می‌آید و اقوام مختلف کوچنده در اطراف اورخون با قبول حرف خاقان خود بدون مقاومتی این دین خارجی را قبول کرده و از شامانیزم دور شدند. در سال ۷۶۵ م. (هـ-۱۴۸) می‌بینیم که بین خاقان اویغورها و امپراتور چین یک اتحاد حادث می‌شود این اتفاق در اصل علیه تبتی‌ها و به منظور حفاظت چینی‌ها بوجود می‌آید در سال ۷۶۸ م. (هـ-۱۵۱) در منابع چینی از شکست بزرگ تبتی‌ها سخن به میان می‌آید.

بؤگو خاقان با اینکه چنین اتفاقی را با چینی‌ها بسته بود ولی از نبرد علیه چینی‌ها نیز دست برنداشته بود اصولاً مثل تمامی دولتهای کوچنده برای اویغورها نیز مهم ترین منبع غنائم چین بوده است.

در سال ۷۸۰ م. (هـ-۱۶۳) بؤگو خاقان از وضعیت نابسامان چین استفاده نموده و قصد هجوم به آنجا را داشت یکی از نزدیکان خاقان که مشاور و فرمانده او بود به نام تونباغاتارکان این حمله را صحیح نمی‌دانست و از آنجایی که از مناقشات مختلف نتیجه‌ای حاصل نشد تونباغاتارکان با تعدادی نیرو حمله ناگهانی به قرارگاه خاقان نموده و او را میکشد و با عنوان آلپ قوتلوق بیلگه خاقان در حاکمیت می‌نشیند.

در زمان این خاقان رابطه با چینی‌ها عادی می‌شود و در سال ۷۸۷ م. (هـ-۱۷۱) تبتی‌هایی که به شهر کوچا که در آن زمان تحت حاکمیت چین بود هجوم می‌کنند ولی توسط خاقان اویغور شکست خورده و عقب‌نشینی می‌کند در ۷۸۸ م. (هـ-۱۷۲) خاقان با شاهزاده چینی ازدواج می‌کند پس از این ازدواج تجار اویغور که قبلاً به علت مسائل مختلف به مشکل افتاده بودند به راحتی به تجارت خود در چین ادامه دادند.

اقوام ۹ اویغور حرکات اینچینی خاقان را مشروع ندانسته و به این سبب یک مجادله دراز مدت در میان اویغورها بوجود آمده بود در کتیبه‌های قارابالقاسون بیلگه خاقان به عنوان یک حاکم جسور معرفی شده و از توانایی او در حل مشکلات داخلی و خارجی سخن به میان آورده است.

کتیبه قارابالقاسون در نزدیکی کتیبه‌های گولتکین و بیلگه خاقان پیدا شده است.

البته قسمتی از این کتیبه که با الفبای ترکان آسمانی نوشته شده تاکنون خوانده نشده است ولی نوشته چینی آن خوانده شده است این متن توسط نعمت‌الله ترجمه شده است در این متن خلاصه‌ای از تاریخ اویغورها از زمان به حاکمیت رسیدن قوتلوق بیلگه خاقان در سال ۷۳۵ م. (هـ-۱۱۷) تا زمان پایان حاکمیت کوچلوق بیلگه خاقان ۸۲۱ م. (هـ-۲۰۵) آورده شده است.

پس از مرگ خاقان در سال ۷۸۹ م. (هـ-۱۷۳) پسرش آی تانری دا (قوت بولموش کولوگ بیلگه خاقان به معنای مشهور) بر تخت می‌نشیند. در منابع چینی بر می‌آید که این خاقان بر علیه تبتی‌ها و شاتوها که به چین هجوم می‌بردند نبرد می‌کند.

عمر این خاقان بسیار کوتاه بوده است و در ۷۹۰ م. (هـ-۱۷۴) در حالی که جنگ علیه تبتی‌ها ادامه داشت توسط برادرش که قصد گرفتن موقعیت خاقان را داشت کشته می‌شود. بزرگان اویغور بر تخت نشستن او رضایت نداده و او نیز کشته می‌شود و پسر کولوگ بیلگه خاقان به نام قوتلوق بیلگه خاقان بر تخت می‌نشیند.

در سال ۷۹۱ م. (هـ-۱۷۵) او تبتی‌ها را به شکست سختی میکشاند، عمر این خاقان نیز در ۷۹۵ م. (هـ-۱۷۹) بدون اینکه وارثی داشته باشد به پایان می‌رسد.

ملت اویغور اداره دولت را به فرمانده ارتش اویغور به نام قوتلوق تسلیم می‌کند او به عائله‌ای از تولوس‌ها تعلق داشته و در بچگی یتیم گردیده و بوسیله یکی از بزرگان اویغور بزرگ می‌شود با قابلیت‌هایی که داشته رتبه‌های نظامی را طی نموده و نهایتاً با عنوان خاقان بر راس دولت منصوب می‌شود در زمان این خاقان تبتی‌ها و قارلوق‌ها که علیه اویغورها عصیان کرده بودند تحت اطاعت در می‌آیند و همچنین در منطقه تورفان، منطقه قرقیزها سفرهای نظامی انجام می‌دهد و باز در زمان این خاقان دین مانی با قوت بیشتری شروع به نشر می‌گردد در زمان این خاقان در منابع چینی مطالب خاصی دیده نمی‌شود و این نشان می‌دهد که در رابطه با چینی‌ها حادثه ویژه‌ای بوجود نمی‌آید.

با مرگ او در ۸۰۵ م. (هـ-۱۸۹) پسرش خاقان می‌شود و او نیز فقط ۳ سال در راس حکومت می‌ماند در کتیبه‌های قارابالقاسون از مغلوبیت بزرگ تبتی‌ها در زمان این خاقان سخن به میان می‌آید او در سال ۸۰۸ م. (هـ-۱۹۲) از دنیا می‌رود در مورد نسبت فامیلی خاقان جدیدی که به جای او می‌نشیند با خاقان قبلی اطلاعاتی وجود ندارد در کتیبه‌هایی که در این دوره نوشته شده اشاره می‌شود که “مردم با دسته‌های شورشی صحرا متحد شده و از دادن مالیات امتناع می‌کنند و خاقان در راس اردو قرار گرفته و دسته‌های شورشی دشمن را نابود نموده و تا نهر سر فراری داده و بیش از یک میلیون اسیر می‌گیرد در سال ۸۲۱ م. (هـ-۲۰۵) او نیز مرده و به جایش (آی تانری دا اولوک بولموش کوچلوک بیلگه خاقان: به معنای نیرومند) بر تخت می‌نشیند، در مورد ارتباط خانوادگی این خاقان با خاقان‌های قبلی نیز ارتباطی وجود ندارد کتیبه‌های قارابالقاسون در سال ۸۲۶ م. (هـ-۲۱۱) در زمان این خاقان درست شده بود در زمان این خاقان تبتی‌هایی که علیه ترکستان به جنگ برخاسته

بودند شکست داده میشود و قارلوق ها تحت اطاعت در می آیند ولی در دوره های آخر حکومت او در نتیجه ایجاد شورشهایی او کشته میشود (۸۳۳ م.، هـ ۲۱۸).

پسر او با عنوان آلپ کولوک بیلگه بر تخت می نشیند او نیز در سال ۸۳۹ م. (هـ ۲۲۴) در نتیجه شورش کشته میشود.

دولت اوغور دوران ضعف خود را می گذراند بر اساس نظریه ای دلیل اصلی این ضعف دین مانی بود این دین کشتن انسان ها و حیوان ها را ممنوع نموده و گوشت حیوانات را حرام می دانست و در کتیبه ای در مورد این دین چنین می نویسد مردمانی که از عادت خوردن خون به عادت غذای پخته تغییر مزاج می دهند کار صحیحی انجام می دهند و سرزمینی که جنایتها را به کناری می گذارد به دیار فضیلت تبدیل میشود.

در این جا لازم است در مورد دین مانی جزئیات بیشتری داده شود.

موسس این دین به نام مانی در ۱۴ آوریل ۲۱۶ م. متولد میشود او در اصل همدانی بوده و سپس به بابل هجرت می نماید او منسوب به سلاله آرساجید بود و پدر او در بین النهرین به عقیده گنوستیک اعتقاد داشت در حالیکه مانی در چنین سیستمی تربیتهای اولیه دینی خود را کسب کرده بود بعدها اصول دین زرتشت و مسیحیت را یاد می گیرد و اوقصد ایجاد دینی را داشت که به کل جهان شامل شود و به این سبب سعی نمود دین خود را به نحوی ارائه دهد که خیلی از تفکرات و اصول دین های دیگر را در خود داشته باشد و اسامی بکار برده شده در دین او اصول اساسی اهورامزدا و خدایان قدیمی ایرانی و سریانی را در خود داشت این دین در حالی که در محدوده دین بودا در آسیای میانه رواج می یافت خود را با وضعیت موجود نیز تطبیق داد.

وقتی مانی به سن ۲۴ سالگی رسید به رواج دین پرداخت این دین به علت داشتن روحیه خوش بینی در مدت کوتاهی در منطقه ای از چین تا اسپانیا منتشر شد در این میان تماما دینها با دیدی منفی به این دین نگاه میکردند راهبان زرتشتی موقعیت و نفوذ خود را در خطر دیده و در سال ۲۷۳ مانی را میکشند و مسیحیان نیز این دین را خطرناک اعلام می کنند و برای اینکه ریشه های این دین را خشک کنند چنان مجادله ای علیه او شروع کردند که عملا از آثار مانی چیزی بر جای نماند و به این سبب آثاری از اوغورها که در مورد این دین باقی مانده اهمیت بسیار زیادی را پیدا میکند.

البته ایجاد جبهه بسیار قوی در مقابل دین مانی نه از دید مذهبی بیشتر از جهت اجتماعی قابل تفسیر است کلیه مخالفتهای ایجاد شده علیه این دین عموما در داخل دولت ساسانی بوجود آمده

بود و در اراضی این دولت تلاش زیادی برای از بین بردن این دین بوجود آمده بود از این نظر میتوان گفت که دین زرتشت دینی است که علیه هلنیزم جبهه دشمنانه و مخالفت گرایانه ای را ایجاد کرده بود و دین مانی نیز به منظور مقابله با زرتشتی گری فلسفه ای ایجاد کرده بود که در این فلسفه مجادله با هلنیزم به ضعف گراییده و قصد از میان برداشتن زرتشتی گری را داشت و از اینجا میتوان علل مجادلات بین این فلسفه و دین زرتشت را فهمید در هر حال این مطالب خارج از موضوعات کتاب حاضر بوده و به موارد فوق بسنده میشود.

بعد از توضیحات مختصر در مورد دین مانی به تاریخ اوغورها برمی گردیم در ۸۳۹ م. (هـ-۲۲۴) پس از اینکه قوسان تکین بر راس حکومت آورده میشود حادثه قرقیزها بوجود می آید (۸۴۰ م. ، هـ-۲۲۵) در این حوادث او می میرد و قرقیزها پایتخت را ضبط می کنند و اهالی را از شمشیر می گذرانند.

در حالی که دولت اوغورها از بین میرود اقوام اوغور سرزمین خود را ترک می کنند قسمتی از آنها به منطقه طارم، تورفان، بش بالیق، قاراشار، کوچا و قسمت دیگر نیز به مرز چین کوچ میکند این گروه اخیر در حین کوچ اوکوتکین را به عنوان خاقان انتخاب می کنند او در ۸۴۰ تا ۸۴۶ م. (هـ-۲۳۱) در صحرای قوبی حکومت می کند در این محدوده هم علیه قرقیزها و هم علیه چینی ها می جنگد و در نهایت کشته میشود و اوغورها به منطقه قانسو رفته و در اطراف مرکز آن (کانچو) سکونت پیدا می کنند به این گروه ساری اوغورها (اوغورهای زرد) گفته میشود هر دو گروه در مناطقی که سکونت پیدا می کنند دولتهای جدیدی ایجاد می کنند بدین ترتیب تاریخ اوغورها از سال ۷۴۵ م. در مغولستان شروع شده و تا ۸۴۰ م. (هـ-۱۲۷-۲۲۵) به مدت ۹۵ سال ادامه می یابد صفحه دوم دولت اوغور در دو منطقه ترکستان شرقی و قانسو در قالب دو دولت جداگانه قابل بیان است تاریخ آنها را در ادامه بطور خلاصه بیان می کنیم ابتدا خاقان های دوره اول بیان میشود. لیستی که در پایین آمده در حد امکان مربوط به اسامی حقیقی خاقان ها بوده و در مواردی به عنوان آنها اشاره میشود.

۱- تکین آرکین	۶۱۶-۶۲۹	(هـ.ق. ۶-۸)
۲- پوسا آرکین	۶۲۹-؟	(هـ) فرزند ۱
۳- تومیتو	۶۴۸-؟	(هـ-۲۷) ؟
۴- پوزون	۶۶۱-۶۴۸	(هـ-۲۷-۴۱) فرزند ۳
۵- پئلی	۶۶۱-۶۸۰	(هـ-۴۱-۶۰) فرزند ۴

۶- توجئجی	۶۸۰ - ۷۱۵ (هـ-۶۰-۹۶)	؟
۷- فودیفو	۷۱۵-؟ (هـ-۹۶)	فرزند ۶
۸- جئق-سونق	؟	فرزند ۷
۹- فودینان	؟	؟
۱۰- قوتلو بیلگه قول	۷۴۵-؟ (هـ-۱۲۷)	فرزند ۹
۱۱- مویونچور	۷۴۵-۷۵۹ (هـ-۱۲۷-۱۴۱)	فرزند ۱۰
۱۲- بؤگو	۷۵۹-۷۸۰ (هـ-۱۴۱-۱۶۳)	فرزند ۱۱
۱۳- تونا باقا تارکان	۷۸۰-۷۸۹ (هـ-۱۶۳-۱۷۳)	؟
۱۴- کولوگ بیلگه خاقان	۷۸۹-۷۹۰ (هـ-۱۷۳-۱۷۴)	فرزند ۱۳
۱۵- قوتلوق بیلگه خاقان	۷۹۰-۷۹۵ (هـ-۱۷۴-۱۷۹)	فرزند ۱۴
۱۶- قوتلوق	۷۹۵-۸۰۵ (هـ-۱۷۹-۱۸۹)	؟
۱۷- کولوگ بیلگه خاقان	۸۰۵-۸۰۸ (هـ-۱۸۹-۱۹۲)	فرزند ۱۶
۱۸- آلپ بیلگه خاقان	۸۰۸-۸۲۱ (هـ-۱۹۲-۲۰۵)	؟
۱۹- گوچلو بیلگه خاقان	۸۲۱-۸۳۳ (هـ-۲۰۵-۲۱۸)	؟
۲۰- آلپ کولوگ بیلگه خاقان	۸۳۳-۸۳۹ (هـ-۲۱۸-۲۲۴)	؟
۲۱- قوسان تکین	۸۳۹-۸۴۰ (هـ-۲۲۴-۲۲۵)	؟
۲۲- اوکو تکین	۸۴۱-۸۴۶ (هـ-۲۲۵-۲۳۱)	؟

دولت اویغوری کانچو

اویغورهایی که به کانچو آمده و در آن جا ساکن شدند دولت نظامی وقوی بزرگی را به میان آوردند آنها اساس دولت خود را بر پایه ایجاد مناسبات خوب با چینی ها قرار دادند در منابع چینی هر چند یکبار از تقدیم هدایای مختلف به امپراتور چین سخن به میان می آید و همچنین از فرستادن ایلچی های مختلف از طرف اویغورها به چین سخن به میان می آید.

در سال ۹۰۵ م. (هـ-۲۹۲) فرماندهی از هون های غربی که با عنوان پادشاهی آلتین داغ علیه چینی ها عصیان کرده و قصد به تابعیت در آوردن اویغورها نیز داشت اویغورها نیز ارتشی را علیه این فرمانده شورشی به حرکت در آورده و او را به شکست می کشانند.

در این میان سلاله چینی تانگ به پایان عمر خود رسیده بود و دوره ۵ سلاله در حال شروع بود (۹۰۶-۹۶۰ م. هـ-۲۹۳-۳۴۹) از این ۵ سلاله، سه سلاله از طرف ترکان شاتو ایجاد شده بود و در

این میان اویغورها نیز ارتباط خود را با چینی ها قطع نموده و در سال ۹۱۱ م. (هـ ۲۹۸) استقلال خود را به دست می آورند البته دوره استقلال آنها مدت زیادی به طول نمی کشد و بعد از تاریخ ۹۴۰ م. (هـ ۳۲۸) کیتان ها و بعد ها نیز در ۱۰۲۸ م. (هـ ۴۱۹) تانقوت ها آنها را تحت نفوذ خود در می آورند.

بعد از ایجاد امپراتوری چنگیزخان در سال ۱۲۲۶ م. (هـ ۶۲۳) اویغورها داخل این امپراتوری گردیدند ساری اویغورها اکنون نیز در منطقه کانچو سکونت دارند آنها عملاً به یکی از قدیمی ترین لهجه های ترکی سخن می گویند و این لهجه را حفظ نمودند و اینها تنها قومی هستند که سیستم شمارش بکار برده شده در کتیبه های اورخون را بکار میبرند در این سیستم شمارش، اعداد از کوچک به طرف بزرگ ردیف میشود مثلاً وقتی (بیر بیرمی ۲۱) گفته میشود هدف ۲۱ نبوده بلکه ۱۱ می باشد و توضیح آن اینچنین است که منظور یک شماره به طرف دهگان ۲۰ بیان میشود و وقتی (بیر اوتوز) گفته میشود یک شماره به سمت دهگان سی بیان میشود و به معنی ۲۱ می باشد و حتی این موضوع نیز قابل ذکر است که وقتی برای اولین دفعه کتیبه های اورخون خوانده شده این شمارش مثل شمارشهای آلمانی در نظر گرفته شده و سبب شده بود که مقادیر تاریخ حدود ده سال بیشتر خوانده شود و وقتی این تاریخ ها با مقادیر قید شده در منابع چینی دچار ناهماهنگی گردیده بود ارقام صحیح آن توسط محققین فهمیده شده بود.

دولت اویغوری ترکستان شرقی

اویغورهایی که به سمت تورفان کوچ کردند برادر اوکوتکین را به نام اونیه تکین به خاقانی برگزیدند او آخرین خاقان این اقوام متحد محسوب میشد. ۸۴۶-۸۴۸ م. (هـ ۲۳۱-۲۳۳). این اقوام در مناطق کوههای تانری و شهرهای تورفان و بشش بالیق ساکن شدند آنها پسر برادر خاقانی را که از طرف قرقیزها در قارابالقاسون کشته شده بود در سال ۸۵۶ م. (هـ ۲۴۱) به خاقانی برگزیدند نام او منگلی و عنوانش اولوتانری دا قوت بولموش آلپ کولوک بیلگه بود.

چین ایجاد روابط دوستانه با این دولت را به نفع خود میدید و به این سبب وقتی والی های نظامی چینی در تورفان و بشش بالیق عصیان کردند خواباندن این شورش ها چینی ها را ناراحت نمی نمود وقتی سلاله تانگ چینی ۹۰۶ م. (هـ ۲۹۳) از میان برداشته شد دولت اویغوری ترکستان شرقی نیز مثل اویغورهای خانچو استقلال خود را باز یافتند.

بعد از این تاریخ اطلاعات زیادی در مورد اویغورهای ترکستان شرقی وجود ندارد، مرزهای جنوبی آنها به تبت، مرزهای غربی به قارلوق ها ختم میشد این دولت یک دولت جهانگشا و کشورگشا

محسوب نمیشد در حالی که در داخل قلمرو خود شهرهای بزرگی مثل تورفان، کاشغر، بشش بالیق، کوچا، هامی را داشتند هیچوقت قصد گسترش آن را به خارج از این محدوده ها را نداشتند در واقع سیاست خارجی را کد و ساکنی را انتخاب کرده بودند و در سایه راههای تجاری که از یک طرف به چین و از طرف دیگر به کشورهای غربی گسترده میشد کارهای تجاری و هنر و ادبیات را گسترش دادند. در این دوره در میان اویغورها علاوه بر دین مانی، دین بودایی و همچنین نسطوری رواج داشت و حتی دین اسلام نیز به تدریج خود را در بین آنها نشان میداد و با آنکه هنوز یک دولت کاملاً مستقل اویغوری وجود نداشت ولی حاکمان آنها عنوانهای ایدوکوت (وقت مبارک) را به خود میدادند و نام پایتخت نیز ایدوکوت نامیده میشد این شهر از قدیم مرکز قشلاق (زمستانی) بود و هوچو نام داشت مرکز بهاره و یا بیلاق آنها شهر بشش بالیق بود.

دولت اویغور ابتدا به قراختای ها و سپس در ۱۲۰۹ م. به امپراتوری مغول وابسته شد و آخرین سلاله اویغور که در تابعیت مغول بود در سال ۱۰۶۸ م. (۷۶۹ هـ) تا زمان تسلیم شدن سلاله مینگ چین دوام داشت اویغورها در امپراتوری چین دارای رتبه های بالای اداری بودند و تاثیر آنها مدتهای مدیدی در این امپراتوری حس میشد یکی از عناصری که سبب دور شدن اویغورها از روحیه سلحشوری و کوچندگی شد دین مانی بود البته این ادعا چقدر درست است مشخص نیست در هر حال در سایه این دین در موسیقی و نقاشی آثار بسیار ارزنده ای را از خود به جای گذاشته اند. مینیاتور اویغوری در واقع جد مینیاتورهای هندی و ایرانی محسوب میشود و آثاری که از این هنر در معبد های اویغوری پیدا شده نمونه های خیلی مشخص از این هنر هستند و حتی در حفاری های تورفان پارچه های ابریشمی دیده میشود که نقاشی های بسیار خیره کننده بر روی آنها نقش بسته بود در حفاری هایی که در معبد های منسوب به این دوره انجام شده بود آثار بسیار زیادی در ارتباط با سبک ترکی قدیم دیده میشود این آثار هم از جهت تاریخی و هم از جهت رئالیسم و آنتروپولوژی و نژاد شناسی بسیار اهمیت دارد این سبک ها با سبک های بکار برده شده در آسیای مقدم و توران هم شکل می باشند چنانکه از محققین به نام آ. وونکلوک اشاره می کند ترسیمهای فوق الذکر، نشان دهنده تلاش و جدیت پدید آورندگان آن بوده و این موضوع برای اولین بار در نقاشی های دیواری ترکان دیده میشود در حفاری ها نه فقط آثار هنری بلکه آثار به جا مانده از زبان ترکی نیز در کتابهای مقدس دیده میشود این مطالب از زبانهای یونانی، سریانی، سانسکریت به زبان اویغوری ترجمه شده و مطالب بسیاری در مورد آثار از بین رفته بودایی را در خود جای داده است و میتوان گفت چه در مورد بودائیسیم و چه در مورد دین مانی این آثار مهمترین و حتی یگانه

منبع به جا مانده محسوب میشوند نوشته های اویغوری از نوشته های اورخون و الفبای آن متفاوت است و در قسمتهای قبلی اشاره شده بود که اساس الفبای زبان ترکی از الفبای سوغدی اقتباس شده بود الفبای سوغدی دارای ۲۵ حرف بود ولی الفبای اویغوری ۱۹ حرف داشت البته باید گفت که این الفبا در مقایسه با الفبای اورخون پیشرفتی را در خود نداشت و برعکس قدمی به عقب محسوب میشد.

این نوشته ها بلافاصله بعد از قبول کردن اسلام از میان برداشته نشد و در سایه امپراتوری مغول ها به سمت غرب نیز گسترش یافت.

وقتی از کتاب بحث میشود اولین چیزی که به ذهن انسان میرسد کاغذ است در چین در اولین سده بعد از میلاد انواع کاغذها شناخته شد و در حال استفاده بود و در چنین شرایطی بود که اویغورها صدها سال قبل از اینکه اروپائیا کاغذ را بشناسد آن را استفاده میکردند عرب ها شناخت کاغذ را در سال ۷۵۱ م. (هـ-۱۳۳) بعد از اینکه در جنگ تالاس افرادی را اسیر گرفتند تجربه کردند و در سمرقند یک کارخانه کاغذسازی ایجاد کرده بودند، کاغذ با واسطه گری عرب ها در قرن ۱۱ م. به عالم مسیحیت رسید وضعیت در مورد چاپ کتاب نیز چنین بوده است گوتنبرگ چاپ کتاب را اختراع نکرده بود و در واقع صدها سال قبل از او چاپ کتاب در چین، کره و آن چیزی که برای ما اهمیت دارد در بین اویغورها رواج داشت و در مورد ترویج و گسترش این صنعت در غرب، قوم اویغور نقش بسیار مهمی داشتند یکی از قدیمی ترین حروف چاپی متحرک در زبان ترکی بکار برده شده است و در حین حال باید بگوییم که اویغورها در جهت آشنایی مغول ها با تمدن نقش ارزنده ای را ایفا کردند فاتحان مغول الفبای اویغوری را مورد استفاده قرار دادند و زبان دیپلماتیک آنها، زبان ترکی اویغوری بود گوئیوک خان در ایجاد ارتباط با کشیش غربی زبان اویغوری را به عنوان زبان واسطه انتخاب کرده بود و دیپلماتها و سیاستمدار مغول ها عمدتاً از اویغورها و قسماً از کرئیت ها و اونگوت ها بود و اویغورها در مقام های سفارت، والی گری و مربی گری امپراتوری چنگیز انجام وظیفه میکردند و دانشمندان آنها در دربار مغول در تبریز حضور چشمگیری داشتند مطالب فوق از قلم یک محقق اروپایی نوشته شده و از این نظر اهمیت ویژه ای دارد.

در نقشه زیر محدوده دولتهای اویغور نشان داده شده است.



۲-۱۱- قارلوق‌ها

چنانچه در تدقیق تاریخ ترکان آسمانی دیدیم قارلوق‌ها در حوضه تارباقتای، جنوب نهر قاراايرتیش، شمال نهر ائمیل، بین دریاچه‌های اورونقو و سایشانق زندگی میکردند. عموماً قارلوق‌ها همراه با اوغوزها دیده شدند و آنها در داخل گروه اوغوزها محسوب میشدند در طی زمانهایی مثل اوغوزها آنها نیز نام ترکمن را گرفتند هر چند قبلاً به تاریخ قارلوق‌ها اشاراتی شده است ولی در اینجا جزئیات بیشتری از این دوره مورد کنکاش قرار می‌گیرد در این قسمت کلیاتی از گذشته آنها ذکر شده و سپس به تاریخ دولت مستقل آنها پرداخته میشود همانگونه که اشاره شده قارلوق‌ها از سه طایفه اصلی تشکیل میشدند و بعضاً به آنها اقوام سه قارلوق گفته میشد در یک ترجمه فرانسوی این اقوام با نامهای مئو-لو، چه-سه، تاجه-لی مشخص شده اند تلفظ ترکی آنها موولو، چلسه، داشئلی می‌باشد در دایره المعارف اسلامی محقق انکسندی تلاش نموده است این اسامی را به شکل ترکی در آورده و آنها را به ترتیب بولاق، چیغیل یا ایچ-ائل، تاشلیق و یا دیش ائل نامیده است.

وقتی تاریخ اوغوزها را ارائه می‌کردیم در مورد اسامی ترکی اقوام مختلف مطالبی را قید نمودیم این سخن در مورد قارلوق‌ها اهمیت بیشتری دارد چونکه اقوام موسس دولت قاراخانیان چهار قوم قارلوق، یغما، چیغیل، توخسی قلمداد شده است از طرف دیگر در دایره المعارف اسلام، کلمه قاراخانیان چنین قید شده است "سلاله قاراخانیان از طایفه توجوئه (ترک) که شاخه‌ای از خاندان آسئنا بود می‌باشد" و در عین حال باید بگوییم که از سه قوم تشکیل دهنده اتحادیه قارلوق به دو عنصر مهم چیغیل و یغما میتوان اشاره کرد و چنانکه قبول کنیم که مو-لو همان یغما و چه سه همان چیغیل است لزوماً قوم داشئلی (دیش-ائل) مهمان قوم توخسی می‌باشد محمود کاشغری نیز توخسی‌ها را شاخه‌ای از چیغیل‌ها میدانند و چیغیل‌ها را نیز طایفه‌ای از قارلوق‌ها را نشان میدهد و در عین حال باید اشاره کنیم یغماها در حالی که به نه اوغوزها و اوغوزها وابسته بودند پس از بین رفتن دولت اوغوز به غرب کوچ نمودند و چنانچه در حدود العالم نشان داده شده است آنها یکی از اقوام موسس قاراخانیان بودند و در عین حال باید بگوییم چیغیل‌ها به اقوام تولوس داخل بوده و همان اقوام سکیه بودند.

قبلاً به عصیان قارلوق‌ها در زمان خاقان ترکان آسمانی غربی به نام تونق جبه اشاره شده بود در عصیان اولوخاقان یکی از اقوام حامی او قارلوق‌ها بودند در سال ۶۵۴ م. (هـ-۳۴) چینی‌ها قارلوق‌ها را به مغلوبیت بزرگی انداخته بودند و در سال ۶۵۸ م. (هـ-۳۸) در حالی که اراضی ترکان

آسمانی از نو تقسیم بندی میشد در اراضی منسوب به قارلوق ها والی گری های مختلفی ایجاد شد.

در سال ۷۱۱ م. (هـ-۹۲) پس از اینکه خاقان تورککش به نام سوکو توسط قاپاغان خاقان کشته شد عصیانهای بین اون اوخ ها و قارلوق ها بوجود آمد.

قارلوق ها ۷۱۴-۷۱۵ م. (هـ-۹۵-۹۶) وابستگی خود را به امپراتوری چین اعلان کرده بودند و همین حرکت سبب شده بود در سال ۷۱۵ م. (هـ-۹۶) ترکان آسمانی سرزمین قارلوق ها را تحت استیلای خود در آوردند در ۷۱۷ م. (هـ-۹۸) آسناهین (ش-۹۵) در سفری علیه تورککش ها قارلوق ها را نیز به همراه خود داشت.

پس از اینکه اویغورها و باسمل ها متحدان در ۷۴۴ م. (هـ-۱۲۶) امپراتوری ترکان شرقی را از بین بردند قارلوق ها هژمونی خاقان اویغور را قبول کردند سرکرده قارلوق ها یعنی باشبوغ آنها به عنوان یابغو در واقع جناح چپ دولت اویغور را تشکیل میدادند یعنی بعد از خاقان بزرگترین رتبه محسوب میشده است البته مطالب موردنظر در مورد قارلوق هایی است که در اطراف اوتوکن میزیستند ولی بیشتر قارلوق ها در سرزمین اصلی خود میزیستند و خودشان یابغو انتخاب کرده و در عین حال که تابع اویغورها بودند وضعیت مستقل تری داشتند.

در سال ۷۵۵ م. قارلوق ها به تدریج ثروتمند شده و قوی تر گردیدند و در این میان قارلوق هایی که در اوتوکن میزیستند به تدریج به سمت غرب کوچ نمودند و با کم شدن نفوذ تورککش ها به تدریج قارلوق ها جای آنها را گرفتند و در دوره ای تمامی سرزمینهایی را که تحت حاکمیت ترکان آسمانی غربی بود زیر نفوذ خود در آورده و عملاً جانشین این امپراتوری گردیدند.

پس از اینکه سولو خاقان باشبوغ تورککش ها میمیرد در بین بازماندگان آنها مجادلات زیادی بوجود می آید و در این مرحله دیگر تورککش ها توانایی جلوگیری از پیشروی عرب ها را نداشتند و در نتیجه مجدداً ماوراءالنهر تحت نفوذ عرب ها در آمده بود و در شرق سیحون نیز پیشروی هایی بوجود آمده بود ولی با تضعیف تدریجی اموی در این دوره و تبلیغات طرفداران عباسی ها در خراسان و بویژه از آنجایی که اموی ها نوعی ملی گرایی عربی را تبلیغ می کردند و عباسی ها بیشتر روی تبلیغات اسلامی تاکید میکردند در نتیجه افراد بومی منطقه نیز به سبب وضعیت خاص منطقه از اموی ها روی برگردانده و به تدریج به طرفداری از عباسی ها بر می خاستند پس از ۷۴۷ م. (هـ-۱۲۹) یک عصیان علنی علیه اموی ها در خراسان شروع شد و این شورش ها تا زمانی که عباسی ها جای اموی ها را گرفتند ادامه داشت ۷۵۰ م. (هـ-۱۳۲) به این سبب هر چند تورککش ها

از میان برخاستند ولی عرب‌ها نیز عملاً پیشروی قابل ملاحظه‌ای در شرق سیحون نداشتند در نتیجه حوادث گفته شده با کاهش فشار عرب‌ها و با از میان رفتن تورکش‌ها عملاً در منطقه نبود اقتدار مسلط بوجود آمد و در این میان با ملاحظه شرایط منطقه چینی‌ها با برگشت به خاطرات سیاست گذشته خود در آسیای میانه مجدداً به فکر تصرف منطقه افتادند و البته این نکته نیز قابل ذکر است که از نکته نظر اقوام ترک مهم‌ترین مسئله این بود که منطقه تحت نفوذ ترکان باقی مانده و بویژه در حالی که خطر عرب‌ها در حال کاهش بود ترس از قدرت گرفتن چینی‌ها مشکل عمده‌ای برای منطقه بوجود می‌آورد و در حالی که تا آن زمان قارلوق‌ها روابط بسیار خوب و مستحکمی با چینی‌ها داشتند این تفکرات جدید سبب میشد تغییر رویه‌ی جدیدی در بین قارلوق‌ها بوجود می‌آید و در جنگی که در تموز سال ۷۵۱ م. (هـ ۱۳۳) در تالاس اتفاق افتاد قارلوق‌ها در کنار اعراب قرار گرفته و چینی‌ها را دچار هزیمت سختی نمودند این نبرد مهم را از منابع چینی پی میگیریم.

“وقتی که والی چینی کوچا، حاکم تاشکند را اسیر میکند پسر حاکم از حيله گيري و بی رحمی والی کوچا شاکمی شده و به حاکمان شهرکهای غربی تر پناه می‌برد و اهالی این والی گری‌ها از وضعیت پیش آمده بسیار عصبانی شده و چهار ایالت جهت هجوم، متحدان و بصورت مخفیانه با اعراب تماس حاصل نمودند.

والی کوچا یعنی سین چه با دریافت چنین خبری با ۳۰ هزار قشون جهت هجوم به اعراب به راه می‌افتد پس از طی ۳۵۰ کیلومتر در شهر تالاس با اعراب مواجه میشود و هر دو قشون مدت ۵ روز نبرد میکنند اقوام قارلوق که ابتدا همراه چینی‌ها بودند سر به شورش برداشته و با اعراب متحد گردیده و از روبرو و عقبه جبهه علیه سین چه وارد جنگ شدند چینی‌ها دچار شکست بزرگی شدند تمامی نظامیان آنها از بین رفته و یا غیب شدند و فقط تعداد محدودی باقی مانده و آنها نیز فرار را به سین چه توصیه نمودند. راه تنگ و سخت بود اهالی فرغانه که علیه چینی‌ها وارد نبرد شده بودند همراه با حیوانات خود راه را بسته بودند و چینی‌ها با چماق‌هایی که در دست داشتند انسان‌ها و حیوانات را از سرشان زده و می‌کشتند و بدین طریق توانستند تعدادی از آنها فرار کنند.”

مورخین عرب چنین می‌نویسند که در این جنگ ۵۰ هزار نفر چینی کشته شده و ۲۰ هزار نفر اسیر میشوند این جنگ از نظر تاریخ ترکستان بسیار مهم است زیرا این جنگ سرنوشت، فرهنگی را که باید به منطقه حاکم میشد مشخص میکرد و در واقع با پیروزی اعراب حاکمیت چینی‌ها برای

همیشه از منطقه رخت بر می‌بندد پس از جنگ قسمت غربی حوضه تارم به دست قارلوق‌ها می‌افتد و باقیمانده آن در دست اویغورها می‌ماند در ۷۵۶ م. (هـ۱۳۸) یابغوی قارلوق‌ها عملاً و تماماً وضعیت مستقلی پیدا کرده ولی هنوز با همین عنوان به حاکمیت خود تداوم می‌داد این حرکت نشان می‌داد که عملاً یابغوی قارلوق‌ها به نوعی هژمونی ظاهری خاقان اویغور را قبول نموده و عملاً حاکمیت امپراتوری صحراها یعنی اوتوکن مقدس را محافظت و قبول می‌نمود و در سال ۸۴۰ م. (هـ۲۲۵) در حالی که قرقیزها رسم و سنت بین اقوام ترک را به هم ریخته و دولت اویغور را از میان برداشتند حاکمیت صحراها یعنی هژمونی اوتوکن و وابستگی به آن نیز در بین اویغورها راه زوال پیموده و یابغوی قارلوق خود را خاقان صحراها اعلام نموده و عنوان قاراخاقان را انتخاب نمود (در مورد مفهوم قارا در قسمت مربوط به تورک‌کش‌ها بحث‌های لازم قابل ملاحظه می‌باشد).

پس از تاسیس دولت قاراخانیان (قاراخانلی) در حالی که هسته اصلی آن را قارلوق‌ها تشکیل می‌دادند در بین خاندانهای ذی‌نفوذ مجادلات مختلفی بوجود آمد و در نتیجه این اختلافات قاراخانیان (قاراختای لار) توانستند تا محدوده خراسان نفوذ کنند پس از این تاریخ در بین خوارزمشاهیان و قاراخانیان اختلافات مختلفی بوجود آمد از آنجایی که این مطالب در جلد دیگری از کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت در اینجا به این موضوع خاتمه می‌دهیم.

از منابع عرب به مطالب زیر میتوان اشاره نمود در سال ۱۰۵۷ م. (هـ۵۵۲) خاقان قاراخانیان غربی یابغو خان یعنی باشبوغ قارلوق را میکشد و دیگر بزرگان قارلوق را از مقامهای خود عزل میکند در نتیجه این حوادث قارلوق‌ها از ایل ارسلان پادشاه خوارزمشاهی کمک می‌طلبند و در نتیجه فشار خوارزمشاهیان، قارلوق‌ها توانستند مقام‌های خود را بدست آوردند در ۱۰۶۵ م. (هـ۵۵۹) مجدداً عصیان‌های مربوط به قارلوق‌ها را در منابع عربی می‌بینیم و در عین حال دیده میشود که در این دوره حاکم قارلوق‌ها شخصی با عنوان یابغو بوده است.

پس از شروع استیلای مغول، والی گری قارلوق‌ها در محدوده مرکزی قایالیق (شهر نهر ایلی) ادامه یافت و در این دوره والی قارلوق‌ها ارسلان خان دوم بود او اولین حکمدار مسلمان بود که به چنگیز خان اطاعت نمود در سال ۱۲۲۱ م. (هـ۶۱۷) پس از اینکه او می‌میرد حاکمیت شهر اوژکند به پسر او واگذار شد پس از بین رفتن امپراتوری مغول هیچگونه مدرکی دال بر ادامه دولت مستقل قارلوق در منابع موجود دیده نمیشود.

۲-۱۲- قرقیزها

یکی از اقوام ترکی که در مورد آنها اطلاعات بسیار محدودی وجود دارد قرقیزها هستند ولی یکی از اقوام قدیمی ترک هستند که وارد صحنه تاریخ شدند در هر حال ارتباط و تماس آنها با چینی ها و غربی ها در مرحله بسیار پایینی بوده و عملاً بیشترین ارتباط آنها با اقوام دیگر ترک بوده است و به این سبب در منابع چینی و غربی نیز اطلاعات بسیار کمی در این زمینه وجود دارد قرقیزها در سال های پایینی قرن سوم قبل از میلاد توسط چینی ها شناخته شدند در منابع چینی نام آنها به شکل (کیئن کوئن- کی قون- جیئه قو) بوده است و اطلاعات داده شده در مورد آنها چنین است " دارای قد بلند گیسوان سرخ صورت سفید و چشمان سبز می باشند عقیده بر شوم بودن رنگ سیاه دارند مغرور و جسورند سرزمین آنها بسیار سرد است نهرهای بزرگ آنها نیز یخ می بندد گندم، جو، ارزن و نوعی یولاف کشت میکند و با آسیاب آنها را آرد می کنند ارزن را در خوردنیهای و در شراب سازی استفاده می کنند اسبان بسیار بزرگ و قوی دارند همچنین شتر، گاو و گوسفند نیز پرورش می دهند در سرزمین آنها طلا، آهن و قلع وجود دارد از آهن، سلاح های بسیار برنده درست می کنند و آنها را به توجوئه ها (ترک ها) می دهند و سلاح های مثل تیر و کمان دارند و برای سواری هایشان از چوب سپر درست می کنند با این سپرها پاها و ران هایشان را محافظت می کنند همچنین در شانه های خود نیز سپرهای گردی قرار میدهند و بدین ترتیب خود را از شمشیر و تیر محافظت می کنند حکمدار آنها به خود عنوان آ-ژی را میدهد وزیر یک پرچم یا توغ جمع میشوند و به رنگ قرمز احترام قائل می شوند تمامی قبایل گوشت می خورند و شیر اسب (قیمیز) می خورند مردگان را می سوزانند، استخوانهایشان را جمع می کنند و یک سال بعد این استخوان ها را دفن میکنند زبان و نوشته هایشان مثل اویغورهاست آنها خود را از نسل گرگ محسوب نمی کنند."

وقتی امپراتوری ترکان آسمانی تاسیس میشود قرقیزها در غرب دریاچه بایکال، سرچشمه نهر یئنی سئی می زیستند این مناطق در شمال مناطقی قرار میگیرد که در قرن دوم قبل از میلاد میزیستند، قرقیزها در ۵۶۰ م. و در دوره امپراتور ترکان آسمانی موکان خاقان به تابعیت آنها در آمده بودند، در ۶۳۰ م. وقتی دوره اسارت در بین ترکان آسمانی شروع میشود قرقیزها به شکل یک دولت مستقل در می آیند و از کتیبه های اورخون اطلاعاتی راجع به وجود خاقانی در راس آنها بدست می آید و پس از اینکه ترکان آسمانی شرقی مجدداً به شکل دولتی مستقل در می آیند در ۶۹۶ م. (ه-۷۷) قرقیزها مورد هجوم آنها قرار گرفته و خاقان آنها کشته شده و به تابعیت این امپراتور در می آیند.

البته بعد از این دوره نیز قرقیزها آرام نشستند و در نتیجه شورش های بوجود آمده در ۷۱۰ م. (هـ-۹۱) مجدداً مورد هجوم قرار گرفتند البته بعد از این تاریخ نیز آنها به صورت کامل تحت اطاعت ترکان آسمانی نبودند و هر چند یکبار عصیانهایی را بوجود می‌آوردند و در دوره بیلگه خاقان نیز این عصیان ها به اوج خود میرسد و با از بین رفتن امپراتوری ترکان آسمانی قرقیزها به خاقان اویغور یعنی مویونچور تابع میشوند و در سال ۸۴۰ م. (هـ-۱۲۲) با از بین بردن دولت اویغور در اوتوکن دولت خود را ایجاد میکنند عمر این دولت مستقل ۸۰ سال دوام می‌آورد در این دوره حادثه مهمی اتفاق نمی‌افتد در ابتدای قرن ده میلادی (هـ-۴) (ختای ها) مناطق شمال شرقی چین را تحت حاکمیت خود در آورد. و خاندانی به نام لیئائو ایجاد می‌کنند مدتی بعد در ۹۲۴ م. به مغولستان داخل میشوند و حوضه های بالایی اورخون و قارابالقاسون را ضبط می‌کنند و قرقیزها را به سمت شمال یعنی به سرزمین قدیمی خودشان میرانند در این میان قسمتی از اقوام قرقیز به غرب کوچ می‌کنند، قرقیزها در سرزمین قدیمی خود تا سال ۱۲۰۷ م. (هـ-۶۰۳) به صورت مستقل زندگی می‌کنند و در این تاریخ به اطاعت چنگیز خان در می‌آیند در ۱۲۱۷ م. (هـ-۶۱۳) در نتیجه شورش بین قرقیزها، چنگیز خان پسر خود جوجی را برای سرکوبی آنها می‌فرستد جوجی ۱۲۱۸ م. (هـ-۶۱۴) پس از عبور از یئنی سئی این عصیان را سرکوب میکند بعد از قرقیزها تحت دو گروه جداگانه دارای حاکم بوده و به تابعیت مغول ها در می‌آیند یکی از آن گروه در شمال کوههای آلتای و تاننو اولا و دیگری در غرب کوههای تانری و در قرقیزستان امروزی می‌زیستند البته اطلاعات زیادی در مورد اینکه کی و چگونه قرقیزها به غرب کوههای تانری آمدند وجود ندارد و در دایره المعارف اسلام تحت لغت قرقیزستان مطالب زیر داده میشود.

” بر اساس منابع چینی آنها در قرن ۴ میلادی در اینجا می‌زیستند تا دوره سلاله تانگ با چینی ها روابط خوبی داشتند در قرن ۵-۷ م. در غرب کوههای تانری یعنی تیان شان قومی از قرقیزها به نام نوشئی می‌زیست در هر حال در سفرهای انجام شده بوسیله تیمور و اولوغ بگ اطلاعاتی در مورد قرقیزها داده نمیشود.“

چنانکه دیده میشود در اینجا نوعی ناهماهنگی در بین اطلاعات موجود وجود دارد نامی که به یکی از طوایف قرقیزها یعنی نوشئی ها داده میشود در واقع نامی است که به یکی از ۵ طایفه غربی اون اوخ ها داده شده است آنها در غرب دریاچه ایسیق و بین نهرهای چو و تالاس سکونت داشتند و در واقع بین اون اوخ ها و بویژه بین گروه غربی آنها و قرقیزها ارتباطی وجود ندارد و از طرف دیگر در زمان امپراتوری ترکان آسمانی هیچگونه اطلاعاتی دال بر وجود آنها در مناطق غربی دیده نمیشود

و برعکس در آن دوره قرقیز به عنوان قومی که در مناطق شمالی می‌زیستند شناخته می‌شدند به این سبب میتوان گفت که قرقیزها مدت مدیدی بعد از قرن ۴ میلادی به مناطق غربی کوههای تانری آمده بودند معمولاً مورخین در ارتباط با تاریخ ترکان نقش قرقیزها را مثبت تلقی نمی‌کند و چنین عقیده دارند که قرقیزها سبب شدند اژتوکن به دست مغول‌ها بیافتد، در مورد قرقیزها به جز اطلاعات فوق بویژه تا دورانی که به صورت دولتی نیمه مستقل تحت حاکمیت روس‌ها قرار گرفتند مطالب دیگری وجود ندارد.

۲-۱۳- ترکان شاتو (چول تورکلری)

یکی از اقوامی که در تاریخ معروف گردیده اند و در هر حال چه از نظر نام این قوم و چه از نظر طوایف تشکیل دهنده آن قوم در بین مورخین مورد مناقشه بوده ترکان شاتو می‌باشد بارتولد " کلمه چا-تو" را نامی چینی به معنای انسان‌های صحرای ماسه ای بیان میکند و چنین می‌گوید که این کلمه همان کلمه تچوو-یوئه، چویوئه می‌باشد و به ترکی تچول (چول) یعنی صحرا می‌باشد. چنانکه می‌دانیم قوم تچوو-یوئه در غرب نهر بارکول به عنوان یک طایفه ترک شناخته می‌شود و به نظر بارتولد این قوم با ترکان شاتو یکی شده و نام قوم نیز به معنی انسان صحرا (چول انسانی) می‌باشد.

به نظر ائبرهارد شاتوها از ترک‌های غربی هستند پس از جدا شدن ترکان آسمانی شرقی و غربی اقوام شاتو همراه با چویوئه و چومی‌ها در مناطق سرزمین‌های قدیمی اوسون‌ها سکونت گزیدند در آن زمان آنها تحت حاکمیت اتحادیه قبیله ای چویوئه بودند.

چاواننئس نیز بر همین عقیده است " شاتوها قومی جدا شده از ترک‌های غربی هستند و با چویوئه‌ها از یک ریشه اند و پس از جدا شدن ترک‌های غرب و شرق قسمت غربی آنها سرزمین‌های قدیمی اوسون‌ها را اشغال کردند و در نتیجه اختلاط با چویوئه‌ها و چومی‌ها یکی شدند در شرق دریاچه بارکول یک صحرای سنگی بزرگی به نام شاتو وجود داشت و به این سبب به آنها ترکان شاتو گفتند " دیگونئس نیز بر این عقیده است که چویوئه‌ها به علت اینکه در کنار صحرای شاتو می‌زیستند به ترکان شاتو معروف شدند زکی ولیدی توغان، چاواننئس و همچنین چین شناسان روسی، ریشه شاتوها را از اقوام چوموک می‌دانند و میتوان گفت کلمه چوموک معادل چویوئه می‌باشد از طرف دیگر در بین اون اوخ‌ها و در داخل گروه تولوها طایفه ای به نام چوموکن وجود دارد و این نام نیز ترجیحاً چویوئه خوانده می‌شود زکی ولیدی توغان با تکیه بر منابع چین شناسان روسی چنین اظهار می‌دارد که کلمه شاتو به معنی تجار بوده و در واقع واژه‌ی تحریف شده‌ی هندی "سارت" توسط چینی‌ها می‌باشد البته در این زمینه منبع مطمئنی دیده نمی‌شود و بویژه این مطلب

قابل ذکر است که چرا چینی ها برای کلمه تاجر از کلمه هندی استفاده کردند و به چه دلیل از کلمه چینی که نشان دهند خصوصیات تاجر بودن آنها را نشان دهد استفاده نکردند به این سبب چنین تفسیری خیلی منطقی به نظر نمی رسد و در عین حال دلیلی بر این که ترکان شاتو تاجر بودند وجود ندارد.

بدین ترتیب نام شاتو بیشتر به معنی صحرا (چول) بیان میشود و این منطقی تر به نظر میرسد چینی ها در ۶۵۴ م. (هـ-۳۴) در نزدیکی دریاچه بارکول ولایت کین مان و در شرق دریاچه ولایت شاتو را ایجاد کرده بودند و در عین حال در این منابع قید شده که این دو ولایت در منطقه چویوئه ها ایجاد شده و بدین ترتیب میتوان گفت که در این منطقه دو قوم جداگانه میزیستند و هر چند بارتولد شاتوها را با چویوئه ها یکی میداند ولی محتملا شاتوها طایفه ای از چویوئه ها بودند.

در سال ۶۴۹ م. وقتی اولوخاقان در راس اون باخ ها سر به شورش بر میدارد چویوئه ها نیز با او بود ولی در ۶۵۲ م. باشبوغ چویوئه کشته میشود و نه هزار سرباز او اسیر میشود در نتیجه این شکست چویوئه ها به کنار گذاشته شده و در سرزمین آنها ایالتهای کین مان و شاتو ایجاد شده و در راس هر کدام از آنها یک والی چینی گذاشته میشود.

در ۶۶۱-۶۶۳ م. (هـ-۴۱-۴۳) دیده میشود که باشبوغ چویوئه به نام جین شان و یا کین چان در سفر جنگی علیه تولوس ها همراه با چینی ها بوده است در نتیجه خدمات جین شان به او عنوان اصالت داده شده و در عین حال ۷۰۳ م. (هـ-۸۴) والی گری کین مان به او داده میشود پس از مرگ جین شان پسرش فوک-وو (فووکوو) به جای او می نشیند در ۷۱۲ م. (هـ-۹۳) با تهاجم تبتی ها فووکوو ترکان شاتو را به سمت غرب می برد پس از قوت گرفتن دولت ترکان آسمانی شرقی، ترکان شاتو نیز از وابستگی به چینی ها رها شده و استقلال خود را پیدا میکنند ولی این آزادی مدت زیادی دوام نمی آورد و آنها تحت نفوذ تبتی ها قرار می گیرند از منابع چنین بر می آید که تا سال ۷۹۵ م. (هـ-۱۷۹) آنها در بشش بالیق بوده و در این تاریخ به مرکز قانسو یعنی کانچو منتقل می گردند رابطه ترکان شاتو در ۸۰۸ م. (هـ-۱۹۲) با تبتی ها به هم خورده و آنها به منطقه اؤتوکن فرار می کنند البته در آنجا نیز مدت زیادی نمی توانند باقی بمانند و در نتیجه به چینی ها پناه می برند، چینی ها جهت محافظت از مرزهای شمالی خود، آنها را در این محدوده سکونت می دهند و به عبارتی در شمال اوردوس ساکن میشوند بعدها قسمتی از آنها به غرب کوههای آلاشان مهاجرت می کنند و البته قسمت بزرگی از آنها در شمال شرقی اوردوس ساکن میشوند.

در ۸۷۴ م. (هـ-۲۶۰) در چین تحت اداره وانگ سینن چه و کوانگ چائو شورشهای بزرگی رخ میدهد در این زمان سرکرده ترکان شاتو لیکویونگ بود امپراتور چین از ترکان شاتو علیه شورشیان کمک می‌طلبد ترکان نیز ابتدا نیروهای وانگ را از بین برده و او را اسیر نموده که توسط امپراتور کشته میشود در مقابل این کمک‌ها حکومت ایالت شانسی (تای یوانگ) به سرکرده ترکان یعنی لیکویونگ داده میشود در این مرحله وظایف ترکان به سرانجام رسیده بود هر چند شورشی دیگر هوانگ چائو به مناطق جنوبی و جنوب شرقی رفته و به عصیان‌های خود ادامه می‌داد او در سال ۸۷۹ م. (هـ-۲۶۵) شهر کانتون را تصرف می‌کند و بر اساس منابع عرب این هجوم منجر به کشته شدن ۱۲۰ هزار خارجی در این شهر شده و کل شهر سوزانده میشود هوانگ چائو مجدداً به سمت شمال حرکت می‌کند ولی ترکان شاتو را در مقابل خود می‌بیند و در نتیجه مجبور به عقب‌نشینی می‌کند ولی دوباره بعد از مدت کوتاهی مجدداً به سمت شمال برمی‌گردد و در ۸۸۰ م. (هـ-۲۶۶) حکومت مرکزی چانگان را ضبط می‌کند امپراتور قبل از این حوادث از شهر فرار کرده بود و هوانگ چائو با اعلام خودش به عنوان امپراتور سلاله تنسی را ایجاد میکند ترکان شاتو و باشبوغ آنها به امپراتور وفادار بودند در ۸۳۱ م. (هـ-۲۱۶) لیکویونگ به چانگان هجوم برد جنگ سختی در گرفت هوانگ چائو هر چند خسارات بزرگی را متحمل شد ولی جنگ را تا سال ۸۸۳ م. (هـ-۲۷۰) تداوم داد در این تاریخ به یک مغلوبیت قطعی رسید و با اقدام به فرار اسیر شده و کشته شد و امپراتور تنها بعد از این تاریخ بر تخت خود صاحب شد.

در هر حال چین از رسیدن به دوره آرامش بسیار دور بود بسیاری از فرماندهان و والی‌ها در پی بدست آوردن یک پادشاهی کوچک و بزرگ برای خود بودند و امپراتور تنها شخص مورد اعتماد را لیکویونگ میدید و در نتیجه چاره را در پناه بردن به او می‌دانست و حداقل امنیت جانی خود را اینچنین می‌توانست بدست آورد ولی در این میان بدست تنچوتچونگ می‌افتد این شخص مدعی تاج و تخت بود و بدین ترتیب امپراتور و تمامی همراهان او کشته میشود ابتدا تنچو یک نفر را به صورت صوری بر تخت می‌نشانند و پس از مدتی او را از تخت به پایین کشیده و خود بر حاکمیت چین صاحب میشود و سلاله موآههارلئانگ را تاسیس می‌کند البته این امپراتوری نیز توان حاکمیت بر چین را نداشت و حکومت او فقط به جنوب چین منحصر شد و تمامی منطقه شمال در دست ترکان شاتو بود و اگر خطر ناشی از هجوم ختای‌ها در غرب وجود نداشت میتوان گفت ترکان شاتو به راحتی می‌توانستند بر کل چین حاکم شوند به این سبب ترکان ابتدا با ختای‌ها وارد نبرد شدند پیروزی در این زمینه در ۹۱۷ م. (هـ-۳۱۴) بدست آمد بعد از این غلبه ترکان به

سمت جنوب حرکت کردند در این دوره در بین چینی ها اختلافات زیادی بوجود آمد و امپراتور چین توسط پسرش کشته شده بود و امپراتور جدید نیز نتوانسته بود بر اوضاع حاکم شود با حرکت ترکان به سمت جنوب فرماندهان چینی کشته شدن در کنار سلاله لئانگ را کاری عبث تشخیص داده و با از میان برداشتن این سلاله به طرف ترکان رفته و به آنها پیوستند از منابع چنین برمی آید که پس از مرگ لیکویونگ در سال ۹۰۸ م. (هـ-۲۹۵) پسرش لیتوسون هیو به جای او می‌نشیند او در ۹۲۳ م. (هـ-۳۱۱) به عنوان اولین امپراتور سلاله موآههارتانگ بر تخت چین می‌نشیند.

قبل از این تاریخ نیز دولت هایی را میتوان برشمرد که توسط ترکان در چین ایجاد شده بود مثلاً دولت توپا یکی از اینها بود ولی مورخین چین دائماً از آنها به عنوان پادشاهی بربرها یاد می‌کنند ولی همین مورخین از سلاله موآههارهها به عنوان یک سلاله چینی یاد می‌کنند البته از یک نظر در این مورد محق هستند زیرا این سلاله به سرعت چینی گشته و نه به عنوان یک دولت مستقل ترک بلکه به عنوان یک دولت مفید به چینی ها به حکومت خود ادامه داده بود در واقع ترکان شاتو با جمعیت ۱۰۰ هزار نفری خود وقتی میلیون ها چینی را تحت نفوذ خود در می‌آورند مجبور به مراجعت به بزرگان چینی جهت اداره مناطق مختلف میشوند در حالی که سلاله موآههاریانگ طبقه اصیل چینی ها را به کناری رها کرده و در نظر مورخین چینی لکه سیاهی را بوجود می‌آورد در مقابل آن سلاله موآههارتانگ در نتیجه استفاده از طبقه اصیل چینی جهت اداره کشور از نظر مورخین یک حکومت لایق و قابل تقدیر یاد میشود.

در این شرایط پس از اینکه ترکان شاتو تخت را بدست گرفتند دیگر نه به عنوان ادامه دهندگان تاریخ ترکان بلکه متعلق به تاریخ چین تلقی میشوند و به این سبب به حوادث بعدی این منطقه و سلاله اشاره ای نمیشود و فقط به طور خلاصه به چگونگی پایان یافتن حکومت این سلاله اشاره میشود. تسون هیو در ۹۲۷ م. (هـ-۳۱۵) کشته میشود به جایش پسر او مینگ تی بر تخت می‌نشیند در ۹۳۶ م. با مرگ او به جای پسرش، دامادش بر تخت می‌نشیند و سلاله موآههارتسین را ایجاد می‌کند و بدین ترتیب سلاله موآههارتانگ تنها چهارده سال دوام می‌آورد.

اولین امپراتور موآههارتسین به نام چه کینگ تانگ جهت تصاحب این تخت با ختای ها به تفاهم رسیده بود و وعده دادن ایالت هایی در شمال را به آنها داده بود با گذشت زمان و قوت گرفتن ختای ها آنها به ایالت های شمال قانع نشده و در سال ۹۴۶-۹۴۷ م. (هـ-۳۳۵-۳۳۶) تمامی چین را

اشغال می‌کنند و حکمدار ختای خودش را حاکم کل ختای و چین اعلام می‌کند و بدین طریق سلاله موآهارتسین پس از سیزده سال از بین می‌رود.

در نظر اصیل زاده های چینی وجود امپراتوری از ترکان شاتو و یا ختای ها تفاوتی نمی‌کرد و تفویض اختیار نیز تغییری در حال آنها نداشت ولی ترکان شاتو نمی‌خواستند بر ختای ها گردن نهند و فرماندهی از آنها به نام لیئو-تجه-یوان سر به شورش بر می‌دارد در سال ۹۴۷ م. امپراتور ختای مرده بود و پسرش نیز به مناطق شمال حرکت کرده بود و در نتیجه شورشیان از این وضعیت استفاده کرده و تخت را به راحتی بدست گرفتند و سلاله موآهارهان را ایجاد کردند این سلاله سومین سلاله ای بود که توسط ترکان شاتو در چین ایجاد میشد ولی اصیل زاده های چین نمی‌خواستند این سلاله را قبول کنند و با جمع شدن در اطراف زوجه امپراتور ختای وارد نبرد با ترکان شاتو میشوند در ۹۴۸ م. (ه-۳۳۷) با مرگ تجه-یوان پسر کوچک او بر جای او نشسته و تماما تحت نفوذ چینی ها قرار میگیرد و جهت رهایی از این وضعیت در ۹۵۰ م. علیه چینی ها اقداماتی را انجام میدهد ولی زندگی خود را از دست میدهد و در نتیجه فرماندهی چینی بر حاکمیت رسیده و سلاله موآهارتچئو را ایجاد میکند با اتمام دوران سلاله موآهارهان در سال های ۹۴۷-۹۵۰ م. (ه-۳۳۶-۳۳۹) حاکمیت ترکان شاتو در چین تماما به سرانجام رسیده و بعد از این بحثی از آنها به میان نمی‌آید در اینجا فقط به این نکته اشاره میشود که سلاله ایجاد شده توسط ژنرال چینی نیز در ۹۶۰ م. (ه-۳۴۹) توسط ختای ها از میان برداشته میشود.

[قراختای ها (قراختایان، کیتان ها، کیتان ها، ختای ها)]

[در این قسمت لازم است اطلاعات مختصری در مورد ختای ها داده شود هر چند ختای ها در تعدادی از منابع از نژاد مغول دانسته میشود ولی منابعی نیز آنها را از نژاد ترک می‌پنداند و یا از اختلاط نژادهای ترک و مغول می‌دانند به این سبب مطالب زیر از کتاب امپراتوری استتپ ها نوشته رنه گروسه و همچنین مطالب کوتاهی از کامران گورون آورده میشود.

این قوم توسط چینی ها به نام کیتان و توسط عرب ها به نام ختای و به مغولی کیتات خوانده میشود، آنها در ۴۰۵-۴۰۶ م. در غرب نهر لئاهو و کنار نهر شارارمورثن و ایالت ژئهل می‌زیستند آنها مغول بوده و زبانشان از اختلاط کلمات مغولی و تانقوت تشکیل شده بود در ۶۹۶ م. (ه-۷۷) از تنگه شان هئکوان عبور کرده و به شنزارهای هوپی یونگ پینگ و پکن میرسند و این مناطق را تاراج می‌کنند در این دوره در دربار چین ملکه ووهو، خاقان ترکان آسمانی به نام موئچو را جهت حمله به آنها تشویق می‌کند با هجوم ترکان آسمانی کیتان ها دچار هزیمت سختی شدند به طوری

که تقریباً سه قرن هیچگونه از آنها دیده نشد ۶۹۷ م. (هـ ۷۸) کیتان ها در ۷۳۵-۷۵۱ م. (هـ ۱۱۷-۱۳۳) با چینی ها جنگیدند در یکی از آخرین نبردها سرکرده قشون چین به نام نگانلوشان یک کیتان نژاد بوده او بعدها اقدام به زیر کشیدن امپراتور چین از تخت خود نمود ۷۵۵ م. (هـ ۱۳۷) در قرن ده میلادی (هـ ۷) یکی از سرکردگان کیتان ها به نام آپائوکی (نام قبیله ای که به چینی یثلیو گفته میشود اقدام به ایجاد اتحاد قبیله ای نمود او سلاله ای را ایجاد کرده و برای اینکه خود را مثل چینی ها نشان دهد نام سلاله را لیائو می گذارد ۹۲۴ م. (هـ ۳۱۲) او از اورخون و قارابالقاسون قرقیزها را بیرون می کند و قرقیزها نیز به سرچشمه های یثنی سئی رانده شدند او در قانسوی غربی با اویغورها وارد تماس میشود و از آنها میخواهد تا با کمک هم به سرزمین سابق خود اورخون صاحب شوند ولی دیگر آنها از زندگی کوچنده به زندگی شهری و روستایی رسیده بودند و به این سبب این خواسته را قبول نکردند آپااویکی در سال ۹۲۶ م. (هـ ۳۱۴) حکومت پوهایی در کره و تونقوز را از بین برد بعد از این لشکرکشی وفات می کند بعد از این تاریخ تونقوزها و تورجات ها در شمال شرقی منچوری به کیتان ها تابع شدند بعد از آپااویکی، زنش که از قبیله شولو بود طبق سنت ترک مغول با اقتدار پسر دوم خود را به حاکمیت انتخاب می کند او یک قورولتای (مجلس) بزرگی را ترتیب داده و پسر بزرگ تویو و پسر دوم خود توکوانگ را بر اسب می نشاند و به اشراف می گوید من هر دو پسر خود را بطور برابر دوست دارم و از شما می خواهم آن شخصی که لایق می دانید انتخاب کنید و آنها نیز افزار اسب توکوانگ را گرفتند (۹۲۷-۹۴۷ م. ، هـ ۳۱۵-۳۳۶) توکوانگ در ۹۳۶ م. (هـ ۳۲۴) پایتخت چین را تصرف کرد در ۹۴۷ م. (هـ ۳۳۶) یکی از فرماندهان ترکان شاتو سلاله هئوهان را تاسیس کرد سپس در ۹۷۵ م. (هـ ۳۶۴) سلاله سونگ در قسمتی از چین ایجاد شد بعداً قوم جورچات (محملاً ژورهان و به چینی ژوچین) در ۱۱۲۱ م. (هـ ۵۱۴) شهر پکن را تصرف کرده و سلاله آلتچون (آلتون به چینی کین میباشد) را ایجاد کرد سلاله کین با سلاله سونگ در ۱۱۶۳ م. (هـ ۵۵۷) یک تفاهم نامه صلح امضا کردند این گونه جنگ و صلح تا زمان چنگیز خان ادامه یافت.

چنانکه در بالا اشاره شد ختای ها از ۹۳۶ تا ۱۱۲۲ م. (هـ ۳۲۴ تا ۵۱۶) بر پکن حکومت کردند مناطق ژئهل، چاخیر، هوپی و شانسی در دست آنها بود در ۱۱۲۲ م. از جورچات (از نژاد تونقوز) این مناطق یعنی شمال چین را تصرف کردند قسمت زیادی از ختای ها تحت حاکمیت جورچات ها در منچوری و ژئهل باقی ماندند و قسمتی دیگر نیز به طرف غرب رفتند و در مناطق تارم ساکن شدند بخشی از آنها وارد کاشغر گردیدند ولی حاکم قراخانیان ارسلان احمد آنها را بیرون راند این

بخش از ختای ها تحت سرکردگی یئلیوتاش توانستند در مناطق شمال غربی جای بگیرند و در منطقه تارباقاتای در نزدیک شهر چوقوچاق شهر ایمیل را بوجود آوردند در غرب دریاچه ایسیق یعنی در بالاساغون، شاه قاراخانی حاکم بود. او از دو طرف تحت فشار بود از سمت ایلی ترکان قارلوق و از شمال آرال ترکان قانقیلی او را تحت فشار قرار داده بودند شاه قاراخانی جهت آرام کردن اوضاع از خان ختای یعنی به یئلوتاش متوسل میشود او وارد منطقه شده و شاه قاراخانی را از تخت به زیر کشیده و خودش جای او می‌نشیند و بالاساغون را به عنوان پایتخت انتخاب می‌کند و به خودش عنوان گورخان را انتخاب می‌کند و این به معنای شاه قدرتمند جهان می‌باشد و سلاله او نیز با همان عنوان معروف میشود او به محض اعلام حکومت کاشغر و ختن را متصرف میشود.

به گفته گروسه به این حکومت که در ترکستان شرقی تاسیس شد حکومت قاراختاییان گفته میشود و این به معنای ختای های سیاه رنگ می‌باشد البته به سخن گروسه این مطلب را می‌افزایم که کلمه قارا در ترکی مجازا به مفهوم بزرگ می‌باشد و قاراختای یعنی ختای های بزرگ معنی میدهد به گفته گروسه قاراختای ها از نژاد مغول بوده و به دین بودا و کنفوسیوس متمایل بودند و به این سبب نگاه آنها به سمت چین بیشتر از گرایش آنها به فرهنگ اسلامی بود و در واقع میتوان گفت در آن زمان اسلامیت با سرعت زیادی در آن منطقه رواج می‌یافت و در واقع این حکومت در داخل این فرهنگ مثل یک جزیره می‌بود و محتملا در بین اهالی منطقه به عنوان یک حرکت متعادل کننده محسوب میشد چون از یک طرف فشار آنهایی که به اسلام روی می‌آوردند بر افراد دیگر در حال افزایش بود و از طرف دیگر آنهایی که به دین قدیمی شامان معتقد بودند و یا به دین بودا گرایش داشتند در مقابل این حرکت مقاومت نشان می‌دادند مطلب دیگری که قابل اشاره است این است که به عقیده برهان گودول پادشاه قاراختای یعنی گورخان برای اولین بار تفکر ملی گرایی ترک را به شکل تتوریک به میان گذاشت و از این مطلب میتوان این موضوع را دریافت که گفتن مغولهای خالص به قاراختای ها صحیح بنظر نمی‌رسد و در واقع قاراختای ها ترکیبی از عناصر و طوایف ترک و مغول بوده و فرهنگ ترکان به مقدار زیادی در بین آنها گسترش داشت.

اولین گورخان به نام یئلوتاش (۱۱۳۰-۱۱۴۲ م. ، هـ ۵۲۴-۵۳۷) وقتی حکومت خود را در دریاچه ایسیق و کاشغر محکم نمود به قاراخانیان قبلی و سلجوقیان هجوم برد در ژوئن ۱۱۳۷ م. هـ ۵۳۷) شاه فرغانه و خجند به نام رکن الدین محمود را شکست داد و سلطان سنجر را که به کمک آنها شتافته بود در شمال سمرقند به هزیمت کشاند، ۹ سپتامبر سال ۱۱۴۱ م. (هـ ۵۳۶) بخارا و سمرقند را از دست سلجوقیان در آورد و در سمرقند یک قاراخانی به نام تامغاچ خان ابراهیم را به حکومت

گذاشت او در سال ۱۱۵۶ م. (هـ ۵۵۱) از دنیا رفت و به جای او چاغری خان جلال الدین علی (۱۱۵۶-۱۱۶۳ م.، هـ ۵۵۱-۵۵۷) و بعداً پسرش قلیچ تامغاچ خان مسعود (۱۱۶۳-۱۱۷۸ م.، هـ ۵۵۶-۵۷۲) از طرف قاراخانیان به حکومت رسید.

در سال ۱۱۴۱ م. (هـ ۵۳۶) قاراختای ها خوارزم را متصرف شدند و شاه خوارزم به نام آتسیز خراج گذار قاراخانیان شد و بعداً در آنجا ارسلان (۱۱۵۶-۱۱۷۲ م.، هـ ۵۵۱-۵۶۶) حاکم شد در این دوره قاراخانیان مناطق یثنی سئی را تا جیحون متصرف شده بودند بعد از مرگ اولین گورخان زنش نائب السلطنه شد (۱۱۴۲-۱۱۵۰ م.، هـ ۵۳۷-۵۴۵)، سپس پسرش یثلیویلی (۱۱۵۰-۱۱۶۳ م.، هـ ۵۴۵-۵۵۷)، بعد از او آخرش یثلیوشه و یا پوسووان (۱۱۶۳-۱۱۷۸ م.، هـ ۵۵۷-۵۷۲) به حکومت رسید در این زمان قشون قارختای ها به خراسان آمده و بلخ را غارت کردند (۱۱۶۵ م. هـ ۵۵۹) نهایتاً پسر این ملکه به نام یثلیوچنلوکو (۱۱۷۸-۱۲۱۱ م.، هـ ۵۷۲-۶۰۷) به سلطنت رسید در این زمان بین آنها و خوارزمشاهیان اختلافات متعددی بوجود آمد این دوره همزمان با حرکت چنگیز خان بود و هر دو رقیب در مدت کوتاهی راه زوال پیموده و نهایتاً این حادثه به نفع مغول ها خاتمه یافت در انتهای این قسمت به یک نکته دیگر نیز اشاره میشود در مورد قاراخانیان بویژه توسط مورخان ترک تحقیقات بسیار کمی انجام شده است و نام حاکمان این حکومت فقط با نام چینی آنها شناخته شده است و جا دارد مورخین ترک با اساس قراردادن منابع اسلامی بررسی های بیشتری در ارتباط با این حکومت و فرهنگ آنها و بویژه ارتباط فرهنگی ترکان با آنها و اثرات به جا مانده در این زمینه انجام دهند و حقایق بیشتری را ارائه دهند].

۲-۱۴- اوغوزها

در ارتباط با اوغوزها چه از جهت منشا آنها و چه از جهت نام آنها عقاید بسیاری به میان گذاشته شده است و اکنون نیز تفکر واحدی در مورد این مطالب به طور قطعی وجود ندارد از آنجایی که ریشه ترکان ترکیه و ترکان آذربایجان به اقوام اوغوز وصل میگردد از این نظر در این زمینه اطلاعات مختصری را خواهیم داد و ضرورت دارد از این مطالب نتیجه مشخصی بدست آید ابتدا در مورد نام اوغوزها مطالبی ارائه شود در مورد کلمه اوغوز در دایره المعارف اسلام مطالب مختلف گردآوری شده است.

بر این اساس قسمتی از تورکولوگ ها کلمه اوغوز را به شکل اوقوز و یا اوکوز می خوانند و اوقوز و اوقوس به معنای گاو نر جوان تعبیر میشود و در واقع در این اسم به نوعی یک توتم دیده میشود از آنجایی که در افسانه های اولیه اوغوزها موجودی به نام گاو نر یا گاو وجود ندارد چنین تعبیری

معنادار نخواهد بود بعضی از محققین این کلمه را به صورت اوغوز و آغوز خوانده و به معنای اولین شیر تعبیر می‌کنند قبول کردن چنین تعبیری بسیار سخت بوده و معنای آن مفهوم درستی را ایفا نمی‌کند و محقق دیگر اوغوز و اوخوز را به معنای نهر تعبیر می‌کند در واقع اوخوز، نام جیحون و یا آمودریا می‌باشد و بر این اعتقاد این قوم نام خود را از این نهر گرفته است البته در ترکی کلمه اوگوز به معنی نهر و رودخانه است چنانکه در کتیبه‌های اورخون (نهر سیحون) به صورت بینچو اوگوزوگ (نهر اینجی) نامیده شده است و در نتیجه میتوان گفت که این کلمه به عنوان یک کلمه خاص نبوده و در نتیجه اسم این قوم نیز نمی‌تواند از این کلمه گرفته شود.

مورخ دیگری با تعبیر کلمه اوز به معنای انسان، کلمه اوغوز را به صورت اوخ+اوز به معنای اوخچو یعنی تیرانداز تعبیر می‌کند اوز در عین حال به معنی انسان ماهر و هنرمند می‌باشد و در این حالت کلمه اوغوز به معنای استاد اوخ یعنی تیر معنا میدهد ولی از آنجایی که هنر ساخت تیر و یا تیراندازی در بین اقوام اوغوز ارجحیت خاصی نسبت به اقوام دیگر ترک نداشته است چنین ایضاح و تشریحی نیز از منطق دور بوده و قابل قبول نخواهد بود.

بعضی از نویسندگان کلمه اوغوز را به شکل اوغوس و یا اوغوش بیان میکنند و کلمه اوغوش نیز به معنای قبیله یا قوم و طایفه می‌باشد و در نتیجه این واژه معنای قوم و قبیله را خواهد داد از آنجایی که اوغوز خود نام یک قوم یا قبیله می‌باشد چنین ایضاحی خیلی منطقی نخواهد بود.

نویسنده دیگری کلمه اوغوز را منشعب از کلمه بویوز یعنی شاخ میداند ایجاد چنین ارتباطی نیز معنادار نخواهد بود نهایتاً گ.ی. نعمت کلمه اوغوز را منشعب از کلمه اوخ می‌داند که در ترکی به معنی قبیله و طایفه است در آن دوره ز علامت جمع در ترکی بوده است و اوخ+اوز در واقع جمع طوایف معنی میدهد بیشترین مورخین ترک بر صحیح بودن این مفهوم تاکید می‌کنند.

کلمه اوغوز به صورت منفرد استفاده نشده بلکه به صورت ۳ اوغوز و یا ۹ اوغوز به کار برده شده و در واقع چنین عبارتهایی به معنای اجتماع چند طایفه و قبیله بوده و در هر زمانی با تغییر تعداد این قبایل این عبارت نیز با اعداد مختلفی بیان شده است وقتی امروز صحبت از اوغوزها به میان می‌آید طوایف داخل در این اتحادیه شناخته شده هست ولی ما این شناخت را فقط تا محدوده زمانی قرن یازده میلادی میتوانیم ببریم تکیه گاه ما در این مورد لیستی هست که توسط محمود کاشغری تهیه شده است و اینکه قبل از او چه طوایفی در اتحادیه اوغوزها وجود داشتند اطلاعات خاصی وجود ندارد و چیزی که ما امروزه میدانیم این است که اوغوزها از ۲۴ طایفه تشکیل شده بودند و در عین حال میتوان گفت که کلمه اوغوز اولین بار در قرن ۷ میلادی دیده شده است.

در ابتدای قرن ۱۸ میلادی (هـ-۱۲) ایستراهلنبرگ یک محقق سوئدی در حالی که در کناره های یئنی سئی قدم میزد سنگ قبرهایی را می بیند که بر روی آنها اشارات نامفهومی حک شده بود در ۱۸۸۹ م. (هـ-۱۳۰۶) باستانشناس فنلاندی کتیبه های پراکنده موجود را در این منطقه جمع آوری نموده و به تدقیق آنها می پردازد و آنها را طی یک اطلسی به جهان معرفی می کند در اولین تدقیقات این کتیبه ها به علت شکسته بودن سنگ ها و ناخوانا بودن آنها خوانده نشده و امکان معنی کردن آنها وجود نداشت و فقط عبارت های موجود بر اساس نقاط دوتایی گذاشته شده در کتیبه ها از هم جدا شدند.

در حالیکه تدقیقات در این مورد ادامه داشت در سال ۱۸۸۹ میلادی (هـ-۱۳۰۶) یک محقق روسی اهل ایر کوتسک به نام یادریتسیو در نزدیکی دریاچه سایدام و کنار نهار اورخون و در نزدیکی خرابه های شهر مشهور قراقوروم را پیدا میکند آنها دو کتیبه بودند، یکی از آنها به صورت سالم و بر روی یک سنگ پایه قرار گرفته بود، ارتفاع این سنگ ۳۳۲ سانتی متر بود که ۲۳۱ سانتی متر آن دارای نوشته بود و پهنای آن ۱۳۲ سانتی متر و ضخامتش ۴۶ سانتی متر بود، سنگ دیگر به زمین افتاده بود و چهار قسمت شده بود و در اطراف سنگ پایه قرار گرفته بودند.

پس از پیدا شدن کتیبه های اورخون امکان خواندن این کتیبه ها فراهم گردید این کتیبه ها که به وسیله ترکان و به زبان ترکی نوشته شده بود در ارتباط با تاریخ ترک از قدیمی ترین منابع موجود بوده و در این کتیبه ها کلمات ترک و اوغوز برای اولین بار نوشته شده است نام ترک به شکل "توجوئه" و یا "توو-کیوو" در منابع چینی در سال های ۵۵۰ م. آمده است و کتیبه های اورخون این اسامی را با شکل ترکی آن قید نموده است در ارتباط با منشا کلمه ترک اطلاعات موردنیاز در قسمت دوم بخش اول کتاب آورده ایم.

در ارتباط با کلمه اوغوز میتوان گفت که در منابع قبلی تر از کتیبه های اورخون و یئنی سئی دیده نشده است تاریخ احداث این کتیبه ها را در بحث تاریخ ترکان آسمانی دیدیم در ارتباط با احداث کتیبه های یئنی سئی اطلاعاتی در مورد تاریخ قطعی احداث آنها وجود ندارد در هر حال آنها قبل از کتیبه های اورخون و محتملا به نیمه اول قرن ۷ میلادی تعلق دارند نام یکی از شاخه های نهر یئنی سئی بصورت اولوکئم می باشد در نزدیکی قوسی از این نهر و کنار قصبه قیزیل و در دامنه کوههای تاننواولا نهر دوغان بارلیق به نهر اولوکئم میرسد یکی از کتیبه هایی که اولین بار نام اوغوز را به کار برده در کنار همین نهر بارلیق پیدا شده بود این سنگ مزار به یکی از بزرگان اوغوز به نام اوژ بیین آلپ توران متعلق بوده و در این کتاب از قوم ۶ اوغوز اسم برده میشود و نتیجه

میگیریم که قبل از سال ۶۵۰ م. (هـ-۳۰) اتحادیه ای به نام ۶ اوغوز وجود داشته است و قسمتی از آنها در شمال کوههای تانواولا و در کنار نهر بارلیق می‌زیستند.

وقتی بومین خاقان ۵۵۲ م. امپراتوری ترکان آسمانی را وارد صحنه تاریخ نمود بعد از مدت کوتاهی در محدوده این امپراتوری اقوام مختلفی از ترکان زندگی می‌کردند که تقریباً همه آنها را می‌شناسیم و در داخل محدوده دولت ترکان آسمانی قبلی (در شرق دریاچه بارکول، در جنوب کوههای تانری، در غرب کوههای الکساندر، در شمال دریاچه بالخاش و تارباقتای و کوههای آلتای) اون اوخ‌ها، قارلوق‌ها، جویوئه‌ها، چومی‌ها، هامی‌ها و شاتوها می‌زیستند و در داخل دولت ترکان آسمانی شرقی (در غرب کوههای آلتای، در شمال کوههای آلتای و سایان، دریاچه بایکال، نهر آمور و در شرق کوههای کینقان و در جنوب چین) به جز ۱۵ و یا ۱۶ قوم تولوس قرقیزها و باسمیل‌ها می‌زیستند در بین اینها اوغوزها وجود نداشتند.

در سال ۵۵۲ تا ۶۳۰ م. و در دوره اسارت امپراتوری ترکان آسمانی شرقی اطلاعاتی دال بر وجود اوغوزها دیده نمیشود.

در سال ۶۸۲ م. (هـ-۶۳) قوتلوق خاقان امپراتوری ترکان شرقی را مجدداً ایجاد میکند در میان کسانی که به این اقتدار نگاهی دشمنانه داشتند در کتیبه‌های اورخون با نام ۹ اوغوز برخورد می‌کنیم.

با توجه به اطلاعات فوق می‌توانیم نتیجه ای را بدست آوریم پس از شروع اسارت امپراتوری ترکان آسمانی شرقی در ۶۳۰ م. در منطقه اقوام مختلف ترک شروع به ایجاد اتحادیه‌هایی می‌کنند این طایفه‌ها یا اوخ‌ها با اتحاد خود با نامی که معنی تجمع اوخ‌ها و یا طایفه‌ها را میدهد شناخته می‌شدند البته این موضوع یک مطلب جدیدی نبوده و یکی از اصولی بود که در بین ترک‌ها وجود داشت چنانچه موقعی که امپراتوری ترکان آسمانی در سال ۵۵۲ م. پا به میدان می‌گذارد در قسمت غربی آن به ده طایفه اون اوخ‌ها گفته میشد و در قسمت شرقی نیز بعد از سال‌های ۶۳۰ تا ۶۵۰ م. (هـ-۹ تا ۳۰) برای اولین بار ۶ طایفه متحد شده که این موضوع را در کتیبه‌های یثنی سئی می‌بینیم در سال ۶۸۲ م. (هـ-۶۳) تعداد این اتحادیه به ۹ تا میرسد.

تا اینجا وضعیت روشن است فقط مشکل اصلی بعد از این میباشد این ۶ طایفه و همچنین ۳ طایفه ای که بعداً به آنها می‌پیوندد چه نام دارند و در کجا سکونت دارند.

ابتدا از سوال دوم شروع می‌کنیم بر اساس کتیبه‌های یثنی سئی میتوان فهمید که اوغوزها در دوره ۶۳۰ تا ۶۵۰ م. (هـ-۹ تا ۳۰) در اطراف نهر بارلیق می‌زیستند و در سال ۶۸۲ م. می‌بینیم که اوغوزها

در اطراف نهر سئلئنا و در منطقه اؤتوکن ساکن شده بودند از این مطالب میتوان فهمید که اوغوزها در طی زمان از شمال به سمت جنوب و شرق کوچ کرده اند. با توجه به مطالب فوق قبول کردیم که اوغوزها یک اتحادیه قومی می‌باشد البته بدیهی است که نیازی به این که تمامی این اقوام در یک منطقه زندگی کنند وجود ندارد و نیازی هم به چنین وضعیتی نیست.

در داخل محدوده ترکان آسمانی شرقی اقوام ترک در منطقه وسیعی پخش شده بودند و در این منطقه بود که اتحادیه های مختلف ایجاد میشد و در بین اوغوزها نیز ابتدا ۶ طایفه و سپس ۹ طایفه متحد میشوند این وضعیت در کنار نهر بارلیق و سئلئنا اتفاق افتاده بود و چنانکه می‌دانیم در سال ۶۸۲ م. (هـ-۶۳) وقتی در جنگی که نزدیکی نهر کوکچین و دریاچه اینک رخ داد در اولین جنگ در مقابل نیروهای دو هزار نفری ترکان آسمانی سه هزار نفر از اوغوزها صف کشیده بودند بدیهی است که در این نبرد تنها نیروهای یک طایفه وجود داشته و مطمئناً تعداد افرادی که می‌توانستند از ۹ طایفه وارد جنگ شوند بسیار بیشتر از این بود.

بر اساس اطلاعات موجود میتوان مطالب زیر را بیان نمود.

در کتیبه های اورخون اقوامی مثل چین، ۹ اوغوز، قرقیز، قوریقان... به عنوان ملت و اجتماعات دشمن نام برده میشود بدین ترتیب می‌فهمیم که در محدوده ترکان آسمانی شرقی قرقیزها و قوریقان ها در خارج از اتحادیه ۹ اوغوز قرار می‌گیرند و در مورد باسمیل ها نیز این موضوع را می‌توانیم بگوییم در این وضعیت تنها اقوام تولوس باقی می‌ماند.

در سال ۶۴۶ م. (هـ-۲۵) اوغوزها با دیگر طوایف متحد شده و سیرتاردوش ها را به شکست می‌کشاند و سرزمین آنها را به خود ملحق می‌کنند در دوره ای که از ۹ اوغوزها صحبت میشود از اجتماعات سیرتاردوش اثری باقی نمانده بود بدین سبب در این مورد بحثی نخواهیم نمود.

کتیبه های اورخون در ابتدا بحثی از اوغوزها نمی‌کند و فقط بعد از اینکه ۹ اوغوزها به چین کوچ می‌کنند از سفری بر علیه اوغوزها سخن به میان می‌آورد و این نشان میدهد بعد از اینکه نه اوغوزها از این منطقه خارج می‌شوند اوغوزها در سرزمین خود باقی می‌مانند در نتیجه میتوان گفت که اوغوزها نیز خارج از اتحادیه اوغوزها قرار می‌گیرند.

اوغوزها با هدف مقابله با ترکان آسمانی سفیرهایی را از قوم قون و یا هون و یا قوم تونقرا به ختای می‌فرستند بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم که در اتحادیه ۹ اوغوز طایفه های قون و تونقرا وجود داشته است به جز این بر اساس منابع چینی در سال ۷۱۵ م. (هـ-۹۶) عرض تابعیت اقوام

سئکیه، هوسیه، کیپی، فوولیو، نوولایی و هیه تیه صحبت به میان می‌آید میتوان گفت که این ۶ طایفه همان ۶ اوغوزها هستند هیه تیه نامی است که بیشتر به طایفه آتیه ها گفته میشود ولی به نام های فو-لی-یو و نوو-لا-ای در جای دیگر برخورد نمی کنیم و در بین ۱۵ طایفه تولوس نیز نام اینها دیده نمیشود در هر حال در قسمت بخش دوم این نام ها پسوند ترکی بوضوح دیده میشود و هر چند در بین این نام ها و ۳ قوم تشکیل دهنده قارلوق ها مشابهتی وجود ندارد ولی یکی بودن اقوام قارلوق و این نام ها نیز محتمل است از کتیبه های اورخون چنین می فهمیم که بایرکوها نیز داخل ۹ اوغوزها هستند در این کتیبه ها قاپاغان خاقان به دام بایرکوها افتاده و کشته میشود بدین ترتیب طوایف هون، تونقرا، سئکیه، هوسیه، کیپی، آتیه، بایرکوها، هفت طایفه این اتحادیه را تشکیل میدهند و چنانچه اوغوزها، قوریقان ها، سیرتاردوش ها را کناری بگذاریم از ۵ طایفه تولوس یعنی توپو، تئلنقوت، پوکو، هیکیه، پئسی دو طایفه دیگر داخل در اتحادیه ۹ اوغوزها بودند و محتملا پئسی ها و پوکوها در این جمع داخل بودند و چنانچه بخواهیم علت عدم داخل شدن ۳ قوم باقیمانده را بدانیم میتوان گفت که آنها در مناطق شمالی تر اوغوزها می زیستند و در نتیجه از حوادثی که در مناطق جنوبی اتفاق می افتاد اطلاع آنچنانی نداشتند و این مطلب نیز اضافه میشود که در راس ۹ اوغوزها با عنوان باشبوغ شخصی از پوکوها در اوتوکن به نام بازخاقان وجود داشت طبق عادات و رسم و سنن ترکان شخصی که در اوتوکن باشبوغ بود خاقان صحراها محسوب میشد و به این سبب در امپراتوری ترکان آسمانی به منظور تصرف اوتوکن ابتدا علیه بازخاقان جنگی شروع شد و اوتوکن متصرف شد.

حال بعد از مطالب فوق به بحث تاریخ این اقوام برمی گردیم در تدقیق تاریخ ترکان آسمانی و اوغوزها بعضا به حوادث جالبی برخورد می کنیم این حوادث نه منفردا بلکه وقتی یکجا مطرح میشود اهمیت خاصی را پیدا می کند این حوادث در اینجا به شکل زیر ردیف میشود.

۱- سیرتاردوش ها در ابتدا دو قوم جداگانه بودند بعدها سیرتاردوش ها حاکم شدند و نام آنها سیرتاردوش شد.

۲- در ۶۰۵ م. وقتی جولوخاقان حکمدار ترکان آسمانی غربی شورشهای به پا خاسته علیه تاردوخاقان را با حملات ناگهانی می خواباند و اموال آنها را غارت می کرد برای اینکه شورش های دیگری بوجود نیاید سرکرده های سیرتاردوش را می کشد و صرفا به همین دلیل طایفه های تولوس دست به شورش میزند.

۳- چولوخاقان ترکان آسمانی غربی وقتی به چین پناهنده میشود با مداخله شیپی خاقان ترکان آسمانی شرقی پس گرفته و کشته میشود.

۴- در ۶۲۸ م. (۷هـ) اینان باشوغ سیرتاردوش ها با ۷۰ هزار چادر تابعیت خود را به کیلی خاقان حکمدار ترکان آسمانی شرقی اعلام می کند.

۵- چینی ها در مجادله علیه کیلی خاقان به اینان عنوان جننجو بیلگه خاقان را میدهد و با شروع دوره اسارت ترکان آسمانی شرقی اینان با تمام قومش به شرق حرکت می کند و در جنوب نهر تولا و کوههای اوتوکن می آید در آن تاریخ در سرزمین ترکان آسمانی قوی ترین اتحادیه سیرتاردوش ها بودند و اقوام دیگر ترک اینان را به عنوان خاقان می شناختند.

۶- باشوغ اویغورها در این دوره با عنوان ایلته بر تابع خاقان سیرتاردوش ها بودند.

۷- در سال ۶۴۶ م. (۲۵هـ) اویغورها و دیگر طوایف متحد شده و سیرتاردوش ها را شکست داده و سرزمین آنها را متصرف شده و طوایف آنها را تابع خود نمودند.

۸- وقتی اوغوزها بر علیه ترکان آسمانی ایلچی هایی به چین می فرستد تونیوقوق به آنها هجوم می برد و در کتیبه اش چنین می نویسد و در کتیبه خود از قوم ترک-سیر نام می برد.

۹- در سال ۶۹۷ م. (۷۸هـ) قاپاغان خاقان پسر برادرش بیلگه را با عنوان شاد حاکم تاردوش ها می کند.

۱۰- در آخرین جمله کتیبه تونیوقوق، جمله ای به شکل زیر آمده است خاقان دانای ترک، ملت سیر از ملت اوغوزها را حمایت می کند.
حال این ده حادثه را تحلیل می کنیم.

وقتی تاردو به عنوان خاقان واحد ترکان آسمانی شرقی و غربی را متحد نمود تولوس ها علیه او دست به شورش زدند و نهایتا تاردو فرار می کند و به جای او نوه اش چولوخاقان می آید او با این هدف که تولوس ها مشکل آفرین نباشند بزرگان آنها را می کشد و در نتیجه تمامی تولوس ها دست به شورش می زنند میتوان گفت که شورش که علیه تاردو شروع شده بود به این سبب بود که عملی در جهت مخالف رسم و سنت موجود ترکان انجام شده بود. در واقع بالاترین مقام بعد از خاقان مقام یابغو می باشد و محتملا در این دوره مقام و قدرتی را که به یابغو متعلق بوده به هم زده و رسوم دیگری را به جای آن قرار داده بودند و این عصیان ها نیز به احتمال زیاد در این راستا بوده است و چنانکه میدانیم در تاریخ ترکان حوادثی مثل جدایی و تفرقه در میان اتحادیه ها ناشی از به هم زدن رسم و سنت های موجود بوده است.

چولوخاقان در ۶۱۱ م. مجبور به فرار به چین میشود به جای او شکو خاقان می‌نشیند و تولوس‌ها از شورش دست برمی‌دارند ترکان آسمانی شرقی در ۶۰۹ م. شئی را خاقان انتخاب می‌کنند به علت اینکه چولوخاقان دشمنی زیادی علیه او انجام می‌داد در نتیجه شئی خاقان از چین او را طلب می‌کند و چین نیز مجبورا او را تسلیم می‌کند و چولو بدین طریق کشته میشود به احتمال زیاد این حوادث ادامه کشتن بزرگان سیرتاردوش به دست چولوخاقان بوده است و میتوان گفت که خاقان ترکان آسمانی شرقی رابطه ویژه و تنگاتنگی با سیرتاردوش‌ها داشته و چنانچه در عصیان علیه تاردو و مقدم بودن سیرتاردوش‌ها را در نظر بگیریم میتوان گفت در بین تولوس‌ها این قوم موقعیت ویژه‌ای را برخوردار بودند.

- سرکرده سیرتاردوش که عنوان باشبوغ داشت بعد از اینکه خاقان ترکان آسمانی شرقی یعنی علیه کیلی خاقان دست به شورش زد تا زمان مغلوبیت کیلی خاقان از بکاربردن عنوان خاقان که چینی‌ها به او داده بودند خوداری نمود و بعد از اینکه کیلی خاقان از میان درخواست با قوم خود به منطقه اوتوکن رفته و در آن جا ماوا می‌گزیند در مورد عصیانی که بعد از سال ۶۲۷ م. (۶) توسط سیرتاردوش‌ها انجام شد اطلاعاتی نداریم در این میان حرکتی مغایر با رسم و سنت‌های قومی نیز به چشم نمی‌خورد هر چند حدس بر این است این عصیان ناشی از عدم رعایت سنت‌های قومی بوده است زیرا با اینکه باشبوغ سیرتاردوش‌ها در حال عصیان بود از بکاربردن عنوان خاقان خوداری می‌کند و این یک موضوع مرتبط با سنت‌های قومی است و طبق سنت، خاقان صحراها در منطقه اوتوکن سکونت دارد و باشبوغ سیرتاردوش‌ها هم بعد از اسیرشدن کیلی خاقان به اوتوکن میرود و سپس خاقان بودن خود را اعلام می‌کند و در اینجا یک نکته جالب دیگری نیز وجود دارد نیروهایی که قشون خاقان را به شکست می‌کشاند اویغورها بودند و علاوه بر این اویغورها بلافاصله در نزدیکی اوتوکن ساکن بودند ولی علیرغم این اویغورها در فکر سکونت گزیدن در اوتوکن بودند و از این حوادث میتوان به این مسئله پی برد که سیرتاردوش‌ها و باشبوغ آنها در بین این اقوام وضعیت دیگری داشتند.

- قاپاغان خاقان پسر برادر خود بیلگه را در جناح راست در مقام شاد تاردوش‌ها قرار میدهد این موقعیت در حکومت ترکان بصورت عادی در مرتبه سوم قرار می‌گیرد یعنی ابتدا خاقان و سپس مقام شاد در جناح چپ و مقام شاد در جناح راست می‌باشد بعد از اینکه حکومت ترکان آسمانی شرقی نیرو می‌گیرد نامی از سیرتاردوش‌ها برده نمیشود و در واقع آنها توسط اویغورها مغلوب شده و

اراضی شان توسط آنها ضبط شده بود و بعدا که عنوان شاد جناح راست به سرکردگی سیرتاردوش ها داده میشود نشان از اهمیت یافتن این قوم بوده است.

-میدانیم که تاردوش ها و سیرها از قدیم دو قوم مختلف بوده و بعدها متحد میشود تونیوقوق از ملت ترک سیر بحث میکند و مطلب دیگری که باید به آن اشاره کرد این است قومی که چینی ها توجوئه می نامیدند و ما به نام طایفه ترک می شناسیم با اینکه موسس اصلی امپراتوری بودند و خاقان نیز از این طایفه بوده در کجا می زیستند و چکار میکردند، در هیچ منبعی در این مورد مطلبی دیده نمیشود در بعضی ادعاها چنین گفته میشود که توجوئه ها گروهی از تولوس ها بوده و بعد از اینکه آنها نقشه اویغورها در ایجاد عصیان علیه ژوان ژوان ها را به هم زده بعدها ژوان ژوان ها را به شکست کشانده و حکومت ترکان آسمانی را ایجاد می کنند ولی با این همه حتی در اوج قدرت ترکان آسمانی به این اسم برخوردی نمیشود و مهمتر از این بعد از اینکه در سال ۶۳۰ م. (هـ-۹) دوره اسارت ترکان آسمانی شرقی شروع میشود از نام این طایفه اسمی به میان نمی آید و حتی وقتی اویغورها ترکان آسمانی را بطور قطعی از میان برمی دارند باز اسمی از این طایفه نیست بدیهی است تصور اینکه این قوم تماما از بین رفته است ممکن نیست به عنوان نمونه میتوان گفت اگر در سال ۶۳۰ م. (هـ-۹) اینها تماما از بین می رفتند مسلما ۶۸۰ م. (هـ-۶۱) دوباره بوجود نمی آمدند و اگر این ادعا را میتوان کرد که آنها در ۶۳۰ م. از بین نرفته اند مسلما ۶۸۰ م. همچنین تصویری را نمیتوان کرد و خودبخود این سوال پدید می آید که آنها بین سال ۶۳۰ تا ۶۸۰ م. کجا بودند آیا قومی را که چینی ها توجوئه می گفتند و نامی که تونیوقوق به عنوان ملت ترک سیر می گفت آیا همان ترکان نیستند و در واقع میتوان گفت توجوئه ها یک طایفه نبوده بلکه تجمعی از طوایف مختلف بودند و باز میتوان گفت که اینها با تاردوش ها متحد شده و در واقع خاقان نیز از بین آنها انتخاب میشود و به این سبب چنین تفکری بوجود می آید که سیرتاردوش ها به دلایل فوق ویژگی خاصی در بین طوایف مختلفی که متحد شده بودند داشته است.

وقتی ما مطالب فوق را مطرح می کنیم در واقع اینها را به عنوان یک احتمال به میان می کشیم در کنار اینها بی شک ارتباط ترک ها و اوغوزها نیز مطلب قابل بررسی دیگری می باشد البته این موضوع در داخل اقوامی که تحت حاکمیت امپراتوری ترکان آسمانی وجود داشت قابل بحث است فقط این نکته قابل ذکر است در موقع ظهور امپراتوری ترکان آسمانی نامی از اوغوزها برده نمیشود و تنها بعد از سال ۶۳۰ م. این اسم بکار برده میشود بدیهی است این موضوع قابل بحث می باشد.

بارتولد ترکان و اوغوزها را یکی می‌داند و مطلب خود را چنین ایضاح می‌نماید در کتیبه های اورخون خاقان به ملت خود هم کلمه ترک را داده و در بعضی جاها به آنها دشمن خطاب نموده و اوغوزها و یا ۹ اوغوز می‌گوید حتی قبل از خوانده شدن کتیبه های اورخون رادلف به این عقیده رسیده بود که ترکان قرن ۶ و ۷ به طوایف اوغوز منسوب بودند و بر اساس منابع قدیمی این موضوع را مدلل کرده بود و اوغوزها و یا ترک ها در داخل خود دارای ملت های مختلفی بودند که تولوس ها و تاردوش ها و در غرب تورککش ها از آنها بودند از طرف دیگر لاسزلو در این فکر بود که اگر حکومت ترکان آسمانی بوسیله اوغوزها تشکیل میشد مسلما در منابع چینی اشاره ای به آنها میشد و به این سبب او عقیده دارد باید اوغوزها را بین تولوس ها جستجو کنیم.

فاروق سومر نیز که تحقیقات مفصلی در مورد اوغوزها دارد آنها را با ترکان یکی میداند و چنین می‌گوید " که در بین اقوامی که در قرن ۶ میلادی به ترکی صحبت میکردند فقط یکی از آنها نام ترک را بر خود داشت این قوم با تاسیس امپراتوری بزرگ تمامی اقوامی را که به ترکی صحبت میکردند تحت لوای یک حکومت در آورده و در نتیجه کلمه ترک به عنوان یک کلمه که نشانگر این اقوام است در آمد البته کلمه ترک در بین اقوامی که ترکی صحبت می‌کردند مفهوم خیلی عمومی پیدا نکرد و ترک ها بعد از اینکه مسلمان شدند این عنوان عمومی را از اقوام هم دینی که در شرق نزدیک بود یاد گرفتند و به ترکان اوغوز نیز همین مسلمان های شرق نزدیک این عنوان را دادند و بعد از اینکه امپراتوری ترکان آسمانی از بین رفت با اینکه طایفه ترک قدرتش را از دست داد ولی اوغوزها در جای خود باقی مانده و در دولت اویغور به عنوان عنصر دوم قدرت، جای داشتند."

چنانکه که قبلا اشاره کرده بودیم بارتولد کلمه ترک را یک مفهوم عمومی میداند و به جز این به عقیده او کلمه ترک یک مفهوم سیاسی داشته و واژه مفهوم نژادی (اتنوگرافیک) داشت هر چند بعضی از این محققین ظاهرا تفکرات مخالف هم دارند ولی در صورتی که از یک نقطه مشخص حرکت کنیم می‌توانیم تصور کنیم که این افکار تماما صحیح بوده و می‌توانیم از آنها یک نتیجه واحد بدست آوریم و در اینجا به تشریح این موضوع می‌پردازیم.

بارتولد و رادلف ترکان و اوغوزها را عینا یکسان می‌پندارند و می‌گویند که آنها در بین خود به ملت های مختلفی تقسیم می‌شدند در صورتی که قبول کنیم اوغوزها و ترکان هر دو در بین طوایف تولوس ها بوده و در عین حال طوایف تولوس نیز از یک منشا واحد برخاسته اند می‌توانیم قبول کنیم که این حرف صحیح می‌باشد.

لاسزلو چنین اعتقاد دارد که باید اوغوزها را در بین تولوس ها جستجو کنیم این با تفکر گفته شده در بالا یکی است ولی لاسزلو بر یکی دانستن ترک ها و اوغوزها اعتراض دارد و چنین می گوید که ترکان هیچوقت از ۹ قبیله تشکیل نیافته بودند البته این مطلب صحیح است ولی ارتباط کاملی با موضوع فوق ندارد در واقع اگر اوغوزها در تمام تاریخ از ۹ قبیله تشکیل می شدند می توانستیم بگوییم که حرف لاسزلو می توانست درست باشد ولی چنانکه دیدیم در کتیبه های یثنی سئی از ۶ اوغوزها و در کتیبه های اورخون از ۹ اوغوزها و در کتیبه های سینه اوسو از ۸ اوغوزها بحث به میان می آید محمود کاشغری از ۲۲ طایفه اوغوز و رشیدالدین فضل الله از ۲۴ اوغوز سخن به میان می آورد و در واقع اگر چنین تصور کنیم که اوغوزها و ترک ها در بین یک گروه بزرگ تولوس قرار می گیرند می توانیم بگوییم که اعتراض لاسزلو منطقی نخواهد بود و به این نتیجه می رسیم که در واقع اقوام مختلفی از یک منشا طایفه ای بوجود آمده و در یک زمان ۹ طایفه و در زمانی دیگر تعداد کمتر و یا بیشتری از این طوایف متحد شده و در عین حال تمامی آنها اتحادیه ای تشکیل داده و امپراتوری ترکان آسمانی را ایجاد کرده بودند.

پروفسور فاروق سومر چنین اعتقاد دارد که در قرن ۶ میلادی تمامی اقوامی که به ترکی صحبت می کردند نام قوم ترک را داشتند و منابع چینی نیز وضعیت را به همین صورت نشان میدهد و در اینجا ضروری است مطالبی را که در مورد واژه ترک در قسمت اول کتاب گفته بودیم تکرار نماییم.

ما محققا کلمه ترک را نه از چینی ها بلکه از خود ترکان یاد گرفته ایم چینی ها از یک اتحادیه قومی و یا یک قومی به نام توجوئه و یا توکیو نام می برند در هر حال مشکل است چنین تصویری را بکنیم که این کلمه به شکل ترک خوانده شده است یا چنین تصور کنیم که کلمه ترک را که در منابع غربی مواجه می شویم از آن منابع و یا از منشا توجوئه بدانیم بی شک این منابع کلمه ترک را بعد از اینکه با ترکان مواجه شدند و با توجه به اینکه آنها خودشان بر خودشان ترک می گفتند فهمیدند و در عین حال این مطلب را نیز نمی توان گفت که چون ترک ها به ترکی صحبت می کردند به خودشان ترک گفته اند زیرا غربی ها قبل از ترکان آسمانی هم با اقوامی که به ترکی صحبت می کردند آشنا شده بودند ولی به آنها ترک نگفته بودند در واقع نام زبانی را که صحبت میشد اضافه به نام این ملت داده میشد و این موضوع به شکل دیگر قابل قبول نخواهد بود.

با این اعتبار حتی اگر قبول کنیم که به کسانی که به ترکی صحبت می‌کردند ترک گفته شده است باز باید بگوییم بعد از اینکه نام ترکان آسمانی در منطقه معروف گشت این نام عمومیت پیدا کرده و در عین حال این کلمه توسط مسلمانان شرق نزدیک به صورت عمومی تر به کسانی که به ترکی صحبت می‌کردند داده شد.

و مطلبی که اهمیت دارد این است که آنها (مسلمانان شرق نزدیک) در عین حال که از اقوام تورککش، قارلوق، یغما، چیگیل بصورت ویژه صحبت می‌کنند در موقع اشاره به کل این طوایف از کلمه ترک استفاده می‌کنند با تمامی این مطالب من (کامران گورون) چنین عقیده دارم که کلمه ترک اولین بار نه بوسیله آن یا این ملت و یا منبع دیگر به اینها داده شده بلکه توسط ترکان آسمانی بکار برده شده و واژه ای است که خود اینها بر خودشان داده اند در این زمینه میتوان گفت تا زمانی که وثیقه قدیمی تری پیدا نشده کتیبه های اورخون قدیمی ترین منبع قابل ذکر در این زمینه خواهد بود و با تکیه بر این منبع بوضوح می‌بینیم که به این اقوام خودشان کلمه ترک را بکار برده اند و در جواب کسانی که مدعی اند در این کتیبه ها کلمه ترک فقط به یک طایفه خاص داده شده باید بگوییم که از کتیبه های اورخون چنین برمی آید که گفتن کلمه ترک به یک طایفه خاص همان قدر مشکل است که گفتن آن به تمامی این اقوام.

به این سبب در پایین کلمات ترک را که در کتیبه های اورخون بکار رفته از نظر می‌گذرانیم.

کتیبه گولتکین

(در این قسمت مطالبی از کتیبه آورده شده که در آنها کلمه تُرک و ترکان بکار برده شده است)
 جبهه جنوبی : ۱- تُرک بیلگه خاقان (س. ۱). ۲- خاقان تُرک در جنگل اوتوکن بنشیند (س. ۳). ۳- ملّت تُرک (س. ۶ و ۷) ۴- ملّت تُرک (س. ۸) ۵- ملّت تُرک (س. ۸) ۶- بگ های تُرک بشنوید (س. ۱۰) ۷- بگ های ملّت تُرک (س. ۱۰).

جبهه شرقی: ۸- ملّت تُرک (س. ۱). ۹- گوک تُرک (س. ۳). ۱۰- ملّت تُرک (س. ۶) ۱۱- بگ های تُرک نام تُرک را رها کردند (س. ۷). ۱۲- عموم مردم ملت تُرک (س. ۱۰/۹) ۱۳- ملّت تُرک (س. ۱۰). ۱۴- ملّت تُرک (س. ۱۱). ۱۵- رسم و سنت تُرک (س. ۱۳). ۱۶- ملّت تُرک (س. ۱۶). ۱۷- ملّت تاردوُش (س. ۱۷) ۱۸- خاقان تورککش ملت تُرکمان بود (س. ۱۹/۱۸) ۱۹- ملّت تُرک (س. ۲۱) ۲۰- بگ های اوغوز تُرک (س. ۲۲) ۲۱- نام و نشان ملّت تُرک هیچوقت از بین نرود (س. ۲۵) ۲۲- بخاطر ملّت تُرک شب نخوایدم و روز ننشستم (س. ۲۷) ۲۳- بگ های ترک خوب میدانید (س. ۳۴). ۲۴- ملّت تُرک تکان خورد (س. ۷ قوزئی جبهه سی).

کتیبه بیلگه خاقان

جبهه شرقی: ۲۵- (س. ۱) مثل شماره ۱ در بالا. ۲۶- پدرم تُرک بیلگه خاقان... (س. ۱) ۲۷- س. ۳
 (۸- ین تایی) ۲۸- (س. ۴) (۹- وُن تایی) ۲۹- (س. ۷) (۱۰- وُن تایی) ۳۰- (س. ۷) (مثل ۱۱) ۳۱-
 (س. ۸) (مثل ۱۲) ۳۲- (س. ۹) (مثل ۱۳) ۳۳- (س. ۱۰) (مثل ۱۴) ۳۴- (س. ۱۱) (مثل ۱۵) ۳۵-
 (س. ۱۱) (مثل ۱۶) ۳۶- در ۱۴ سالگی یم به رتبه شاد ملت تاردوش رسیدم (س. ۱۵) ۳۷- (س. ۱۶)
 (مثل ۱۸) ۳۸- (س. ۱۸) (مثل ۱۹) ۳۹- (س. ۱۹/۱۸) (مثل ۲۰) ۴۰- (س. ۲۰) (مثل ۲۱) ۴۱-
 (س. ۲۲) (مثل ۲۲) ۴۲- (س. ۳۰) (مثل ۲۴) ۴۳- به علت اینکه من پیروز شدم ملت تُرک نیز پیروز
 شد، من اگر شکست میخوردم ملت تُرک میمرد (س. ۳۳)

جبهه شمالی: ۴۴- (س. ۲) (مثل ۲) ۴۵- (س. ۵) (مثل ۳) ۴۶- (س. ۶) (مثل ۴) ۴۷- (س. ۶) (مثل ۵)
 ۴۸- (س. ۸) (مثل ۶)

کتیبه های تونیوق

کتیبه اول، جبهه غربی: ۴۹- ملت ترک تابع چین بود، ملت تُرک نتوانست خانش را پیدا کند و
 از چین جدا شدند و خانشان را پیدا کردند... وقتی خانشان را رها کردن دوباره تسلیم چین شدند...
 ملت ترک مرد و محو شد، در جای و سرزمین ملت سیر تُرک طایفه باقی نماند.
 جبهه جنوبی: ۵۰- ملت تُرک شروع به حرکت کرد، خاقان او جسور... (س. ۳) ۵۱- ملت سیر
 تُرک (س. ۵/۴) ۵۲- ملت تُرک وقتی در او توکن ساکن گردید از غرب و شرق و شمال و جنوب
 ملت آمدند (س. ۱۰)
 جبهه شرقی: ۵۳- ملت تُرک (س. ۱) ۵۴- خاقان تورکش چین گفت: ملت من در آنجاست (س. ۵/۴)

کتیبه اول، جبهه غربی شرقی،

۵۵- ملت تُرک. (س. ۴)

جبهه شمالی: ۵۶- ملت تُرک سیر (س. ۲/۱) ۵۷- تُرک بیلگه خاقانی تُرک سیر ملتی نین اوغوز
 ملتی بسله ییب اوتورور (س. ۴)

در مطالب فوق با توجه به کتیبه های اورخون تمامی جملاتی را که در آنها کلمه ترک بکار رفته
 بود قید نمودیم البته به غیر از اینها در جاهای دیگری نیز کلمه ترک بکار رفته است ولی این
 قسمت از کتیبه ها شکسته و پاک شده است که عملاً جمله منسجمی را نمیتوان از آنها درآورد.

چنانکه دیده میشود در این کتیبه‌ها حدوداً ۶۰ بار واژه ترک بکار برده شده و در هیچکدام از آنها این کلمه به معنای یک طایفه خاص نبوده است و برعکس در بسیاری از جاها مفهوم بکاربرده شده یک اجتماع و جمع را بیان میکند به عنوان مثال در عبارت "بومین خاقان و ایستیمی خاقان در حالی که سکونت پیدا کرده رسم و سنت ملت ترک را داده است" هدف از این واژه مللی هست که منطقه بزرگی از کوههای کینقان از شرق گرفته تا نهر سیحون در غرب زندگی می‌کنند و باز وقتی گفته میشود "در شرق وقتی جنگل قادیرقان را رد شدیم ملت را مسکون نمودیم و در غرب تا جنگل کنگو ملت ترک را مسکون نمودیم" در این عبارت نیز هدف از واژه ترک کل ملل منطقه وسیع تحت حاکمیت است.

باز مطلب دیگری را نیز می‌توانیم بگوییم در عبارت "بگ‌های اوغوزهای ترک-ش ۲۰" مفهوم این واژه را بصورت جداگانه به شکل ترک و اوغوز نمی‌توان تعبیر کرد و هدف تاکید بر ترک بودن اوغوزها بوده است و یا در عبارت "ملت ترک سیر" نیز همین مفهوم وجود دارد و در جمله "۹ اوغوز ملت من بود به علت به هم خوردن آسمان و زمین حسادت کرده و دشمن شدند" در جمله اشاره به دعوی بین دو برادر میشود و وقتی به اوغوزها ترک گفته میشود میتوان فهمید که کلمه ترک نه به یک ملت خاص بلکه به کل ملل تحت حاکمیت گفته میشود و باز در عبارت‌های مثل "خاقان تورکش جزیی از ملت ترک ما بود" نیز همین مفهوم را میتوان دریافت.

از مطالب فوق چنین نتیجه میتوان گرفت که کلمه بکار برده شده توسط چینی‌ها به شکل توجوه در واقع اشاره به یک اجتماع طایفه‌های ترک داشته است.

حال به تاریخ اوغوزها می‌پردازیم قبل از آنکه اوغوزها به بزرگترین کوچ خود دست بزنند و سایبرها را از شرق کوههای اورال به صحراهای بالای دریای سیاه برانند از سه قسمت تشکیل شده بودند بخش شرقی یا ده اوغورها (حوالی نهر سیحون چو و دریاچه چالخار)، بخش مرکزی و یا ۳۰ اوغورها (صحراهای قرقیز و قاراق و نهر انبا) و بخش غربی و یا ۹ اوغورها (اطراف نهر یاییق).

پس از آنکه سایبرها در اطراف دریای سیاه ساکن شدند اوغورها در محدوده بین رودخانه‌های ولگا تا تونان مسکون شدند به این موضوع در قسمتی که بلغارها مورد تدقیق قرار خواهند گرفت بیشتر خواهیم پرداخت چنین تصور میشود که جدایی بین اوغورها و اوغوزها حداکثر در قرن سوم قبل از میلاد اتفاق افتاده است.

در سال های پایانی قرن سوم قبل از میلاد اوغورها در منطقه کوبدو، تارباقاتای، یتددی سو می زیستند منابع چینی از قومی به نام هوچیه=اوکو صحبت می کنند که در این منطقه می زیستند گفته میشود اصل این کلمه "اوقیر" می باشد و به نظر محقق نعمت همان اوغور می باشد.

آیا با توجه به مطالب فوق منطقه مسکونی اون اوغورها همان بوده است که بعدها اون اوخ ها زندگی میکردند و یا این دو قوم در واقع یک قوم محسوب میشوند. احتمال دوم واقعی تر است و در عین حال این جمله را هم میتوان اضافه کرد که در زمان امپراتوری هون های آسیا نیز اوسون ها در این منطقه می زیستند که به احتمال زیاد با این اقوام خویشاوند بودند و در اینجاست که باید بگوییم که این اقوام از زمان های بسیار قدیم در این منطقه ساکن بودند و باز باید اشاره نمود که این اقوام از نظر تعداد یک زمانی ۳ و ۹ طایفه و بعدها تا ۲۴ و حتی ۳۰ طایفه افزایش یافتند.

در پایین اسامی ترکان اوغوز که در داخل اتحادیه امپراتوری ترکان آسمانی آمده است همراه با نام چینی آنها که در دوره های قبل وجود داشته آورده میشود.

قایی	۱-تولو Tulu :
بایات	--تچو و مو و کون Tch'ou-mou-kon (چومو کون):
آلکا بؤلوک (آلکا ائولی)	--هو و لو و او و Hou-lou-ou (هولوغ):
قارا بؤلوک (قارا ائولی)	--چی - چو - تی Che-cho-ti (ششوتی) :
یازیر (یازغیر)	--تو و کی - چی Tou-k'i-che (تورکش) :
دؤغر (تؤکر)	--چو و نی - چی Chou-ni-che (شونیشی) :
دودورقا (توتیرقا)	۲-نوشپی Nuşepi :
یاپارلی	--آ - سی - کی A-si-kie (آسیگی = آس لار؟) :
آوشار (آفشار)	--کو - چو و Ko-chou (قوشو) :
قیزیق	--پا - سایی - کان Pa-sai-kan (باسایقان) :
بگ - دیلی (بگدیلی)	--آ - سی - کی - نی - چو و A-si-kie-ni-chou (آسیگه نیشو) : بگ - دیلی (بگدیلی)
قارقین	--کو - چو و - تچو و - پان Ko-chou-tch'ou-pan (قوشو چوبان): قارقین
بایندیر (بایوندور)	۳-قارلوق Karluk :
پنچه نک (بئچه نک)	--تچی - سی Teh'e-se (چیگیل) :
چا و ولدور	--مئو و - لا Meou-la (یاغما؟) :
چینی (چینی)	--تا - چی - لی Ta-che-li (توخیسی) :

- ۴- تچوؤ-ومی Tch'ou-mi (چومی، چومول؟) : سالور (سالغور)
- ۵- چا-تو Cha-t'o (شاتو، چؤل) : ائیمور
- ۶- تچوؤ-یوئ / چویوئ Tch'ou-yue (Çuyüe) : آلا-یونتلو
- ۷- تیئ-له = کاؤ-کیو T'ie-le = Kao-kiu (تؤلؤس) : یورہ گیر (اورہ گیر)
- یونن-هو = هوئ-ای Hoen-ho = Hoei-ho (اویغور) : ایغدير (بیغدير)
- یاؤ-لوؤ-کو Yao-lo-ko (یاغلا قار) : بو گد وژ
- هوؤ-توؤ-کو Hu-tu-ko (اوتور قار) : ییوا (ایوا)
- هوؤ-لوؤ-وو (کورمیر) Hu-lo-wu (Küremir) : قینیق
- موؤ-کوؤ-هسی-چی Mo-ko-hsi-chi (باقاسیقیر)
- آؤ-ووؤ-تسی A-wu-tse (آبیر چاق)
- کوؤ-سا Ko-sa (قاسار)
- هوؤ-ووؤ-سو Hu-wu-su (کوقوزو) (Kuguzu)
- یاؤ-ووؤ-کو Yao-wu-ko (یاغمور قار)
- هسی-یئح-وو Hsi-yeh-wu (آیامور، ائیمور)
- سیئ-یئن-تو Sie-yen-to (سیر-تاردوش)
- کی-پی-یو Ki-pi-yu (کیپی)
- توؤ-پو Tou-po (توپو)
- کوؤ-لی-کان Kou-li-kan (قور یقان)
- توؤ-لان-کو To-lan-ko (تالانقوت)
- پوؤ-ووؤ-کوؤ Pou-kou (پوکو)
- پا-یئ-کو Pa-ye-ku (باییر کو)
- تونق-لو T'ong-lo (تونقرا)
- هوئن Hoen (هون)
- آؤ-تیئ = هوؤ-تیئ = هیئ-تیئ = آؤ-پو A-tie (آئیئ)
- سیئ-کیئ (سئکیئ) Se-kie (Sekie)
- هوؤ-سیئ (هوسییئ) Hu-sie (Husie)
- هیئ-کیئ (هیکیئ) Hi-kie (Hikie)

-- پی-سی (پسی) Pe-si (Pesi)

-- فو-لی-کیو (فولیکو) Fou-li-kiu (Fuügu)

-- فو-لو-پو (فولوپو) Fou-lo-pou (Fulopu)

-- نو-لای (نولای) Nou-lai (Nulay)

۸- کی-کو (کیرکیز) Kie-kou (کیرکیز)

۹- پا-سی-می (باسمیل) Pa-si-mi (باسمیل)

در این قسمت به منظور ارائه اطلاعات بیشتر مطالبی را از کتاب اوغوزها (نوشته فاروق سومر) می آوریم در کتاب های محمود کاشغری و رشیدالدین فضل الله لیست طوایف اوغوز همراه با مهر (تمغا) آنها داده میشود این لیست نشان دهنده مهم بودن تمغاها هستند. محمود کاشغری می نویسد این مهرها بر روی گوسفندان، رمه ها زده میشود البته معلوم نیست اوغوزها به این مهرها چه کلمه ای را بکار میبرند ولی حالا در آناتولی ایم (اینق) گفته میشود. نشان مهر بعضی از خاندان های ترک به عنوان نشان خانوادگی مورد استفاده قرار میگرفت. سالغورها و آغقویونلوها این مهرها را بر روی پول ضرب شده نیز بکار می بردند حکمدارهای عثمانی آن را بر روی سکه ها بکار می بردند و آغقویونلوها این مهرها را در سندها و پرچمهایشان استفاده میکردند و در زمانی این مهرها بر روی سلاح ها و یا دیوارهای خانه، نقاشی ها و ظروف و حتی بر روی لباسها، قالی و کلیم و سنگ مزار بکار برده شده است در لیست رشیدالدین به جز مهرها، اونقون ها نیز آورده شده است اینها پرندگان شکاری هستند که گوشتشان خورده نمی شود و مورد اذیت قرار نمی گیرند اونقون در ترکی به مفهوم مبارک بودن هست و از ریشه کلمه اوینوق می باشد، عبدالقادر اینان این کلمه را مغولی میداند البته در تاریخ اوغوزها دوره ای که در آن توتم وجود داشته باشد دیده نمیشود و بی شک آنها نشان دهنده خاطرات دوره های خیلی قدیم تر است چنانکه دیده میشود هر چهار طایفه دارای یک اونقون بوده و این نشان دهنده صحیح بودن مطلب فوق می باشد پرندگان که به عنوان اونقون شناخته میشوند شامل پرندگان شکاری مثل شاهین، عقاب (قارتال، داوشانجیل، سونقور، اوج، چاخیر می باشد از بین اینها دلیلی دال بر ترکی بودن کلمه شاهین وجود ندارد قارتال در ترکی به کرکس گفته میشود و داوشانجیل پرنده شبیه آن است فقط کمی کوچکتر و سیاهرنگ است و سونقور پرنده ای کوچکتر از طغول و کمی بزرگتر از دوغان است.

اوج در منابع مختلف شناخته شده نیست فقط میتوان گفت که یکی از فرماندهان تیمور به نام اوج قارا بهادر به این کلمه اشاره دارد.

محتملاً این پرنده با پرندگانی مثل اوج قارا، چال قارا- بای قارا از یک جنس می باشد چاخیر پرنده ای از نژاد دوغان می باشد در عین حال از لیست رشیدالدین برمی آید که این طایفه ها در عروسی ها از بخشهای خاصی از گوشت گوسفند استفاده می کردند این بخشها برای هر کدام از ۴ طایفه یکسان بوده و آنها بطور جداگانه از قسمتهای مختلف اندام گوسفند استفاده می کردند مشترک بودن آنها در هر چهار قوم نشان از رسم و سنت بسیار قدیمی بوده است و در واقع به دوره ای برمیگردد که اوغوزها از ۶ طایفه تشکیل شده بودند. اندام های گوشت مورد استفاده طایفه های مختلف را محتملاً چنین میتوان بیان نمود، چهار طایفه اول از گوشت سمت راست تیره پشت، چهار طایفه دوم از گوشت ران راست، چهار طایفه سوم از گوشت بالای ران راست، چهار طایفه چهارم از گوشت سمت چپ تیره پشت، چهار طایفه پنجم از گوشت بالای ران چپ، چهار طایفه ششم از گوشت ران چپ، استفاده میکردند.

در عین حال هر کدام از این طایفه ها در جشن ها و ضیافت ها جای خاصی را برای نشستن و خوردن داشتند و این وضعیت نشان از موقعیت خاص سیاسی و اجتماعی این طایفه ها بوده است].

[۱- نام طایفه های اوغوز در کتاب محمود کاشغری^{۱۱}]

نام طایفه	نام تمغا(مهر)	نام طایفه	نام تمغا(مهر)
۱		قارا بؤلوک	۱۲
۲		آلقابؤلوک	۱۳
۳		ایغدیر	۱۴
۴		اۆره گیر	۱۵
۵		توتورقا	۱۶
۶		اولا یونتلق	۱۷
۷		تؤکر	۱۸
۸		بئچه نک	۱۹
۹		چووالدار	۲۰
۱۰		چینی	۲۱
۱۱		چاروقلوق	۲۲

[۲- نام طایفه های اوغوز در کتاب رشیدالدین فضل الله^{۱۱}]

نام تمغا	اوتقون	گوشت اندام	معنا	نام طایفه			
	شاهین	ساغ	مُحکم	قایی	پسران	بوژ اوخ لار	۱
		قاری	بادولت و پر نعمت	بایات	گوون		۲
نوشته نشده		یاغرین	به هر جا که رسد موفق باشد	آلقارا ولی	خان		۳
			خرگاه سیاه	قارا ائولی			۴
	قارتال	آشوقلو	حاکم ولایات زیاد	یازیر	پسران		۵
			جهت گرد آمدن	دؤیر	آی		۶
			جهانگشا و حکمران	دودورقا	خان		۷
			معنا داده نشده	یا پارلی			۸
	داوشان جیل	ساغ	چالاک و مهوس به شکار	آوشار	پسران		۹
		اوماجا	قوی حال و در یاساق مجد	قیزیق	اولدوز		۱۰
			مانند بزرگان عزیز	بگدیلی	خان		۱۱
			آش بزرگ و سیر کننده	قارقین	ی		۱۲
	سونقور	سول	جای همیشه پر نعمت	بایندیر	پسران	اوج اوخ لار	۱۳
		قاری	باغیرت و تلاشگر	پنجه نک	گووی		۱۴
		یاغرین	با شرف، مشهور	چا و ولدور	خان		۱۵
			مبارزه کننده با دشمنان	چینی			۱۶
	اوج	اوجایلا	شمشیرزن و چماق زن	سالور	پسران		۱۷
			بی اندازه نیکو و توانگر	ائیمور	داغ		۱۸
			دارا چهارپایان نیکو	آلایونتلو	خان		۱۹
			نیکوکار و با نظام کننده	اوزه گیر			۲۰
	چاخیر	آشوقلو	نیکو و بزرگی و بهادری	ایغدیر	پسران		۲۱
			تواضعکار و خدمت کننده	بوگدوز	دنیز		۲۲
			درجه او بالای همه باشد	ییوا	خان		۲۳
			در هر موضعی عزیز باشد	قینیق			۲۴

مطالب مربوط به منشا اوغوزها را پایان می‌دهیم و قبل از اینکه به حوادث تاریخی آنها پردازیم مطلبی را در ارتباط با تاتارها قید می‌کنیم.

وقتی کلمه تاتار بکاربرده می‌شود بیشتر اهالی کریمه و قازان به ذهن ما می‌رسد در حالی که خود اهالی کریمه کلمه تاتار را بکار نبرده و خودشان را به عنوان ترک می‌شناسند و حتی اهالی قازان نه تنها این کلمه را بکار نمی‌برند بلکه از این کلمه نفرت نیز دارند در واقع این کاربرد توسط روس‌ها به دیگران منتقل شده، روس‌ها به کل اهالی که تحت حاکمیت اردوی زرین بودند تاتار می‌گفتند و حتی در قرن ۱۳ میلادی (هـ. ۷) منابع غربی به کل ملل تحت حاکمیت مغول‌ها تاتار می‌گفتند و حتی به جز ترکان عثمانی به کل ملت‌های ترک آسیا نیز تاتار می‌گفتند و در دوره تزار نیز به ملل ترک مسلمان، تاتار گفته می‌شد.

در کتیبه‌های اورخون از ۳۰ تاتار و ۹ تاتار صحبت به میان می‌آید این کلمه در جاهای دیگر بکار برده نشده است دایره المعارف اسلام که توسط پروفیسور اوگل نوشته شده چنین اشاره دارد که ۳۰ تاتارها به احتمال زیاد در مغولستان امروزی ساکن بوده و با مغول‌ها یکی هستند در کتیبه‌های اوینغور ۷۴۷ م. (هـ. ۱۲۹) از ۹ تاتارها اسم برده می‌شود آنها در صحرای آلاسان و در غرب ایالت قانسو و صحرای قبی می‌زیستند منابع چینی در ۸۴۲ م. (هـ. ۲۲۷) از این قوم به نام تاتا نام می‌برد و در این منابع از تاتارهای سیاه و تاتارهای سفید اسم برده می‌شود و چنین حدس زده می‌شود که تاتارهای سفید محتملاً ترک بودند در دایره المعارف اسلام یکی از این ۹ تاتارها با عنوان تارکان اوگه نام می‌برد زکی ولیدی توغان اسامی را به شکل زیر قید می‌کند:

اورونکای، کییات، کانقورات، ایغریچ، اوشون، بایاوت، نوکوز، اونگوز، سولدوز، کینگوت

در هر حال منابع تاریخی نشان می‌دهد که قوم تاتار در بین تاریخ ترک‌ها موقعیت خاصی را اشغال نمی‌کنند و در هر حال نمیتوان آنها را در داخل تاریخ ترکان قرار داد و بدین سبب وقتی در روسیه به اجتماعات ترکان، تاتار گفته می‌شود کاملاً اشتباه بوده و معمولاً روس‌های تزاری این کلمه را با یک هدف سیاسی بکار می‌بردند.

حال به تاریخ اوغوزها می‌پردازیم.

بعد از اینکه امپراتوری ترکان آسمانی از بین رفت اوغوزها یعنی ترکان از محل سکونت خود جدا شدند و حتی طایفه‌هایی که در زمان بیلگه خاقان به چین کوچ کرده بودند برگشتند و تحت حکومت خاقان اوینغور قرار گرفتند و زندگی شبیه دوران امپراتوری ترکان آسمانی را ادامه دادند

بعد از آنکه حکومت اوغورها توسط قرقیزها برچیده شد طوایف ترک به سمت غرب و جنوب کوچ نموده که این موضوع در بحث مربوط به تاریخ اوغورها مورد اشاره قرار گرفته است.

طوایف ترکی که به غرب کوچ کرده بودند اساسا با طوایف ترک دیگری که در آن جا می‌زیستند اختلاط پیدا می‌کنند و بعدها می‌بینیم که در این شرایط قارلوق‌ها قدرت گرفته و دولتی در منطقه خزر تشکیل می‌دهند این دولت که به نام دولت یابغوی اوغوزها نامیده میشود از یک طرف به دریای خزر، از طرف دیگر به نهر سیحون، دریاچه آرال، شهر گورگنج خوارزم، شهر بخارای ماوراء النهر تا اسفیجاب گسترش داشت در شمال کیمتک‌ها پنجه‌نک‌ها (در شمال غرب) می‌زیستند و مرکز حکومت در دهانه نهر سیحون و در یئنی کند قرار داشت در حالی که قسمتی از اوغوزها به حیات کوچندگی ادامه می‌دادند قسمت دیگر به زندگی شهری و روستایی روی آورده بودند کوچنده‌ها بیشتر آنهایی بودند که از شرق آمده بودند و ساکنین بومی آنهایی بودند که قبلا آمده بودند.

بر راس دولت، یابغو قرار داشت نایب یابغو عنوان کول ارکین را داشت عنوان فرمانده سوباشی بود آنها سلاح‌های مختلفی داشتند و حدس زده میشود که رابطه آنها با همسایگان‌شان خیلی دوستانه نبود بر اساس منابع عربی، آنها دائما با قارلوق‌ها در حال مجادله بودند و پنجه‌نک‌ها را از سرزمین خود رانده و مجبور به کوچ به شمال دریای سیاه نمودند و بعضا از نهر ایدیل گذشته به سرزمین خزرها هجوم می‌بردند دولت یابغوی اوغوز در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی از بین میرود سبب انقراض آنها مجادلات داخلی و جنگ‌های برادرکشی در بین طوایف بود و بر اساس روایت‌ها از علل مهم از بین رفتن دولت این بود که یابغو به خاطر ترس از یکی از فرماندهان خود به نام سلجوق، طایفه و طرفدار او را از خود رنجانده و آن‌ها نیز از این دولت جدا شده و ضمن جدا شدن از سرزمین خود به اسلام روی می‌آورند و در همین دوره بوده که دولت در معرض هجوم مکرر قبیچاق‌ها قرار می‌گیرد.

چنانکه بعدا خواهیم دید آنهایی که کوچ کرده و به جنوب می‌روند امپراتوری بزرگ سلجوقیان را تاسیس می‌کنند یکی از شاخه‌های اوغوزها که به شمال دریای سیاه می‌روند با نام اوزها شناخته شدند داستان این شاخه در بخش‌های آینده مورد اشاره قرار خواهد گرفت قسمتی از اوغوزها کوچ نموده و در سرزمین قدیمی باقی می‌مانند این در اطراف کوه‌های قاراچوق و شبه جزیره مانقشلاق ساکن بودند.

در ۱۱۴۰ م. (۵۳۴هـ) در ماوراءالنهر اجتماع بزرگی از اوغوزان را می‌بینیم که تحت حمایت دولت قراخانیان می‌زیستند به احتمال زیاد آنها افرادی هستند که در نتیجه فشارها و تضيیقات ناشی از

هجومهایی که از طرف شمال شده بود در منطقه قاراچوق ساکن شده بودند آنها که در دوره قاراخانیان همراه با قارلوق ها در خدمت دولت بودند پس از آمدن قراختاییها، از این منطقه رانده شدند این اوغوزها که به خراسان آمدند در اطراف بلخ ساکن شدند و تابع سلطان سنجر شدند در ۱۱۵۳ م. (هـ ۵۴۸) سلطان سنجر علیه اوغوزها دست به هجوم زد ولی اوغوزها در جنگ پیروز شدند و با مرکزیت مرو به قسمت بزرگی از خراسان حاکم شدند ولی به علت اینکه مانند سلجوقیان حکمدار با کفایتی نداشتند در مدت کوتاهی به چند شاخه تقسیم شدند و فقط قسمتی از آنها یعنی طایفه "یازیر" در اطراف غرب نساء ساکن شده و حاکمیت خوارزمشاهیان را قبول نمودند در راس آنها در سال ۱۰۶۰ م. (هـ ۵۵۵) یاغمورخان قرار داشت.

بیشترین اجتماع اوغوزها تحت اداره باشبوغی به نام دینار در اطراف سرخس وجود داشت بعد از آنکه در سال ۱۱۷۳ م. (هـ ۵۶۷) خوارزمشاهیان این منطقه را اشغال نمودند این اجتماع نیز به چند شاخه تقسیم شد حدود ۵۰۰۰ نفر از آنها به نزدیک خلیج بصره و نزد سالغورها رفتند ۱۰ هزار نفر از آنها تحت سرکردگی صمصام، بولاق و قیصر، کرمان را ضبط کردند اوغوزهای تحت حاکمیت دینار می خواستند در جرجان باقی بمانند ولی در نتیجه هجوم خوارزمشاهیان به خراسان و کرمان رفتند (۱۱۸۵ م. ، هـ ۵۸۰).

و بدین ترتیب دینار به آن منطقه حاکم شد و اوغوزهایی را که نمی خواستند در اطاعت او باشند به منطقه فارس رفتند پس از مرگ دینار در سال ۱۱۹۵ م. (هـ ۵۹۰) پسران او نتوانستند اوغوزها را اداره کنند و کرمان به دست سالغورها افتاد. طایفه سالغور از اوغوزها در قرن ۱۲ میلادی (هـ ۶) در منطقه فارس اتابکان سالغور یا اتابکان فارس را تشکیل دادند و قسمتی از اوغوزهای خراسان و کرمان به آنها ملحق شدند این حکومت تا ۱۲۸۵ م. (هـ ۶۸۴) دوام آورده و توسط هولاکو از میان برداشته شد. گسترش اوغوزها در این راستا تا منطقه آناتولی ادامه داشت آنها با نام های اوغوز یا ترکمن در مناطق مختلف آناتولی پخش شدند البته این کوچ به دفعات مختلف و به طور مداوم در طول دو قرن و بیشتر از دو قرن ادامه یافت و بیشتر آنها در آناتولی پخش شدند در بین آنها افراد شهری و روستایی نیز بودند و سبب آن هجوم مغول به منطقه ترکستان بوده است حکومت های بزرگی مثل امپراتوری سلجوقیان، دولتهای سلجوقی، اتابکان، دولتهای کوچک ترکمن در آناتولی، قاراویونلوها، آق قویونلوها، افشاریان، قاجارها، امپراتوری عثمانی، حکومتهای مسلمانی بودند که به نام ترکمن ها توسط طایفه های اوغوزها تاسیس شدند.



ترکان اروپا و غرب آسیا

۲-۱۵-آوارها

یکی از ملت‌هایی که در مورد نام و منشا آنها نظرات مختلفی وجود دارد ملت آوار می‌باشد. در منابع چینی به کلمه آوار برخورد نمی‌شود این واژه توسط بیزانس به ما رسیده است قدیمی‌ترین منبعی که از آنها صحبت می‌کند پیریسقوس (Priscus) است آوارها در بین سال‌های ۶۶۱ تا ۶۶۵ م. سایبرها را از محل خود رانده و آنها را مجبور نمودند به غرب کوچ نمده و با همسایگان بیزانس ها وارد جنگ و ستیز شوند .

این قوم که به آوار معروفند بی شک همان افتالیت ها هستند یک نویسنده دیگر بیزانس به نام سیموکاتتا چنین می‌گوید، آوارهای حقیقی پس از اینکه توسط ترکان مغلوب شدند قسمتی به چین و قسمت دیگر به تونقوزها پناه بردند می‌توان گفت آنها همان ژوان ژوان ها هستند نویسندگان بیزانسی پس از سال ۵۵۸ م. که آواره در اروپا دیده شدند این اجتماع را از ژوان ژوان ها جدا نموده و به آنها آوارهای ساختگی نام دادند نوشته های سیموکاتتا را چاواننئس به این شکل نقل میکند، در کنار آوارهای حقیقی قوم دیگری وجود دارد که از این نام و ظفرهای آنها استفاده نموده آنها تا زمانی که تحت حاکمیت شارلمان قرار بگیرند در مجارستان ساکن شده بودند آنها از دست دشمن خود ترکان فرار می‌کردند در سال ۵۵۸ م. در اروپا دیده شدند و با واسطه گری آلان ها از بیزانس کمک خواستند وقتی آنها به قفقاز آمدند مردم قفقاز آنها را آوارهای حقیقی پنداشته و به علت ترس از آنها هدایای زیادی به آنها فرستادند و آنها نیز نسبت به تصحیح کردن اشتباه مردم قفقاز لزومی ندیدند بدین سبب اسم آوار بر روی آنها باقی ماند در واقع آنها دو قوم اوآر و خوون(هون) بودند که به اویغورها منسوب بودند و نام مشترکشان اوآر هونیت بود اوآر هونیت و یا اوآر خونیت بود مورخ مجار به نام کزنکلئدی Kşczegledy در تحقیقات خود چنین می‌گوید قومی را که چینی ها به قصد تحقیر به نام ژوان ژوان می‌خواندند نام اصلی شان اوآر-هون بود چنانچه قبلا اشاره شد افتالیت ها نیز از منشا دو قوم اوآر و هون بودند در حفاریهایی که در مجارستان انجام شده بیش از ۲۰ هزار قبر مورد بررسی قرار گرفته در آنجا مجموعه های نوع مونقولویید دیده شده است این موضوع در ارتباط با منشا آوارها اهمیت ویژه ای دارد و هم چنین در این تحقیقات اسامی اشخاص باقیمانده اهمیت ویژه ای دارد اسامی مثل اوکولابور، تودون،

خاقان، تارخان، باکان، آپسیق، بوراش، بایان، قانساجی، کؤک، سولاق، مرگن اسامی ترکی میباشند.

حال می‌توان از این مسائل نتیجه گیری زیر را بگیریم.

اولا با تکیه به یک منبع بیزانسی در ارتباط با تفاوت با کلمه های آوار و آوارهای ساختگی و دانستن اینکه این موضوع درست و یا غلط است نیازی دیده نمی شود زیرا قومی را که سیموکاتتا به دو شاخه آوار و آوارهای ساختگی جدا میکند در واقع دو قومی هستند که ژوان ژوان ها را تشکیل میدهند سیموکاتتا آنهایی را که در آسیا ماندند آوارهای حقیقی و آنهای را که به غرب کوچ کردند آوارهای ساختگی مینامد در این زمینه مطلب دیگری نیز قابل ذکر است چنانکه این موضوع را در نظر بگیریم آوارهایی که به عنوان آوارهای ساختگی نامیده شدند و منسوب به اویغورها بوده و ترک می‌باشند لذا قبرهایی که در آنها مجسمه مونقولوویید پیدا شدند قابل تفسیر نخواهند بود چون که مونقولووییدها از مغول ها بودند و به این موضوع رنه گروسه نیز اشاره نموده است از طرف دیگر در مطلب منسوب به سیموکاتتا نیز اشتباهاتی دیده میشود جهت روشن شدن مطلب از چاوانتس نوشته زیر آورده میشود، در بهار آن سال (۵۹۸ م.) خاقان مشهور ترکان در شرق همراه با هیاتی نامه ای را به امپراتور بیزانس مائوریجه میفرستد و در این نامه از پیروزیهای بزرگ خود بحث می‌کند، در واقع این خاقان، از شاهزاده ابدال ها یعنی انفتالیت سخن رانده و آنها را در جنگ مغلوب و حکومت آنها را به دست گرفته و ملت آوار را تحت حاکمیت خود در می‌آورد، آوارها پس از شکست دو شاخه میشوند.

باید گفت که این خاقان ترک تاردو بوده است و میدانیم که امپراتوری ترکان آسمانی در سال ۵۶۳ م. انفتالیت ها را مغلوب میکند در حالی که ژوان ژوان هایی که خودشان را آوار می‌دانستند در سال ۵۵۵ م. یعنی ده سال قبل از حادثه فوق از میان برداشته شدند، در این شرایط قومی را که خاقان از پیروزی بر آنها صحبت می‌کند در واقع تولوس ها بودند .

این نویسنده بیزانسی اشتباه دیگری نیز می‌کند و پیروزی بدست آمده در سال ۵۵۲ م. را مربوط به زمان تاردو خان می‌داند و به این سبب حوادث سال ۵۵۸ م. یعنی قبل از دوره امپراتوری مائوریجه، درست تشخیص نداده و بین آوارهایی که در اروپا دیده شده اند و قوم ژوان ژوان ها، ارتباط صحیح را نمی‌تواند ببیند و نهایتا به این نتیجه میتوان رسید اقوامی که آوارها را تشکیل می‌دادند از دو قوم هون و اوآر بودند، هون ها منسوب به تولوس ها و ترک بوده و اوآر ها مغول نژاد بودند.

حال به حوادث تاریخی می‌پردازیم دولتی که در تاریخ به ژوان ژوان ها معروفند از دو قوم ترک هون و قوم مغول نژاد و یا تونقوز نژاد اوآر تشکیل شده بودند زمان ورود آنها به صحنه تاریخ همزمان با ظهور توپا ها بود تا زمانی که توپا ها در ۵۳۴ م. به دو شاخه تقسیم شدند بین ژوان ژوان ها و توپا ها جنگهای زیادی اتفاق افتاده بود و در تمامی آنها توپاها پیروز شده بودند در زمانی که حاکم توپا ها سینقان بود (۳۳۸ تا ۳۷۶ م.) آنها به کل مغولستان حاکم بودند و با فشاری که به دولت ژوان ژوان می‌آوردند سبب شدند گروهی از اقوام اوآر-هون به غرب کوچ نموده و آنها دولت ائفتالیت ها را تشکیل دادند، پس از آنکه بومین خاقان در سال ۵۵۵ م. دولت ژوان ژوان را از میان برداشت اقوام تشکیل دهنده آنها به جهت های مختلف کوچ کردند یکی از این جهت ها مسیر غرب بود البته باید گفت که قسمتی از آنها در سرزمین اصلی خود باقی ماندند چنانکه در زمانهای بعد آنها را در داخل امپراتوری ترکان آسمانی می‌بینیم و آنهایی که به غرب رفتند در سال ۵۵۸ م. در اروپا دیده شدند و در میان آنها اوآر ها نیز بودند که بخش کمتری از این مهاجرین را تشکیل می‌دادند و اکثریت آنها هون ها بودند و در واقع می‌توان گفت که قسمت اعظم اوآرها به چین و تونقوزها پناه بردند با توجه به مطالب فوق تفکیک مهاجرین به دو قوم آوار و آوارهای ساختگی واقعی نمی‌باشد و در واقع فاصله زمانی که ائفتالیت ها و سپس آوارها به اروپا آمدند ۲۰۰ سال بوده و در واقع امکان اینکه اروپاییها و نویسندگان آنها منشا هر دو قوم را به خاطر آورده باشند ممکن نخواهد بود.

توضیح فوق از یک طرف تفکیک دو قوم آوار و آوارهای ساختگی را از میان برمی‌دارد و از طرف دیگر مشخص می‌سازد که آوارها مغول نبودند بلکه در بین آنها قسمت کمی مغولهایی بودند که با عناصر ترک اختلاط پیدا کرده و به یک اجتماع ترک تبدیل شده بودند.

در مورد نام آوار مطالب ذیل روشنگر خواهد بود ائفتالیت ها مثل آوارها از دو قوم اوآر و هون تشکیل شده بودند ولی نام آنها آوار نبوده است و نام خود را از طایفه ای که سلاله ای از آنها به نام هفتال در راس آنها بوده گرفته بودند، وجود چنین وضعیتی در بین آوارها نیز محتمل است و اینکه این نام را خودشان به خود داده اند ناممکن نخواهد بود دایره المعارف اسلام کلمه آوار را در ترکی به صورت مقاومت کننده معنی کرده و به شکل آبا+ر و یا به شکل آو+آر که هر دو طبق قواعد زبان ترکی ساخته شده اند نوشته است و می‌توان گفت از آنجایی که عنصر ترک در بین آنها اکثریت بوده و تعداد کمتری از قوم اوآر در این اجتماع بوده لذا احتمال اینکه کلمه آوار از منشا نام قوم اوآر بوده باشد بسیار کم است حال به حوادث تاریخی آن دوره برمیگردیم در حالی

که آوارها اقوام پیش روی خود را به مناطق غربی تر میراندند در سال ۵۵۷ م. به شمال قفقاز رسیده و سایر ها را در جنگی شکست دادند و سپس آلان ها را در مقابل خود دیدند از آنجایی که آلان ها واسطه ای بین آوارها و دولت بیزانس بودند میتوان گفت که در بین آنها جنگی صورت نگرفته بوده است آلان ها توسط یکی از فرماندهان بیزانس خبر آمدن آوارها را به امپراتور ژوستینیان میرساند و این موضوع را مطرح میکند که آوارها قصد ایجاد رابطه دوستانه با این دولت را دارند به این سبب امپراتور یک گروه از آوارها را در استانبول به حضور می پذیرد در سال ۵۵۸ م. یک سفیری از آوارها به نام قانلیق به استانبول میرود او به امپراتور از قدرت و توانایی قوم خود سخن رانده و میگوید هیچ قومی توان مقابله با آوارها را ندارد و لذا از امپراتور اراضی معینی برای سکونت و مالیات سالیانه طلب میکند در آن زمان ولایات بالکان به طور مداوم مورد هجوم قوتریقورها (۹ اوغور) قرار میگرفت و امپراتور نیز قصد استفاده از آوارها جهت مقابله با آنها را داشت به این سبب به سفیر آوارها اعتبار زیادی داده و آنها را با هدایای بسیار پس میفرستد و در پی آن نماینده امپراتور والیتین به میان آوارها رفته و قراردادی را تنظیم میکنند بر اساس این تفاهم بیزانس سالیانه در مقابل دادن هدایایی از آنها در مقابله با دشمنان استفاده میکند.

در حالی که آوارها اقوام مختلف را شکست داده و تحت اطاعت در می آوردند در سال ۵۶۰ م. تا دهانه رودخانه تونا آمده بودند در این تاریخ آوارها سفیر جدیدی به استانبول فرستادند در این سفر بیزانس ها سکونت گزیدن آوارها در منطقه دویروجا را قبول نمودند بدین ترتیب آوارها در بین رودخانه های ایدیل و تونا حاکم شده و اسلاوها را نیز تحت حاکمیت خود در آوردند و در نتیجه اسلاوها تحت تضييق زیادی قرار گرفتند و به این سبب در آن دوره اسلاوها به این قوم اوبری obri یعنی دیو میگفتند و این نشان دهنده ترس زیاد اسلاوها از این قوم بوده است و این خاطرات در وقایع نامه هایی که صدها سال بعد توسط اسلاوها نوشته شده است به این شکل آمده است "آوارها به اسلاوها حاکم شدند زنان اسلاو مال آنها بود به جای اسب، زنان اسلاو را به اربابه ها می بستند بلند قد و مغرور بودند".

خوشحالی اسلاوها نسبت به از میان برداشته شدن آوارها از صحنه تاریخ از ضرب المثل معروف اسلاوها قابل فهم است این ضرب المثل به شکل زیر است "مثل آوارها محو شدند".

آوارها وقتی به دهانه رودخانه تونا رسیدند باز به حرکت و پیشروی خود ادامه دادند و تا مناطق میانی کشور آلمان یعنی تورینگه رسیدند و در سال ۵۶۲ م. در نتیجه مقابله پادشاه فرانک یعنی سیگهبرت از حرکت باز ایستادند.

در ۵۶۵ م. سر کرده آوارها خاقان مشهور آنها به نام بایان بود او در ۵۶۷ م. با یک قوم ژرمن که در پانونیا (مجارستان غربی) ساکن بودند تفاهم نامه ای ایجاد کردند این قوم که لورمبارد نام داشت آنها قوم دیگری را که در مجارستان و ترانسیلوانیا ساکن بوده به نام قوم گنپید را شکست داده و کشورشان را ضبط کردند و در سال ۵۶۸ م. که بایان (حاکم آوارها)، پانونیا را تصرف کرده بود آوارها را به صورت قویترین دولت اروپای مرکزی در آورده بود در ۵۷۰ م. بایان خاقان به فرانک ها حمله کرده و کراال سیگه برت را به شکست بزرگی کشانده بود.

در هر حال بایان خاقان بعد از این تاریخ و در حدود سال ۵۷۵ م. حرکت دیگری را شروع کرده بود و احتمالا به همین سبب است تاردو خاقان ترکان آسمانی غربی وقتی سفیر بیزانس را قبول میکند از وجود اتفاق بین آوارها و امپراتور تنقید میکند و آنها را زائده و پس مانده شمشیر مینامد و میگوید که آوارها نه با شمشیر بلکه با نعل اسبانشان از بین خواهد برد و چنانکه می بینیم ترکان آسمانی جهت انتقام از بیزانس ها در سال ۵۷۶ م. به شهر بوسپوروس در کریمه هجوم میبرد (این شهر در نزدیکی دریای آزاق و نزدیکی شهر کترج واقع شده بود).

بعد از سال ۵۸۲ م. رودر رو شدن آوارها و بیزانس ها را می بینیم.

بایان خاقان ابتدا بر روی نهر ساوا پل میترو ویتسا را تصرف کرده و سپس بلغراد را ضبط نموده و منطقه بورقاز را یغما میکند فقط در این اثنا به علت راکد شدن مجادله بیزانس ها و ساسانی ها قسمتی از سربازان از مرزهای شرقی بیزانس به منطقه غرب کشور منتقل شده و لذا بیزانسی ها توانستند در ۵۸۷ م. و در نزدیکی اندیرنه آوارها را از پیشروی باز دارند و مجبور به عقب نشینی نمایند.

پس از مدت کوتاهی که بایان خاقان دوره رکود را میگذراند مجددا در سال ۵۹۲ م. در بالکان دیده میشود و این دفعه تا منطقه چورلو پیش رفته و استانبول را در میان ترس و وحشت قرار داده بود در این دوره نیروهای بیزانس توانسته بودند آوارها را از پیشروی واداشته و عقب نشانند و تا میانه های سرزمین آنها پیش رفته و اطراف نهر تیسا پیروزی بزرگی بدست آورند پس از این شکست که در سال ۶۰۱ م. اتفاق افتاد مدت کوتاهی بعد بایان خاقان می میرد خاقان جدید که نامش در تاریخ قید نشده ابتدا در ۶۱۰ م. به ایتالیا و علیه لومباردها هجوم می برد و در ۶۱۹ م. برای اولین بار استانبول را به محاصره خود در می آورد در سال ۶۲۶ م. آوارها با حکمدار ساسانی به نام خسرو تفاهم نامه ای به امضا میرساند لذا با همدیگر استانبول را به محاصره میگیرند نیروهای ساسانی از اوسکودار و آوارها از بخش اروپایی به محاصره ادامه میدهد در این دوره امپراتور

هراکلیوس در جبهه قفقاز بوده است و مداخله شهر در دست پاتریک بونوس بود آوارها از ۳۱ تموز تا ۴ آگوس به طور مداوم حملاتی به شهر انجام میدادند در این هجوم ها آوارها با دادن ضایعات زیاد عقب می‌نشستند و در عین حال نیروهای بیزانس امکان پیشروی نیروهای ساسانی را نیز از بین برده بودند در حالی که نیروهای آوار خسارات زیادی را متحمل شده بودند دست از محاصره برداشته و به مجارستان عقب نشینی کردند.

این شکست ضربه بزرگی به اعتبار آوارها وارد کرد ملت‌هایی که تا آن تاریخ در تمام سفرهای جنگی با آوارها بودند شروع به استقلال طلبی نمودند بویژه بلغارها و اسلاوها از این قوم ها بودند در سال ۶۳۰ م. با مرگ خاقان، بلغارها باشبوغ خود کوبرات را برای خاقانی پیشنهاد دادند هر چند بلغارها به سبب این حرکتهای مکررا مورد مکافات قرار گرفتند ولی در هر حال بلغارستان امروزی در حیطة قدرت آنها قرار گرفته بود.

در این میان اسلاوها کسانی بودند که بیشترین سود را بردند اراضی بین تونا و ساوا در اختیار آنها قرار گرفته بود در حالی که تا آن زمانها اسلاوها جسارت خارج شدن از جنگلها را نداشتند حال دیگر همراه با آوارها در جنگها شرکت می‌کردند و به ثروتهای طلا و نقره و رمه های اسب صاحب شدند در واقع آوارها بودند که آنها را به منطقه بالکان آوردند.

آوارها در مراتعی که در مجارستان بود باقی مانده بودند ولی در قرن ۸ میلادی حکومت آنها دیگر به ضعف گراییده شده بود آنها در پایان این قرن به عنوان متفق باویترها علیه شارلمان وارد جنگ شدند و مغلوب شدند شارلمان در ۷۹۱ م. (هـ-۱۷۵) علیه آوارها دست به هجوم بزرگی زد و تا نهر تونا پیش رفت و در نتیجه آوارها به تابعیت شارلمان در آمدند حکمدار آنها مسیحیت را قبول نمود ولی نتوانستند تحت اداره بسیار سخت فرانکها دوام بیاورند و در ۷۹۵ م. (هـ-۱۷۹) دست به شورش زدند این دفعه پسر شارلمان به نام پپشن پس از دو سال جنگ در ۷۹۶ م. (هـ-۱۸۰) مرکز مستحکم آوارها را تصرف کرده و به حاکمیت آوارها پایان داد.

در ۸۰۵ م. (هـ-۱۸۹) سرکرده آوارها شخصی به نام تئودور که مسیحی گشته بود تابع شارلمان بود در این دوره دیگر بلغارها توان مقاومت در مقابل اسلاوها نداشتند همانگونه که شکاری، که زخم مرگ آوری را داشت به هجوم درندگان معروض مانده بود و در نتیجه در دوره های پایانی حکومت شارلمان و با مساعتهای او آوارها تحت فرمان تئودور شمال تونا را ترک کرده و به مناطق اتریش کوچ کردند.

در پایان قرن ۹ م. (هـ-۳) در غرب مجارستان دولت اسلاو، و در بلغارستان دولت ترک بلغار ایجاد شده بود و در شرق مجارستان و در جنوب کارپات اون اوغورها حاکم بودند آوارها در بین ملت‌های بیگانه و بویژه اسلاوها ذوب شده و از بین رفتند منابع تاریخی در ۸۷۵ م. (هـ-۲۶۱) در مجارستان از وجود بازمانده‌هایی از آوارها بحث میکند محتملا اینها آوارهایی بودند که به دولت مجار روی آورده بودند.

آوارها که در ۵۵۸ م. در اروپا دیده شده و در ۵۶۷ م. دولتی در مجارستان تشکیل دادند تا سال ۷۹۶ م. (هـ-۱۸۰) در این منطقه حکومت نمودند لذا عمر سیاسی دولت آوار ۲۳۰ سال طول کشید.

۲-۱۶- خزرها

پس از سال ۵۵۰ م. بتدریج ساییرها از خاطره‌ها پاک شده و در همان منطقه یعنی در مثلث دون ایدیل قفقاز نام خزرها به میان آمد در این وضعیت و در همان محدوده که خزرها جای ساییرها را گرفته بودند این تفکر را بوجود می‌آورد که خزرها تداوم دهندگان حکومت ساییرها بوده است و از طرف دیگر در قرن ده میلادی از مورخین اسلامی یعنی مسعودی می‌نویسد "خزر نامی است که ایرانی‌ها به ساییرها داده‌اند" و این نوشته دلیل دیگری بر این است که خزرها تداوم قوم ساییرها بوده است.

در اینکه خزرها دارای منشا ترک هستند در بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد در اینجا از زاویه دیگر به این موضوع نگاه میکنیم.

در سال ۵۵۰ م. لیستی از اقوام ترک-هون که در قفقاز شمالی میزیستند وجود دارد ۱۳ قومی که در این فهرست وجود دارد اینها هستند.

اوونقوور (=اون-اوغور)، اووقار (=اوغور)، سابار (سایر)، بوورقار (=بولغار)، کوورتارکار (=قوتریغور = دوققوز اوغور)، آبار (آوار)، کاسار/قاسار (خزر)، دیرمار، ساروورقوور (=ساراوغور = آغ اوغور)، بایاریسیق، کوولاس (خلج؟)، آبدال و اثفتالیت^{۲۶-۲۵}.

میدانیم که دولتهای ترک در هیچ زمانی فقط از یک قوم تشکیل نشده بودند و آنها از قومهای متعددی تشکیل شده و یکی از آنها در راس قرار گرفته است و پس از حکومت ترکان آسمانی اوغورها به حاکمیت رسیده و در واقع تمامی اقوام در داخل آن دولت موجود بوده و به تابعیت آنها در آمده و فقط اسم دولت به دولت اوغور تبدیل شده است، در این منطقه نیز حادثه ای شبیه جریان فوق بوقوع پیوسته است با توجه به نام اقوامی که در بالا داده شد میتوان فهمید که در این منطقه هم ساییرها و هم خزرها میزیستند تا سال ۵۵۰ م. نیرومندترین قوم منطقه ساییرها بودند و

دیگران تابع آنها بودند در نتیجه مغلوبیت آنها به احتمال زیاد سایرها اعتبار خود را ازدست داده و خزرها جای آنها را میگیرند و در واقع این حادثه به معنی از بین رفتن ناگهانی سایرها و یا به معنی پدیدار شدن آنی خزرها نخواهد بود و در واقع این حادثه شبیه پدیده های دیگری هست که بکرات در بین دولتها و ملتهای ترکان اتفاق می افتاده است.

بی شک در این وضعیت این سوال که خزرها چه کسانی هستند و کی به این منطقه آمده اند منطقی خواهد بود در منابع چینی به غربی ترین منطقه امپراتوری ترکان آسمانی نام توکیوهوسا (به ترکی ترک خزر) داده میشد از طرف دیگر در بین همسایه های شمالی چین از قوم هوسا نیز نام برده شده است توکیو و یا توجوئه فقط نام یک قوم نبوده و به اجتماعی از قوم ها گفته میشده است و این نام زمانی به میان آمد که امپراتوری ترکان آسمانی تاسیس شد و مسلما اگر قوم هوسا نیز در مناطق شرقی بود نام این قوم نیز در بین اقوام موسس این امپراتوری آورده میشد و مطمئنا علت نبود نام آنها در این حوادث نشان دهنده این بود که این قوم در غربی ترین محدوده این امپراتوری میزیستند و آنها در تاریخی بسیار دور و قبل از ۵۵۰ م. به این منطقه آمده بودند.

خزرها در ۵۵۸ م. وضعیت حاکمی در قفقاز داشتند و در واقع شاخه غربی امپراتوری ترکان آسمانی محسوب میشدند و منابع تاریخی وارد شدن آنها در جنگهایی علیه ساسانیان را قید نموده است.

بعد از سال ۵۸۶ م. خزرها بصورت کامل در منابع بیزانسی شناخته شده بوده و به آنها ترکان گفته میشد در راستای سیاست امپراتوری ترکان آسمانی، خزرها در کنار بیزانسی ها و بر علیه ساسانی ها جبهه میگرفتند در ۵۸۸-۵۸۹ م. وقتی امپراتور بیزانس در جبهه سوریه علیه ساسانی ها می جنگید خزرها نیز به مناطق جنوبی دریای خزر و به منطقه دربند هجوم میبردند بزرگترین اتحاد بین خزرها و بیزانس ها در ۶۲۷ م. بوجود می آید در آن تاریخ بیزانس در یک طرف با ساسانیان می جنگید و از طرف دیگر در محاصره آوارها قرار گرفته بود و امپراتور هراکلیوس از خزرها که به مناطق جنوبی خزر سرازیر شده و آذربایجان را متصرف شده بودند کمک میخواست و با حکمدار خزر به نام زیئبل در نزدیکی تفلیس ملاقات کرده و از او کمک نظامی با ۴۰ هزار سرباز میگیرد امپراتور با این نیروها علیه ساسانیان وارد عمل شده و آنها را به شکست می کشاند بعد از این تاریخ دیگر ساسانیان خطری علیه آناطولی محسوب نمیشدند دوره اصلی استقلال خزرها بعد از سالهای ۶۳۰ م. و با از بین رفتن ترکان آسمانی شروع میشود اتفاق بین خزرها و بیزانس ها در دوره استقلال خاقانی خزرها نیز ادامه می یابد ژوستین دوم امپراتور بیزانس وقتی در سالهای ۶۹۵ تا ۷۹۵ م. (۷۶ تا ۸۶)

مجبور به ترک کشورش میشود به خزرها پناه میبرد و با دختر خاقان ازدواج میکند حاصل این ازدواج پسر او لئون ۴ میباشد که بعد از به تخت نشستن لقب خزر لئون را میگیرد اتحادی که بین این دو دولت بوجود آمده بود در مجادلات بین اعراب بویژه برای بیزانسی ها بسیار مفید گردیده بود در محدوده سالهای ۶۶۵ م. دولت بزرگ بلغار در شمال دریای سیاه تاب مقاومت در مقابل خزرها را نداشته و به دو قسمت تقسیم شده بود و اراضی که تا نهر دنیپتر (نهر اوژو) قرار داشت به دست خزرها می افتد در این دوره امپراتوری خزر در قدرتمندترین دوران خود بوده و پیشروی عرب ها را به منطقه قفقاز محدود کرده بود اولین تعرض عربها در سال ۶۵۱ م. (هـ۳۱) اتفاق افتاد یکی از فرماندهان خلیفه عثمان به نام سلمان بن ربیع باهلی با نیروهای خود پس از عبور از دربند تا نزدیکی های پایتخت خزر بلندتر نزدیک میشود در نزدیکی شهر جنگ بزرگی در میگیرد فرمانده اعراب همراه با چهارهزار سرباز کشته میشود و اعراب عقب نشینی کرده و خزرها به قفقاز جنوبی سرازیر شده و به منطقه ارمنستان وارد شدند از این تاریخ به بعد به مدت هشتاد سال جنگ و گریزهایی بین اعراب و خزرها اتفاق افتاد ولی پیشرفتی برای اعراب حاصل نشد.

نیروهای اعراب در زمان خلیفه ولید و به فرماندهی برادر خلیفه مسلم بن عبد الملک دست به حمله جدیدی میزند این جنگ از سال ۷۰۷ م. (هـ۸۸) تا ۷۱۴ م. (هـ۹۵) طول میکشد با اینکه اعراب مدتی دربند را تصرف میکنند ولی نیروهای خزر ۷۱۷ م. (هـ۹۸) مجدداً وارد شیروان شده و قسمتی از آذربایجان را متصرف شدند نهایتاً مسلمه توانست پیشروی خزرها را مانع شود.

در سال ۷۲۲ م. (هـ۱۰۴) نیروهای عرب به هجوم جدیدی علیه کشور خزر دست میزنند ولی موفقیتی به دست نمی آورند، بعد از این جنگ نیروهای عرب به فرماندهی جراح بن عبدالله جهت انتقام گیری در همان سال وارد کشور خزرها شده و این دفعه پیروز میشوند بعد از این هر ساله این نبرد ادامه داشت و گاهی این و بعضاً دیگری غالب میشد در ۷۳۰ م. (هـ۱۱۲) در نتیجه هجوم قدرتمندانه خزرها عربها خسارت زیادی متحمل شده و تا آذربایجان عقب نشینی کردند.

بزرگترین ظفر عربها در زمان خلیفه هشام و به فرماندهی والی آذربایجان و ارمنستان به نام مروان اتفاق افتاد (۷۳۷ م. هـ۱۱۹) مروان پس از عبور از نهر کور و شهر قازاق دومین شهر بزرگ خزرها در داغستان به نام سمرقند را متصرف شده و شهر ایدیل را به محاصره در آوردند، خاقان در این شهر با چهل هزار نیروی ویژه و با فرماندهی شخصی به نام خزر تارخان در مقابل اعراب مقاومت می کردند اعراب با قایقهای ویژه ای از نهر ایدیل عبور کرده و نیروهای تارخان را پراکنده نموده و او را دستگیر می کنند در این جنگ خزرها حدود ده هزار کشته و هفت هزار اسیر دادند و مجبور به

قبول اسلام و حاکمیت اعراب شدند البته مسلمان باقی ماندن خاقان خزر، زیاد طول نکشیده و با رفتن اعراب به دین قبلی خود برمیگردد.

در زمان عباسی ها رابطه اعراب با کشورهای واقع در شمال قفقاز کم شده و مجادلات خزر عرب کم رنگ می‌گردد و گاهی خزران با نیروهای بزرگتر به آذربایجان و حتی مناطق جنوبی تر حمله می‌برند، خزران در ۷۶۴ م. (هـ-۱۴۷) تفلیس را متصرف شده و در ۷۹۹ م. (هـ-۱۸۳) وارد ارمنستان شدند ولی فرمانده خلیفه هارون الرشید به نام یزید توانست خزرها را وادار به عقب نشینی کند منابع عرب بعد از این تاریخ دیگر بحثی از خزرها نمی کنند بعد از این مجادله طولانی گذرگاه دربند در دست اعراب باقی مانده و حاکمیت آنها در آذربایجان و ارمنستان حفظ شد و خزرها در قسمتهای پایین رودخانه ایدیل استقرار پیدا کردند میتوان گفت از آنجایی که در قدرتمندترین دوره امپراتوری اسلامی نیروهای خزران مقاومت بسیار بالایی را نشان میدادند نشان دهنده توان بسیار بالای آنها بوده است در حالی که خزرها در جنوب در حال مجادله با اعراب بودند در اروپای شرقی و مرزهای بیزانس تغییرات خاصی بوجود نیامد و در عین حال نفوذ آنها در کریمه و آزاق بیشتر شد در کریمه به حاکمیت قوت ها پایان داده شد منابع موجود نشان میدهد که در پایان قرن ۹ میلادی خاقان در راس ۲۵ پادشاهی قرار داشت دولت قدرتمند خزر با اردوی قوی خود در محدوده بسیار بزرگی آسایش و امنیت رفت و آمد را تامین نموده بود و در عصرهای ۷ تا ۹ در کل اروپای شرقی به معنی واقعی یک صلح مداوم خزران ایجاد شده بود در این دوره صلح در امپراتوری خزر، موسویت رشد قابل ملاحظه ای داشته و باز در همین دوره در تاسیس دولت روس و اجتماع مجارها، خزران نقش مهمی داشتند این ۳ موضوع را تک به تک مورد بررسی قرار میدهم امپراتوری خزران از نقطه نظر دینی دارای یک دیدگاه خوشبینانه بود، اهالی آن عمدتاً به دین قدیمی شامانیسم وابسته بودند در طی زمان دین اسلام نیز گسترش یافته بود بویژه طبقه تجار مسلمان شده بودند در کشور دین ارتدکس نیز رواج داشت کنستانتین کریل که به حواری اسلاو معروف بود در ۸۶۱-۸۶۰ م. (هـ-۲۴۵) به پایتخت خزران یعنی ایدیل آمده بود به طور عمده اهالی واقع در مرز بیزانس و اهالی کریمه دارای دین ارتدکس بودند.

طبقات بالای دولتی، خاقان و اطرافیان آنها موسویت را قبول کرده بودند این حادثه در تاریخ ترکان و در بین سلاله های آنها حالت نادری داشت با آنکه منابع مختلف از قبول کردن این دین در قرن ۸ خبر میدهند ولی سال مورد نظر قطعی نمی باشد بعضی منابع این حادثه را در زمان بولان خاقان قید میکنند منابع عرب آن را در زمان خلیفه هارون الرشید می نویسند.

بعضی منابع دین پذیرفته شده را مذهب کارای می‌دانند این مذهب دارای جهان بینی بر مبنای رد نمودن تالموت بود، در کنار این جریان بعد از دو نسل در بین خزران مذهب موسویت مبنی بر تالموتیسم نیز به شکل ویژه ای رواج یافته بود.

به این مطلب نیز میتوان اشاره کرد که مذهب کارای نیز تماما از بین نرفته بوده و حتی تا جنگ دوم جهانی نیز در بین اهالی کریمه باقی مانده بود.

و میتوان گفت تا زمانهای اخیر تالمودیست هایی که به کریمچاق معروف بودند همراه با آنتی-تالمودیست ها با عنوان کاراییم در کنار هم میزیستند و هر دو اجتماع به زبان ترکی صحبت میکردند، چنین گفته میشود که کاراییم ها توراتشان را از لهستان آورده بودند.

میدانیم که اهالی مسلمان کریمه بعد از جنگ جهانی دوم به سیبری برده شدند در مورد این موضوع که یهودیان ترک آنجا چه وضعیتی پیدا کردند اطلاعات صریحی وجود ندارد، در عین حال یهودیانی منسوب به مذهب کاراییم از زمانهای قبل در لهستان و لیتوانی میزیستند ولی هیچگونه ارتباطی در بین آنها و ترکان وجود نداشته است. [در این ارتباط تفسیری که بوسیله مورخین آذربایجانی داده شده میتواند روشنگر حوادث آن زمان باشد، میدانیم که دولت خزران از نکته نظر برخورد به مذاهب مختلف، نمونه کاملی بود که آزادی دینی به معنی واقعی در بین اهالی وجود داشته است و همین موضوع سبب شده بود که جهت ایجاد تعادل بین مذاهب مختلف، سلاله خاقان و اطرافیان او یک تصمیم گیری خاصی بگیرند که توام با مسائل اجتماعی و سیاسی بوده است بدین شکل که حدودا ثلثی از اهالی دارای دین اسلام بودند و در عین حال در مرزهای جنوبی کشور قدرتمند امپراتوری اسلامی عربی وجود داشت و از طرف دیگر در مرزهای جنوب شرقی و شرق کشور خزران، امپراتوری غربی مسیحی بیزانس وجود داشت و از آنجایی که ثلث اهالی کشور خزران را مسیحیان تشکیل میداد و همچنین ثلث باقیمانده نیز شامانیسم بودند مسلما در صورتی که خاقان و اطرافیان او یکی از این دین ها را قبول میکردند عملا اهالی منسوب به آن دین در وضعیت قدرتمندتری قرار گرفته و میتوانستند تعادل مذهبی و سیاسی کشور را بهم زده و این خود سبب میگردید امنیت پایدار کشور به خطر بیفتد، در همین راستا بوده است که خاقان و اطرافیان او دین چهارمی را که اهالی آن در اقلیت بودند به عنوان دین سرای و دربار قبول میکنند و بدین ترتیب با تقویت آن دین علاوه بر اینکه یک دین متعادل کننده چهارمی در بین اهالی بوجود می‌آید ضمنا باعث میشود در بین طبقه حاکمه نیز جبهه گیری خاصی بر له ویا علیه دینهای موجود کشور بوجود نیاید].

در ارتباط با مطلب دوم یعنی تاسیس دولت روس میتوان گفت که در قرن ۸ میلادی دولت خزر راههای تجاری بین بیزانس و اسکاندیناوی را در اختیار خود داشت یکی از این راهها از شهر ایدیل شروع شده و در کنار ایدیل ادامه یافته و از یک طرف در قسمت شمال در کنار نهر کاما به اورال می پیوندد و راه دیگر در حوضه بالایی ایدیل پس از عبور از نزدیکی دریاچه لادوگا و خلیج فین به اسکاندیناوی میرسد و در ضمن راه دیگری که بیزانس و اسکاندیناوی را بهم پیوند میداد در کنار نهر دثنیپتر (نهر اؤزو) قرار داشت که از نزدیکی دریاچه ایلمن، خلیج فین به سوئد امروزی میرسید این راه تجاری در تاسیس دولت روس نقش بسزایی داشت.

اسلاوها به عائله ای از زبان هند و اروپایی تعلق دارند که به گروه ساتم معروف است در این گروه در ابتدای کلمات قدیمی هند و اروپایی قدیمی به جای حرف ک، حرف س وجود داشت مثلا کلمه کیتتم=۱۰۰ به صورت ساتم و یا ستو گفته میشد در این گروه زبانهای هند، فارسی، ارمنی، یونانی و بالتیکی قرار میگیرد وطن اصلی اسلاوها حوضه وسطی نهرهای اؤزو و ویستول بود نمیتوان گفت که اسلاوها دارای یک نژاد واحد هستند و عنصر تشکیل دهنده این نژاد در طول تاریخ روشن نبوده آنها در ابتدا بصورت نیمه کوچنده بوده و در عین حال با ماهیگیری و شکار گذران میکردند زراعت را از قوت ها و اوغورها یاد گرفتند و دامداری را از ترکان فرا گرفتند وجود کلمات متعدد در این مشاغل دال بر صحت مطالب فوق میباشد اسلاوها تا قرن چهارم تحت فرمان قوت ها بودند در این تاریخ هون ها به حاکمیت قگوت ها پایان دادند و اسلاوها نیز تابع هون ها شدند منابع تاریخی اسلاوها عملا بعد از هجوم آوارها شروع میشود در آن دوره تاریخ اسلاو جز جدای ناپذیر از تاریخ ترکان بوده است.

آوارها به علت کوچنده بودن اراضی را که ضبط میکردند جهت منافع خود زارعین را در آنها سکن مینمودند این زارعین در دوره جنگ نیروهای پیاده نظام را تشکیل میدادند به این سبب آوارها نسبت به ساکن شدن طایفه های اسلاو در اراضی متصرف شده دارای نگاه خوشبینانه ای بودند و به دفعات آنها را به زور از مناطق شمالی به اطراف نهر تونا می کوچاندند با توجه به مطالب فوق این آوارها بودند که راه را برای آمدن اسلاوها به اروپای مرکزی و بالکان باز کردند و همچنین اسلاوهایی که در نتیجه هجوم آوارها به قسمتهای شمالی تر رفته بودند در قرن ۶ تا ۸ میلادی در اطراف دریاچه های ایلمن و لاگودا ساکن شده و با اهالی فین اختلاط پیدا کرده بودند آنها ابتدا در این مناطق با شکار گذران میکردند و ابتدا تحت فرمان اهالی اسکاندیناوی که به وارنگ vareg معروف بودند قرار گرفتند اسلاوها بتدریج شروع به ایجاد شهرها نموده و تشکیلات دولتی بوجود

آوردند آنها با خرید اجناس از اهالی منطقه وارد کارهای تجاری شده و بتدرج عناصر اصلی تجارت بین منطقه و بیزانس شدند در محدوده سالهای ۳۶۰ م. فعالیت تجاری وارنگ-روس توسعه زیادی پیدا کرده بطوری که در شمال دریاچه ایلمن شهر روریک (شهر نووگورود) به مرکز تجاری تبدیل شده و یک شخص منسوب به وارنگ-روس در آنجا حاکمیت داشت وقایع نامه های روسی تاسیس این منطقه شاهزاده نشین را به سال ۸۶۲ م. (هـ-۲۴۸) نشان میدهند و میتوان این دولت را شروع دولت روس دانست رودخانه دئیپتر و حوضه میانی آن تحت اداره خزران بوده است و شهر سانباتا (کیئف امروزی) نیز تحت حاکمیت خزران بود در این اثنا در سال ۹۰۰ م. شاهزاده ای که در روریک بر تخت می‌نشیند کیئف را نیز به دست می‌آورد و از این تاریخ به بعد دولت روس به سرعت راه توسعه را می‌پیماید و در واقع تاسیس دولت روس در زیر سایه امنیت و صلح ایجاد شده توسط دولت خزر بوده است و در همین راستا این دولت بر اساس الگوی دولت خزر ایجاد شده بود و حتی در سال ۸۳۹ م. (هـ-۲۲۴) اولین سرکرده اتحادیه ایجاد شده توسط روسها دارای عنوان چاجانوس Chacanus بود که به معنی خاقان بود، و در بین شاهزادگان روس ولادیمیر که با قبول کردن دین مسیحیت شهرت ویژه ای پیدا کرده بود و پس از او شاهزاده یاروسلاو ۱۰۳۶-۱۰۵۰ م. (هـ-۴۲۷-۴۴۲) هنوز باز با عنوان خاقان بر تخت می‌نشستند.

دولت روس که بدین شکل در مقابل چشمان خزران ایجاد شده بود مدتی بعد موجب از میان برداشته شدن دولت خزر خواهد شد.

دولت خزر عملاً به عنوان تاسیس کننده دولت مجار نیز بوده است جهت روشن شدن این مطلب ابتدا به اجداد مجارها می‌پردازیم خلاصه ای از منابع موجود به شرح ذیل است اجداد مجارها هزاران سال قبل از میلاد در قسمت غربی کوههای آرال همراه با اجداد قومهای فین-اوغور می‌زیستند در غرب فین-اوغورها هند و ژرمن ها و در شرق نیز اجداد ترکان می‌زیستند قوم اصلی فین-اوغور حدوداً ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد به دو شاخه شرقی و غربی جدا شدند شاخه غربی به نام فین-پترم به منطقه بالتیک رفتند و به دو شاخه فین-ائست تقسیم شده بودند و شاخه شرقی با نام اوغور از اوستیاک ها، ووقول تشکیل می‌شدند که در واقع مجارهای اصلی می‌باشند (البته در اینجا نباید اوغورها و اقوام منسوب به ترکان غربی یعنی اوغورها را یکی دانست).

مجارها در ۸۳۰ م. (هـ-۲۱۵) به کنار دریای آزاق و سواحل نهرهای دون-دئیپتر رفتند آنها ابتدا تحت حاکمیت سایبرها و سپس خزران بودند و در این دوره نیز با اقوام ترک اختلاط پیدا کردند بعد از آنکه خطر پنجه‌نک ها بوجود آمد خزران در ایجاد تشکیلات مجارها تحت فرمان سرکرده

مجاری نقش مهمی بازی کردند بعد از این دوره سلاله ای به نام آرپاد در بین مجارها بوجود می‌آید در منابع غربی نامی که به مجارها گفته میشود در واقع منشعب از نام طایفه ترک اون اوغور میباشد چون که در زبان لاتین به مجارها اونقوری و در آلمانی اونقار در فرانسوی هونقورس و در روسی وئقتر مینامند و تمامی اینها گویش‌های مختلف کلمه اون اوغور و یا اون اوکور می‌باشد.

البته تاریخ مجارها پس از جدا شدن از امپراتوری خزر جدا از موضوع ما است و در اینجا مطالب زیر جهت وضوح بیشتر آورده میشود، هر چند ریشه اصلی مجارها با ترکان یکی نبود ولی در اینکه آنها به مقدار زیادی با اقوام ترک اختلاط پیدا کرده و عملا از ایجاد اتحاد این اقوام بوجود آمده اند شکی وجود ندارد.

-وقتی در اواسط قرن ۹ م. (۳-ه) دولت خزر نتوانست مانع پیشروی پنجه‌نک‌ها به سمت غرب شود مجارها نیز مجبور شدند به مناطق غربی تر بروند و مثل رسم و رسوم ترکان در بین آنها نیز قویترین قوم در راس قرار گرفته و به این اجتماع نام مجار دادند اقوام تشکیل دهنده این اجتماع به شرح زیر است:

- ۱- در اصل طایفه ای با نام فین-اوغورها که پس از طی هزار سال با نام مجار که ترک شده بودند.
 - ۲- قوم نیئک Nyek که وظیفه آنها محافظت از مرزها بوده است.
 - ۳- قبیله کورّت-گیارمات که از دو طایفه تشکیل شده بودند، نام هر دو طایفه ترکی میباشد معنی کلمه اول توده برف بوده و کلمه دوم دارای معنی کسی که خستگی نمی شناسد میباشد.
 - ۴- تارژان، این کلمه همان کلمه تارخان ترکی است.
 - ۵- ژئنو این اسم نیز ترکی است و به معنی مشاور پادشاه میباشد.
 - ۶- طایفه کتر ویا طایفه گر این نام نیز ترکی بوده و از کلمه گور گرفته شده و به مفهوم خیلی بزرگ و دیو میباشد.
 - ۷- قبیله کئسزی ویا کسزی، احتملا آنها نیز از یک طایفه بزرگ ترک جدا شده بودند، معنی کلمه بریده شده و یا باقیه می‌باشد.
- قبل از اینکه مجارها به سمت غرب مهاجرت کنند قسمتی از خزرها نیز به نام طایفه کابار(قابار) نیز به آنها پیوستند و این حادثه سبب شده بود در بین این اجتماع هم زبان ترکی خزری و هم زبان مجاری صحبت شود و دیده شدن نام اشخاص ترکی و مجاری تا قرن ۱۲ م. (۶-ه) در بین مجارها به همین سبب بوده است.

بدین ترتیب مجارها منطقه قوبان را ترک کرده قسمتی از آنها به منطقه تفلیس رفتند که بعدها در بین اقوام قفقازی ذوب شدند و قسمت دیگر در منطقه باشقوردستان یعنی ماگنا هونقاریا (مجارستان بزرگ) باقی ماندند و قسمت بسیار بزرگتر نیز به سمت غرب حرکت کرده و در مولداوی و بسترابیا، ی امروزی ساکن شدند و به آنجا نام ائتلکوز را دادند (این کلمه به معنی میانه نهرها میباشد، منطقه در بین نهر پتروت و نهر تورلا ویا دنئیستر قرار داشت)، مجدداً با پیشروی پنچهنک ها مجارها نیز در سال ۸۹۶ م. (هـ-۲۸۳) از کارپات گذشته و به وطن امروزی خود آمدند آنها در سواحل نهر تیسا و غرب تونا ساکن شدند و پس از آن حملات مختلفی در اطراف منطقه انجام دادند و پس از مدت کوتاهی اروپاییان این ملت مهاجم را شناختند مجارها تحت حاکمیت اوتتو و گتزا (Otto 1, geza) (۹۷۰-۹۷۷ م. هـ-۳۵۹-۳۶۶) از کوچندگی در آمده و به مردم ساکن وابسته به زمین تبدیل شدند و در زمان ایستیان ۹۹۷-۱۰۳۸ م. (هـ-۳۸۷-۴۲۹) دین مسیحیت را قبول کردند بعد از آن توسط دولتهای غربی مورد توجه قرار گرفتند.

پس از اشاره به سه حادثه فوق حال به مابقی تاریخ خزران می پردازیم.

با پایان یافتن مجادله بین خزران و اردوی اسلام یک دوره طولانی صلح بوجود آمده و تا اواسط قرن ۹ م. (هـ-۳) ادامه یافت، در این دوره حملات پنچهنک ها شروع شده بود و خزران جهت مقابله با آنها با اوزها متحد شده بودند با وجود این پنچهنک ها در سالهای ۸۶۰-۸۸۰ م. (هـ-۲۴۵-۲۶۶) توانستند از نهر ایدیل عبور کنند و به رودخانه های دون و قوبان برسند و محتملاً خسارات زیادی را نیز به نیروهای خزران آورده بودند پنچهنک ها طایفه های مجار را که تابع خزرها بودند از وطن خود راندند و بدین ترتیب پایگاه غربی خزرها از دست رفته و انهدام آنها را سرعت می بخشد.

اسلاوها بیشترین استفاده را از ضعف دولت خزر نمودند آنها به بهانه تجارت مناطق ساحلی خزر را مورد تالان قرار میداده و تخریب می کردند و اهالی آن را میکشتند حال دیگر در جاهایی که کشتی ها در میان آرامش حرکت می کردند امنیتی باقی نمانده بود نهایتاً در ۹۶۸ م. (هـ-۳۵۷) شاهزاده کیثف به نام سویاتوسلاو اطراف رودخانه های دون و قوبان و شهر تاماتارهان را ضبط می کند، از طرف دیگر در این اثنا از طرف شرق موج جدیدی در حال نزدیک شدن بود و طوایف قبچاق که در منابع غربی کومان گفته میشود به نزدیکی های نهر ایدیل رسیدند چنین حدس زده میشود که قبچاق ها ضربه نهایی را به امپراتوری خزران وارد کردند هر چند قسمت کوچکی از خزرها در کریمه باقی مانده بود ولی روس ها در ۱۰۱۶ م. (هـ-۴۰۶) این دولت را از میان برداشتند بعد از آن اطلاعاتی در مورد اقوام باقیمانده خزران وجود ندارد و به روایتی آنها از دربند گذشته و به تابعیت

سلجوقیان در آمدند، بزرگترین خاطره باقیمانده از آنها نام دریای خزر می‌باشد، در اینجا لازم است به تشکیلات دولتی خزران نیز اشاره ای بشود.

تشکیلات دولتی خزران در واقع دوام تشکیلات دولتی ترکان آسمانی است رئیس دولت یعنی خاقان منسوب به سلاله آستنا بوده و بر اساس رسم و سنن ترکان مقدس شمرده میشد، ولی در طی زمان در امپراتوری خزران تغییراتی بوجود آمده و خاقان فقط بصورت سمبل حاکمیت دولت در آمده بود و دولت تحت اداره نایب خاقان بود البته امکان تغییر و یا اعدام او هر زمان از طرف خاقان وجود داشت این مقام به نام خاقان به شناخته میشد بدین ترتیب یک سیستم حاکمیت دوگانه بوجود آمده بود، به سبب اینکه خاقان از نژاد خدایان بود محل دفن او نباید مشخص میشد و معمولاً قبر او در زیر آبهای نهر ایدیل انتخاب میشد، به حضور خاقان می‌بایست با پای برهنه و سر باز رفته و سجده میشد.

خزران در سال ۶۳۰ م. (۹هـ) استقلال خود را به دست آورده و تا سال ۱۰۱۶ م. (۴۰۶هـ) حکومت نمودند بدین ترتیب خزران حدود ۶۰۰ سال در صحنه تاریخ باقی ماندند و عمر این امپراتوری طولانی ترین عمر را در بین دولتهای ترک داشته است.



۲-۱۷ بلغارها

قدیمی ترین نوشته در مورد بلغارها به یک شخص اهل سوریه تعلق دارد که در قرن سوم می زیسته است در نوشته او به وجود بلغارها در شمال قفقاز و در سالهای ۱۲۷-۱۴۹ قبل از میلاد اشاره شده است از آنجایی که تاریخ نوشته شدن این اثر حدودا ۵ قرن بعد از حادثه بوده لذا شک و شبهه در مورد صحت این وثیقه بدیهی خواهد بود چنانچه در وقایع نامه های بیزانس مطلبی دال بر تایید این حادثه دیده نمی شود نویسندگان بیزانس اولین بار در سالهای ۴۸۲ م. از بلغارها صحبت به میان می آورند در این تاریخ امپراتور زنون برای مقابله با قوت های شرقی از اجتماعی به نام بلغارها کمک نظامی می طلبد.

در حال حاضر میتوان گفت که بلغارها به طور قطعی از ترکان بودند این موضوع طی بررسی های زبانشناسی توسط گ.ی. نئمت و حفاری های باستانشناسی گ. فنهتر به اثبات رسیده است کلمه بلغار از واژه ترکی بولاماق و یا بولغلاماق (مخلوط کردن) بدست آمده و به شکل بولغا+ر میباشد در بررسی تاریخ هون های غربی حوادث ناشی از مرگ آتیلا را دیده بودیم هون هایی را که اروپای مرکزی را ترک می کنند به سرکردگی پسر کوچک آتیلا به نام ایرنک به سواحل دریای سیاه میروند این هون ها با طایفه های دیگر ترک که به آنجا آمده بودند اختلاط پیدا میکند با یکی شدن این دو قوم طایفه ای بوجود می آید که به آنها بلغار می گویند به این سبب ایرنک را پدر سلاله حکمدار بلغارها قبول می کنند طایفه ای که با هون ها یکی میشوند ترکان اوغور بودند از سکونت گزیدن اوغورها در محدوده بین دهانه تونا تا ایدیل در تاریخ اوغورها بحث نموده بودیم این اوغورها اینها هستند: ساروغور (آخ اوغورلار)، بیتدی غور (بش اوغور) قوتریغور (دوققوز اوغور)، اون-اوغور (اون اوغور)، اوتورغور (اوتوز اوغور).

بعد از تاریخ ۴۷۰ م. نتیجه این اتحاد بوجود آمدن دولت بلغار بود این دولت در زمان خلف ایرنک یعنی موندو و پس از او در دوره چهار حکمدار تا سالهای ۵۵۰ م. تداوم یافت در این دوره مناطق سکونت اوغورها چنین بود: اون اوغورها در شرق آزاخ و شمال قفقاز، اوتوز اوغورها (۳۰ اوغور) در انحای تن ایدیل و نه اوغورها در اطراف نهر اوزو تا دهانه تونا زندگی میکردند آنهایی که در شرق مانده بودند یعنی ده اوغورها و سی اوغورها ابتدا تحت حاکمیت ساییرها و سپس به تابعیت ترکان آسمانی در آمده اند در غرب نه اوغورها بعد از ۴۸۰ م. با بیزانس ها تماس گرفتند روابط آنها گاهی دوستانه و بعضا دشمنانه بود منابع بیزانسی به هجوم بلغارها به تراکی ها اشاره میکند (۵۰۶ م.). در این دوره هنوز دولت بلغار بوجود نیامده بود جهت بوجود آمدن چنین دولتی

باید ۱۵۰ سال دیگر سپری میشد در این دوره بلغارها بیشتر در کنار آوارها و تحت تابعیت آنها حرکت میکردند دولت بلغار پس از اینکه امپراتوری ترکان آسمانی به اسارت چینی ها در آمد عینا مثل خزرها به یک وضعیت مستقل در آمد در این تاریخ ها در راس نه اوغورها شخصی به نام کوبرات (ویا قورد) قرار داشت او پسر اورقانا (ارهان؟) منسوب به سلاله دولو بود منسوبیت این باشوق به سلاله آستنا نیز روایت شده است کوبرات خود را خان تمامی بلغارها اعلام نموده و دولت بزرگ بلغار را تاسیس کرد، فقط عمر این دولت بسیار کوتاه بود از یک طرف تحت تضيیقات دولت خزر بود و از طرف دیگر طایفه سی اوغور بلغارها نمی خواستند تابع کوبرات شوند و در نتیجه بوجود آمدن مجادلات مختلف و پس از مدت کوتاهی که از مرگ کوبرات در سال ۶۶۵ م. (هـ-۴۵) گذشت دولت به دو قسمت تقسیم شد قسمتی که اکثرا از سی اوغورها تشکیل شده بودند به مسیر شمال شرق رفته و در حوضه میانی ایدیل ساکن شده و دولت بلغار ایدیل را تاسیس کردند نه اوغورها نیز به سرکردگی اسپاروخ خان پسر کوچک کوبرات در ۶۶۸ م. (هـ-۴۸) از طریق تونا به بالکان رفته و در ۶۷۹ م. (هـ-۴۹) دولت بلغار تونا را تاسیس کردند یکی از پسران کوبرات به نام بات بایان با قسمتی از بلغارها و مجارها تابع خزران شده و به سرزمین خود در قفقاز باقی ماندند امروزه طایفه بالکارها در منطقه قفقاز منسوب به این قوم هستند وقتی امپراتور بیزانس یعنی کونستانتین سکونت گزیدن قسمت اعظم بلغارها را در سالهای بعد از ۶۶۸ م. (هـ-۴۸) می بیند خطر آنها را حس میکند و لذا در سال ۶۷۹ م. (هـ-۵۹) جنگی را علیه آنها شروع میکند در این جنگ اردوی بیزانس شکست سختی میخورد و در سال ۶۸۱ م. (هـ-۶۱) قراردادی بین آنها بسته میشود طبق این قرارداد بیزانس ملزم به پرداخت مالیات سالیانه به بلغارها شده و منطقه دوبروجا در محدوده بین تونا و بالکان به بلغارها داده میشود بدین طریق تاسیس دولت بلغار وضعیت تثبیت شده ای پیدا کرده و از طرف بیزانس به رسمیت شناخته میشود بیشترین روابط سیاسی دولت بلغار تونا بی شک با بیزانسی ها بوده است و در عین حال میدانیم که ژوستینین دوم امپراتور بیزانس که با یک شاهزاده خزری ازدواج کرده بود با کمک خان بلغاری به نام تروئل در سال ۷۰۵ م. (هـ-۸۶) بر تخت می نشیند همچنین به زیر کشیده شدن فیلیپیکوز در سال ۷۱۳ م. (هـ-۹۴) در نتیجه هجوم بلغارها به بیزانس اتفاق افتاده بود در سال ۷۱۷ م. (هـ-۹۷) بلغارها یک تفاهم نامه تجاری با بیزانس ها می بندند در این قرارداد قید میشود که بلغارها بدون اینکه مجبور به پرداخت خراج باشند بر روی اموال تجاری خود مهر و تمغای هر دو حکومت را خواهند زد و در حالت عکس آن اموال آنها مصادره خواهد شد به نظر می آید این قرارداد نه با رضایت قلبی

بیزانسی ها انجام شده بلکه آنها مجبور به امضا آن شدند این قرارداد راه کمکهای متقابل بین دو کشور را باز میکرد چنانچه در سال ۷۱۷-۷۱۸ م. (ه. ۹۸-۹۹) وقتی که استانبول توسط عرب ها محاصره شد شهر مشترکا مورد مدافعه قرار گرفت.

البته در اواسط قرن ۸ م. (ه. ۲) در نتیجه مجادلات و اختلافات داخل حکومت و کشته شدن بعضی از خان ها، بیزانس از این فرصت استفاده کرده و حملات پی در پی به منطقه انجام داده و تخریبات مختلفی بوجود آورد در سال ۸۰۳ م. (ه. ۱۸۷) کروم خان به سرکردگی بلغارها رسید او یک مرد جنگی و یک شخص آشنا به تشکیلات دولتی بود در این دوره فرانک ها به حاکمیت آوارها پایان دادند و کروم خان با استفاده از این وضعیت وارد کشور آوارها شده و جنوب مجارستان و ترانسیوانیا را به کشور بلغار ملحق نمود در وضعیت جدید بالکان تثبیت مرزهای بلغار ضرورت پیدا میکرد و لازم بود جهت تثبیت منافع دولت بعضی از مناطق واقع در شمال بیزانس که برای بلغارها اهمیت استراتژیک و اقتصادی داشت به دست آورده شود در نتیجه کروم خان در ۸۰۹ م. (ه. ۱۹۳) منطقه صوفیه را ضبط نمود از این زمان به بعد صوفیه به یکی از مراکز تجاری مهم اروپا در آمد امپراتور بیزانس نیکئفئروس که از این حرکات به اندیشه افتاده بود در ۸۱۱ م. (ه. ۱۹۵) جنگی را علیه بلغارها شروع کرد ولی همراه با اردوی خود به کمین بلغارها افتاد و با نابود شدن قشون خودش نیز کشته شد کروم خان در ۸۱۳ م. (ه. ۱۹۷) اردوی دوم بیزانسی را که دست به هجوم زده بود مغلوب نمود این دفعه نوبت هجوم به کروم خان رسیده بود او از طریق منطقه فیلیپ به اندیرنه میرسد و پس از آن در بهار ۸۱۴ م. (ه. ۱۹۸) استانبول را محاصره میکند در حالی که محاصره ادامه داشت کروم خان در ۱۳ نisan ۸۱۴ م. (ه. ۱۹۸) به طور ناگهانی میمیرد پسرش امورتاق که به جای او نشسته بود یک قرارداد سی ساله تجاری با امپراتور بیزانس بسته و به جنگ پایان میدهد امورتاق خان در دوره حکومت خود حوضه های تونا-ساوا-دراوا متصرف میشود در این دوره با افزون شده ثروت کشور آثار بزرگی بوجود آورده شد چنین گفته میشود که این دوره درخشانترین دوره تاریخ بلغار بوده است.

از آنجایی که تعداد ترکان بلغار در مقایسه با افراد بومی منطقه کمتر بود ترکان بلغار بتدریج تحت تاثیر فرهنگ بیزانسی قرار گرفته و تضییق اکثریت اسلاو را حس مینمودند ترکان بتدریج اسلاو میشدند بعد از امورتاق خان اسلاو شدن سرعت بیشتری گرفت با قبول کردن دین ارتدکس توسط بوریس خان در ۸۶۴ م. (ه. ۲۵۰) عملا این دولت خصوصیت ترک بودن خود را به طور کامل از

دست داده و داخل فرهنگ اسلاو بیزانس قرار گرفت. بدین طریق دولت ترک بلغار تونا از ۶۸۱ - ۸۶۴ م. (۶۱-۲۵۰) به مدت ۱۸۳ سال تداوم یافت.

حال به حوادث دولت ایدیل بلغار می پردازیم.

وقتی بلغارهای سی اوغور به منطقه حوضه میانی ایدیل آمدند محققا در آنجا اقوام ترک میزیستند چنانکه در حفاری هایی در دوره های اخیر در تاتارستان انجام شده چنین نتایجی بدست آمده که طوایف موجود در ایدیل میانی از قرن سوم میلادی به اینطرف تماما اقوام ترک بوده است در سالهای ۱۰۰-۳۷۰ م. هون ها در آنجا بودند بدیهی است که قسمتی از آنها در همان جا ماندگار شدند در قرن پنجم میلادی سایرها در این منطقه میزیستند در مورد اقوام فین-اوغور که بومی این منطقه بودند باید بگوییم که آنها سه گروه بودند: چیرمیشلر (اودمورت)، آر (ماری) و موکشی (موردوا-mordva).

در مناطق شمالی تر ووتیاکها و زیریان ها با همان منشا فین-اوغور میزیستند در نزدیکی های مدیترانه (دریای سفید)، ویسوها (وئس ها) میزیستند باید بگوییم که بلغارها اهالی موجود در این منطقه را تحت اداره خود در آوردند اطلاعات ما در مورد بلغارهای ایدیل (کاما) در قرن ۷ تا ۹ میلادی (۳ تا ۳۱) تقریبا در حد صفر می باشد و این را میدانیم که وقتی خزرها در شرق اروپا به دولتی قدرتمند تبدیل شدند بلغارهای ایدیل نیز تابع خاقان های خزرها شدند اینکه آنها کی و چگونه به این شکل در آمدند مشخص نیست.

بلغارها وقتی به سرزمین جدیدشان آمدند به زراعت روی آوردند و به شرایط زندگی منطقه ایدیل میانی وابسته شدند پس از مدت کوتاهی مراکز بزرگی بوجود آمد یکی از اینها شهر بلغار بود که در صد کیلومتری جنوب ایدیل و در شش کیلومتری ساحل رودخانه و در محل اتصال نهرهای ایدیل و کاما بود این شهر در قرن های ۹-۱۲ م. (۳-۶) یکی از مهم ترین مراکز تجاری شرق اروپا بود به علت تماس نزدیک خوارزم با بلغارها دین اسلام در بین آنها رواج می یافت و قدیمی ترین منابع در این زمینه در دوره پایانی قرن ۹ م. (۳) آنها را قومی نشان داده که دارای مساجد جامع و مکتب بوده و تاجر و زارع بودند دولت بلغار در سال ۹۲۱ م. (۳۰۸) در زمان خاقانی آلمیش یالتاوار دین اسلام را به طور رسمی قبول کردند و خاقان نام جعفر ابن عبدالله را انتخاب می کند این اطلاعات از سیاحت نامه ابن فضلان گرفته شده است بدین ترتیب میتوان گفت که دولت بلغار کاما اولین دولت ترک مسلمان بود.

در این دوره هر چند حدود کشور بلغار مشخص نبود ولی محتملا این کشور در شرق به رودخانه شوشما در جنوب به رودخانه سامار در غرب به روخانه سورا و در شمال به رودخانه قازان محدود میشد در شرق بلغارها باشقیردها و در غرب آنها بورتاس ها میزیستند و در جنوب خزرها بودند در تاریخ روس ها اولین قیدها در مورد ارتباط بلغار-روس مربوط به سال ۹۸۵ م. (هـ-۳۷۵) می باشد در این تاریخ قید شده که بین دو کشور جنگی اتفاق می افتد و روس ها غالب می شود ولی بلافاصله صلح بوجود می آید زیرا در ۹۸۶ م. (هـ-۳۸۶) بلغارها یک ایلچی پیش پادشاه روس یعنی ولادیمیر می فرستند و او را به اسلام دعوت می کنند در ۱۰۰۶ م. (هـ-۳۹۶) بین روس ها و بلغارها یک تفاهم نامه تجاری بسته میشود در منابع روسی به جنگهایی اشاره شده است که در سالهای ۱۱۲۰، ۹۸۵، ۱۱۶۴، ۱۱۸۴، ۱۲۰۵، ۱۲۲۰ م. (هـ-۳۷۵-۳۱۶) در بین روس ها و بلغارها اتفاق افتاده است نبردهای مربوط به سالهای ۱۱۶۴، ۱۱۸۶، ۱۲۲۰ م. بسیار شدید بوده و در پی آن بین آنها صلح برقرار می شود البته دشمن اصلی بلغارها از شرق آمده بودند پس از تاسیس امپراتوری مغول که آنها ترکستان را تحت استیلای خود در آوردند (۱۲۲۱ م. هـ-۶۱۷) نیروهایی که تحت فرمان دو نفر از فرماندهان آنها به نام سوبوتای و جبه با اردوی مغولی وقتی قبچاق ها و روس ها را شکست داده و از شمال خزر در حال برگشت بودند به کمین بلغارها می افتند و در پی آن بلغارها به قبچاق های فراری پناه دادند با این بهانه ها و جهت انتقام گرفتن از بلغارها اردوی مغولی به فرماندهی باتو خان در بهار ۱۲۳۷ م. (هـ-۶۳۴) علیه بلغارها دست به تهاجم زده شهرهای آنها را ضبط نموده و تماما سوزانده و مردمش را از تیغ شمشیر می گذرانند قسمتی از بلغارها به جنگلهای چیرمیش، شوشما، کاما و قسمت دیگر به روس ها پناه می برد و بدین شکل دولتی که از قرن ۷ م. (هـ-۱) به بعد در اطراف ایدیل به طور مستقلانه بر پا بود از میان برمی خیزد حکومت خانلوق بلغار پس از تاسیس دولت اردوی زرین با اجازه باتو خان به موجودیت خود ادامه می دهد و حتی شهر بلغار را دوباره بر پا می کنند ولی طبیعتا از استقلال محروم بودند در منابع مختلف دیده میشود که شهر بلغار مجددا به دفعات تخریب شده و از نو ساخته میشود بعد از آنکه اولو محمد خان در ۱۴۳۷ م. (هـ-۸۴۰) خانلوق قازان و شهر قازان را تاسیس میکند شهر بلغار اهمیت خود را تماما از دست میدهد به طوری که بعد از این تاریخ نام شهر بلغار در هیچ منبعی آورده نمی شود.

البته از سرنوشت خان های بلغار که در دوره استیلای مغول میزیستند اطلاعاتی در دست نیست و زمان و چگونگی پایان یافتن حکومت آنها نیز مشخص نمی باشد البته در دوره های اول نام تعداد

محدودی از این سلاله ها مشخص است فهرست زیر توسط آن. کورات به شکل زیر داده شده است.

” ۱- توکی؟، ۲- آیدار؟، ۳- زوئییر؟، ۴- شلکئی یالتاوار (ایلته بر؟)، ۵- آلمیش یالتاوار (نام اسلامی او: جعفر ابن عبدالله ابن احمد ابن آلمیش ۹۲۰-۹۴۸ هـ-۳۰۷-۳۳۷)، ۶- طالب ابن احمد ۹۴۸-۹۵۸ هـ-۳۳۷-۳۴۷)، ۷- مؤمین ابن طالب (۹۷۶ لاردا) (هـ-۳۶۵)، ۸- حسن، ۹- یالتاوار حیدر محمد ابراهیم ۲۵/۱۰۲۴ لرده (هـ-۴۱۵)، ۱۰- سعید، ۱۱- بوراج، ۱۲- ابراهیم ۱۱۶۴ لرده (هـ-۵۵۸)، ۱۳- اسحاق، ۱۴- سلیم، ۱۵- اسحاق، ۱۶- پولاد تیمور ۱۳۹۱ لرده، ۱۷- عبدالله، ۱۸- حسن ۱۳۶۸-۱۳۷۶ هـ-۷۶۹-۷۷۷)، ۱۹- محمود، ۲۰- عبدالله (قبل از ۱۳۹۱ هـ-۷۹۲، توسط امیر تیمور کشته میشود).“

دولت خانلوق بلغار در ۶۷۰ م. (هـ-۵۰) تاسیس شده بود و مدتی بعد ضمن قبول نمودن حاکمیت خاقان خزر به حکومت مستقل خود را تداوم داده بود این حکومت در ۱۲۳۷ م. (هـ-۶۳۴) از طرف روس ها از میان برداشته شد البته بعد از این نیز تا ۱۴۳۷ م. (هـ-۸۴۰) که خانلوق قازان بوجود می آید خان های بلغار توانستند به حیات و حکومت خود ادامه دهند در این حال طول دوره مستقل دولت بلغار ۵۶۷ سال و موجودیت کل آنها تا زمان از بین رفتن خانلوق بلغار ۷۶۷ سال بود.

۲-۱۸- پنجه‌نگ ها و اوزها

آخرین مهاجرت های بزرگ ترکان از آسیای میانه به سمت غرب پنجه‌نگ ها، اوزها و قبچاق ها بودند که از سال ۸۶۰ م. (هـ-۲۴۳) پشت سر هم به این مهاجرت دست زدند اولین موج مهاجرت را پنجه‌نگ ها تشکیل می دادند هر چند در مورد ترک بودن پنجه‌نگ ها اتفاق نظر وجود دارد ولی در مورد منشا آنها اختلاف نظر وجود دارد محمود کاشغری آنها را نوزدهمین طایفه اوغوزها قید نموده است از آنجایی که اوغوزها در یک منطق گسترده ای می زیستند مطلب فوق اطلاعات زیادی به ما نمی دهد پروفیسور کورات حدس می زند بین پنجه‌نگ ها و تورکش ها رابطه ای وجود دارد در اواسط قرن ۸ ر اطراف رودخانه ایلی بوسیله تورکش ها که شاخه ای از ترکان غربی بودند اشغال میشود (۷۵۵-۷۵۹ م.، هـ-۱۳۷-۱۴۱) خان تورکش ها به نام (آ-توپئی ایلو) بود چاوانننس آن را boila می خواند یکی از طوایف پنجه‌نگ، بولاچوبان بود آیا ارتباطی بین این دو کلمه وجود دارد معلوم نیست، لقب چور در بین هر دو قوم بسیار مستعمل بود و یکی از اویاهای پنجه‌نگ ها چور نام داشت محتملا زمانی این دو قوم بهم خیلی نزدیک بودند."

جهت روشن نمودن سخن پروفیسور کورات لازم است شناختی از طایفه های پنجه‌نک‌ها داشته باشیم در اواسط قرن ۹ و در زمان سکونت در اطراف نهرهای یایق و ایدیل آنها از ۸ طایفه تشکیل شده بود این اسامی در کتاب کونستانین امپراتور بیزانس به شکل زیر است. ائرتیم، چور، یولا (گولا)، کولبی، کارابای. تالمات، کوپون (قاپان). چوبان، بعد از ۹۰ سال به ابتدای این اسامی یک کلمه دیگری اضافه شده بود: ، یابدی-ائرتیم، کوترچی-چور، کابوکسین-یولا، سورو-کولبی، کارابای (این نام پسوند ندارد)، بورو-تالمات، یازی-کوپون، بولا-چوبان.

پروفیسور کورات مطلب فوق را بر اساس نام های چور و بولاچوبان گفته است لازم است مطلب دیگری نیز به این سخن افزوده شود جهت روشن کردن رابطه بین پنجه‌نک‌ها و تورککش‌ها ابتدا لازم است رابطه بین تورککش‌ها و اون اوخ‌ها روشن شود در بین اون اوخ‌ها نوشپی‌ها دارای نام قوشوچوبان بودند و همچنین یکی از طوایف آنها کو-چوو بود در این اسامی چوبان کلمه مشترک بوده و چوو با چور نزدیک است با ادامه چنین مقایسه‌هایی میتوان حدس زد که پنجه‌نک‌ها از میان اون اوخ‌ها بوجود آمده اند بعد از جنگ تالاس و از ۷۵۶ م. به بعد قارلوق‌ها با یابغوی مستقل خود به منطقه حاکم شدند و دیگر اون اوخ‌ها نفوذ آنچنانی نداشتند و در این راستا بود در بین طوایف مختلف جهت بدست آوردن قدرت بیشتر کشمکش‌هایی رخ میدهد قارلوق‌ها یکی از شاخه‌های اوغوز یعنی اوژها را از جای خود بیرون کرده و آنها نیز پنجه‌نک‌ها را به مناطق غربی تر رانده بودند این حوادث را در اثر نویسنده عرب مسعودی نیز می‌بینیم او در بین دشمنان پنجه‌نک‌ها اسامی قبایل غوز(قوز)، قارلوق و کیمتک‌ها را نام می‌برد این حوادث در سال‌های پایانی قرن ۸ و یا اوایل قرن ۹ اتفاق افتاده بود در پی آن پنجه‌نک‌ها در اطراف رودخانه‌های ائمبا و یایق ساکن شدند.

در ارتباط با اوژها که طایفه‌ای از ترکان هستند تقریباً تمامی منابع آنها را شاخه‌ای از اوغوزها می‌دانند و حتی این کلمه را تلخیص شده کلمه اوغوز میدانند آنها بعد از اینکه دولت یابغوی اوغوز از بین میرود به شمال دریای سیاه می‌روند.

در ارتباط با کلمه اوژ این موضوع نیز قابل ذکر است در حالی که اوغوز به اتحادیه‌ای از طوایف گفته میشود اینکه اوژ و یا به عبارتی اوغوز مجدداً به یک طایفه گفته شده منطقی نمی‌نماید.

ممکن است این اسم با کلمه به کار برده شده در کتیبه‌های اورخون یعنی آز یکی باشد بر این اساس آنها تابع تورککش‌ها بودند در آن دوره تورککش‌ها در راس اون اوخ‌ها قرار داشتند و

محملاً آ‌ها نیز یکی از طوایف تابع بودند و در عین حال تلفظ اصلی این کلمه به احتمال زیاد اُز بوده است هر چند عکس این را نیز میتوان گفت.

بارتولد آ‌ها را یکی از طوایف تورکش می‌داند و روس‌ها به اُزها به طور خلاصه ترکی می‌گفتند.

چنانکه گفته شد پئچهنک‌ها دارای ۸ طایفه بودند از بین آنها به ۳ طایفه ارتین، چور و یولا نام کنکر و یا کنگر داده بودند در زبان ترکی این کلمه جسور معنی میدهد.

اینکه پئچهنک‌ها کی به ساحل شرقی ایدیل آمده (ساحل راست) و با خزرها همسایه شده بودند مشخص نیست و در مورد رابطه آنها نیز اطلاعات کم است و با توجه به اینکه پئچهنک‌ها راه تجاری بین ایدیل و خوارزم را به خطر انداخته و به شهرها و روستاهای خزرها حملاتی انجام می‌دادند سبب میشدند که اهالی شهرها و تاجران از محل سکونت خود جدا شده و به خودشان وطن جدیدی پیدا کنند در منابع چنین گفته میشود در حالی که خزرها به علت مجادلات مختلف با عرب‌ها قدرت خود را از دست داده بودند جهت مقابله با پئچهنک‌ها دنبال متحد جدیدی بودند و همسایه شرقی پئچهنک‌ها یعنی اُزها را برای این کار انتخاب کردند در نتیجه این اتحاد پئچهنک‌ها نتوانستند در اراضی بین یایق و ایدیل باقی بمانند و از آنجایی که در شمال یک دولت قوی بلغار وجود داشت امکان عبور از نهر سامار را نداشتند و پئچهنک‌ها مجبور شدند راهی به جز راههای شرقی، جنوبی و شمالی را انتخاب کرده و به غرب بروند آنها به احتمال زیاد در بین سالهای ۸۶۰-۸۹۰ م. از این منطقه عبور کردند البته قسمتی از پئچهنک‌ها در سرزمین خود مانده و تابع اُزها شدند و آنهایی که به غرب رفتند با مجارها مواجه شدند و در نتیجه برخورد وطن خود قوبان و دون را ترک کرده و به سمت نهر دنیپتر رفته و در منطقه ائسلکوزو ساکن شدند و اراضی دون به دست پئچهنک‌ها افتاد بعد از مدت کوتاهی در اواخر قرن ۹ مجارها به دعوت امپراتور آلمان و همراه با آنها علیه شورشیان اسلاو وارد جنگ شدند و در این حین بلغارها (تونا) همراه با پئچهنک‌ها به ائسلکوزو حمله کرده و مردم آنجا را از تیغ شمشیر می‌گذرانند مجارهایی که از جنگ برگشته بودند با دیدن این وضعیت ائسلکوزو را ترک کرده و به مجارستان غربی کوچ می‌کنند بدین شکل اراضی بین دهانه تونا تا دریای سیاه به حاکمیت پئچهنک‌ها در می‌آید در منابع بی‌زانس چنین دیده میشود که پئچهنک‌ها در سواحل راست و چپ نهر اُز و ساکن شده و این اراضی تا نهرهای تونا و دون ادامه می‌یافت در این محدوده پئچهنک‌ها از ۴ طایفه تشکیل میشدند در قسمت غربی و در اطراف تونا طایفه یازی-کوپون می‌زیست و در شمال آنها و در

همسایگی مجارها طایفه کابوکسین-یونا سکونت داشتند منابع بیزانس آنها را ترک قید کرده است در منطقه شمالی تر و در نزدیکی شاهزاده نشین کیئف تا نهر اژزوقوم یاودی-ارتیم می‌زیست و در منطقه غرب نیز طایفه قارابای ساکن شده بود علاوه بر اینها در ساحل دریای آزاق، بولا چوبان ها ، در شمال آنها کویرچی-چورها و در شرق آنها بوروتالمات ها و سوروکولبی ها می‌زیستند.

هر چند پنچهنک ها به جنوب شاهزاده نشین کیئف در حدود سال های ۸۸۹ م. (هـ۲۷۶) آمده بودند ولی اولین قید در این منابع در این ارتباط مربوط به سال ۹۱۵ م. (هـ۳۰۲) می‌باشد در این سال پنچهنک ها طی یک قرارداد صلح با شاهزاده روسی یعنی ایقور به سمت غرب می‌روند طبق منابع روسی و بیزانسی رابطه بین پنچهنک ها و روس ها تا اواسط قرن ۱۰ بسیار خوب بوده است و پنچهنک ها کمکهای نظامی به شکل سربازان مزدور برای روس ها تامین می‌کردند در ۹۶۷ م. (هـ۳۵۶) بین بیزانس و بلغار ها جنگ جدیدی در می‌گیرد امپراتور بیزانس از شاهزاده کیئف سوژاتوسلاو کمک می‌طلبد شاهزاده با قبول کردن این طلب و جلب رضایت پنچهنک ها به این جنگ داخل میشود و درست در همین اثنا محاصره شدن کیئف توسط پنچهنک ها را می‌بینیم

معمولا در این ارتباط پنچهنک ها با بلغارها به یک تفاهمی رسیده بودند هر چند این محاصره مدتی به طول انجامید به علت اینکه پنچهنک ها سلاح مناسب جهت تصرف شهر را نداشتند دست از محاصره برداشته و به محل خود برگشتند با شنیدن محاصره توسط شاهزاده کیئف او از تونا برمی‌گردد ولی با عادی شدن وضعیت مجددا در بهار ۹۶۹ م. (هـ۳۵۸) به جنوب تونا رفته و پادشاه بلغار بوریس را اسیر می‌کند و در ۹۷۰ م. (هـ۳۵۹) تا تراکیا پیش می‌رود او قصد سکونت دائم را در آن منطقه داشته به این سبب بیزانس بر علیه او اردویی را می‌فرستد (۹۷۱ م.، هـ۳۶۰) و او را به شکست قطعی کشانده و مجبور به صلح میکند وقتی شاهزاده کیئف به کشور خود برمی‌گشت از امپراتور جهت جلوگیری از هجوم پنچهنک ها طلب واسطگی می‌کند و پنچهنک ها نیز به علت اینکه متفق امپراتور بودند قول می‌دهند که از رودخانه تونا به سمت دیگر عبور نخواهند نمود و در عین حال اجازه عبور سوژاتوسلاو را از کشور خودشان نخواهند داد البته وقتی شاهزاده کیئف به کشور خود برمی‌گشت در نزدیکی آبشار نهر اژزو (بهار ۹۷۲ م. هـ۳۶۱) مورد هجوم پنچهنک ها قرار گرفته و بسیاری از نیروهایش را از دست داده و خودش نیز کشته میشود در این تاریخ حکمدار پنچهنک ها به نام کوره بود منابع روسی این هجوم را نتیجه تشویق بیزانس دانسته اند بعد از این در شاهزاده نشین کیئف یک مجادله طولانی بین شاهزاده های برادر در می‌گیرد و نهایتا ولادیمیر بر تخت می‌نشیند در دوره او بین روسها و پنچهنک ها جنگهای شدیدی در می‌گیرد در ۹۸۸ م. (هـ۳۷۸) روس

ها غالب میشوند و در ۹۹۲ م. (هـ-۳۸۲) نیز جنگ بین طرفین منتهی به نبرد دو نفر سلحشور در میدان جنگ میشود و قرار بر این شده بود که هر کدام پیروز شود ۳ سال نیروهای طرف او غالب محسوب شده ۳ سال صلح برقرار خواهد بود در نبرد تن به تن پهلوان روسی غالب شده بود و پنچهنک ها عقب نشینی کرده بودند.

در ۹۹۶ م. (هـ-۳۸۶) پنچهنک ها در کنار کیئف بودند این دفعه روس ها شکست خورده و ولادیمیر در زیر یک پل مخفی شده و به سختی توانسته بود جاننش را نجات دهد. با مرگ ولادیمیر در ۱۰۱۵ م. (هـ-۴۰۵) در نتیجه بروز جنگ خانوادگی، پنچهنک ها نقش بازی می کند تخت نهایتا به ژاوروسلاو میرسد در ۱۰۱۹ م. (هـ-۴۰۹) جنگ شدیدی بین روس ها و پنچهنک ها اتفاق می افتد منابع روسی چنین می نویسد که چنین جنگ شدیدی در سرزمین روس ها اتفاق نیفتاده بود غالب این جنگ روس ها بودند.

بعد از این جنگ پنچهنک ها به تدریج به سمت تونا عقب نشینی کردند و تماسشان با روس ها کمتر شد در ۱۰۲۶ م. (هـ-۴۱۷) پنچهنک ها به سمت جنوب تونا رفته مقدار زیادی اسیر و غنیمت می گیرد در این تاریخ ها بیزانس، بلغارها را تماما تحت کنترل گرفته بوده و در واقع عبور از تونا و رفتن به جنوب آن به منزله ورود به خاک بیزانس محسوب میشد.

پنچهنک ها در ۱۰۳۵ م. (هـ-۴۲۶) تا نزدیکیهای ستلانیک رفته و همه جا را غارت میکردند منابع روسی از وقوع جنگی با پنچهنک ها در ۱۰۳۴ م. و یا ۱۰۳۶ م. (هـ-۴۲۵-۴۲۷) سخن می رانند بعد از این پنچهنک ها از منطقه کیئف عقب نشینی میکنند محتملا این جنگ با اوژها بوده است در نتیجه این جنگ قسمت بزرگی از پنچهنک ها تماما از جنوب روسیه خارج شده و به سمت غرب و جنوب می روند.

البته از زمان آمدن و ساکن شدن اوژها در اطراف نهر دون اطلاعاتی در دست نیست آنها در ۹۸۵ م. (هـ-۳۷۵) هنوز در اطراف دون بودند در این تاریخ شاهزاده روس ولادیمیر همراه با اوژها یک سفر جنگی علیه بلغارهای کاما انجام دادند بعد از این تاریخ به مدت ۶۰ سال صحبتی از اوژها در منابع روسی دیده نمیشود در ۱۰۵۴ م. (هـ-۴۴۶) اوژها توسط شاهزادگان کیئف مغلوب میشوند.

حادثه ای که سبب رانده شدن اوژها از سرزمینشان شدند هجوم قبچاق ها بود نتیجتا در سالهای بعد از ۹۸۵ آنها به غرب ایدیل رفته و در ۱۰۳۶ م. (هـ-۴۲۷) پنچهنک ها را به غرب نهر اوژورانده بودند.

با رفتن پئچه‌نک‌ها به غرب از یک طرف مرزهای مجارستان و از طرف دیگر مرزهای بیزانس در معرض تهدید پئچه‌نک‌ها قرار می‌گیرد در ۱۰۳۵ م. (هـ۴۲۶) پئچه‌نک‌ها تا سئلانیک پیش رفته بودند و سال بعد نیز ۳ هجوم دیگر به منطقه انجام داده بودند بعد از این تا ۱۰۴۸ م. (هـ۴۴۰) منابع بیزانسی سخنی از پئچه‌نک‌ها نمی‌آورد محتملا در این دوره کشمکشهای داخلی در بین پئچه‌نک‌ها بروز کرده بود.

در این تاریخ‌ها پئچه‌نک‌ها از ۱۳ طایفه تشکیل شده بودند (از ۸ به ۱۳ طایفه افزایش یافته بودند) در راس این اتحادیه توراق پسر کیلتر قرار داشت به علت اینکه توراق به یک عائله اصیل منسوب بود پئچه‌نک‌ها به او حرمت قائل بودند در بین بزرگان پئچه‌نک‌ها شخص دیگری به نام کئگن پسر بالچار قرار داشت او با جسارت خود در بین مردم شهرتی بدست آورده بود توراق با حسادت ورزیدن به کئگن و به علت ترس از قدرت گرفتن او دستور دستگیری و کشتن او را می‌دهد کئگن ضمن فرار از طریق باتلاقیهای نهر اوژو جانس را نجات داده و طرفدارانش را خبر می‌دهد در نتیجه اختلاف دو طایفه از پئچه‌نک‌ها به کئگن می‌پیوندد از آنجایی که آنها قدرت مقابله با ۱۱ طایفه دیگر را نداشتند همراه با ۲۰ هزار از افراد خود به بیزانس پناهنده می‌شود و امپراتور آنها را قبول نموده و به آنها در اطراف تونا جای می‌دهد در عین حال کئگن مسیحی می‌شود نیروهای کئگن هر چند مدت یکبار به شمال تونا رفته و به سرزمین توراق هجوم می‌برند و زنان و بچه‌هایی را که اسیر می‌گرفتند به عنوان برده به بیزانسی‌ها می‌فروختند توراق یک ایلچی به امپراتور فرستاده و ضمن درخواست صادق ماندن به تفاهم نامه فی ما بین از او می‌خواهد به این وضعیت پایان داده و مانع رفتن کئگن به مناطق شمالی شود امپراتور نه تنها این طلب‌ها را رد نمود در عین حال نیروهای مرزی را نیز تقویت نمود.

توراق در زمستان ۱۰۴۹ م. (هـ۴۴۱) با نیروی ۸۰۰ هزار نفری از رودخانه تونا که یخ بسته بود عبور کرده و وارد خاک بیزانس می‌شود مدت طولانی کئگن به مقابله بر نخواست نیروهای توراق هنگام ورود به شهر مقدار زیادی خوردنی و نوشیدنی به دست آوردند و از آنجایی که تا آن زمان چنین فراوانی ندیده بودند بیش از حد لازم از آنها مصرف کرده بطوریکه یک بیماری سرایت کننده‌ای را می‌گیرند و وقتی سرما نیز به این مشکلات اضافه شد نیروهای توراق به وضعیت ضعیفی افتادند در این زمان نیروهای کئگن همراه با نیروهای بیزانس و بلغار وارد هجوم شدند و نیروهای توراق همراه با باشبوغ خود اسیر شدند.

کنگن کشته شدن همه آنها را تکلیف نمود ولی بیزانس آن را قبول ننموده و بدین ترتیب دهها هزار پنچهنک را در مناطق بین صوفیه و نیش و شمال مقدونیه جای داد و ۱۴۰ نفر از بزرگان پنچهنک که در راس آنها توراق قرار داشت به استانبول فرستاده شد امپراتور برخورد بسیار خوبی با آنها نموده و مسیحیت را نیز به آنها قبولاند و در عین حال رتبه های قابل ملاحظه ای را به آنها داد اطلاعات منابع بیزانس در مورد پنچهنک ها اینها بودند البته در مواردی مطالب مبالغه آمیز دیده میشود بدیهی است که نیروهای پنچهنک بسیار کمتر از ۸۰۰ هزار نفر بوده و ضمناً قسمتی از پنچهنک ها در سرزمین های شمالی باقی مانده بودند.

امپراتور بیزانس حدوداً یک نیروی ۱۵ هزار نفری از پنچهنک ها را به آناتولی برده و قصد رو در رو قرار دادن آنها و در مقابل سلجوقیان را داشت البته این نیروها برگشته و با اسبان خود از تنگه استانبول گذشته و به محل اسکان هموطن های خود رفته بودند [در ارتباط با این حادثه مطالب ذیقیمی در کتاب طلایی ترکان نوشته رفیق اؤزدک آمده است].

پس از آنکه نیروهای پنچهنک بدین شکل متحد شدند مجدداً به شمال تونا رفته و به وطن خود رفتند، بعد از این مدت کنگن نیز از امپراتور به شبهه افتاده و همراه با پنچهنک های تحت فرمان خود به دیگران پیوستند بدین شکل جدایی در بین پنچهنک ها به پایان میرسد (۱۰۴۹ م.، هـ ۴۴۱) البته کنگن و توراق همراه با تعدادی از بزرگان پنچهنک ها در داخل امپراتوری بیزانس باقی ماندند.

امپراتور بیزانس با دیدن تهاجمات و یغماهای پنچهنک ها جهت ایجاد صلح توراق و بزرگان دیگر پنچهنک را پس می فرستد و در عین حال نیروهایی نیز علیه پنچهنک ها به این منطقه می فرستد، در حالی که پنچهنک ها به باشبوغ های خود رسیده بودند نیروهای بیزانسی را در پاییز ۱۰۴۹ م. پریشان نموده و در زمستان ۱۰۵۰ م. (هـ ۴۴۲) مجدداً تراکیا را تالان میکنند امپراتور بیزانس نیروی جدیدی را آماده نموده و در حال فرستادن بر علیه پنچهنک ها بود پنچهنک ها با اطلاع از این موضوع پیشدستی نموده و در هشتم هزیران ۱۰۵۰ م. ائدیرنه را محاصره میکنند بیزانسی ها یک بار از قلعه خارج شدند ولی با تحمل خسارات زیاد به قلعه برگشتند بر اساس منابع بیزانس در نتیجه پرتاب تصادفی یک سنگ از قلعه باشبوغ پنچهنک ها سورچه مورد اصابت قرار گرفته و آنا می میرد و همین حادثه سبب میشود پنچهنک ها محاصره را رها نموده و عقب نشینی کردند.

امپراتور با استفاده از تمام امکانات خود در زمستان ۱۰۵۱ م. (هـ ۴۴۳) اردویی را علیه پنچهنک ها آماده نمود ولی از آنجایی که توان مقابله با پنچهنک ها را نداشتند مجبور شدند به نوعی جنگ و

گریز وارد شوند سال ۱۰۵۲ م. (هـ۴۴۴) بدین شکل گذشت در ۱۰۵۳ م. (هـ۴۴۵) جنگی را علیه پنجه‌نک‌ها شروع کردند ولی شکست خوردند امپراتور مجبور به درخواست صلح نموده و متحد به پرداخت باج به مدت ۶۰ سال شد البته این صلح عمر زیادی نداشت در ۱۰۵۹ م. (هـ۴۵۱) امپراتور جنگ جدیدی علیه آنها شروع کرد البته امپراتور صلح جدیدی را درخواست نمود (سال ۱۰۶۵ م. ، هـ۴۵۷).

در این تاریخ مجدداً اوژها وارد صحنه شده بودند و در عین حال حدود سالهای ۱۰۶۰ م. (هـ۴۵۲) تمامی صحرای روسیه جنوبی تحت حاکمیت قبچاق‌ها قرار گرفته بود و اوژها که قبلاً در این منطقه ساکن بودند مجبور به حرکت به سمت پنجه‌نک‌ها شدند و در نتیجه مجادلات مختلفی بوجود آمد.

در ابتدای ۱۰۶۵ م. (هـ۴۵۷) اوژها از روی رودخانه تونا که یخ بسته بود گذشتند و به منطقه پنلوپونز رسیدند پنجه‌نک‌ها نیز با استفاده از افراد بومی به آنها حمله برده و آنها را می‌کشند آنهایی که جانشان را نجات داده بودند به بیزانس پناه میبرد و در مناطق مختلف اسکان داده میشوند و در حال حاضر قاقاقا ووزهایی که در دوبروجا زندگی می‌کنند باقیمانده همین اوژها هستند.

با از میان برداشته شدن اوژها حاکم بلامنازع اطراف تونا پنجه‌نک‌ها بودند در ۱۰۶۷ م. (هـ۴۵۹) بیزانسی‌ها اردویی را به فرماندهی رمان دیوگنئس بر علیه پنجه‌نک‌ها می‌فرستند بر اساس منابع بیزانسی این اردو موفقیت‌های زیادی داشته و بسیاری از پنجه‌نک‌ها را کشته و اسیر می‌کند.

پنجه‌نک‌ها را در ۱۰۷۱ م. (هـ۴۶۳) در نبرد ملازگرد در کنار نیروهای بیزانسی میبینیم قسمتی از آنها قبل از شروع جنگ به سلجوقیان پیوسته و قسمتی نیز سمت بیزانسی‌ها بودند.

در ۱۰۸۷ م. (هـ۴۸۰) یکی از باشبوغ‌های آنها به نام چنگلو با کمک مجارها علیه بیزانسی‌ها وارد نبر میشود در نزدیکی لوله بورقاز اردوی بیزانس غالب شده و پنجه‌نک‌ها عقب نشینی کردند.

حالا دیگر بیزانسی‌ها قصد خلاص شدن از پنجه‌نک‌ها را داشتند تلاش میکردند طوایف پنجه‌نک‌ها را به جان هم انداخته و وقتی در این کار موفق نشدند امپراتور آلکسی کومننئوس به فرماندهی خود اردویی را در اواسط هزیران ۱۰۸۷ م. (هـ۴۸۰) حرکت میدهد پنجه‌نک‌ها در این زمان انتظار حمله‌ای را نداشته و به شکل پراکنده‌ای می‌زیستند آنها به قصد بدست آوردن زمان یک هیات ۱۵۰ نفری جهت تجدید صلح پیش امپراتور می‌فرستند و اعلام می‌کنند در صورت وجود صلح یک نیروی ۳۰ هزار سواری پنجه‌نک‌ها را تحت فرمان امپراتور خواهد بود و در صورتی که صلح برقرار نشود دست به هجوم خواهد زد امپراتور ارسال این هیات را دال بر ترس پنجه‌نک‌ها دانسته و آنها

را به استانبول فرستاد ولی آنها توانستند فرار کنند با اطلاع از این اتفاق امپراتور بلافاصله دست به هجوم برد و شهر سیلیستره محاصره نمود ولی نتوانست شهر را متصرف شود و در اطراف پنجه‌نک ها شروع به تعرض نموده بودند به این سبب امپراتور مجبور گردید محاصره را رها نموده و دست به هجوم ببرد بیزانسی ها از ابتدای صبح جنگ را آغاز کردند این هجوم ها پی در پی تا بعد از ظهر ادامه داشت تمامی آنها با مقابله پنجه‌نک ها با عدم موفقیت روبرو شدند سپس پنجه‌نک ها وارد هجوم شدند و در مدت کوتاهی نیروهای بیزانس پریشان شده و شروع به فرار نمودند پنجه‌نک ها دشمن فراری را تعقیب نموده و ضربات سنگینی را به آنها وارد کرده و بسیاری را اسیر می‌گرفتند البته فرارسیدن شب اردوی بیزانس را از نابودی کامل نجات داد.

علیرغم این شکست سنگین شانس باز به بیزانسی ها روی آورده بود در حالی که پنجه‌نک ها هنوز نتوانسته بودند از پیروزی های خود استفاده کنند به هجوم قبچاق ها معروض ماندند، بر اساس روایات موجود در حین محاصره سیلیستره، پنجه‌نک ها از قبچاق ها کمک خواسته بودند ولی نیروهای کمکی در پایان جنگ به آنها رسیده بودند ولی گناه را به گردن پنجه‌نک ها انداخته و آن را ناشی از شروع زود تر از موعد جنگ توسط پنجه‌نک ها جهت تصاحب غنیمت دانستند و در نتیجه از پنجه‌نک ها خواستند که غنیمت را تقسیم کنند و با عدم رضایت پنجه‌نک ها نبردی بین آنها در گرفته و قبچاق ها غالب شده بودند و این حادثه سبب شد اردوی بیزانس از نابودی نجات پیدا کرده و در عین حال موجب ایجاد اختلاف بین پنجه‌نک ها و قبچاق ها شد و بیزانس نیز بلافاصله از این وضعیت استفاده نمود.

پنجه‌نک ها پس از اینکه از خطر قبچاق ها رها شدند بلافاصله به تعقیب بیزانسی ها پرداختند ولی قبچاق ها نیز برگشته به پنجه‌نک ها حمله بردند امپراتور میتوانست همراه با قبچاق ها به پنجه‌نک ها هجوم ببرد ولی در این حالت نیرویی جهت مقابله با قبچاق ها باقی نمی ماند به این سبب ایجاد صلح با پنجه‌نک ها را صحیح تر تشخیص میداد پنجه‌نک ها نیز در این حالت صلح را مفیدتر دانستند در نتیجه صلح امضا شد بعد از آن قبچاق ها به امپراتور رجوع کرده و جهت جنگ علیه پنجه‌نک ها اجازه استفاده از گذرگاههای بالکان را نمودند امپراتور عدم نیاز به این کار را اعلام نموده و قبچاق ها نیز به اطراف نهر اوزوبرگشتند.

با از بین رفتن خطر قبچاق ها، پنجه‌نک ها صلح را بر هم زده و به مناطق بیزانس هجومهای مخلفی را ترتیب دادند بعد از مدت کوتاهی فیلیپه به دست پنجه‌نک ها افتاد امپراتور با اردوی خود تا منطقه ایپسالا آمد ولی مجبور به طلب صلح گردید در ۱۰۸۷ م. (هـ-۴۸۰) پنجه‌نک ها در شرایط

بسیار خوب صلح را امضا کرده و انتقام هجوم بی موقع و غیرعادلانه امپراتور را نسبت به خودشان گرفتند بعد از این نیز پنچهنک ها به شیخون های خود تداوم دادند امپراتور در فکر ایجاد اردوی جدیدی بود سالهای ۱۰۸۸ تا ۱۰۹۰ م. (هـ-۴۸۱-۴۸۳) بدین شکل گذشت نیروهای بیزانس مجدداً به جنگ پارتیزانی پرداختند در حالی که امپراتور در شرق کشور با مشکلات زیادی مواجه بود توان مقابله با پنچهنک ها را نداشت چنین فهمیده میشود امپراتور جهت مقابله با پنچهنک ها ناچاراً به دنبال ایجاد اتفاق با قبچاق ها بود.

در این تاریخ ها در از میر یک دولت امیرنشین مستقل ایجاد شده بود و چاخابگ در راس آنها قرار داشت و پنچهنک ها با چاخابگ پیمان اتحاد بسته و به این طریق از دو طرف به بیزانس حمله کردند وقتی پنچهنک ها از طریق تراکیا قصد حمله به بیزانس را داشتند در مقابل خود قبچاق ها را دیدند و در نزدیکی و در قسمت پایانی نهر مریچ در منطقه لئونیوم با همدیگر مواجه شدند جنگی که در صبح ۲۹ نisan ۱۰۹۱ م. (هـ-۴۸۴) شروع شد عملاً قوم پنچهنک را به مرحله نابودی کامل کشاند شماره کشته شدگان خارج از تصور بود قسمت بزرگی از پنچهنک ها بر طبق عادت بین خودشان مرگ در میدان جنگ را به فرار ترجیح می دادند علیرغم این، تعداد اسرای پنچهنک ها بسیار زیاد بود بر اساس منابع بیزانسی هر سرباز بیزانس بیش از ۳۰ اسیر داشت با فرارسیدن شب آنها اسرای پنچهنک را از تیغ شمشیر گذراندند.

بدین شکل در حالی که بیزانسی ها حیات سیاسی خود را در حال از دست دادن بودند با رودر رو دادن دو قوم ترک و در سایه قبچاق ها از نابودی نجات پیدا کردند، البته خطر چاخابگ بعدها توسط سلطان سلجوقی به نام قلیچ ارسلان از میان برداشته خواهد شد بعد از جنگ لئونیوم قسمتی از پنچهنک ها که زنده بودند فرار کرده و به سمت نهر تونا و مجارستان رفتند و قسمتی از آنها که اسیر شده بودند اکثراً کشته شده و تعدادی نیز در مقدونیه اسکان داده شدند.

مدت کوتاهی بعد پنچهنک ها تماماً غیب شده و از بین رفتند و خاطرات آنها فقط در اسامی مکان موجود در مجارستان، بالکان ها، آناتولی و روسیه باقی ماند.

در حالی که بحث مربوط به پنچهنک ها و اوزها را به پایان می رسانیم گفتن چند جمله ای در مورد قاراقالپاق ها لازم است.

قاراقالپاق ها قومی هستند که در جنوب کیئف روسیه می زیستند آنها طبقات و افرادی از پنچهنک ها و ترکان اوز بودند آنها در نتیجه تزییق قبچاق ها به شاهزاده های روسی پناه می برند و در مرزهای آنها اسکان می یابند و آنها نیز وظیفه مرزبانی را به عهده می گیرند به این سبب قاراقالپاق ها

به زندگی ساکن در اراضی روی می‌آوردند در زمان استیلای مغول قاراقالپاق‌ها در اطراف کیئف بودند گروهی از آنها بعدها به دهانه جیحون کوچ کردند و حدس زده میشود قاراقالپاق‌های امروزی منطقه باقیمانده همان قوم هستند حال بحث تاریخ را به قومی دیگر از ترکان که آخرین نمایندگان مهاجرین ترک به غرب هستند معطوف می‌کنیم.

۲-۱۹ قبچاق‌ها (کومان‌ها)

یکی از قوم‌هایی که در مورد منشا آنها نظرات مختلفی وجود دارد قبچاق‌ها هستند یکی از دلایل بوجود آمدن چنین نظرات این است که به وسیله ملت‌های مختلف اسامی مختلفی به این قوم داده شده است آنها در منابع شرقی با نام قبچاق شناخته میشود روس‌ها، پولووتسی= polovtsi، بیزانس‌ها کومان یا قومان، مجارها، قون و آلمانها، فالپ گفته‌اند نام‌های گفته شده به وسیله روس‌ها و آلمان‌ها از نظر لغوی به معنای رنگ زرد روشن و گیسوی به رنگ کاه می‌باشد یعنی آنها به گیسوان قوم نگاه کرده و با این خصوصیت آن را نامیده‌اند نام داده شده به وسیله بیزانس‌ها و مجارها به نظر مارکوات از نام یک قوم مغولی به نام قون برداشته شده است در صورتی که آنها از نژاد سفید بوده و زبانشان ترکی خالص می‌باشد در تاریخ روس‌ها نیز قبچاق‌ها را با جنس و نژاد ترکمن، پشچهنک و ترک یکی قید نموده است به نظر بیزانس‌ها کلمه کومان از نام یک شخص برداشته شده و بعد به عنوان نام ملت بیان شده است در بعضی منابع کلمات کومان، قومان، قون در بعضی لهجه‌های ترکی به معنی زردگونه است در هر حال این دلیل نیز خیلی منطقی نیست و چرا آنها کلمه‌ای در زبان خود که نشاندهنده این خصوصیت باشد را انتخاب نکرده و از لهجه‌ای خاص این کلمه را برداشته‌اند معلوم نیست، به نظر میرسد اینکه کومان نام یک باشبوغ آنها بوده و نام ملت نیز از این منشا می‌باشد منطقی‌تر است راسونئی rasonyiU کومان‌ها را حاصل اختلاط قبچاق‌ها و طایفه قون که از شرق آمده بودند می‌داند.

بارتولد چنین می‌نویسد قبچاق‌ها در غرب با روس‌ها و اروپائیه‌ها همسایه شدند ولی آنها اسم واقعی این قوم را یاد نگرفتند به نظر او کلمه کومان برای اولین بار در منابع اسلامی و در قرن ۱۲ م. (ها) از کتاب ادیسی که در غرب نوشته شده بود برداشته شده بدین شکل کلمه کومان نیز یک واژه ساخته شده توسط غربی‌ها می‌باشد.

معنی کلمه قبچاق بطور کامل مشخص نیست بعضی از ترکولوگ‌ها آن را به معنی عصبانی و جوشی و یا بسیار پر حرکت دانسته در داستان اوغوز این کلمه از منشا قاییق (پوسته) دانسته شده

است و آن را درخت توخالی و پوسیده شده معنی کردند [قیو در دیوان لغات ترک به معنی ثروت و دولت آمده است و کلمه قیوچاق و یا قیچاق و قبچاق نیز به معنی ثروتمند خواهد بود].

با مبنا قراردادن قدیمترین یافته ها در منابع شرقی ترکولوگ زنگلندی (k.czegledy) مطالب زیر را ارائه میدهد، در بین نه‌های ایدیل، ایرتیش و سیحون اوغوزها در شمال آنها و در اطراف نه‌های توبول و ایشیم قبچاق ها و در شرق آنها کیمک ها و در اطراف دریاچه ایشیق قارلوق ها و قاراخانلی ها و اویغورها می‌زیستند در نوشته های اورخون از قبچاق ها و کیمک ها سخن به میان آمده و در عین حال می‌نویسد در محل زندگی آنها قوم چیک زندگی می‌کنند محتملا میتوان رابطه ای بین قوم چیک و اقوام قبچاق و کیمک ارتباط برقرار کرد در اثر محمود کاشغری از کیمک ها بحثی به میان نیامده و از قومی به نام امک (یمک) بحث کرده و آنها را با قبچاق ها یکی می‌داند محتملا قوم امک با اقوام کیمک یکی بوده است و این احتمال نیز وجود دارد چنانچه امک ها و یا کیمک ها با قبچاق ها یک قوم نبودند دو قوم متعلق به یک ملت بودند.

علیرغم مطالب فوق اطلاعات قطعی در اینکه این ملت ترک بوده و در بین نه‌های توبول ایشیم تا کوه‌های آلتای می‌زیستند وجود دارد.

وقتی دولت ختای در شمال چین تشکیل شد با گسترش آن قبچاق ها به غرب رانده شدند (قرن ۱۱ م.، هـ۵) قسمتی از آنها از طریق ایرتیش و اورال به نه‌های کاما ایدیل رسیدند و با بلغارهای کاما اختلاط پیدا کردند و قسمتی دیگر به قسمت‌های پایین ایدیل رفته و نهایتا سبب از میان برداشته شدن خزرها شده بودند و نهایتا به شمال قفقاز و اطراف نه‌های قوبان، دون و اوژورفتند آنها در اوایل قرن ۱۱ م. (هـ۵) در اطراف نهر یاییق بودند در ۱۰۳۰ م. (هـ۴۲۱) در منطقه ایدیل بوده و در ۱۰۵۵ م. (هـ۴۴۱) نهر اوژور رسیدند طبق منابع روسی در این سال باشبوغی به نام بولوش در راس آنها بوده در آن سال قرارداد صلحی بین روس ها و قبچاق ها بسته میشود قبچاق ها در ۱۰۶۰ م. (هـ۴۵۲) اوژها را تحت تعقیب قرار داده و به نهر تونا رسیدند و در ۱۰۶۴ م. (هـ۴۵۶) اوژها را به جنوب تونا راندند و خودشان در مناطق ترانسیلوانیا و مجارستان پیشروی کردند در انتهای قرن ۱۱ م. (هـ۵) تمامی شمال دریای سیاه در دست قبچاق ها بود و در منابع شرقی نام این منطقه دشت قبچاق گفته میشد این نام بعد از استیلای مغول عمومیت پیدا کرد قبلا دیدیم که به دعوت پنچهنک ها در ۱۰۸۷ م. (هـ۴۸۰) قبچاق ها به جنوب تونا رفتند و از آنجایی که نخواسته بودند برگردند با پنچهنک ها اختلاف پیدا کردند.

قبچاق‌ها مثل پئچه‌نک‌ها با در نظر گرفتن نهر اؤزوبه دو شاخه چپ و راست تقسیم شده بودند آنها به علت سلحشور بودن به عنوان سربازان مزدور به اردوهای مختلف دعوت میشدند و در منطقه ای از خوارزم تا لهستان و مجارستان جنگیده اند اساساً در بین ملت‌های کوچنده ترک قومی مثل قبچاق‌ها که در چنین منطقه گسترده ای پخش شده بودند دیده نشده است آنها به علت اینکه رسم و سنن کوچندگی را بیش از اندازه محافظت میکردند هیچوقت نتوانستند به زندگی ساکن در یک جا روی بیاورند آنها نتوانسته بودند به معنی واقعی، یک اتحاد سیاسی ایجاد کنند ولی در مواقع بروز خطر متحد میشدند بعضی از منابع قبچاق‌ها را به ۵ قسمت تقسیم میکند، ۱- بخش آسیای میانه، ۲- بخش ایدیل یا بیق، ۳- بخش دونچ-دون، ۴- بخش پایین اؤزوبه، ۵- بخش تونا، در بخش غربی باقیمانده پئچه‌نک‌ها یعنی اقوام تورک و برودنیک‌ها می‌زیستند این مناطق تا زمان بوجود آمدن حکومت چنگیز خان ۱۲۲۲ م. (هـ ۶۱۹) به عنوان منطقه قبچاق شناخته میشد بر اساس منابع روسی در ۱۰۶۱ م. (هـ ۴۵۳) سرکرده قبچاق‌ها ایسکال نام داشت احتمالاً این نام در ترکی ساکال (ساقال، به معنی ریش و ریش سفید) بود در ۱۰۶۸ م. (هـ ۴۶۰) روس‌ها را شکست داده و تا سال ۱۰۹۲ م. هجوم‌های مختلفی علیه روس‌ها انجام دادند سال‌های ۱۰۹۰ تا ۱۱۱۰ م. (هـ ۴۸۳-۵۰۳) قدرتمندترین دوره قبچاق‌ها بود در راس آنها باشبوغ‌های قدرتمندی مثل بنک (بونیاق)، توغور خان، ساری خان و آلتین اوپا وجود داشتند آنها در ۱۰۹۱ م. با از بین بردن پئچه‌نک‌ها بیزانس را از نابودی رهانند و در آن سال‌ها حملاتی به مجارستان و لهستان انجام دادند (۱۰۹۳ م.). در ۱۰۹۳-۱۰۹۴ م. (هـ ۴۸۷) روس‌ها را شکست داده و قرارداد صلحی امضا کردند.

این جنگ و گریزها تا ۱۱۲۵ م. (هـ ۵۱۹) ادامه داشت در ۱۱۷۰ م. (هـ ۵۶۴) در راس آنها قونچاق و قویباق قرار داشت در ۱۱۷۹ م. (هـ ۵۷۳) روس‌ها را مغلوب کردند در ۱۱۸۴-۱۱۸۵ م. روس‌ها علیه قبچاق‌ها وارد جنگ جدیدی شدند هر چند در ابتدا روس‌ها غالب شدند ولی در نتیجه پیشروی روس‌ها قبچاق‌ها یک هجوم ناگهانی مغلوب شده و شاهزاده ایفور اسیر شد او بعد از مدتی با کمک یک قبچاق فرار کرده و به کشور خود بازگشت این حوادث موضوع یکی از داستان‌های قدیمی روسی را تشکیل میدهد این مناسبت‌ها مدت مدیدی در بین دو قوم قبچاق و روس وجود داشت.

اردوی چنگیز قبل از هجوم به ترکستان در نزدیکی ایرتیش با قبچاق‌ها جنگیده بود در بین نیروهای خوارزمشاه سواره‌های بسیاری از قبچاق‌ها وجود داشت فرماندهان مغول به نام سوبوتای و جبه در ۱۲۲۲ م. (هـ ۶۱۹) جنگی را علیه قبچاق‌ها شروع کرده بودند. آ. ن. کورات چنین می‌نویسد:

وقتی نیروهای سوبایی باتور و جبهه نویون در بند قفقاز را گذشتند این نیروها توسط آلان ها و قبچاق ها محاصره میشوند بدین سبب فرماندهان مغول با باشبوغ های قبچاق دیدار کرده و ضمن ارسال هدایا به آنها چنین می گویند که مغول ها با قبچاق ها از یک نژاد بوده و به این سبب درست نیست که آنها با آلان ها متحد شوند سر کرده قبچاق ها به نام قونچاق اوغلی یوری گول این حرف ها را خورده و از آلان ها جدا میشود مغول ها نیز به آلان ها حمله نموده و مغلوبشان میکنند البته در حرکتهای بعدی مغول ها به قبچاق های منطقه قوبان حمله می کند و قونچاق نیز ضمن فرار توسط مغول ها دستگیر شده و کشته میشود، همچنین یک باشبوغ دیگر به نام کئئک اوغلی دانیل نیز دستگیر شده و کشته میشود و قبچاق ها تا نزدیکی دریای آراق تعقیب میشوند بعد از این آلان ها، آبازاها، چرکها تابع مغول ها شده و قبچاق ها نیز به اراضی روس فرار میکنند آنها ضمن تشریح اوضاع به آنها یک اردوی بزرگ روس قبچاق را تشکیل داده و قشون مغول را عقب نشانند ولی در حین پیشروی بدون برنامه، در نزدیکی نهر کالکا در معرض هجوم مغول ها قرار گرفته و توسط یک نیروی ۲۰ هزار نفری مغول نیروهای به تعداد چند برابر آنها از روس ها و قبچاق ها به هزیمت می افتند (۳۱ می ۱۲۲۲ م.، هـ ۶۱۹) در این جنگ شش شاهزاده روسی کشته شده و فقط از نظامیان شاهزاده نشین کیئف ۱۰ هزار نفر کشته میشود دیگر شاهزادگان روس دستگیر شده و در زیر تخت های مغول ها له شده و کشته میشوند بعد از این حوادث نیز به کرات جنگ گریزهای بین قبچاق ها و مغول ها اتفاق می افتد و ۱۲۰۰ م. (هـ ۶۳۷) تمامی شمال دریای سیاه، شبه جزیره کریمه و صحراهای جنوب تماما به دست باتوخان مغول می افتد و قبچاق های باقیمانده نیز تحت فرمان آلتین اردو قرار میگیرد.

ضمیمه ۱- سومریان و آثار آنها در آذربایجان

در این قسمت اطلاعات کوتاهی در مورد سومریان و زبان آنها داده شده و آثار به جا مانده از آنها در اسامی مکان های موجود در آذربایجان مورد اشاره قرار میگیرد این مطالب از فرهنگ لغت ارک گرفته شده است.

سومریان ۵ هزار سال قبل از میلاد به منطقه بین النهرین رفته و امپراتوری بزرگی بصورت دولت شهرها در آن منطقه ایجاد کرده بودند از شهرهای مهم آنها اور، اوروک، ائرنخ، نیپور، کیش، لاقاش، لارسا می باشد در آن دوره هنوز دین های که به خدای واحد اعتقاد داشتند بوجود نیامده بود و آنها نیز مثل ایلامیان، هوری ها، کاسسی ها و اورارتوها بت پرست بودند دین آنها از یک طرف ریشه در شامانیزم قدیم ترک ها داشته و از طرف دیگر دین های موجود منطقه را در خود جای داده بود شهرهای آنها هر کدام خدایگان خاص خود را داشته تمام سومر دارای ۳ خدایگان بزرگ بود ۱- آنو: خدای آسمان، ۲- بئل: خدای زمین، ۳- آآ: صاحب دره های عمیق، به جز اینها رب النوعی به نام نهنه از خدایچه های آنها بود.

تمدن سومر بر اساس سیستم دولت شهرها ایجاد شده بود و بیشتر به کشاورزی وابسته بود تا صنعت از سلاله های حکومتی آنها به گیلگمیش، لوگال بوندا، ائمترکار، دوموزی میتوان اشاره کرد بعدا نیز حاکمان اور و لاگاش به حکومت رسیدند در این دوره قوتی ها ۹۱ سال در بین سومریان حکومت کردند، بزرگ شهر سومریان دارای عنوان پاتسی بود.

بسیاری از عالمان چنین اعتقاد دارند که تمدن های مصر، یونان، رم ریشه در مدنیت سومر دارد سومریان چیزهای زیادی به تمدن بشری دادند مهم ترین آنها چنین است.

۱- اولین قانون های بشری در ۲۶۰۰ قبل از میلاد از طرف سومرها نوشته شده است سندهای عدلیه در اور به نام آنایتی شو و کتیبه های اورکاجینا نمونه های از قوانین مربوط به عدلیه شهر اور در مورد مسائل مربوط به معامله، ارث، هبه و تلاق میباشد.

۲- زبان شفاهی اولین بار توسط سومریان بصورت نوشته در آمده و آنها اساس الفبای خط میخی را ایجاد کردند (البته خط نوشته شده توسط آنها به صورت تصویری بوده است نه حرفی).

۳- طب و هیات و بسیاری از اکتشافات مربوط به صنایع اولیه توسط آنها پایه گذاری شده است.

۴- تقسیم شبانه روز به ۲۴ ساعت و تقسیم ساعت و دقیقه به ۶۰ قسمت توسط آنها انجام شده است.

۵- تقسیم دایره به ۳۶۰ قسمت متعلق به سومریان است.

۶- فلزات بسیاری مثل آلومینیم، مواد گالوانیزه از اکتشافات آنها است. در منابع سومریان از یک طوفان بزرگ به میان آمده است بی شک این همان طوفان نوح میباشد در این زمینه تحقیقات بسیار زیادی انجام شده و هنوز نیز ادامه دارد. حکومت سومریان در ۲۰۱۵ قبل از میلاد توسط ایلامیان از میان برداشته شدند قسمتی از آنها از طریق آذربایجان به این مناطق و آسیای میانه رفته و قسمتی دیگر در بین سامی ها تحلیل رفتند. لازم به اشاره است که کلمه سومر واژه ای است که از طرف آکدها به این قوم داده شده است و آنها خودشان اسم خود را کی-آئن-گی-ر می گفتند روشن است که سومریان به علت اینکه دارای دین شامان بودند به اسم سومر شناخته میشدند و به بزرگان دینی سومر نیز در این زبان کلمه شامانی گفته میشد و این نشان دهنده این است که این کلمات ریشه در زبان خود سومرها دارد و از طرف دیگر می بینیم که کلمه سومر مانند دیگر اسامی اقوام ترک با پسوند ار ایجاد شده است آنها به خودشان کیئنگ+ار و یا کیئنگر و یا کنگر می خواندند (در نام اقوام ترک کلماتی مثل خزر، آذر، افشار، قاجار با استفاده از همین قانون درست شده اند) در عین حال باید گفته شود بین کلمه کیئنگر و طایفه ترکی که بعدها با نام کنگر شناخته میشدند ارتباط باورنکردنی وجود دارد در بعضی از منابع نام خلیج منتهی به بصره با نام خلیج کنگر نیز آمده است.

زبان سومریان

یکی از زبانهای پرتوترک که بیشترین تحقیق در مورد آن انجام شده زبان سومریان است و در واقع جهت شناخت زبان اقوام مثل کاسسی ها، قوتی ها (قوت ها)، لولوبی ها، ایلامی ها (انزان ها)، اورارتوها، هیت ها، هوری ها (میتانی ها)، مادها و مانناها لازم است زبان سومریان مورد اشاره قرار گیرد به نظر محققین زبان شناس، نکات اشتراک بین زبان های ترکی اورال-آلتای و زبان سومریان زیاد بوده و پسوندها و صرف افعال در بسیاری از موارد شبیه زبان ترکی میباشد، در این زمینه رجوع به کتاب "تاریخ ترکان قدیم ایران" مفید خواهد بود.

تأثیر زبان سومری در اسامی مکانهای آذربایجان.

در آذربایجان مکانهایی وجود دارد که وقتی به تلفظ آنها در زبان گفتاری مردم منطقه نگاه می کنیم انسان را به یک تفکر عمیق و میدارد زیرا این کلمات در عرف لغات امروزه قابل معنی کردن نبوده و فقط با لغات موجود در زبان های التصاقی اقوام سومریان، ایلامیان قابل قیاس است و شبیه به اسامی رب النوع ها و نام مکان های موجود در آن زبان ها می باشد:

سومران suməran: نام کوهی در ۶۵ کیلومتری زنجان، این کلمه نام قوم سومر را در خود دارد.

سومر کند / سومر کنت: نام شهری در ترکستان، این نام در کتاب ترکستان نامه بارتولد آمده و نام قوم سومر را در خود دارد.

سومرین sumerin: نام روستایی در دهستان دیجویجین اردبیل. این کلمه نام قوم سومر را در خود دارد.

سوما / سومای: در بسیاری از جاهای آذربایجان به چنین کلمه ای در نام روستا برخورد میکنیم روستاهایی به این نام در نزدیک شهرهای اردبیل، هشترود، هریس، کلیبر، سراب، اهر، میانه، مراغه، اورمیه، نیشابور، تارم، خلخال وجود دارد در نزدیکی هشترود و مراغه با نام دو رودخانه نیز برخورد میکنیم، البته در نوشته های رسمی این کلمه شکل تحریف یافته ای بصورت صومعه نوشته میشود و هدفشان، دادن شکل و شمایل فارسی به تلفظ ترکی آن است البته در هیچ جای آذربایجان نام اسامی این روستاها به شکل صومعه گفته نمیشود ضمنا روستاهایی در نزدیک اهر و سراب به شکل سوما دیل و سوما جیق وجود دارد.

سوم در زبان سومری به معنای تانری و خدا میباشد و در آذربایجان نیز اسامی روستاهای موجود نشان از آثار قلعه هایی است که در میان سومریان تقدس خاصی را داشته و محتملا محل معبد و پرستشگاه بوده است و حتی اکنون نیز چنین تصویری در نام و محل این روستاها وجود دارد. و میتوان گفت که این کلمه با تغییرات حرفی در طول زمان به شکل صومعه وارد زبان عربی واز آنجا نیز به زبان فارسی داخل شده است.

کاللا: این نیز کلمه است که فقط در زبان سومری میتوان یافت، و در این زبان به شکل کاللا و ایر کاللا بکار رفته است، و به معنی قعر زمین و دنیای زیر زمین میباشد، و همچنین واژه های گال و قال gal به معنی فراوانی و بزرگ و یا عظیم میباشد، در ترکی نیز قالاق qalag به جایی و چیزی گفته میشود که بصورت طبقات رویهم قرار گرفته و به شکل قلعه در آمده است به نظر میرسد کاللا نیز در واقع همان قالا و قلعه میباشد، در مقالات پولادقیا نیز کلمه کاللا به صورت قالا و قلعه معنی شده است در نزدیکی خُداآفرین (نام بخشی از شهر کلیبر در دهستان دیزمار شرقی) روستای کاللا و اوژوم کاللا وجود دارد و در همانجا در بخش مینجووان غربی دو روستا

بنام آشاگی کاللا و یوخاری کاللا (کاللا سفلی و کاللا علیا) وجود دارد (البته در منابع رسمی این اسامی به شکل تحریف شده کلالق و کلاله نوشته میشود).

گال نیز عینا در سومری بکار میرود، اثرئشکیگال (رب النوعی دنیای زیر)، لوگال باندا (خدای گیلگمیش)، نرگال (خدای مردگان)، نینگال (مادر خورشید و زن خدایی بنام ماه "آی تانری سی") نمونه ای از این کلمات است، در بخش خاروانا و دهستان جوشون در شهر اهر روستای گال و قلعه و کوه وجود بنام چنین کوهی در نزدیک مرند و شبستر نیز برخورد میکنیم.

ماخ و ماکی maki: ماکو در نزهه القلوب، ماکویه نوشته شده و مینورسکی آنرا گرفته شده از کلمه ماد میداند. و این خیلی منطقی نمیشد، این کلمه در کتاب یاقوت حموی به شکل ماگوش (موغوش) نوشته شده و چنین اشاره میکند که گویا این شهر محل مَغ ها بوده است. ماخ در زبان سومری به معنی بزرگ و رفیع است و نام خدایی در بین هیتیت ها میباشد و مطمئنا شکل اولیه همان مَغ ها میباشد که به عنوان رهبران دینی معنی شده اند، کلمه سومری ائلگاماخ به معنی معبد میباشد و واژه ماخ را در خود دارد و از نظر معنا به جای مقدس گفته میشود و در واقع این نام به مکانهایی داده شده که حالت مقدسی داشته اند، در آذربایجان به اینگونه اسامی زیاد برخورد میکنیم. و کلمه ماکی/ماکو نیز کلمه ای است که تغییر شکل یافته ی کلمه ماخ و مَغ میباشد، در ذیل کلمه ماخ توضیحات بیشتری قابل ملاحظه است.

ماکی و ماکی تپه سی: روستایی در نزدیکی شهر اورمیه.

ماخ max: روستایی در نزدیکی هشترود: ماخ در زبان سومر به معنای بزرگ است (منبع: اینترنت: برازنده)، پولادقیا کلمه سومری سوککالماه **sukkalmah** را ریش سفید عالم بزرگ معنا میکند، ائگالماخ به معنی معبد بزرگ است، یکی از رب النوع های هیتیت ها بنام ماه/ماخ است. در یکی از منابع قدیمی نوشته نرشخی منطقه ای در شهر بخارا نام ماخ را داشت.

در نزدیکی هشترود در بخش مرکزی، دهستان کوئول/کوسار روستایی به نام باشماق/باشماخ وجود دارد و در نزدیکی آن روستایی نیز به نام ماخ میباشد بدیهی است این نام باشماخ خواهد بود نه باشماق چونکه باشماق یعنی کفش ولی باشماخ به معنی ماخ واقع شده در راس منطقه ویا ماخ واقع شده در ابتدای مسیر و راه میباشد (این توضیح در کتاب جناب فیروز سیمین فر نیز آمده است).

- ماخدیم گندی** (روستای مختوم) روستایی در نزدیکی هشترو، این کلمه به شکل ماخ+تام (ماخ کامل) بوده و مختوم به عنوان نام شخص نیز بکار برده میشود.
- مخمور / ماخمور maxmur**: روستایی در نزدیکی ماکو (ماخ+میر).
- مخین mæxin** [آ]: روستایی و کوهی در نزدیکی خوی (ماخ+ین: سرزمین ماخ ها).
- مخند mæxənd** [آ]: روستایی در نزدیکی ماکو (ماخ+اند: سرزمین قسم خورده ماخ ها).
- مکه تی** [آ]: روستایی در نزدیکی هشترو (کوه ماخ).
- مکید** [آ]: روستایی در نزدیکی کلیبر (ماخ+ایدی: ایدی در ترکی به معنای سعادت‌مند، مبارک و افندی میباشد).
- مُوخان** [آ]: نام یکی از خاقانهای ترکان آسمانی (ماخ+ان: به معنی متعلق به ماخ ها).
- مُوخور muxur** [آ]: روستایی در نزدیکی کبوترآهنگ، بیجار، ماکو (ماخ+اؤز: شهر ماخ ها و مُغ ها).
- مُوخوردوئشو** [آ]: کوهی در نزدیکی رزن (نگاه کن به: موخور).
- مُوخیان muxiyan** [آ]: روستایی در نزدیکی مشهد {نگاه کن به: ماخ}.
- مُوغ (موغ) muğ, moğ** [آ]: منسوب به دین و انسان زرتشتی، آتش پرست.
- مُوغاتیل muğatıl** [آ]: روستایی در نزدیکی اُرمیه {موغ+آدیل}.
- مُوغان muğan** [آ]: نام منطقه و روستایی در نزدیکی گُرمی و فریدن، کاشمر و شاهرود.
- مُوغانجیق** [آ]: روستایی در نزدیکی سلماس، و نام رود و روستا مراغه.
- مُوغانک** [آ]: اردبیل، ماهنشان، یاستیکند، تاروم دا کند آدی.
- مُوغانلی** [آ]: نام طایفه از ایل شاهسون.
- مُوغلو** [آ]: نام فرماندهی در زمان چنگیزخان.
- مُوغوان** [آ]: روستایی در نزدیکی گُرمی.
- نایبشتا**: روستایی در آذربایجان، در زبان ایلامی ناپیرتو و در سومری اوت‌نایبشتیم به این کلمه بسیار نزدیک است.

اورُur: نام روستایی در نزدیک اردبیل و در عین حال نام شهر اصلی سومرها، این کلمه از کلمه ترکی اورمک و یا هورمک گرفته شده و به معنی چیدن و منظم کردن میباشد و در زبان سومری به معنی شهر و منطقه منظم مسکونی میباشد. این کلمه در نام شهر اورمیه، اورمچی (واقع در ترکستان چین)، و نام بسیاری از شهر و روستاهای دیگر دیده میشود.

نامهای دیگر:

در کنار این کلمات به نامهای زیر نیز در اسامی مکان آذربایجان برخورد میشود که در زبان سومری نیز بکاربرده شده است (معانی در داخل پراکنش داده شده است): تموز (خدای بهار)، شاماش (خدای خورشید)، آیا (معشوق خدای شاماش)، ائلاماکو (درخت...)، ماشو/میشو (محل غروب آفتاب، کوه)، دیلمون (جنت در زبان سومری)، کی (به معنی جای)، ماقان (نام جایی در غرب سومر)، نندو/ننتی (محافظ دنیای زیر زمین)، سین (نام خدای بزرگ نجوم). نینگی در آذربایجان نام روستایی است و نینکی در سومر الهه، وزن خدای ائتنکی است.

به منظور اطلاع بیشتر در مورد سومریان و زبان آنها میتوان به منابع زیر رجوع نمود:

۱- سومرجه کسین اولارق تورک دیلیدیر، آتاکیشی جلیل اوغلو قاسم، استانبول ۲۰۰۱

۲- سومر دیلی، Osman Nedim Tuna, Ankara, Sümer ve türk dillerinin tarihi ilgisi,

۳- پولاد قایا، اینترنت 1997, Sumerian Turkish Comparison List, Polat Kaya,

۴- محمد تقی زهتابی (دوکتور کیریشچی)، ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، تبریز، ۱۳۷۷].



ضمیمه ۲: اوغوزها و آثار بجا مانده از آنها در آذربایجان

در این بخش به اسامی مختلفی اشاره میشود که از اسامی طایفه های اوغوزها بجای مانده است بدیهی است به اسامی مختلفی که تحریف شده و به شکل دیگری نوشته میشود اشاره نمیشود چونکه در آذربایجان اسامی زیادی وجود دارد که با کمی تغییر دادن در آنها مشابه اسمهایی میشوند که در نام اوغوزها وجود دارد.

نام طایفه های اوغوز (آلایونتلو، آلقابؤلوک، ائیمور، اوژه گیر، افشار، ایغدیر، بایات، بایندیر، بگدیلی، بوگدوز، پنجه نک، توتورقا، توگر، چاوولدور، چینی، سالغور، قارابؤلوک، قارقین، قایی، قیزیق، قینیق، یاپورلو، یازغیر، ییوا)

ایمیر eymir ۱- نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "دارا اردوی بزرگ" معنا شده است، بعضاً ایمور/ایمر/ایمور نوشته میشود، قسمتی از آنها در داخل طایفه ذوالقدر در آناتولی زیسته بعداً به آذربایجان کوچ کرده و به صفوی ها پیوستند. ۲- در دوره سلجوقیان نام فرماندهی بوده و نام یکی از اوباهای ترکمن ها نیز هست.

ایمیر: نام روستایی در نزدیکی اردبیل، زنجان، ماهنشان، نام ۶ روستا در خراسان.

آبشرون abşeron: نام منطقه ای در آذربایجان، نام کوهی در رامهرمز (۳۶ کیلومتر در جنوب شرقی شهر، با ارتفاع قله برابر ۷۶۷ متر) {افشار + ان} {آوشارون}.

آبشوری: روستایی در نزدیکی قوچان {اووشاری/افشاری}.

ابرلو əbərլu: در زمان صفوی ها نام اوبایی از طایفه افشارها بوده و به صفوی ها پیوستند، و در نزدیکی قزوین ساکن شده به احتمال زیاد نادرشاه افشار منتسب به قبیله قیرخلو از طایفه ابرلو و طایفه گوندوزلرها میباشد، این نام در اسم کلمه ابهر مستتر است.

افشار əfşar: ۱- نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "زرنگ و علاقه مند به نام حیوان" معنا شده است، بعضاً به شکل آفشار، آوشار، اووشار نوشته شده است، قسمتی از افشارها در قرن ۱۵ میلادی به آغ قویونلوها پیوستند و در دوران صفوی و شاه طهماسب، بیشتر در خوزستان و کهگیلویه می زیستند، در این دوره از اوباهای آنها به گوندوزلو، ارشلو، آلپلو، ابرلو، ایمانلوافشار میتوان اشاره کرد ۲- همچنین افشار نام حکومت مقتدری است که توسط نادر شاه

در ایران تاسیس شد.

افشار *əfşar*: نام دهستانی در تیکان تپه (تکاب). روستایی در نزدیکی کیوی، میانا و جُلُفا؛ نام رودخانه ای در شهر میانه.

افشار اوْتو: نام گیاهی است. *Asarum europaeum*

افشار جیق: روستایی در نزدیکی هشترو.

افشار لو *əfşarlu*: روستایی در نزدیکی قیدار.

ایغدیر: نام جزیره ای در دریاچه اورمیه.

ایغدیر *ığdır* [آ] ۱- روستایی در نزدیکی گنبد و اورمیه ۲- نگاه کن به: ایغدیر.

بایات *bayat* [آ،ت،سن] ۱- نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در دیوان لغات ترک به معنی خدی و بزرگ و در اوغوزنامه ی جامع التواریخ به شکل ”ثروتمند و صاحب مکتب“ معنا شده است، افرادی مثل دده قورقود، فضولی، واقف، آخوندوف، یحیی کمال، صمد وورقون از عالمان ترک از این طایفه بودند، قسمتی از طایفه بایات در دوره صفوی ها در حوالی شرق همدان و کزاز زیسته و قسمتی در نزدیکی گنجه و شیروان زندگی میکردند، آنها در همدان با نامهای اوْزبایات و آغ بایات (مطلق، خالص بیات) شناخته میشدند، همچنین در نیشابور بایات ها با نام قارابایات میزیستند. ۲- در بین موعام های موسیقی (مقام های موسیقی) کلمات ”بایات عجم، بایات اصفهان، بایات شیراز، بایات کورد، بایات قاجار، چوبان بایاتی،....“ از نام این طایفه نشات گرفته اند. ۳- شخصیت های بسیاری از طایفه های بایات و افشار در جامعه کنونی ظهور کرده و به مردم خدمت نموده اند.

بایات: روستایی در نزدیکی میانه، چاپیشلو، اورمیه و هشترو.

بایات علی / بایاتلی *bayatalı*: کوهی در نزدیکی اوچان (بستان آباد).

بایاتمیش *bayatmış*: روستایی در نزدیکی ماکو.

بایتال *baytal*: روستایی در نزدیکی ماکو.

بایاتی *bayati*: نام نوعی رباعی در زبان ترکی آذربایجانی

بایات علی: کوهی در نزدیکی بستان آباد.

بگدیلی / بگتولی *bəydili*: روستایی در نزدیکی ساین قالا (شاهین دژ).

بگدیلی bəgdili: نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "عزیز در نزد بزرگان" معنا شده است، ، بعضاً به شکل بگتیلی و بیگدیلی نوشته شده است، شاملو، قاراگوزلو و گوگلان از طیفه های آنهاست، قسمتی از ترکان همدان از قاراگوزلوها هستند؛ آنها در قرن ۱۵ میلادی به آغ قویونلوها پیوستند قسمتی از آنها در دوره شاه عباس در نزدیکی حلب می زیستند که به شاهسون ها پیوستند.

توتورقان tuturqan: روستایی در نزدیکی قیدار.

چپنی çəpni: نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "مبازه کننده با دشمن" معنا شده است، ، بعضاً به شکل چئپنی، چپینی و چپه نی نوشته شده است، در قرن ۱۶ میلادی قسمتی از آنها صفویان پیوستند.

قارقین: نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "دارای نعمات فراوان و سیر کننده مردم" معنا شده است، بعضاً به شکل قارقیر، قاراچین، قارغین نوشته شده است، در دیوان لغات ترک نام آنها با کلمه چاروقلوق آمده است، در قرن ۱۵ میلادی قسمتی از آنها به آغ-قویونلو پیوستند.

قاشای / قشقای: از نام قوم قایی گرفته شده و معنی نترس و جسور میدهد، این کلمه در نام قوم قشقای استان فارس مستتر است.

قایسارا: روستا و کوهی در نزدیکی مرند {سرای قوم قایی}.

قاینجا / کاینجه: روستایی در نزدیکی بوکان.

قاراقینیق [آ، بی] نام گیاهی است (فا: مرزنجوش). **origanum**

یویوا yiva: ۱- : نام یکی از ۲۴ طایفه ترکان اوغوز، در اوغوزنامه به شکل "دارای اسبان بلند و هنرمند" معنا شده است، ، بعضاً به شکل ایوا نوشته شده است، قسمتی از آنها در داخل طایفه قاجار به قره قویونلوها پیوستند

یویوانلو: نام طایفه ای در اتحادیه قره قویونلوها.

دویران döyran: روستایی در نزدیکی اورمیه (دؤیر+ان: متعلق به طایفه دؤیر).

مآخذ: الف—(مآخذ مورد استفاده در کتاب کامران گورون)

- 1-A. S. Vasiliev, Bizans İmparatorluğu Tarihi, Cilt I
- 2-A.V.Sbrouyeva,Orta Asya ile Ural Memleketi arasında Eski Kültür Bağları
- 3-Abdülkadir İnan, Çağatay Yazı Dilinin Kuruluşu Tarihine Dair düşünceler
- 4-Abdülkadir İnan, Türk Destanlarına Genel bir Bakış
- 5-Abdülkadir İnan, Türkoloji Ders Hülâsaları
- 6-Abdülkadir İnan, Güney Altay'ın Paleoantropolojisine Dair
- 7-Abdülkadir İnan, Urartu yazıtında Türk Adı Var mı?
- 8-Abdullah Battal-Taymas, Kazan Türkleri
- 9-Afet İnan, Türkiye Halkının Antropolojik Karakterleri ve Türkiye Tarihi.
- 10-Ahmet Caferoğlu, Çin Kaynaklarının Saçören Türkleri, VI.cı Turk Tarih Kongresi
- 11-Ahmet Caferoğlu, Türk Dili Tarihi
- 12-Akdes Nimet Kurat, Peçenek Tarihi
- 13-Akdes Nimet Kurat, Türk Kavimleri ve Devletleri, Sayfa 38 ve devamı
- 14-Arnold J. Toynbee, A Study of History, Cilt V
- 15-Aşıkpaşaoğlu Tarihi,
- 16-Bahaeddin ögel, Doğu Göktürkler Hakkında Vesikalar ve notlar
- 17-Bahaeddin ögel, ilk Töles Boylan, Belleten Cilt XII
- 18-Bahaeddin ögel, Türk Kültür Tarihi
- 19-Bahaeddin Ogel, Türk Mitolojisi, Giriş
- 20-Bahaeddin ögel, Uygur Devletinin teşekkülü ve Yükseliş devri, Belleten cilt XIX
- 21-Bedrich Hrozny, Histoire de l'Asie Anterieure
- 22-Bilge Kağan Yazıtlan, doğu cephesi satır 27
- 23-Cevdet Gökalp, Altaylarda ve İç Moğolistan'da Kabileler
- 24-de Groot. Die Hunnen
- 25-Deguignes, Histoire Genêrale des Huns, des Turcs, des Mogols, et des autres Tartares Occiden.taux, Cilt Ib
- 26-Edouard chavannes, documents sur les tou-kiue occidentaux
- 27-Ernest Renan, De l'Origine du Langage, Paris 1864,
- 28-Ernie Bradford, Barbaros Hayrettin
- 29-Eugene Pittard, Les Races ot l'Histoire
- 30-Eugene Pittard, Histoire des Premiers Hommes
- 31-F. Eckhart, Macaristan Tarihi, Sayfa 3 ve devamı
- 32-F. Laszlo, Dokuz Oğuzlar ve Göktürkler. Belleten Cilt XIV
- 33-Faruk Sümer, Oğuzlar
- 34-Francesco GabrieM, Muhammad and the Conquest of Islam
- 35-Georges Poisson, Le Peuplement de l'Europe
- 36-Geza Feher, 1937 de islanbul'da toplanan II.ci TT Kongresi zabıtları
- 37-Gotthard Jaschke, Zur Geschichte des Namens «Tatar», Turk Kültürünü Araştırma Enstitüsü Yayınları No. 19
- 38-H.A.R. Gipp, Orta Asya'da Arap Fütuhatı
- 39-Herodotus, The Histories
- 40-Hüseyin Namık Orkun, Eski Türk Yazıtları, Cilt I
- 41-İbrahim Kafesoğlu, Tarihte Türk adı
- 42-İmparator Hiao-Chun-Ti
- 43-İslam ansiklopedisi
- 44-J. Deniker, Les Races et les Peuples de la Terre
- 45-J. J. M. de Groot, Die Hunnen der Vorchristlichen Zeit
- 46-J.Nemeth,Die PetschenegischenStammesnamen Ungarische Jahrbücher, April1930,
- 47-Jean Deny'nin, Ali Ulvi Elöve çevirisi, Türk Dili Grameri
- 48-Johannes Benzing, Philologiae Turcicae Fundamenta'daki makale
- 49-John Lewis, Anthropology
- 50-Kisselev, Sovyet Arkeolojisinin 25 yılı, A. İnan tercümesi

- 51-L. Homburger, Le Langage et les Langues
52-L. Ligeti, Bilinmeyen iç Asya, Cilt I
53-L. Zambotti, Les Origines et la Diffusion de la Civilisation,
54-Laszlo Rasonyi, Selçuk Adının menşesine dair, Belleten III.
55-Laszlo Rasonyi, Tarihte Türklük
56-Mario Pei, Histoire du Langage
57-Maurice Percheron, Les Conquerants d'Asie
58-Muharrem Ergin, Dede Korkut Kitabı, önsöz S. XIII
59-Muharrem Ergin, Oğuz Kağan Destanı, önsözü
60-P. Bosch-Gimpera'nın Les Indo-Europeens
61-R. Ghirshman, L'Iran des Origines à l'Islam
62-R. Rahmeti Arat, Turk Şivelerinin Tasnifi
63-Raphael Pumpelly, Exploration in Turkestan Expedition of 1908
64-Rene Giraud, L'Empire des Turcs Cèlesles
65-Rene Grousset, Histoire de l'Extrême-Orient, Cilt II
66-Rene Grousset, Histoire de l'Asie, Cilt II, Sayfa 168
67-Rene Grousset, L'Empire des Steppes
68-Rene Grousset, La Face de l'Asie
69-Rene Grousset, Sur les Traces du Bouddha
70-Richard Carington, histoire de la terre, paris, 1956
71-Ş. A. Kansu, Avrupada Irklar
72-Ş. A. Kansu, Recherches sur les Angles de la Base du Crane chez les Turcs
73-Sadri Maksudi Arsal, Orta Asya Türk Devletleri
74-Şemsettin Günaltay, camiüttavarih isimli makale
75-Şemsettin Günaltay, İran Tarihi
76-Şemsettin Günaltay, Kadim Çin ve Hind
77-Şerif Baştav, Sabır Türkleri, Belleten cilt V
78-Şevket Aziz Kansu, insanlığın Kaynakları ve ilk Medeniyetler
79-Sonia Cole, Races of Man
80-Türk Tarihinin Ana Hatları
81-V. Gordon Childe, Doğunun Prehistoryası
82-V. I. Avdiyev, Orta Asya'da Tarih ve Arkeoloji tetkikleri, Abdülkadir inan tercümesi
83-W. Barthold, Four Studies on the History of Central Asia
84-W. Barthold, Fuat Köprülü, İslâm Medeniyeti Tarihi, Sayfa 86 ve devamı.
85-W. Barthold, Histoire des Turcs d'Asie Centrale
86-W. Barthold, Turkestan down to the Mongol invasion
87-W. Barthold, Turkmen Kavminin Tarihine ait Monografi, TTK kitaplığı
88-W. Eberhard, Çin Kaynaklarına göre Orta ve Garbi Asya Halklarının Medeniyeti
89-W. Eberhard, Çin'in Şimal Komşuları
90-W. Eberhard, Histoire de la Chine
91-W. Eberhard, Şato Türklerinin Kültür Tarihine Dair Nottar, Belleien Cilt XI
92-W. Howells, La Race Humaine
93-W. Howells, Prehistoire et Histoire Naturelle de l'Homme
94-Wilhelm Koppers, ilk Türklük ve ilk indo-Germenlik
95-Will Durant, Histoire de la Civilisation, Cilt II
96-Zeki Velidi Togan, Bugünkü Türkleri ve Yakın Tarihi
97-Zeki Velidi Togan, Umumî Türk Tarihine Giriş
98-Zeki Velidi Togan, Oğuz Destanı

ب- (مآخذ مورد استفاده در مطالب خارج از کتاب کامران گورون)

- ۱۰۰- ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، زهتابی (۲جلد)، تبریز، اختر، ۱۳۷۷
- ۱۰۱- اوغوزلار (تورکمنلر)، فاروق سومر، آنکارا یونیورسیتیه سی باسیم ائوی، ۱۹۷۲.
- ۱۰۲- فرهنگ ارک (ارک سؤزلوگو) (دو جلدی)، تبریز، احرار، ۱۳۸۹
- ۱۰۳- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده (۱۶ جلدی).
- ۱۰۴- تاریخ بلعمی، به تصحیح: محمدتقی بهر "ملک الشعرا"، به کوشش: محمد پروین گنابادی، چاپ اول بهار ۱۳۸۰،
- تاریخ بلعمی، به تصحیح تحشیه: محمدروشن، سروش، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۰۵- رفیق اؤزدک، تورکون آلتین کیتابی، ۴ جلد **türkün altın kiabi**
- ۱۰۶- رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، عبدالحسین میکده، ۱۳۷۹
- ۱۰۷- گاهشماری در تاریخ، ابولفضل نبی، تهران، ۱۳۸۵
- ۱۰۸- تاریخ مختصر تورکستان جنوبی، بهرالدین شارق، اندیشه نو، ۱۳۸۸
- ۱۰۹- سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶

فهرست اسامی خاص

دقت شود اسامی قبایل و طوایف ترک که در صفحه ۶۷ کتاب آمده در این لیست وارد نشده، در آن صفحه نام

طوایف و قبایل به ترتیب حروف الفبا داده شده که قابل رجوع میباشد.

پنجه‌نک	ایشبارا	افشار	آتیئ
پنلی	ایغدیر	افغان	آتیلا
پامیر	ایلام	افغانستان	آذربایجان
پرسپولیس	ایندوس	اقدس	آذری
پرینستون	یوگو	آکراد	آرلات
پلوچین	یوگو	امیر تیمور	آری / آریایی
پوژون	بثلل	انجیل	آسیا
پوکو	بارتولد	اوتید (عبید)	آخ‌تپه
پومنی	بالخاش	اوتخار	آغهن
پومینلی	بالخاش	اورارتو	آفت اینان
پهلوجیلر	بالکار	اورال	آلایوتلو
پهلوی	بالکان	اوردوس	آلپ بیلگه
پیکه	بالکان	اوره‌گیر	آلتای
تتلانقوت	باوئرا	اوسون	آلتای
تتلوگو	بایات	اوسونلار	آلقابولوک
تئومان	باییرکو	اوشاکو	آمتریکا
تابقاج‌لار	بایندیر	اوغوز	آناو
تاپو	بطلمیوس	اوکراینا	آوروپا
تاتار	بگدیلی	اوکوتکین	آیبارس
تاتار	بلندا	اوناهنی	ابتر هارد
تاردو	بلخ	اونوخ	اوزبک
تارگیتا	بلعمی	اویغورلار	اوزمیش
تاقوروی	بوگدوز	ایبی‌جبه	اژئی
تالان	بومین	ایدیل	انفتالیت
تامغاچ	بوهمیا	ایران	ایمور
تامول	بهاالدین	ایرج	احمد
تانری خاقان	بیزانس	ایرلندا	اسکالیگتر
تانق	بیلگه	ایستمی	اسلاو
تانقوت	بیلگه خاقان	ایسکاندینا	افراسیاب

تبریز	تووا	چیغیل	سئلئنا
تچونق	توهان	بولاق	سئلت
تراک	تیبیت	توخسی	سئیحون
ترمذ	تیرکائی	تاشلیق	سابار
تسین	تیفاخان	قاپاغان	ساسانیلر
تسین	تیلیش	چوسوهو	ساکالار
توبا	جئیحون	چولو	سالغور
توپا	جمشید	چولو	سانسکریت
توتورقا	جولوخان	چوونو	سلجوقلولار
توججئ	جولوپوچین	چین	سنجر
توخار	چول	فلسطین	سولین
تورات	چئر توملیک	خزر	سومای
توران	چئنجو جبه	خزر	سومر
تورج	چئو	خوزستان	سومران
تورک	چاغری	خیتای	سومر کند
تورک بیلگه خاقان	چاو کرالیغی	دئگو یگنئس	سومرین
تورکمن	چاوانئس	دئوانا گاری	سینپی
تورکیستان	چا وولدور	دئوق-هولار	سیت
توروکها	چایلد	دینق-لینق	سیر-تاردوش
تو-کیو	چئپی	دھتایی	سیرجان مارشال
توگر	چنگیز	رئنه قر و سه	شکو
توگهارما	کانچو	رافائل پومپئلی	شکو
تولان	منگلی	روا	شئسی
تولو	کولوگ	روئرت دیک	شاتو
تولو	آلپ	روس	شانسی
تولون	مانی	ریچارد فرای	شاتق
توماسچئک	بئشبالیق	ز. و. توغان	شمس الدین
تومروس	اؤنگوت	زامبوتتی	شپی
تومیتو	اورونقو	زر فشان	صدری
تونق جبه	سایسانق	سپی	عربستان
تونقرا	مولو	سئ جبه	عشق آباد
	یاغما	سئکیئ	عیسی

هوتان	مته	کانارا	فارس
هونان	منوچهر	کانچو	فرغانا
هوسیی	موراویا	کانسو	فلنوره
هولو	موزونق	کانیشکا	فوتو
هون هیا	موغان	کوپیترس	فومیمتو
هونلار	موغولستان	کوپت	قاپاغان
هونیلر	موکان	کوئی	قارابولوک
هویشکا	مونقولوید	قانلوکین	قاراخانلی
هیکیئ	مووهان	کوجولا	قاراشار
هیندستان	موهنژو دارو	کولو	قاراشار
هیونق نو	میصیر	کولوگ بیلگه	قارقین
ینلوتاش	مینو و کوشکیو	کیتان	قارلوق
ین کرالیغی	نهرینگ	کیتای	قازاخستان
ینئی سئی	نامازگاه	کیلی	قافقازیا
ینئی سئی	نایتوف	کیمین	قانسو
یاپورلو	نوییا	گئرمین	قایی
یازغیر	نوح	گالیچیا	قرئک
یافئث	نوقای	گوتیک	قُران
یا وموت	نیلی	گوچلو بیلگه	قوتئی
یونچی	واسودثوا	گورخان	قوتلو
یونان	وانق	گیریت	قوتلوق
ییوا	ویل دورانت	لاسزلو	قوردون چایلد
پونو	هترزفئلد	لرستان	قوریقان
	هترودوت	لولوبی	قوسان تکین
	هترودوت	لیگئی	قیئ-قون
	هالل	مئز و بوتامیا	قیبریس
	وولئی	ماجد و نئل	قیزقیزلار
	هاممئر	ماخ	قیزیق
	هان کرالیغی	ماکی	قیئیق
	هخامنش	مالایئلام	کنجیم
	هر ورنی	ماننا	کادفی سئس
	هوبئل	ماوریجه	کامران

کتابهایی از انتشارات سومر نشر

- ۱- **سچیلیمیش غزللر** (غزل‌های برگزیده از ۶۲ شاعر غزلسرای تُرک)، بزبان ترکی، ارگین. ۹۲ صفحه. سومر نشر ۱۳۸۹.
- ۲- **دلی** (دیوانه)، ترجمه کتاب جبران خلیل جبران به زبان ترکی آذربایجانی، و ترجمه اشعار منتخب به زبان فارسی همراه با متن انگلیسی، ارگین. ۷۸ صفحه. سومر نشر ۱۳۸۹.
- ۳- **الدُرّه المُضیه فی اللُغه التُرکیه** (فرهنگ ترکی، عربی، فارسی)، بر اساس خود آموز ترکی عربی، نوشته شده در ۷۰۰ سال پیش در مصر، **ed-dürretül muziyye fil-lüg̃tit türkiyye**، نوشته حسینعلیزاده (ارگین). ۱۱۲ صفحه، سومر نشر ۱۳۸۹.
- ۴- **آتیلا حکمرانی سلحشور و عادل**، (نگاهی به تاریخ ترکان هون در اروپا در قرنهای چهارم و پنجم قبل از میلاد)، بزبان فارسی، سحر جعفرزاده، ۶۴ صفحه. سومر نشر ۱۳۸۹.
- ۵- **آذربایجان ناغیلاری** (قصه‌های آذربایجان)، بزبان ترکی، جلد ۱ و ۲، فروغ خضرلو، ۵۶ ناغیل، ۲۸۴ صفحه. سومر نشر ۱۳۹۱.
- ۶- **بازیهای محلی** (آذربایجان - خوی، ۴۶ بازی محلی)، بزبان فارسی، ابراهیم صفری، ۷۶ صفحه. سومر نشر ۱۳۹۱.
- ۷- **بازیهای سنتی آذربایجان** (آذربایجان - توفارقان، ۸۴ بازی محلی)، بزبان فارسی، دکتر حسن م. جعفرزاده، ۱۴۴ صفحه. سومر نشر ۱۳۹۱.
- ۸- **شخصیت‌های قصه‌های آذربایجان**، بزبان فارسی، دکتر حسن م. جعفرزاده، ۲۲۰ صفحه. سومر نشر ۱۳۹۱.

کتابهای چاپ شده، از اسماعیل جعفرزاده (جفرلی)، زبان و تاریخ

۱- **ارک سۆزلویوا**، فرهنگ ترکی یک جلدی ارک (حاوی بیش از ۷۰۰۰۰ لغت)، ۱۳۳۴ صفحه، قطع وزیری، سال نشر ۱۳۸۵. احرار.

۲- **ارک سۆزلویوا ۲**، فرهنگ ترکی دوجلدی ارک (حاوی بیش از ۱۱۵۰۰۰ لغت اصلی، تعابیر ترکی، اسامی مکان و شخص، اسامی اشخاص نامدار و شاعران، ریشه شناسی و معادلهای فارسی و انگلیسی برای لغات اصلی)، ۲۰۴۸ صفحه، قطع وزیری، سال نشر ۱۳۸۹. احرار.

۳- **بیر داغاریق فولکلور** (یک انبان فولکلور) شامل فولکلورهای از منطقه خوی، ماکو و چاپاره، جمع آوری شده در سالهای ۱۳۴۷-۵۰، فاطمه مصطفی پور، تنظیم و جمع آوری کننده و تهیه مقدمه توسط اسماعیل جعفرزاده، قطع رقی، ۱۴۴ صفحه. سومر نشر ۱۳۸۹.

۴- **فرهنگ ترکی فارسی صحاح العجم** (صحاح العجم ده تورکجه سۆزجوکلر). *səhahüləcəm də türkçə sözlər*، ۶۴ صفحه، سومر نشر ۱۳۸۹.

۵- **اسلامیتدن اؤنجه تورکلرین تاریخی** (تورکجه)، یازارلار: کامران گورون، فاروق سومر، رنه گروسه...، کوچورنلر: جعفرزاده، حسینعلی زاده، تهیه کننده مقدمه و توضیحات توسط جعفرزاده، قطع وزیری، ۴۱۲ صفحه سومر نشر ۱۳۸۹.

۶- **تاریخ ترکان پیش از اسلام** (فارسی) ترجمه کتاب ترکی (اسلامیتدن اؤنجه تورکلرین تاریخی)، مترجمین جواهر کلام و جعفرزاده، قطع وزیری، ۳۱۰ صفحه، سومر نشر ۱۳۹۰.

۷- **فرهنگ ترکی فارسی صحاح العجم** (صحاح العجم ده تورکجه سۆزجوکلر). *səhahüləcəm də türkçə sözlər*، قطع رقی، ۶۴ صفحه، سومر نشر ۱۳۸۹.

۸- **تاریخه گیریش**، مقاله لر مجموعه سی، تاریخ قونوسو، یئر اؤزو و تورک بؤلگه لرینین تاریخی، تورکلرین ایرقی و دیلی، سامانلیلار، سوغدلار، سومرلر، اتروسک لار، اورارتولار، ماننلار، قطع: وزیری، ۲۲۰ صفحه، ۱۳۹۱.

۹- **مقدمه ای بر تاریخ**، شامل مجموعه مقالات و مطالب، در مورد تاریخ کلی زمین و مناطق ترک نشین، نژاد و زبان ترکان، سامانیان، سغدها، سومرها، اتروسکها، اورارتوها، مانناها، ترجمه کتاب ترکی (تاریخه گیریش)، قطع وزیری، ۲۲۰ صفحه، ۱۳۹۱. (در حال چاپ www.turuz.com)

کتابهای در دست تهیه: از اسماعیل جعفرزاده (جفرلی)

۱۰- **آذر سۆزلوک**، فرهنگ لغت ترکی، متن تکمیل شده و تجدید نظر شده‌ی فرهنگ ارک، قطع A4، ۳۲۰۰ صفحه، ۲۰۱۲.

۱۱- **آذربایجان تورکجه سینین قرامئری** و تورکیه تورکجه سیله مقایسه سی، (تورکجه)، قطع وزیر، حدوداً ۶۰۰ صفحه، (بو کیتاب، محرم ارگینین "تورک دیل بیلگی سی" کتابی اساس آلیناراق حاضیرلانماقدادیر).

۱۲- **ترکی، فارسی و انگلیسی در سفر-۴ زبان در سفر** (راهنمای مسافرت و جملات معادل به زبانهای ترکی آذربایجانی، ترکی استانبولی، فارسی و انگلیسی)، تهیه کنندگان جواهر کلام و جعفرزاده، قطع رقی، حدوداً ۳۰۰ صفحه.

۱۳- **تویلار و یاسلار**- نوشته های مورد استفاده در عروسی ها (اعیاد) و عزاداری ها (یازیشمالار، تویلاردا و یاسلاردا دئییلن سۆزلر و یازیلان یازیلار)، قطع رقی، حدوداً ۲۰۰ صفحه.

کتابهای چاپ شده، از اسماعیل جعفرزاده، کتابهای فنی

۱- **روشهای کنترل رسوب در شبکه های آبیاری و آبرسانی**، ترجمه و تدوین، قطع: وزیر، ۱۸۹ صفحه، انتشارات فرهنگ جامع، ۱۳۷۱

۲- **کاربرد کامپیوتر در مهندسی روخانه و تکنولوژی انتقال رسوب در کانالها**، ترجمه و تدوین، قطع: وزیر، ۱۸۹ صفحه، انتشارات فرهنگ جامع، ۱۳۷۱

۳- **رسوب و کنترل آن در آبگیرها**، تجدید نظر بخش اول کتاب روشهای کنترل رسوب، قطع: وزیر، ۱۴۶ صفحه، سومر نشر ۱۳۸۹

۴- **طرح و آنالیز حوضچه های رسوبگیر**، تجدید نظر بخش دوم کتاب روشهای کنترل رسوب، قطع: وزیر، ۱۰۹ صفحه، سومر نشر ۱۳۸۹

۵- **آبشستگی**، ۱۰۹ صفحه، تهیه کنندگان، تقوی، جعفرزاده، اطاعت، قطع: رقی، سومر نشر

ویژگیهای فرهنگ آذرسۆزلوک (حاوی بیش از ۱۱۶۰۰۰ لغت بر مبنای فرهنگ ارک):

- ۱- ارائه توضیحات بزبان ترکی برای کلیه لغات و معادل های فارسی و انگلیسی برای واژه های اصلی و جدید (حدود ۸۰۰۰۰ مورد).
- ۲- شرح بیش از ۱۵۰۰ اسامی گیاهی همراه با معادلهای علمی.
- ۳- شرح بیش از ۱۲۰۰ اسامی جانوری همراه با معادل های علمی.
- ۴- قیدنامه های زیبا و متداول در زبان ترکی برای دختران و پسران و معانی آنها (۱۵۰۰۰ مورد).
- ۵- قیدنام شهر و روستاهای آذربایجان و دیگر مناطق ترک نشین ایران (حدود ۱۳۰۰۰ مورد).
- ۶- قید نام کوهها (موقعیت، ارتفاع)، رودها (طول، شیب، دبی)، (حدود ۵۰۰۰ مورد).
- ۷- ارائه تلفظ واقعی اکثر توپونیم های مناطق ترک نشین همراه با ترکیب جمعیتی و بررسی های اتیمولوژیک.
- ۸- ارائه اطلاعات مختصر در مورد دانشمندان، شاعران، بزرگان ملل ترک (حدود ۱۰۰۰ مورد)
- ۹- ریشه یابی (بررسی های اتیمولوژیک) برای اکثر واژه ها.
- ۱۰- مقایسه لغات ترکی امروزی و زبان سومری.
- ۱۱- تطابق کلمات با لغات "دیوان لغات الترک" (نوشته محمود کاشغری در قرن ۵ هجری).
- ۱۲- تطابق کلمات با لغات کتیبه های اورخون (قرن اول هجری).
- ۱۳- تطابق کلمات با لغات سنگلاخ (نوشته میرزا مهدی خان کاتب نادر شاه افشار، قرن ۱۲ هـ).
- ۱۴- تطابق کلمات با لغات صحاح العجم (نوشته هندو شاه نخجوانی در تبریز، قرن ۷ هجری).
- ۱۵- تشریح لغات انگلیسی و فارسی اخذ شده از زبان ترکی در حد امکان.
- ۱۶- قید تلفظ کلمات با حروف جدید آذربایجانی (لاتین).
- ۱۷- ارائه توضیحات اتیمولوژیک و مقایسه نظرات مختلف موجود در مورد ریشه کلمات
- ۱۸- قیدنام طوایف ترکان در دوره های مختلف تاریخی و شرح اتیمولوژیک بر آنها.

در این کتابها حروف لاتین معادل برای آوا نگاری زبان ترکی آذربایجانی، به شرح زیر است.

الفباسیرالاماسی (تورک عرب الفباسی) (الفبای ترکی عربی و ترتیب آن):

Aa، Ee، ا (ه ه) θə (کلمه لیرین اولینده: θə، او، Oo، او، Öö، او، Uu و Üü، ای، li، ب Bb، پ Pp، ت Tt، ث Ss، ج Cc، چ Çç، ح Hh، خ Xx، د Dd، ذ Zz، ر Rr، ز Zz، ژ Jz، س Ss، ش Şş، ص Ss، ض Zz، ط Tt، ظ Zz، ع eə، غ ğğ، ف Ff، ق Qq، ک Kk، گ Gg، ل Ll، م Mm، ن Nn، و Vv (کلمه لیرین اولرتاسیندا و سونوندا: Vv، و و، Oo، و و، Öö، و و، Uu، و و، Üü)، ه Hh، ی Yy (کلمه لیرین سونوندا: ی ll، ی li).

تورک لاتین الیفباسینین سیرالاماسی (الفبای ترکی لاتین و ترتیب آن):

Aa, Bb, Cc, Çç, Dd, Əə, Ee, Ff, Gg, Ğğ, Hh, Xx, İi, İi, Jz, Kk, Ll, Mm, Nn, Oo, Öö, Pp, Qq, Rr, Ss, Şş, Tt, Uu, Üü, Vv, Yy, Zz,

این کتاب تلاش نموده است سؤالاتی را به شرح زیر پاسخ دهد.

- علل اصلی مهاجرت دسته‌جمعی اقوام ترک چه بود و مهاجرت‌های بزرگ چه زمان و در کدام مسیرها بوده است.
- روابط مابین سومریان و اقوام ساکن در منطقه خاورمیانه و ترکان آسیای میانه و شرقی چگونه بوده است و تمدنهای اولیه سومری و آنو چگونه بوده است. آیا آثاری از سومریان در آذربایجان میتوان یافت؟.
- رابطه بین نژاد و زبان چگونه است، گویشهای مختلفی مثل ترکی اویغوری، ترکی استانبولی، ترکی آذربایجانی، ترکی اوزبکی، ترکی ساها(یاکوت) و... چه رابطه‌ای باهمدیگر دارند.
- هونها چه کسانی بودند و امپراتوری بزرگ هون در چه زمانی و در کجاها تشکیل شد.
- نام، محل، و زمان تشکیل حکومت های اقوام ترک در منطقه چین چگونه بوده است.
- امپراتوری گوگ‌تُرک (گوئی‌تُرک، ترکهای آسمانی) چرا نام تُرک را نام رسمی دولت نمودند و چگونه توانستند برای اولین بار کلیه اقوام ترک آسیای شرقی و میانه را در زیر چتر یک حکومت گرد آورند.
- از تمدنهای اویغوری، خزر، اوغوز، آوار، ساکا، هون غربی، قپچاق و... چه اطلاعاتی وجود دارد.
- اوغوزها چه کسانی هستند و در تاریخ چه نقشی داشتند، چه رابطه ای بین آنها و آذربایجان وجود دارد.
- جنگ سرنوشت‌ساز تالاس چگونه بوجود آمد، چه عواملی سبب شد، ترکانی که هنوز در آن دوران اسلام را قبول نکرده بودند همراه با اعراب علیه امپراتوری تا دندان مسلح وقهار چین وارد جنگ شوند. شکستی که در این جنگ نصیب چین شد سبب گردید چین برای همیشه‌ی تاریخ از منطقه آسیای میانه عقب نشینی کند و منطقه دوباره بطور قطعی تحت حاکمیت ترکان قرار گیرد و بعد از این تاریخ ترکان بصورت جمعی دین اسلام را قبول کردند و از صحنه گردانان اصلی تاریخ و تمدن اسلامی گردیدند.

